حسام السلطنه

سفرنامهٔ مکّه

به کوشش رسول جعفریان

٦٠٠ تومان

سفرنامهٔ مکه

حسام السلطنه

۲/۶۳۰ ن ر
۹/۳

تاریخ ۱۳۷۳
کتابخانه تخصصی ادبیات

بسم الله الرحمن الرحیم

انه من سلیمان وانه

سفرنامهٔ مکّه

دلیل الانام فی سبیل زیارة بیت‌الله‌الحرام
والقدس‌الشریف و مدینة‌السلام

سلطان مراد حسام السلطنه فرزند عباس میرزا
(۱۲۳۳ـ ۱۳۰۰ ق.)

گزارش وقایع سفر به:
استانبول، مکه، مدینه، دمشق، بیت المقدس و مصر
از شعبان ۱۲۹۷ ق
تا جمادی الثانیه ۱۲۹۸ ق

به کوشش رسول جعفریان

۵۰۲۹۶

(۱) علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه (۲) امامقلی میرزا عماد الدوله (۳) سلطانمراد میرزا حسام السلطنه
(این عکس در سال ۱۲۹۱ در پاریس برداشته شده است)

۲۶۲۰۵

نام کتاب: سفرنامه مکه
مؤلف: سلطان‌مراد حسام‌السلطنه
به کوشش: رسول جعفریان
ناشر: نشر مشعر
تاریخ انتشارات: تابستان ۱۳۷۴
نوبت چاپ: اول
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ الهادی قم
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

درآمد ۱۱
شرح حال مؤلف ۱۱
در بارهٔ سفرنامهٔ حسام‌السلطنه ۱۶
سفرنامه‌های حج در ادب فارسی ۱۸
رساله‌های فارسی در جغرافیای حرمین شریفین ۲۱

حرکت از ایران

حرکت روز شنبه بیست و نهم شعبان ۱۲۹۷ ۲۵
قزوین ۲۹
آقابابا ۳۰
بیک کندی ۳۱
منجیل ۳۲
امامزاده هاشم ۳۵
انواع کشتی بخار ۴۰
شهر نو ۴۸
بادکوبه ۴۹
بحر خزر ۵۴
پطروسکی ۵۵
بحر خزر ۵۶
حاجی طرخان ۵۹
راه‌آهن ۶۰
لوازم راه آهن ۶۱
قراس ۶۲
اُزلِ ۶۲
کَیف ۶۲
در شُمَنْدُفر ۶۴
اُدِسا ۶۴
بحر قرادنگیز ۶۶

اسلامبول

عمارت کوک صو ۶۷
پذیرایی از جانب اعلیحضرت سلطان عثمانی ۶۸
بوغاز ۶۹
اسلامبول ۷۱
عمارات سلطنتی ۷۲
نسب سلاطین عثمانی ۷۵
مساجد عالیه ۷۶
دریای مرمره ۸۶
لنگرگاه بندر سامس ۸۷
لنگرگاه رودس ۸۸
دریای سفید ۸۹
پورت سعید ۹۰
کانال سوئز ۹۱
دریای احمر ۹۵
شهر سوئز ۹۷
دریای احمر ۹۷
جدّه ۱۰۱
بیضا ۱۰۴
سعدیه (یلملم) ۱۰۵

مکهٔ معظمه

وصف مکّه معظّمه ۱۰۹
مسجدالحرام ۱۱۰
ابواب حرم مبارک ۱۱۱
بنای کعبه ۱۱۲
عرض و طول و استار کعبه معظّمه ۱۱۳
ارکان کعبه ۱۱۳
درب کعبهٔ معظّمه ۱۱۴
حجرالاسود ۱۱۴
مقام ابراهیم ۱۱۴
حجر اسماعیل ۱۱۵
مستجار ۱۱۵
چاه زمزم ۱۱۵

شاذروان ۱۱۵
مصلّی ۱۱۶
صفا و مروه ۱۱۶
حطیم ۱۱۶
عرفات ۱۲۱
منی ۱۲۲
مسجد خیف ۱۲۴
جمرات ۱۲۵
جبل‌النور ۱۲۸
رابغ ۱۳۵
اردوی شام ۱۳۶

مدینهٔ منوّره

مسجد حضرت ختمی مآب ـ ص ـ ۱۴۴
اسطوانه‌های مسجد النبی ۱۴۵
لوازم مسجد ۱۴۶
ابواب مسجد ۱۴۶
روضهٔ مبارکه ۱۴۶
صحن مبارک ۱۴۸
قبرستان بقیع ۱۵۱
کوه اُحُد ۱۵۳
مسجد قُبا ۱۵۶
آبار مدینه ۱۵۷
مساجد مدینه ۱۶۱
کوههای مدینه ۱۶۱
حرّه مدینه ۱۶۲
خندق معروف ۱۶۲
وادی عقیق ۱۶۲
در صفت مداین صالح است ۱۶۹
تبوک ۱۷۴
معان ۱۷۶

دمشق

دمشق ۱۸۹
حدود شام ۱۹۰

القاب شام	۱۹۰
اقسام و ابواب شام	۱۹۰
متنزهات شام	۱۹۲
جامع امویّه	۱۹۳
صحن جامع امویّه	۱۹۳
مسجدالرّأس	۱۹۴
صحن و مسجد زینبیّه	۱۹۵
بقعهٔ مبارکهٔ رقیه علیهاالسلام	۱۹۷
مُحی‌الدّین عربی	۱۹۸
صحن و مسجد و بقعه محی‌الدین	۱۹۹
وصف بیروت	۲۰۲
وصف یافه	۲۰۵
رمله	۲۰۷
قطرون	۲۰۸
ابی غوش	۲۰۸

بیت المقدس

بانی شهر بیت‌المقدس	۲۱۲
هدم و عمارت شهر	۲۱۲
قلعهٔ شهر	۲۱۳
جبال شهر	۲۱۴
شوارع معروفه شهر	۲۱۴
بئر ایّوب	۲۱۵
وادی جهنم	۲۱۵
صحن قبّه صخره شریفه	۲۱۶
مسجد اقصی	۲۱۶
بانی مسجد	۲۱۷
قبّهٔ صخرهٔ شریفه	۲۱۷
صخرهٔ شریفه	۲۱۸
احادیث مکتوبه در اطراف صخرهٔ شریفه	۲۲۰
تواریخ مکتوبه در اطراف قبّه صخرهٔ شریفه	۲۲۰
بیان جامع قِبَلی	۲۲۱
ابنیه و قُباب صحن مر	تفع
ابواب صحن	۲۲۴
قباب صحن منخفض	۲۲۵

رواقهای صحن ۲۲۵
مهد عیسی ۲۲۵
مقبرهٔ حضرت مریم ۲۲۶
مقبرهٔ حضرت داود ۲۲۶
حبرون ۲۲۹
بقعهٔ ابراهیم خلیل و سایر انبیا ۲۳۰
سور سلیمان ۲۳۱
وصف مسجد ۲۳۲
بقاع ابراهیم و سایر انبیا ۲۳۲
مسجد جاولیّه ۲۳۳
بیت‌اللّحم ۲۳۴

مصر

عمارت رأس‌التین ۲۴۲
وصف اسکندریّه ۲۴۲
میدان منشیّه ۲۴۳
باغ نزهت ۲۴۴
منارهٔ فَرُوس اسکندریّه ۲۴۵
کارخانهٔ ماشین تصفیه آب ۲۴۶
عمارت فایقه خانم ۲۴۷
بقعهٔ حضرت زینب سلام‌الله علیها ۲۴۹
بقعه رأس‌الحسین ۲۵۰
باغ ملتی ۲۵۰
وصف مصر ۲۵۱
رود نیل مصر ۲۵۳
شعبات نیل مصر ۲۵۴
تیاتر مصر ۲۵۵
قلعهٔ قائد جوهر ۲۵۶
مقبرهٔ امام شافعی ۲۵۷
مقبرهٔ ابراهیم پاشا ۲۵۷
مقبرهٔ سیّده نفیسه ۲۵۸
اهرام ۲۵۹
ابی‌الهول ۲۶۲
باغ شبری ۲۶۳
باغ نزهت و باغ شُوکانی ۲۶۳

آنتیقه خانه ۲۶۵

بازگشت به اسلامبول

جزائر میان اسکندریه تا ازمیر ۲۶۸
خلیج ازمیر ۲۶۹
ازمیر ۲۷۰
اسلامبول ۲۷۲

بازگشت به ایران

مرمره ۲۸۴
در صفت باطَوم است ۲۸۶
لنگرگاه پوتی ۲۸۷
در بیان صفت رودخانهٔ رِیَونْ ۲۸۸
بندر پوتی ۲۸۸
راه تفلیس ۲۸۹
رودخانه کُر ۲۹۱
وصف تفلیس ۲۹۴
پستخانه‌های راه تفلیس ۲۹۶
چاپارخانه‌های محل قزاق گنجه ۲۹۸
پستخانه‌های درهٔ تاجیک ۲۹۸
چاپارخانه‌های خاک ایروان ۲۹۹
ایروان ۲۹۹
چاپارخانه‌های شرور دره لی‌کر ۳۰۱
وصف نخجوان ۳۰۱
با رودخانه ارس ۳۰۲
عمارات کنار ارس ۳۰۳
کَزکَر ۳۰۴
مَرَند ۳۰۵
قریهٔ صوفیان ۳۰۶
باغ شمال ۳۰۷
تبریز ۳۰۷
عمارت سلطنتیه ۳۱۲
گنبد شاه خدابنده ۳۱۳
خاتمه به قلم‌کاتب ۳۱۷
فهرست راهنما ۳۲۱

درآمد

شرح حال مؤلف

حسام‌السلطنه فرزند عباس میرزا، از چهرگان برجستهٔ قاجاری در نیمهٔ دوم قرن سیزدهم هجری است که تا پایان عمر، دارای مناصب متعدد و حکمرانی ایالات مختلف بوده است. مهمترین حادثهٔ زندگی وی، فتح هرات است که با توطئهٔ خائنانهٔ میرزا آقا خان نوری، صدر اعظم وقت، ماجرا، منجر به جدایی هرات از ایران شد. حسام‌السلطنه قهرمان این ماجراست. در بارهٔ وی گفته شده است که وی قوی‌ترین و برجسته‌ترینِ فرزندان عباس میرزا است و این از مجموع مناصبی که به وی واگذار شده به دست می‌آید. در اینجا دو متن بلند و کوتاه، یکی از مهدی بامداد و دیگری از محبوبی اردکانی، در شرح حال حسام‌السلطنه می‌آوریم. بامداد در بارهٔ او می‌نویسد:

سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه پسر سیزدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه[1] در ربیع‌الثانی ۱۲۳۳ هجری قمری متولد و در دوم جمادی‌الاولی ۱۳۰۰ ق. در گذشت و در

۱. سلطان مراد میرزا در جلد سوم منتظم ناصری و همچنین در جلد نهم روضة‌الصفاء پسر یازدهم عباس میرزا نایب‌السلطنه نوشته شده و در جلد قاجاریه ناسخ‌التواریخ پسر سیزدهم ذکر شده است.

مشهد، در دارالحفاظ حرم حضرت رضا (ع) مدفون است. تاریخ وفات او در سنگ قبرش، دوم جمادی‌الثانیه ذکر شده، در صورتی که گفتهٔ اعتمادالسلطنه (دوم جمادی‌الاولی) باید درست‌تر باشد. در این سال، پیش از فوت خود به حکومت خراسان تعیین شده بود و قصد عزیمت داشت که ناگهان در سن ۶۷ سالگی فوت نمود. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در یادداشتهای روزانهٔ خود (دوشنبه دوم جهادی‌الاولی ۱۳۰۰ ق.) مینویسد: «حسام‌السلطنه عموی شاه، بادوسه کرور دولت، امروز شش ساعت به غروب مانده مرحوم شد. این چند روزه حاکم خراسان شده بود، بیست و پنج هزار تومان پیشکش داده بود. امروز ساعت دیده بودند که به طرف حکومت برود، به آن دنیا رفت!» ... سلطان مراد میرزا در اواخر زمان حیات پدر خویش حاکم ارسباران (قراجه داغ) بود. در سال ۱۲۵۳ ق.، هنگام عزیمت محمدشاه به سمت هرات، برای این که مبادا در صفحات بختیاری به تحریک بیگانگان اغتشاشاتی روی دهد، سلطان مراد میرزا با شش هزار نفر به چمن گندمان مأمور شد. در سال ۱۲۶۶ ق. پس از شکست و اعدام سالار و فتوحات نمایان در خراسان، به لقب حسام‌السلطنه ملقب گردید. سلطان مراد میرزا در سال ۱۲۶۴ ق. بر حسب انتخاب میرزا تقی‌خان امیر کبیر از تهران برای قلع وقمع سالار به خراسان مأموریت یافت و در سال ۱۲۶۵ هـ.ق. پس از احضار حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) برادرش، سلطان مراد میرزا به جای او والی خراسان شد و در سال ۱۲۶۶ پس از اعدام حسن خان سالار در حکومت خود کاملا مستقل گردید ... حکومت وی تا سال ۱۲۷۰ هـ‌ق. طول کشید و در این سال از حکومت خراسان معزول و به جای او فریدون میرزا فرمانفرما برادر اعیانیش استاندار خراسان شد. فریدون میرزا پس از دوسال و اندی حکمرانی در خراسان در سال ۱۲۷۲ ق. در مشهد درگذشت و حسام‌السلطنه در این سال برای بار دوم استاندار خراسان گردید و حکومتش تا سال ۱۲۷۵ ق. ادامه داشت. از طرفی چون اغتشاشات و بی‌نظمی‌هایی در هرات روی داده بود و از طرف دیگر امیر دوست محمد خان با قرار قبلی با انگلیس‌ها و به تحریک آنها قصد داشت که هرات را هم ضمیمهٔ مستملکات خود بنماید، به این جهات، از طرف دولت، به حسام‌السلطنه والی خراسان امر شد که به هرات رفته آنجا را تصرف نماید. حسام‌السلطنه ابتدا سام خان رئیس

ایل زعفرانلو را با هزار و پانصد نفر به هرات فرستاد. خوانین هرات او را نپذیرفتند. حسام‌السلطنه خودش بدان صوب حرکت کرده آنجا را متصرف شد (هفتم صفر ۱۲۷۳ ق.). چون تصرف هرات از طرف دولت ایران بر خلاف میل باطنی انگلستان بود فتح هرات سبب شد که میان انگلستان و ایران جنگ در گیرد. این جنگ از جنگهایی است که برای ایران خیلی رسوایی و افتضاح بار آورد و آخرالامر هم به مساعی میرزا آقاخان نوری، صدر اعظم دست نشانده خودشان، منتهی به عقد معاهدهٔ بسیار ننگین و منحوس پاریس در هفتم رجب سال ۱۲۷۳ ق. گردید و به موجب این قرار داد، دولت ایران افغانستان را یکسره به دولت انگلیس بخشید. قبل از انعقاد معاهده، حسام‌السلطنه قاصدها فرستاد فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیم بر پا شده، هرچه از انگلیس‌ها بخواهید خواهند داد بیدار باشید، مفت نبازید و نوشت که از آمدن کشتی‌های انگلیسی به بوشهر نگران نباشید، انگلیس‌ها هرگز نمی‌توانند از برازجان بالاتر بیایند، باوجود مراسلات پی‌درپی حسام السلطنه، فرخ خان کاشی را در یازدهم ذیقعدهٔ ۱۲۷۲ ق. از راه اسلامبول به پاریس فرستادند. پیش از آن که فرخ خان به پاریس برسد، در هفتم صفر ۱۲۷۳ ق. هرات فتح شد. حسام‌السلطنه ضمن فتح‌نامه عریضه‌ای به شخص شاه نوشت که شورش سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه می‌فرمایید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم.[1] میرزا آقاخان صدراعظم دست نشاندهٔ بیگانگان، در نزد شاه سعایتها کرد و دلایل و شواهدی آورد که اگر حسام‌السلطنه به هندوستان برود سلطنت ایران را هم به رایگان به دست خواهد آورد. محمد یوسف هراتی در صفحهٔ ۱۲۹ و ۱۳۰ «عین‌الوقایع» تألیف خود، در این باب می‌نویسد: «انگلیس‌ها به میرزا آقا خان نوری صدر اعظم ایران رشوه‌ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی به مرحوم حسام‌السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربهٔ بنادر فارس بردارد. مرحوم حسام‌السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید زیرا خسارت فوق‌العاده متحمل شده‌ایم و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت برای دولت و ملت ایران

۱. نامه‌های حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا در کتابخانهٔ سلطنتی.

فراهم می شود، ولی میرزا آقا خان صدر اعظم که تصمیم گرفته بود هرات را به دولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام‌السلطنه نوشت: معلوم می‌شود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسر افتاده که به هرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطور داده‌اید، اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه می‌دانید فوراً هرات را تخلیه نموده به مشهد برگردید».

حسام‌السلطنه چون طرف بی‌مهری دولت انگلیس و میرزا آقا خان نوری بود، از خراسان احضار و بجای وی حمزه میرزا حشمت‌الدوله در سال ۱۲۷۵ ق. به وزارت میرزا محمد مستوفی قوام‌الدوله به استانداری خراسان فرستاده شد و حسام‌الدوله در این سال بجای طهماسب میرزا مؤیدالدوله به استانداری فارس انتخاب و روانه گردید. پس از قضیهٔ افتضاح آور مرو در سال ۱۲۷۶ ق. و تلف شدن بیشتر قوای دولت (در حدود سی چهل هزار نفر) شاه در سال ۱۲۷۷ ق. حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله را از حکومت و پیشکاری خراسان معزول و به جای آن حسام‌السلطنه را از فارس احضار کرده برای بار سوم به حکومت خراسان تعیین نمود و محمد ناصر خان قاجار دولو رئیس تشریفات خود را ملقب به ظهیر الدوله نموده به پیشکاری (معاونت) و سرداری (فرماندهٔ لشکر) انتخاب و به خراسان فرستاد. حسام‌الدوله در مدت حکومت خود که تا سال ۱۲۸۱ ق. طول کشید کاری که کرد این بود که جلو تجاوزات ترکمن‌ها را به نواحی خراسان گرفت و مانع پیشرفت آنان گردید. در سال ۱۲۸۲ ق. به جای مسعود میرزا یمین‌الدوله (ظل السلطان) برای بار دوم حاکم فارس شد و حکومتش تا سال ۱۲۸۵ ق. به طول انجامید و در اول سال ۱۲۸۶ ق. به جایش مسعود میرزا ظل‌السلطان به پیشکاری حاج محمدقلی خان قاجار دولو آصف‌الدوله برای بار دوم حاکم فارس شد. در سال ۱۲۸۷ ق. حسام‌السلطنه به حکومت یزد تعیین گردید، لکن خودش نرفت و به جای خود ابوالفتح میرزا(مؤیدالدوله) پسر بزرگ خویش را به حکومت یزد فرستاد.

در اواسط این سال (بیستم جمادی الثانیه) که ناصرالدین‌شاه برای زیارت اعتاب مقدسه عازم عراق (بین‌النهرین) گردید حسام‌السلطنه نیز به همراه شاه بود و سمت ریاست و حراست اردوی شاه را به عهده داشت. در سال ۱۲۸۸ ق. علاوه بر حکومت

یزد، برای بار چهارم به حکمرانی خراسان نیز تعیین گردید. در همین سال علاوه بر حکمرانی خراسان حکومت اصفهان نیز در عوض حکومت یزد به عهدهٔ وی واگذار شد و او از طرف خود ابوالفتح میرزا (مؤیدالدوله) را که حکومت یزد داشت، به پیشکاری میرزا محمد حسین مستوفی تفرشی ناظم الملک به حکومت اصفهان فرستاد و حکومت یزد با میردوست محمد خان معیرالممالک داماد ناصرالدین شاه و پسر معیرالممالک (نظام‌الدوله) واگذار گردید. در این سال (۱۲۸۸ ق.) که برای بار چهارم به ایالت خراسان تعیین شده بود، بر اثر نافرمانی از احکام حاج میرزاحسین‌خان مشیرالدوله صدراعظم در سال ۱۲۸۹ ق. معزول و به جای وی حاج حسین‌خان شاهسون شهاب‌الملک امیر تپخان تعیین و فرستاده شد. وی پس از عزل او از ایالت خراسان دشمنی و کینهٔ مشیرالدوله را سخت در دل داشت. در سال ۱۲۹۰ ق. در سفر اول ناصر الدین شاه به اروپا، حسام‌السلطنه نیز از ملتزمین رکاب شاه بود. در سال ۱۲۹۱ ق. که حاج میرزاحسین‌خان مشیرالدوله وزیر خارجه و وزیر جنگ بود، حسام‌السلطنه علناً در ملاءِ عام نسبت به او بدگویی می‌کرد و در این باب مشیرالدوله به شاه کتباً شکایت نمود. در اواخر سال ۱۲۹۳ ق. به جای بدیع‌الملک میرزا حشمت‌السلطنه حاکم کردستان و کرمانشاه شد. در این هنگام خودش در کرمانشاه مقر حکمرانی خود بود و حکومت کردستان را نیابةً به پسر بزرگ خود ابوالفتح میرزا واگذار نمود.[۱]

اجمالی از زندگی وی را محبوبی اردکانی در تعلیقات المآثر و الاثار آورده و پس از آن نوشته است: در سال ۱۲۹۸ (۱۲۹۷!) به حج مشرف شد و در روز دوشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰، شش ساعت به غروب مانده، در شصت و هفت سالگی به سکته درگذشت ... زن او عالیه خانم نیز روز شنبه ۱۱ صفر ۱۳۰۵ درگذشت. وی جد مادری احمد شاه بود و پس از عباس میرزا ارشد افراد خانوادهٔ قاجار اما سخت کش و قسی‌القلب بود. ثروت او را سه کرور تخمین زدند.(روزنامهٔ خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۲۴۳).[۲]

گفتنی است که در تاریخ این دوره از وی با عنوان «فاتح هرات» یاد شده است.

---

۱. شرح حال رجال ایران، ج ۲، صص ۱۱۰ـ۱۰۴

۲. المآثر و الاثار، ج ۲، صص ۴۶۸ـ۴۶۷

دربارهٔ سفرنامهٔ حسام‌السلطنه

ادبیات سفرنامه نویسی در دورهٔ قاجاریه به شکل چشمگیری رشد کرد. از دلایل مهم آن، توجه اندیشوران این عهد به سفرنامه‌هایی بود که به زبانهای اروپایی نوشته شده و به دست آنها می‌رسید. البته سفرنامه نویسی در کشورهای اسلامی رواج مختصری داشته است اما آنچه به طور مستقیم در این دوره نقش داشته، سفرنامه‌نویسی اروپاییها بوده است. شمار زیادی از این سفرنامه‌ها به دستور ناصرالدین شاه و دیگر درباریان ترجمه شده که نسخه‌های از آنها در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی ایران و کتابخانه‌های دیگر موجود است. به دنبال این امر است که خود شاه و دیگر درباریان، در طی مسافرتهای خود، اقدام به نوشتن سفرنامه کرده‌اند. تفاوتی که وجود دارد آن است که عمدهٔ این سفرنامه‌ها، بنا به شغل اساسی آنها، مربوط تفریحات، خوردن قهوه و کشیدن غلیان و ذکر احترامات دیگران به آنها و ... از این قبیل است. با این حال گاه و بیگاه، مطالب فرهنگی، اجتماعی و تاریخی نیز در آنها وجود دارد که ضرورت طبع آنها را ایجاب می‌کند. نگاهی به سفرنامهٔ ناصرالدین شاه به اروپا یا سفرنامهٔ عضدالملک به عتبات نشانگر همین رویّه است.

یکی از زمینه‌های سفرنامه نویسی این دوره مربوط به سفرهای حج است که شماری از آنها را در همین مقدمه شناسانده‌ایم. از مشهورترین آنها، سفرنامهٔ فرهاد میرزا و نایب الصدر و مخبرالسلطنه است که همگی به چاپ رسیده است. بخش مهمی از این سفرنامه‌ها، به دلیل طولانی بودن راه، مربوط به رخدادهایی است که در درازای راه این سفر، برای مسافران رخ داده است. از همین قبیل سفرنامهٔ مکه محمد ولی میرزا است که آن را در «به سوی ام‌القری» چاپ کردیم. در همین ردیف سفرنامهٔ حج حسام‌السلطنه است که همین کتاب حاضر بوده و علی رغم آن که نظیر اغلب سفرنامه‌های درباریان، به مسائل شخصی خود فراوان پرداخته اما آگاهیهای قابل ملاحظه‌ای از آنچه دیده به دست داده است. جالب است که سفرنامه‌نویسان درباری، اغلب زحمت نگارش کتاب را نیز به خود نمی‌دادند و برای کار منشی مخصوصی همراه خود می‌بردند تا آنچه را که حضرت

والا برای آنها املاء می‌کند بنگارند.

از حسام‌السلطنه به جز سفرنامه تألیفی بر جای نمانده اما همین اثر نشانهٔ ذکاوت وی و نیز آشنایی مختصرش با ادب، صنعت و مسائل سیاسی و اجتماعی زمانهٔ خویش است. طبیعی است که در این محدوده، قابل قیاس با برادرش فرهاد میرزای معتمدالدوله نیست، چه او از فرهیختگان رجال قاجاری است. با این حال، حسام‌السلطنه نیز همانند فرهاد میرزا که در طی سفر حج خود در سال ۱۲۹۲ سفرنامه‌ای را با عنوان «هدایة السبیل و کفایة الدلیل» نوشته بود، دست به نگارش سفرنامه خود زد. سفر حسام‌السلطنه پنج سال پس از سفر فرهاد میرزا، در شعبان سال ۱۲۹۷ آغاز شده و تا جمادی الثانیه سال ۱۲۹۸ به طول انجامیده است. بر اساس آنچه مستنسخ کتاب در پایان نسخه آورده، میرزا رضای منشی که ملازم رکاب حسام السلطنه بوده، هر روز بر حسب آنچه که شاهزاده تقریر می‌کرده، مطالب را می‌نوشته است. مطالب مزبور به سرعت به صورت مسوده نوشته شده، نه خود حسام‌السلطنه و نه دیگری فرصت تنظیم و انتشار آن را نیافته است. مستنسخِ نسخهٔ مورد استفاده ما می‌گوید:« آقای حسین قلیخان مخبرالدّوله، وزیر کُلّ تلگرافخانه‌های ممالک ایران که ... بعد از انجام مشاغل و مهمّات وزارتی و شخصی، [همتشان] مصروف مطالعه و جمع کتب است، مُسوّدهٔ این سفرنامه را به تقریبی دست آورده، در صدد استنساخ بر آمدند که نسخه‌ای از سفرنامهٔ آن شاهزادهٔ بزرگ برای مطالعه و ضبط کتابخانه خودشان داشته در روزگار به یادگار باقی و بر قرار بماند، این چاکرِ خود را احضار و امر فرمودند که کاتبی را به جهت استکتاب و استنساخ آن انتخاب و اختیار نماید. حسب‌الامر مبارکشان در صدد بر آمده به هر یک از کُتّاب که تکلیف نمود، به این جهت معتذر شدند که از عهدهٔ قرائت نسخهٔ مُسوّده بر نمی‌آییم مگر دیگری که تواند برای ما بخواند تا آنکه نوشته شود. این کار هم مُیسّر نبود و اهمال و تعویق در اجرای امر مطاعشان سزاوار چاکری ندانسته، لهذا با وجود ضعف چشم و با آنکه به خدمت معیّن بلاتعطیل مأمور بودم، خود اقدام به نوشتن آن نمودم و در مدّت پنج ماه به اتمام رساند و از اجرای فرمایش حضرت معظم‌له خود را نیکبخت دانست. رجای واثق آن است که این خدمت کوچک، لاحق خدمات بزرگ سابق را در حضور مرحمت ظهور مبارکشان مشهود و متذکّر سازد.»

این همان نسخه‌ای است که ناسخ آن، یعنی نویسندهٔ مطالب فوق، علی علی آبادی در سال ۱۳۲۳ ق. آن را با خط بسیار زیبایی کتابت کرده و نسخهٔ وی در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی قرار دارد. چاپ حاضر بر اساس نسخهٔ مزبور انجام یافته است. طبیعی است که در این متن، بسیاری از اعلام اشخاص و بویژه جغرافیایی وجود دارد که اعراب گذاری دقیق آن در شرایط فعلی ناممکن بود. متن نسخه در مواردی اعراب گذاری داشت که چاره‌ای جز اعتماد به آنها نبود. لذا به همان صورت ضبط شد. تیترهایی که در کتاب آمده عمدتاً در خود نسخه بوده جز آن که اندکی برای زیبایی عبارت اصلاح شده است. مثلا اگر آمده است « در بیان اسکندریه است» ما تنها، عنوان «اسکندریه» را آورده‌ایم.

سفرنامه‌های حج در ادب فارسی

در اینجا مناسب است تا یادی از ادبیات سفرنامه‌نویسی حج در زبان فارسی داشته باشیم.

۱ ـ **سفرنامهٔ منظوم** زوجهٔ میرزا خلیل در قرن دوازدهم، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۹، ص ۱۴۱۹ ش ۲۵۹۱؛ برگ ۷۷۹ ـ ۷۶۴. به زودی چاپ خواهد شد.

۲ ـ **سفرنامه مکه**، ضیاءالدین قاری در سال ۱۱۲۹ (منزوی ۴۰۳۱) تنها یک صفحه است.

۳ ـ **مسیرالحرمین یا حالات الحرمین**، مولوی رفیع‌الدین بن فریدالدین مراد آبادی هندی (منزوی ۳۹۹۹)

۴ ـ **تذکرةالطریق فی مصائب حجاج بیت العتیق**، برلین ۴۵۴

۵ ـ **سفرنامهٔ مکه**، محمد ولی میرزا، ۱۲۶۱ یا ۱۲۶۰ در « به سوی‌ام‌القری» چاپ شده است.

۶ ـ **سفرنامهٔ مکه**، محمد علی فراهانی در سال ۱۲۶۳، کتابخانه مجلس، ش ۲۳۱۰

۷ ـ **سفرنامهٔ مکه**، علی خان حاجب الدوله در سال ۱۲۶۳ یا ۱۲۸۵

۸ ـ **دلیل الزائرین**، عبدالعلی ادیب الممالک، در سال ۱۲۷۲

۹ ـ **سفرنامهٔ عتبات و مکه**، از سیف الدوله در سال ۱۲۷۹، (چاپ شده)

۱۰ ـ **سفرنامهٔ مکه**، میرزا علی خان اعتماد السلطنه در سال ۱۲۸۵، آستان قدس رضوی ۴۱۲۵، ذریعه ۱۲ / ۱۸۶

۱۱ ـ **سفرنامهٔ مکه**،از:؟ اهداء به ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۸۸

۱۲ ـ **الوجیزه فی تعریف المدینه**، محمد میرزا مهندس، در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۱۳ ـ **سفرنامهٔ مکه**، محمدرضا بن عبدالجلیل حسنی حسینی طباطبایی تبریزی، در سال ۱۲۹۶ (ملک، ش ۲۳۵۷)

۱۴ ـ **سفرنامهٔ مکه**، شاهزاده خانم معتمدالدوله فرهاد میرزا همسر نصیرالدوله در سال ۱۲۹۷، کتابخانه شماره ۲ مجلس، ش ۱۲۲۵(فهرست، ج ۲، ص ۱۷۲). به زودی به چاپ خواهد رسید.

۱۵ ـ **دلیل الانام فی سبیل زیارت بیت الله الحرام**، سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، در سال ۱۲۹۷، مجلس، ش ۶۹۳. همین کتاب حاضر است.

۱۶ ـ **سفرنامهٔ مکه**، عبدالحسین خان افشار در سال ۱۲۹۹

۱۷ ـ **سفرنامهٔ مکه**، حاج میرزا ابراهیم مشتری طوسی حسام‌الشعراء،در سال ۱۳۰۰، این سفرنامه منظوم به چاپ رسیده است، ذریعه ۱۲ / ۱۸۹، ملک ۴۸۳۴، مجلس ۳: ۴۱۵، دانشگاه ۵ / ۳۸۰۶، آستان قدس رضوی ۷: ۵۱۱ (به نقل از فهرست ملک)

۱۸ ـ **تحفة‌الحرمین**، نایب الصدر در سال ۱۳۰۵ (چاپ شده است)

۱۹ ـ **سفرنامهٔ مکه**، محمد حسین بن حاجی میرزا عبدالصمد قاضی رضوی همدانی در سال ۱۳۰۷ (منزوی ۴۰۳۰)

۲۰ ـ **سفرنامهٔ مکه و مدینه و کربلا**، از: ؟ از ۲۵ رمضان ۱۳۰۹ تا روز یکشنبه ۹ صفر، کتابخانه امام جمعه کرمان، ش ۳۹۳

۲۱ ـ **سفرنامهٔ حجاز**، محمد حسین شهرستانی، ذریعه، ج ۱۲، ص ۱۹۶

۲۲ ـ **سفرنامهٔ مکه**، از: ؟ در سال ۱۳۱۹ آشنای با چند نسخهٔ خطی، ص ۱۰۵

۲۳ ـ **سفرنامهٔ مکه**، مدیر الدوله، در سال ۱۳۲۱ ـ ۱۳۲۲، ملک ش ۳۸۹۹

۲۴ ـ **سفرنامهٔ مکه**، میرزا داود وزیر وظائف، در سال ۱۳۲۴، آستان قدس رضوی ش ۶۵۶۲

۲۵ـ **سفرنامهٔ مکه**، لطفعلی اعلایی، آستان قدس ش ۴۲۴۳

۲۶ـ **سفرنامهٔ مکه**، از: ؟، اهداء به ناصرالدین شاه، به سال ۱۲۹۷، ملی ش۸۶۵ ف

۲۷ـ **منازل بین اصفهان و مکه**، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه فرهنگستان باکو

۲۸ـ **منازل الحج**، بند علی بن خیراتعلی در سال ۱۲۱۴

۲۹ـ **فتوح الحرمین**، محیی لاری، قرن دهم، این اثر که سفرنامه‌ای منظوم است به کوشش ما به چاپ رسیده است. (قم ۱۳۷۳)

۳۰ـ **سفرنامهٔ مکه**، محمدحسین فراهانی، در سال ۱۳۰۳، ملی ۵۷۳ ف (فهرست ۶۹/۱)

۳۱ـ **سفرنامهٔ حج**، آیةالله طالقانی، (چاپ شده است)

۳۲ـ **خسی در میقات**، جلال آل احمد، (چاپ شده است)

۳۳ـ **سفرنامهٔ حج**، آیةالله صافی گلپایگانی، (چاپ شده است)

۳۴ـ **سفرنامهٔ مکه**، میرزا علی اصفهانی، در سال ۱۳۳۱، در «به سوی ام‌القری» چاپ شده است.

۳۵ـ **سفرنامهٔ مکه**، از: ؟ در سال ۱۳۱۶، بنا به یادداشت فهرست نویس، نویسنده یکی از درباریان بوده است. کتابخانه آیةالله مرعشی، ش۶۳۸۸

۳۶ـ **سفرنامهٔ مکه**، سید محمد تاجر طهرانی، در سال ۱۳۱۷. کتابخانه آیةالله مرعشی ش ۹۰۰۸. ان شاءالله به چاپ خواهد رسید.

۳۷ـ **سفرنامهٔ مکه**، مخبرالسلطنه مهدی قلی هدایت، (چاپ شده است)

۳۸ـ **سفرنامهٔ مکه**، امین الدوله علی بن مجدالملک(م ۱۳۲۲) در تهران چاپ شده است

۳۹ـ **سفرنامهٔ مکه**، شیخ میرزا علی صدرالذاکرین تفرشی طهرانی، در دو جلد، ذریعه ۱۲ / ۱۸۹

۴۰ـ **هدایة السبیل و کفایة الدلیل**، معتمدالدوله فرهاد میرزا(م ۱۳۰۵). به کوشش مجد طباطبایی چاپ شده است

۴۱ـ **سفرنامهٔ حج البیت**، مولی ابراهیم‌بن درویش محمد الکازرونی، ذریعه ۱۲ / ۱۸۶.

۴۲ـ **سفرنامهٔ حج و راهنمای حجاج**، حسین ذوالقدر شجاعی، (چاپ شده است)

۴۳ ـ **سفرنامهٔ مکه**، محمد بن اسماعیل الشهیر به قیری، در سال ۱۲۴۷ از شیراز به مکه رفته، کتابخانه مسجد اعظم، ش ۲۹۴۷

۴۴ ـ **بزم غریب**، محمدعلی بن محمد رضی بروجردی، در سال ۱۲۶۲، (یادداشتهای استاد عبدالعزیز طباطبایی از کتابخانه علامهٔ طباطبایی شیراز)

۴۵ ـ **انیس الحجاج**، صفی فرزند ولی، در سال ۱۰۸۷ (منزوی ۳۹۹۲)

۴۶ ـ **سفرنامهٔ مکه**، میرزا جلایر، در زمان محمدشاه، (منزوی ۴۰۳۳)

۴۷ ـ **سفرنامهٔ حجاز**، هدایت علی بن شیخ فضل علی، سفری که همراه حضرت مولانا اسحاق به حجاز و مکه و مدینه از راه کشتی کرده است، از غره ربیع الاول ۱۲۳۰، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۲)

۴۸ ـ **منهاج السعادات**، سفرنامه حج، حکیم غلام محمد دهلوی، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۲)

۴۹ ـ **سفرنامهٔ حج**، پادشاه خواجه بن رحمت الله خواجه متخلص به ندیم، در سال ۱۲۹۸، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۶)

۵۰ ـ **سفرنامهٔ حج**، محمد حسن جان هندی، در سال ۱۳۲۱، (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص ۶۷)

۵۱ ـ **تحفة العراقین**، سفرنامه مانند خاقانی شروانی، انشاء بعد از ۵۵۱، (چاپ شده)

۵۲ ـ **تاریخ کعبه**، محمد معصوم بن محمد صالح دماوندی، در قرن یازدهم از بند سورت هند تا مدینه، (به کوشش مؤلف همین سطور در دفتر اول میراث اسلامی ایران چاپ شده)

۵۳ ـ **حجازیه**، ابوالاشرف محمد یزدی متوفای سال ۷۶۲، در مقدمه همین کتابشناسی توضیحاتی در بارهٔ آن گذشت.

رساله‌های فارسی در جغرافیای حرمین شریفین

در اینجا به معرفی برخی از رساله‌های فارسی در باره حرمین می‌پردازم. طبیعی است که بیشتر مقصودمان آثار کهن است

کعبه در سال ۱۰۳۹، (به کوشش مؤلف همین سطور در میراث اسلامی ایران چاپ شده است)

۵۵ ـ **توصیف مدینه**، سیداسماعیل مرندی، در سال ۱۲۵۵، (در مجله میقات چاپ شده است)

۵۶ ـ **ترجمهٔ فضایل مکه**، حسن بصری، از این اثر نسخه‌های فراوانی در دست است (فهرست مشترک پاکستان، ج ۱۰، ص۴۳)

۵۷ ـ **مکه**، مبارک علی هندی، در بارهٔ درازا و پهنای خانهٔ کعبه از گذشته تا وضعیت کنونی، (نستعلیق ۱۲۴۰)(فهرست مشترک، ج ۱۰، ص۴۴)

۵۸ ـ **مکه**، از: ؟، از این کتاب نسخه‌های متعددی در فهرست مشترک پاکستان(ج ۱۰، ص ۴۵)معرفی شده است

۵۹ ـ **احوالات مکه**، خواجه محمد پارسا(م ۸۲۲) (منزوی ۳۹۳۲)

۶۰ ـ **الرسالة المبارکه**، حاجی عبدالرحمان سمرقندی، (منزوی ۳۹۸۲)

۶۱ ـ **تعریف الحرمین**،از محمود بن محمد،نگاشتهٔ ۹۹۱ (فهرست مشترک، ج ۱۰، ص ۱۵)

۶۲ ـ **زاد السفینه فی احوال المدینه**، نگاشتهٔ ۱۱۳۳ (فهرست مشترک، ج ۱۰، ص۲۶)

۶۳ ـ **مکه**، تألیف در سال ۱۰۶۰، (فهرست مشترک، ج ۱۰، ص۲۳)

۶۴ ـ **جذب القلوب الی دیار المحبوب**، ترجمهٔ خلاصة‌الوفاء، (فهرست مشترک، ج ۱۰، ص۱۷)

۶۵ ـ **اخبار حسینیه در اخبار مدینه**، ترجمهٔ خلاصة‌الوفاء در سال ۹۶۹، (فهرست مشترک، ج ۱۰، ص ۱۱)

۶۶ ـ **مساحت کعبه**، منزوی (ص ۳۹۸۲) با این عنوان دو رساله یاد کرده است

۶۷ ـ **رساله در احوال مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه**، آقا محمدعلی کرمانشاهی، (مراة‌الاحوال، ج ۱، صص ۱۳۵، ۱۴۹، بنا به آنچه فرزند وی گفته آقامحمدعلی دو رساله در تاریخ الحرمین داشته است).

کتاب دلیل الانام فی سبیل زیارة
بیت الله الحرام و القدس الشریف
و مدینة السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

از آنجا که سفر حج در مسلمانی رکنی است از ارکان و پایه ایست از پایه های ایمان فرضی است مبرم و قرضی است مهم چنانچه ایزد تعالی فرماید و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا در سال فرخنده فال لوی ئیل سعادت تحویل مطابق با سنه یکهزار و دویست و نود و هفت هجری اجازت این سفر را از سرکار اقدس اعلیحضرت قدر قدرت ظل اللهی ارواحنا فداه حاصل کرده خود را مهیای این سفر ساختم و تهیه لوازم آن پرداختم و چون معاشرت و مصاحبت عالمی خبیر و فاضلی بصیر در همه وقت نیکو باشد لهذا جناب

۳ افتخار الواعظین حاجی ملا باقر واعظ را که از اخیار و ابرار است بجهت مصاحبت خود در این سفر اختیار کردم و راه این مقصد را بمعاشرت او پیمودم که گفته اند معاشرة العلماء شرف الدنیا و الآخرة

عصر روز شنبه بیست و نهم شهر شعبان المعظم که مطابق بود با بیست و یکم مرداد ماه جلالی و بیست و ششم آذرماه رومی از خانه خود حرکت نموده راه اکبرآباد را پیمودم و در عزیمت ملاحظه سعد و نحس ساعت ننمودم زیرا که تقدیرات سبحانی در همه حال بر تدبیرات انسانی غالب و قاهر است چنانچه بنظم گفته اند یدبّر بالنجوم و لیس یدری و رب النجم یفعل ما یشاء و در نثر گوید اهل التسبیح و التقدیس لا یؤمنون بالتربیع و التسدیس هر چند پارسا نیستم اما نوشته ام بر لوح جان محبت مردان پارسا و در اکبرآباد در باغی که متعلق است بجناب امین الملک منزل نمودم و چنین اتفاق افتاد که بجهت اتمام امور شخصیه خود توقف من در آنجا من غیر قصد بطول انجامید و بغروب سه شنبه دهم ماه رمضان کشید و در این چند روز بتدریج شاهنشاه زادهٔ اعظم افخم حضرت نایب السلطنه امیر کبیر روحی فداه و اعتضاد السلطنه و حشمة الدوله و جناب جلالتماب اجل اکرم آقای مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم

صفحهٔ آغازین نسخهٔ مجلس

خاتمه

۵۳۸ که ابا عنجد در ترویج ارباب هنر و نشر کمالات و رواج معارف و علمیات
مساعی مشکوره داشته جدی وافر و جهدی متکاثر دارند و اوقات
لیل و نهار شان بعد از انجام مشاغل و مهمات وزارت و تحقیق مصروف
مطالعه و جمع کتب است مسودهٔ این سفرنامه را بتقریبی دست آورده
در صدد استنساخ برآمدند که نسخه از سفرنامهٔ آن شاهزادهٔ بزرگ برای
مطالعه و ضبط کتابخانه خودشان داشته در روزگار بیادگار باقی
و برقرار بماند اینجانب را احضار و امر فرمودند که کاتبی را بجهة نگارش
و استنساخ آن انتخاب و اختیار نماید حسب الامر مبارکشان در صدد برآمد
هریک از کتاب که تکلیف نمود باینجهة معتذر شدند که از عهدهٔ قرائت
نسخهٔ مسوده برنمیائیم مگر دیگری که تواند برای ما بخواند تا آنکه نوشته شود
اینکار هم میسر نبود و اهمال و تعویق در اجرای امر مطاعشان سزاوار چاکری
ندانسته لهذا با وجود ضعف چشم و با آنکه بخدمت معین بلا تعطیل مامور بودم
خود اقدام بنوشتن آن نمودم و در مدت پنجاه روز باتمام رسانیده و از اجرای
فرمایش حضرت معظم له خود را نیکبخت دانسته رجاء واثق است که اسمت

کوچک

خاتمه

کوچک لاحق خدمات بزرگ سابق را در حضور مرحمت ظهور مبارکشان ۵۳۹
مشهود و مستحسن سازد و انا العبد الاقل الفانی حاجی علی آبادی بعنزله
نوادهٔ مرحومان نصیرالملک با و میرزا تقی آقا
قد تمت الکتاب بعون الله
بید الملک الوهاب
فی شهر جمادی الاخری سنه ۱۳۲۲

صفحهٔ پایانی نسخهٔ مجلس

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ۱۳۰۳

حرکت از ایران

[حرکت روز شنبه بیست و نهم شعبان ۱۲۹۷]

از آنجا که سفر حج در مسلمانی رکنی است از ارکان و پایه‌ای است از پایه‌های ایمان، فرضی است مُبرم و قرضی است مُهم، چنانچه ایزد تعالی فرماید: **وَ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلا**[۱]، در سال فرخنده فال لوُی‌ئیل سعادت تحویل مطابق با سنهٔ یک هزار و دویست و نود و هفت هجری، اجازت این سفر را از سر کاراقدس اعلیحضرت قدر قدرت ظل‌اللّهی ـ ارواحنا فداه ـ حاصل کرده خود را مهیّای این سفر ساختم و به تهیّهٔ لوازم آن پرداختم و چون معاشرت و مصاحبت عالمی خبیر و فاضلی بصیر در همه وقت نیکو باشد، لهذا جناب افتخارالواعظین حاجی ملاّباقر واعظ[۲] را که از اخیار و ابرار است به جهت مصاحبت خود در این سفر اختیار کردم و راه این مقصد را به معاشرت او پیمودم که گفته‌اند: **مُعاشرة العلماء شرف الدنیا و الاخرة.**

---

۱. آل عمران، ۹۷

۲. حاجی ملاباقر واعظ از واعظان معروف این دوره است. عضدالملک در سفرنامهٔ عتبات خود با اشاره به وعظ او می‌نویسد: الحق واعظی به این خوبی پیدا نشود؛ گذشته از فضل و زهد و طراوت لسان و رشاقت بیان، از دعاگویان خاص و فدویان مخصوص دولت ابد مناص است. سفرنامهٔ عتبات عالیات، علیرضا عضدالملک، به کوشش: حسن مرسلوند، ص ۱۶۲(تهران، ۱۳۷۰)

عصر روز شنبه بیست و نهم شهر شعبان‌المعظم که مطابق بود با بیست و یکم مرداد ماه جلالی و بیست و ششم آذرماه رومی، از خانهٔ خود حرکت نموده، راه اکبرآباد را پیمودم و در عزیمت، ملاحظهٔ سعد و نحس ساعت ننمودم، زیرا که تقدیرات سبحانی در همه حال بر تدبیرات انسانی غالب و قاهر است،[1] چنانچه به نظم گفته‌اند:

یُدبِّرُ بِالنجوم وَ لَیْسَ یَدْری　　　و ربّ النَّجم یَفْعَلُ مَا یشاءُ

و بر نثر گویند: **أهل التسبیح والتقدیس لایؤمنوُنَ بالتَّرْبیع وَ التَّدلیس**

هر چند پارسا نِیَم، امّا نوشته‌ام　　　بر لوح جان محبّت مردان پارسا

و در اکبرآباد در باغی که متعلق است به جناب امین‌الملک منزل نمودم، و چنین اتفاق افتاد که به جهت ناتمامی امور شخصیهٔ خود، توقف من در آنجا مِنْ غَیر قصد به طول انجامیده به غروب سه شنبهٔ دهم ماه رمضان کشید؛ و در این چند روز به تدریج شاهنشاه زادهٔ اعظم افخم حضرت نایب‌السلطنه امیرکبیر ـ روحی فداه ـ و اعتضادالسلطنه و حشمت‌الدّوله و جناب جلالت‌مآب اجل اکرم آقای مستوفی‌الممالک و سپهسالار اعظم و سایر احباب از وزرا و مستوفیان عظام قدم رنجه فرموده رسم نوازش و تودیع را مرعی داشتند.

غروب سه شنبه دهم شهر رمضان از باغ اکبرآباد به باغ میرزامرتضی پسر مرحوم میرزا زین‌العابدین البرز رفتم، موافق معمولِ پستخانه پنج فرسخ مسافت است و تا عصر چهارشنبه یازدهم در باغ مزبور توقف داشتم. باغ مزبور در منتهی‌الیه خیابان دهکده واقع است. چند بیوتات تحتانی و فوقانی دارد که در سردر آن ساخته‌اند و چندان به تزئین آن نپرداخته‌اند و این دهکده و باغ از طرف یمین راه برکناره است و در مابین مشرق و شمال افتاده است. مهمانخانهٔ شاه‌آباد نیز که نخستین مهمانخانه‌های راه قزوین است در طریق این منزل واقع شده است.

عصر روز چهارشنبه یازدهم رمضان از باغ پسر میرزا زین‌العابدین روانه به سمت سلیمانیه شدم و عمارات دیوانی آنجا را که اندرونی و بیرونی و باغ و حمام و برج عالی

---

۱. در زندگینامهٔ مؤلف خواندیم که، زمانی که مؤلف برای بار آخر به حکمرانی خراسان منصوب شد، ساعت حرکت را مناسب دیدند، اما همان آن اجل وی رسید و درگذشت!

و قلعهٔ محکم دارد منزل قرار داده تا غروب پنجشنبه دوازدهم در آنجا توقف داشتم. از باغ پسر میرزا زین‌العابدین تا سلیمانیه موافق معمول پستخانه، سه فرسخ است و در خارج قلعه نیز کاروانسرا و چند باغ است که به فراش‌آباد معروف است. نوّاب مستطاب والا حاجی معتمدالدّوله ـ دام‌اقباله ـ در کتاب **هدایةالسبّیل و کفایة الدلیل** تفصیل بانی و تاریخ بنای عمارت سلیمانیّه را مشروحاً مرقوم داشته‌اند.[۱] اسامی اشکال اجداد و اخوان شاه شهید و اولاد و امجاد خاقان مغفور ـ طاب‌ثراه ـ را که در تالار دو روی شمالی و جنوبی مُرتسم است مُفصّلاً نگاشته‌اند. نام کسی که از خامه‌شان افتاده رضا قلیخان‌قاجار است که در صفحهٔ رو به مغرب در طبقهٔ اعلی در ابتدای طرف یمین، برقرار است.

غروب پنجشنبهٔ دوازدهم رمضان از سلیمانیه روانه نیکی‌امام شدم. مسافت چهار فرسنگ بود و از روی پلی که قدیماً بر زبر رود کرج بنا نهاده‌اند گذشتم. منبع این رودخانه جبال ارنکه است. مهمانخانهٔ حصارک نیز که در نزدیکی قریهٔ کمال‌آباد خالصه و حسین‌آباد ملکی جناب امام جمعه طهران است در این راه است. برای عشا در آنجا پیاده شدم. الحق مهمانخانه خوبی است. اصطبل و بهار بند و اطاقهای مرغوبی با میز و صندلی و سایر اسباب دارد که برای عابرین به‌هیچ وجه معطّلی حاصل نمی‌شود. چای و غلیان و غذا از هر قسم حاضر و آماده می‌کنند و در برابر اطاقها نیز ایوان و باغچه است که سبز و خرّم و آب رودخانه در اطراف آن ساری و جاری است. لاجرم هفت ساعت از شب رفته به نیکی‌امام رسیدیم. این مهمانخانه از تمام مهمانخانه‌های راه قزوین بزرگتر و بهتر است. سرای وسیعی بنا کرده‌اند که اطراف آن حجرات و اطاقها دارد و در برابر اطاقها ایوان است و در وسطش سکویی بر بالای آبگیر ساخته‌اند که در اطراف آن باغچه‌ها است که اقسام گُلها و ریاحین در آنها کاشته‌اند و در نهایت تنقیح نگاه داشته‌اند و ابداً اسب و سایر حیوانات داخل آنجانمی‌شود. مسکن دواب را در خارج مهمانخانه بنا نموده‌اند و در سردر عمارت هم بالاخانه‌ها و مهتابیها ساخته‌اند که جای محترمین است و در نهایت صفا. و در برابر بالاخانه‌ها حوض مُدوّر و باغ وسیع مشجّر انداخته‌اند که بسیار با صفا و رونق. و این سراچه نمونه از قصر خُرنق است. بالجمله امام‌زاده نیکی امام در سمت یسار این سراست.

۱. سفرنامهٔ فرهاد میرزا، صص ۲۱ـ۲۰ (تهران، ۱۳۶۶)

بقعهٔ آن امامزاده را تجدید عمارت کرده‌اند و تازه و منقّح نموده‌اند؛ و در آن بقعه علامت دو قبر است که هر یک ضریح علی حده دارند، اسم یکی هادی و اسم دیگری علی‌نقی است. از قراری که مُتَولی آنجا تقریر کرد از احفاد حضرت امام موسی کاظم(ع) می‌باشند و در کتاب بحرالانساب، هادی را از اولاد امام موسی‌کاظم(ع) نوشته و در میان اولاد محسن بن امام موسی کاظم هم هادی نام هست. چون نیکی در لغت ترکی به‌معنی تازه است از این عبارت چنین معلوم می‌شود که در قدیم آثار قبر آنها ظاهر نبوده بعدها نمودار شده است. و در سمت یمین مهمانخانه نیز تپهٔ مخروطیِ مرتفعی دیده شد که به‌حالت طبیعی واقع شده است.

عصر جمعه سیزدهم شهر رمضان از مهمانخانه نیک امام روانه مهمانخانه زیاران وقشلاق شدم و مسافت آن سه فرسخ ونیم است. این مهمانخانه هم شبیه به مهمانخانهٔ حصارک است و تا عصر شنبه در آن مهمانخانه توقف شد. قریب به غروب روز جمعه که به این مهمانخانه می‌آمدم پنج نفر سواره قزاق نانکلی که ساکن قریهٔ هشتگرد هستند به جلو آمده در سر راه ایستاده بودند. به قاعدهٔ معمولهٔ خودشان بنای اسب تازی وبازی گذاشتند وخیلی خوب از عهده بر آمدند. یکی از آنها از شدّت عجله بر زمین خورده کلاه وعرقچین او از سرش افتاده و در نهایت چابکی برخاسته سوار شد وبه اسب تازی مشغول گشت. انصافاً سوار قزاق ایرانی خیلی باشکوه هستند ونیکو تربیت شده‌اند.

عصر شنبه چهاردهم رمضان از مهمانخانه زیاران روانهٔ قزوین شدم از آنجا تا قزوین هفت فرسخ است و در عرض راه مهمانخانه کوندِه است که آن هم مانند مهمانخانه حصارک است و از هر جهت مزیَّن و منقح. آنچه مشاهده شد در راه قزوین علاوه بر چهار مهمانخانه مزبوره، سیزده باب قراولخانه نیز در امامزاده معصوم و نزدیک پُل رودخانه کرج وکریم‌آباد ملکی جناب حاجی ملا علی مجتهد ـ سلمه‌الله ـ و محاذی قلعهٔ عبدالله‌خان و در محاذات باغات کلاک و محاذی چمن کمال‌آباد و در سر پل کردان و در باغات هَشتگرد و باغات هیو و محاذی کرنه و محاذی یونس‌آباد و محاذی بیدستان و اول باغات قزوین ساخته‌اند و پنجاه و دوپُل بر روی مجرای آب وسیل بنا کرده‌اند که کالسکه و عراده به‌سهولت عبور می‌کند و تسطیح این راه و ساختن مهمانخانه‌ها و پُلها و قراولخانه‌ها تماماً باهتمام جناب امین‌السلطان و مراقبت آقاباقر ارباب به اتمام رسیده است والحق خوب ساخته‌اند.

اگر این خط اتصالی به رشت یا آذربایجان پیدا کند آنگاه مفید فواید کلّی خواهد بود.

قزوین

بالجمله شب را که وارد دروازهٔ قزوین شدم، از قراری که مشاهده و تحقیق شد دروازه‌های شهر قزوین را تماماً تجدید عمارت کرده‌اند و خوب ساخته‌اند. از آن جمله، همین دروازه بود که از طرف طهران آمده داخل شدیم، سه دهنه دارد و در برابر آن خیابان طویل وسیعی است که هزار و هفتاد ذرع طول آن است، ولی در اطراف آن خیابان خانه‌های مخروبه بسیار است که هنوز تجدید نکرده‌اند وبدین جهت بی‌شکوه است. مهمانخانهٔ عظیمی در سمت یمین خیابان ساخته‌اند که بنای آن بسیار عالی است، درب طویله وکالسکه‌خانه از طرف یمین خیابان است و درب دیگرش از پهلوی خیابان عالی‌قاپی است. بالاخانه‌ها واطاقهای تحتانی و فوقانی عمارت مهمانخانه محاذی همین خیابان عالی‌قاپی است و در جنب مسجد واقع گشته است. و دیوارهای برابر عمارت که محاذی خیابان است از سه سمت شباک چوبین دارد که خیابان واشجارش از عمارت نمودار است. شبها که چراغهای مهمانخانه را روشن می‌نمایند خیلی باشکوه وبا صفا است. بالاخانه‌های این مهمانخانه بسیار وسیع وعالی است وجنوباً وشمالا به‌مهتابی باز می‌شود. مهتابی شمالی عرضاً وطولاً وسیعتر از مهتابی جنوبی است و در سمت شرقی وغربی مهتابی نیز دو اطاق بنا کرده‌اند که بسیار مزین است. و در تمام بیوتات تحتانی وفوقانی اسباب پذیرایی ولوازم راحت آماده وجمع است، مشتمل بر میز وصندلی ولاله وشمع. پله‌هایی که از آنها به بالاخانه‌ها روند از تخته ساخته شده. فرش زیبایی از دیبای فرنگی با مبلهای ظریف در ردیف یکدیگر بر آن گسترده‌اند. بالجمله وضع بنای این مهمانخانه بسیار باشکوه است؛ حتّی در فرنگستان نیز با همهٔ اسباب تزئین کمتر مهمانخانه به این طرز وآیین ساخته شده است. در اوّل ورود به شهر قزوین مهمانخانه را گردش کرده، بعد به عمارت دیوانی آنجا که از عهد صفویّه به دولتخانه موسوم ومعروف است رفتم. چون ماه رمضان بود مخصوصاً شب وارد شدم که به‌حاکم ومحکوم زحمت استقبال ندهم. اجزا واتباع را در مهمانداری جناب حاجی ملاّباقر واعظ در سرای مهمانخانه قرار دادم وخود با فرزندی

ابوالنصرمیرزا[۱] و محمّد میرزا به‌منزل نوّاب عضدالدّوله رفتم. چون قزوین در سمت غربی طهران واقع است، حرکت از طهران به‌قزوین غالباً رو به مغرب است و شهر قزوین در دامنهٔ کوه اَلْبُرز واقع است و از شهر تا ابتدای دامنهٔ کوه، یک فرسخ مسافت است و بانی شهر قزوین چنانچه مورخین نوشته‌اند شاپور ذوالاکتاف بوده است و اَلَموُتْ هم در شش فرسخی قزوین واقع است. امراء دولت اسماعیلیّه قلاع محکمه در جبال اَلَموُت بنا کرده‌اند که آثار آنها باقی است و گویند از قلاع نامی آنها قلعهٔ لامسه است که بسیار محکم و مُستحکم است و اَلَموت مابین مشرق و شمال قزوین است. و سُور قزوین را زبیده زن هارون‌الرّشید بناکرده است و لفظ قزوین که برحسب اعداد حروف صد و هفتاد و شش می‌باشد تاریخ بنای سور است.

آقابابا

یک شنبه پانزدهم رمضان در منزل نوّاب عضدالدّوله توقف شد. یعقوب‌میرزا و اسحاق‌میرزا و بعضی از علما و اعیان امروز و امشب به دیدن آمدند و میرزا حاجی آقای ملاباشی نیز در قزوین برای سفر مکه معظّمه حاضر شده بود، به همراهان ملحق گشت. دوشنبه شانزدهم رمضان تا عصر در عمارت دیوانی توقف شد و اسباب حرکت فراهم آمد اشخاصی که زحمت مشایعت را آماده [کرده]بودند حاضر شدند. یک ساعت به غروب مانده از شهر قزوین حرکت کرده از دروازه گیلان که معروف به قوی میدان است بیرون رفتم و این دروازه را بدین جهت به این اسم خوانند که غالباً اغنام را در بیرون این دروازه به فروش می‌رسانند و قوی در ترکی بمعنی گوسفند است. نوّاب عضدالدّوله و سایرین تا بیرون دروازه مشایعت کرده آمدند، در آنجا وداع کرده معذرت خاستم. منزل امروز قریهٔ آقابابا است که چهار فرسخ است و تا باغات که طی شد حرکت رو به مغرب بود و از باغات که بیرون آمدیم مابین شمال و مغرب حرکت کردیم. نظام‌آباد نیز در این راه واقع بود و پس از آن حسین‌آباد است و از حسین‌آباد به آن طرف حرکت به سمت شمال است. چهار ساعت از شب رفته وارد قریه آقابابا شدم. در کنار جویبار خیمه زده بودند،

۱. ابوالنصر میرزا فرزند حسام السلطنه یعنی مؤلف کتاب است که پس از درگذشت پدر به حسام السلطنه ملقب شد.

بسیار با صفا بود، قریهٔ مزبوره چند سال است که به جناب جلالتمآب علاءالدّوله امیرنظام انتقال یافته است. قریهٔ معتبری است. قلعه وگرمابه و یخچال دارد و در بلوک قاقزان واقع است و بلوک مزبور به‌کثرت ریاح مشهور و معروف است امیر آخور جناب علاءالدوله نیز که به سرکشی قریه مزبوره آمده بود صبح که حرکت می‌نمودیم حاضر شد و رسم انسانیت به عمل آورد و در روزگار حاجی آقا محمّد ملک التجار، مالک اول این دهکده، بادامستانی در آنجا احداث شده که پنج هزار درخت بادام دارد.

بیک کندی

صبح سه شنبه هفدهم رمضان از قریهٔ آقابابا به سمت بیک‌کندی ملک خودم که قریب سه فرسنگ است آهنگ عزیمت نمودم. از طهران تا نزدیک بیگ کندی، یعنی تا قریهٔ کوهین کالسکه به سهولت حرکت می‌نمود و همه جا در کالسکه نشسته بودم و جناب حاجی ملاباقر واعظ نیز در کالسکه مصاحب من بود. از قریهٔ کوهین به آن طرف که اراضی مرتفع و منخفض بود و حرکت کالسکه اشکال داشت سوار اسب شدم و در اول ورود به خاک بیک کندی، به سرکشی قنات حسام‌آباد رفته بعد به منزل آمدم و در باغات آنجا در میان خیمه بسر بردم.

چهارشنبه هیجدهم نیز در آنجا توقّف شد و چون شب! لیلةالاحیاء بود، خود را برای احیا مهیّا ساختم و به اعمال شب نوزدهم پرداختم. جناب حاجی ملا باقر واعظ هم ذکر مصائب نمودند و ابواب سعادت بر چهرهٔ احوال گشودند.

پاچنار

پنجشنبه نوزدهم رمضان از قریهٔ بیک‌کندی به سمت پاچنار که شش فرسخ است حرکت شد. اراضی این راه غالباً صعب‌المسلک بود ولی پَرتگاه نداشت و در نزدیکی به بیک‌کندی تنگهٔ مختصری است که از دو طرف کوهها به یکدیگر اتصال دارند و آب قلیلی از وسط آن می‌گذرد و به جهت اتصالی که کوهها بهم دارند، وسط آن تنگه همیشه سایه است و آفتاب در آنجا کمتر می‌تابد، ولی سنگلاخ است و سواره نمی‌توان حرکت کرد لهذا پیاده رفتم، لاجرم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدم. خیمه‌ها را نزدیک آب شاهرود زده بودند. کاروانسرای پاچنار در کنار رود طارم واقع است و به فاصلهٔ قلیلی مابین کاروانسرا داخل

شاهرود می‌شود. چاپارخانه وسیعی هم در پاچنار ساخته‌اند. بیوتات فوقانی آنجا اندک خرابی داشت و در پهلوی چاپار خانه آب انباری به مباشری استاد اکبر معمار از طرف دیوان اعلی می‌ساختند که تا سقف رسیده بود و بسیار خوب و محکم ساخته بودند. معمار و اجراء این کار در آنجا خیمه زده مواظب بنّائی بودند. پاچنار جزو خاک طارم سُفلی است و در این فصل پشهٔ زیاد داشت که شب را خودمان و اتباع نتوانستند بخوابند و چون شب جمعه بود جناب حاجی ملاّ باقر واعظ امشب هم ذکر مصائب نمودند.

منجیل

روز جمعه بیستم رمضان یک ساعت بعداز طلوع آفتاب روانه منجیل شدم. مسافت تا آنجا چهار فرسنگ بود به واسطهٔ وقوف در نهارگاه، بعد از ظهر وارد منجیل شدم و حرکت مابین مغرب و شمال بود. در ابتدای حرکت از پاچنار در سمت یمین راه، محوطه‌ای دیده شد که چند نفر چکنی در آنجا منزل داشتند. پس از آن مسافتی طی شده به پُل وشان رسیدم. آقاداش سلطان حاکم منجیل تا بدانجا با چند سوار به استقبال آمده بود. در نزدیکی پُل مزبور پنج عرّاده ملاحظه شد که اسباب ضرّابخانه را با آن عرّاده‌ها به اعانت جمعی از عمله به دارالخلافه حمل می‌نمودند. در پای پُل پیاده شدم که بنای آن را تماشا کنم. بسیار پل محکم خوبی است و این پل را حاجی محمدهادی تاجر میانجی ساکن قزوین در اواخر دولت شاه شهید ابتدا کرده و در اوایل دولت خاقان مغفور ـ طاب ثراه ـ به اتمام رسانده است و در زمان حکومت ضیاءالملک خرابی بهم رسانیده بود، مرمّت کرده‌اند. این پُل بالای رودخانهٔ شاهرود طالقان است که رود اَلَمُوتْ و رودبار و غیره نیز داخل آن می‌شود و رودخانهٔ شاهرود در پای پل از مابین شمال مشرق به جانب جنوب مغرب می‌رود و فاصلهٔ میان طارم سُفلی و املاک عمّارلوی گیلان است. و از پل لوشان تا منجیل سه فرسنگ است در کنار پل آبادی ملاحظه نشد ولی قریهٔ لوشان در نیم فرسنگی پل مزبور واقع است از آنجا آذوقه ولوازم را می‌آورند. از پل که گذشتیم مابین مغرب و شمال حرکت شد، مسافتی که طی کردیم جنگلی در کنار رودخانه پدیدار گشت که درخت زیتون و سایر اشجار فراوان داشت. به جهت نهار در آنجا پیاده شدیم و از آنجا که بیرون آمدیم، جادهٔ منجیل از سمت یمین در دامنهٔ کوه واقع بود و ارتفاع وانخفاض

داشت. بعد از آنکه به سراشیب رسیدیم، صحرای منجیل نمودار گشت. جمعی از سادات وعلما وکدخدایان طارم سفلی که از خدادادخان حاکم خود راضی واز اصلانخان وشاهوردیخان وکربلایی مصطفی طارمی شاکی بودند به هیئت اجماع در کنار راه ایستاده بودند، شرح حال خود را بیان کردند که این سه نفر خانهٔ میرزایعقوب مباشر را غارت کرده، محصول او را ضبط نمودند و انواع تعدیات را کرده‌اند. از آنها که گذشتیم احمدخان منسوب امیرالامراءالعظام عبدالله خان والی با دو یدک وچهار شاطر وچند سوار قزوینی از جانب والی آمد. خیمه‌ها را در صحرای منجیل که مشحون از اشجار زیتون است زده بودند پیاده شده استراحتی کردم. باد منجیل که معروف انفس وآفاق است وزیدن گرفت، طوری شدید بود که عمود خیمه را در حالتی که در خواب بودم شکست، ولی بحمدالله بخیر گذشت. شدّت هبُوب ریاح آنجا به حدیّ است که اغصان اشجار زیتون را متمایل به جنوب کرده است زیرا که مجری ومهب این باد به واسطهٔ آنکه طرف شمال آن جبال است منحصر به سمت این اشجار است وبدین جهت متمایل به جنوب شده‌اند، اگرچه شدت وزیدن ریاح خاطرها را مشوش دارد، ولی در تابستان اگر این باد نباشد از کثرت پشه نمی‌توان ایست وزیست کرد. از اول غروب اهتزاز واشتداد باد کم شده، شب آرام گرفت. عصری سادات طارمی آمده تلگراف ومکتوبی خدمت نوّاب اعتضادالسلطنه خواستند نوشته دادم، پس از آن سوار شده به تماشای صحرا ورود خانه رفتم، قریهٔ منجیل قریهٔ معتبر آبادی است ونزدیک ملتقای نهر شاهرود وقزل‌اوزن واقع است از آن به‌بعد رودخانه را سفید رود می‌گویند، وپُلی که هفت طاق دارد در نهایت استحکام بر روی آن ساخته‌اند که از آنجا به سمت گیلان می‌روند وبنای این پل را سرکار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ـ ارواحنافداه ـ در سفرنامهٔ فرنگستان که از راه رشت تشریف‌فرما شدند بدین عبارت رقم زد، کلک دُرر سلک مبارک فرموده‌اند: «در سوابق ایّام پل چوبین بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب و دشوار بود، حال چند سال است که از وجوهات خزانهٔ دولتی پُلی در نهایت استحکام به توسّط حاجی ملا رفیع بر روی رودخانهٔ مزبور ساخته شده است، انتهی». رودخانهٔ سفیدرود مابین لاهیجان و رشت به بحر خزر می‌ریزد. در یمین آن بلوک رحمت‌آباد است و در یسار آن رودبار زیتون.

شنبه بیست و یکم رمضان بعد از طلوع آفتاب از منجیل روانه رستم‌آباد شدیم. مسافت پنج فرسنگ بود و حرکت به شمال و مابین شمال و مشرق بود. در ابتدای حرکت به‌تماشای مُلتقای قزل‌اوزن و شاهرود رفتم و چون از پل گذشتم رودخانه در سمت یمین جاده واقع بود و جاده در دامنهٔ کوه و این راه را مرحوم حاجی ملا رفیع از جانب دولت تسطیح و تنقیح کرده و خوب از عهده برآمده است و به سهولت می‌توان گذشت، مسافتی که طی شد. دهکدهٔ آن مرحوم که بسیار معتبر است و در بین راه واقع است، بازار مطولی دارد که از میان آن باید گذشت و معبر عام است. پس از گذشتن از آنجا در قلّهٔ کوه در سمت یمین رودخانه سفیدرود بقعهٔ نمودار بود که می‌گفتند مدفن امامزاده‌ای است؛ ولی اسم و نسب آن از روی تحقیق معلوم نشد. بعد از آن به جنگلی رسیدیم که اشجار زیتون وغیره بسیار داشت. در کنار رودخانه بجهت نهار پیاده شدم، بسیار جای با صفایی بود. آثار پُلی هم بر روی رودخانه نمودار بود که خراب شده و پایهٔ آن در میان آب برقرار بود. پس از آن سوار شده به سمت منزل رفتیم، خیام را در صحرای سبز و خرّم در کنار رودخانه در خارج آبادی برپا کرده بودند. بسیار خوش هوا بود و شب ابداً پشه نداشت. بعضی از اتباع در پهلوی چاپارخانه در بالای آب انباری که مرحوم حاجی ملارفیع ساخته است منزل کرده بودند. آب انبار بزرگی است. در بالای آن مسجدی ساخته است که اطراف آن باز است و هفت ستون دارد که از آجر ساخته‌اند و عرض هر ستونی نُه آجر است. بالجمله ناحیهٔ رستم‌آباد چند قریه است و از توابع رودبار زیتون است و چاپارخانه‌ای در قریهٔ پشته واقع است. اتباع که در بالای آب‌انبار منزل کرده بودند، از پشه و مار آنجا شکایت اظهار کردند. مارهای متعدّده در میان چوبهای سقف مسجد دیده بودند که دُمهای خود را بهم وصل نموده بودند و از قراری که اهالی آنجا می‌گفتند مارهای رستم‌آباد از سایر حیّات گیلان گزنده‌تر هستند. قزل‌اوزن در برابر چاپارخانهٔ رستم‌آباد واقع است وکوه دُلفک نیز که در جنوب رشت است و اکثر عوام از هر طرف به سمت آن نماز می‌خوانند در پیش رو اتفاق افتاده و این کوه را گویند که یخچال طبیعی دارد و اَلْعُهدةُ عَلی الرّاوی.

[امامزاده هاشم]

یکشنبه بیست و دوم رمضان از رستم‌آباد به سمت امامزادهٔ هاشم روانه شدیم وحرکت مابین شمال ومشرق بود وراه این منزل غالباً در دامنهٔ کوه بود. سفیدرود در سمت یمین بود وراه در یسار واشجار جنگلی به نحوی سطح جبال را محیط شده بودند که مطلقا مساحت کوه نمودار نبود واز انبوهی درختان اخضر چون باغ مشجّر به نظر می‌آمدند واز گردنهٔ سفید کتّله به آن طرف راه مُسطّح می‌شود وخاک گردنه سفید است. یک فرسنگ که رفتیم به نقل‌برّ رسیدیم. در دوطرف جادّه راهدارخانه ساخته بودند که در یمین ویسار دو اطاق داشت وسقف آن را چوب بست کرده بودند. مابین دو اطاق، معبر عابرین ومتردّدین است ویک فرسنگ به امامزاده مانده، رودخانهٔ چندی جاری است که بزرگ آنها را سیاه رود می‌گویند. آب تندی دارد. حاجی ملا رفیع پلی از وجوهات خزانهٔ دولت واز ثلث مرحوم حاجی ابوالقاسم یزدی برروی رودخانه سیاه رود ساخته است که بسیار به کار عابرین می‌آید. امروز هوا ابر بود وترشح داشت، صحرا وکوهستانها هوای معطّر داشتند وفضای معنبر؛ پنج ساعت به غروب مانده به منزل رسیدیم، چادرها را در کنار رودخانه در برابر سدّی که از چوب ساخته‌اند برپا کرده بودند. چوبهای این سدّ را به شکل مثلّث سه‌پایه ساخته‌اند. در خارج آب به هم وصل کرده آب بندانی که در این امر مهارت دارند به میان آب زده نصب می‌کنند واز شاخه‌های اشجار بر دو طرف آن می‌گذارند که محکم باشد. واین سد برای این است که آب رودخانه را به بلوکات کهدُم وغیره برسانند ودر فصل تابستان که آب کم است یک ثلث آن داخل دریا می‌شود ودوثلث آن به زراعت بلوکات می‌رود ودر بهار که آب آن بسیار است به دریا بیشتر می‌ریزد. ومسافت راه این منزل سه فرسخ ونیم بود؛ از یک فرسخی امامزاده تا رشت خیابان مسطّح است واز شدت سبزی وخرّمی وصفا وطراوت نظیر جنّات اربعه است. درختان توسه که نوعی از اشجار جنگلی است به ارتفاع بیست ذرع یا زیادتر در این راه بسیار است ودر کوهپایه هم اشجار بلوط مرتفع قوی فراوان است. بالجمله چون امشب لیلة‌الاحیاء بود جناب حاجی ملاباقر واعظ ذکر مصیبت نمودند وحدیث مبارک کسا را

قرائت کردند. بسیار رقت حاصل گشت، بعد از آن به اعمال شب بیست و سیّم پرداختیم. اکبرخان بیگلربیگی تا به این منزل به استقبال آمده بود.

دوشنبه بیست و سیّم رمضان دوساعت از طلوع آفتاب گذشته روانهٔ سنکر و بازارچهٔ دوشنبه شدیم. مسافت سه فرسخ و نیم بود و حرکت مابین شمال و مشرق بود والی گیلان دو درشکه فرستاده بود، یکی را خودمان نشستیم و دیگری را به جناب حاجی ملاباقر تکلیف کردیم. به نزدیکی امامزاده هاشم که رسیدیم، چون در جانب یسار راه در سطح مرتفعی واقع بود، از درشکه پیاده شده سوار اسب شدیم. به امامزاده که رسیدیم درختان آزاد چند در آنجا دیدم که بسیار مرتفع وبلند بود. اطراف بقعه ایوان داشت که از چوب ساخته بودند. قبر معصوم نام، متولی قدیم آن بقعه، که در هزار و دویست و نه هجری مرحوم شده است، در نزدیکی در بقعه، در سمت یمین واقع بود و سنگ مرقد او را بر دیوار نصب کرده بودند. سه‌نفر مشایخ که از اولاد و احفاد متولّیان قدیم محسوب می‌شدند، در آنجا مقیم بودند. از نسب امامزاده پرسیدم که از اولاد کیست؟ جواب دادند که از اولاد حضرت سید سجّاد(ع) است به یکی از الواح که نظر کردیم کاتب آن درویش حسن بود و نسب امامزاده را در بالای لوح بدین عبارت نوشته بود: **شهزاده‌هاشم‌بن محمد بن عبدالله بن حمزةبن جعفربن محمد حنفیّه بن امیرمؤمنان(ع)**. صحّت آن لوح نیز بر من معلوم نشد. قدری مشایخ را ملامت کردم که چرا در امتداد این همه روزگار تصحیح نسب آن بزرگوار را نکرده‌اند. تعهد کردند که بعدها تصحیح کنند. در کتاب **بحرالانساب**، هاشم را از اولاد ازهر بن امام زین‌العابدین(ع) نوشته است. بالجمله بعد از زیارت امامزاده مراجعت کرده روانه شدیم. دو فرسنگ به منزل مانده، در سمت یمین راه، چاپارخانهٔ معتبری دیدیم که در خاک قریهٔ سرادان که از توابع بلوک کهدُم است ساخته بودند. مرحوم قاسم‌خان والی، از وجه خزانهٔ دولت بنا کرده است و در آن راه پُلها نیز ساخته است و در تسطیح خیابان نیز اهتمام نموده است. پس از آن یک فرسخ که طی کرده به بازارچه پنجشنبه که در شاه آقاجی است رسیدیم. این بازارچه متعلق به میرزا عبدالوهّاب مستوفی گیلانی است که در اراضی ملکی خود بنا نموده. بازارچه‌ای است که محوطه بزرگ دارد. اطراف آن دکاکین است. اصناف و کسبه در آنجا نشسته‌اند. روزهای

پنجشنبه از اطراف بلوکات به آنجا آمده، مایحتاج خود را تا هفتهٔ دیگر خریداری می‌کنند و از دوطرف راه خروج و دخول دارد. حمام بزرگی نیز میرزا عبدالوهّاب مستوفی در سمت یک درب بازارچه ساخته که از رختکن آن دریچه‌ها به صحرا باز می‌شد و خیلی با صفا است. وجه تسمیهٔ شاه آقاجی را به اختلاف گفتند، بعضی را عقیده این بود درخت بزرگی در آنجا بوده است؛ به واسطهٔ بزرگی و ارتفاع آن معروف به شاه آقاجی است و این لفظ نظیر شاهراه است؛ و لفظ آقاج در ترکی به معنی درخت است و اعتقاد سایرین این بود که یکی از سلاطین در آنجا به دست خود درختی غرس کرده بوده است؛ به این مناسبت به این اسم موسوم شده است. بالجمله چون محل باصفایی بود در باغچهٔ محمد نام مستاجر آنجا پیاده شدم، صرف نهار کردم. عمارت آن در وسط باغ به قانون گیلانی، فوقانی و تحتانی آن را از چوب ساخته، بام آن را از سُفال پوشانیده‌اند. از آنجا حرکت کرده به منزل رفتیم. بازارچهٔ دوشنبه را که در سنکر است تماماً از آجر و گچ ساخته‌اند. بانی آن معین‌البحار گیلانی و جمعی دیگر بودند. حالا به اکبرخان بیگلربیگی سرتیپ و حاکم انزلی انتقال یافته است. این بازارچه بهتر از بازارچهٔ شاه آقاجی است و در سردرب آن بالاخانه‌ها ساخته‌اند. در آنجا نزول کردیم و درخت آزاد مدوّری که در هیئت شبیه به درخت نارون است در برابر بالاخانه‌ها واقع بود که بسیار خوش وضع می‌نمود. بیگلربیگی در این منزل مهمانداری کرده، رسم انسانیت را به عمل آورد. والی و یحیی میرزای، نایب‌الحکومه و محمودخان فومنی و میرزا محمدعلی لاهیجانی دیوان‌بیگی و علی‌خان مشیرالوزاره و میرزا طاهر پسر میرزا عبدالوهاب مستوفی تا به آنجا به استقبال آمده، عصر مراجعت نمودند.

سه شنبه بیست و چهارم رمضان پنج ساعت به غروب مانده از سنکر حرکت کردم. والی و مستقبلین دیروز مجدّداً در ساعت حرکت از شهر آمده حاضر بودند. نایب اول قونسول‌گری روس که بعداز فوت قونسول، مُدیر قونسولخانه است، یدکی فرستاده بود. در بین راه رسید، داخل قطار یدکها کردند. از سنکر تا شهر رشت دو فرسخ مسافت است و حرکت رو به شمال و مابین شمال و مشرق است. در یک فرسخی شهر برادر و اقوام مرحوم میرزا زکی نایب به استقبال آمده در سر راه ایستاده بودند. درشکه را نگاه داشته به

آنها مهربانی کرده گذشتیم. در نزدیکی شهر پلی است که آن را حاجی محمدباقر ساخته است. اهالی شهر از کسبه و غیره به استقبال آمده به هیئت اجماع ایستاده بودند؛ به آنها نیز تعارف کرده؛ دوساعت به غروب مانده وارد باغ ناصریّه شدم. این باغ را مرحوم قاسم‌خان والی ساخته، عمارت فوقانی و تحتانی در وسط دارد و ضیاءالملک نیز کلاه فرنگی در آن طرف پل، که در میان باغ است، احداث نموده است. فضای باغ ناصریّه خیلی باصفا است. عمارات رشت را به واسطهٔ کثرت بارندگی در سقفها سفال بکار برده و با آن بامها را می‌پوشانند و این شهر را در نهصد هجری بنا کرده‌اند و لفظ رشت تاریخ بنای آنجا است. بقعهٔ فاطمه، خواهر حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) که در نزد عوام معروف به امامزاده لال شوی است، در شهر رشت می‌باشد. گویند جوانی با حالت مستی از آنجا گذشته آواز می‌خوانده است، صدایی شنیده که گفته است: لال ولای! فوراً آن جوان لال شده افتاده است. بعد از آن، آن مکان را کاویده‌اند اثر قبر فاطمه ظاهر شد.

چهارشنبه بیست و پنجم در باغ ناصریّه اقامت شد. والی و ی‌میرزا و مشیرالوزاره و حاجی میرزا نصرالله مستوفی و محمدتقی‌خان قاجار که عازم مکه معظّمه بود، صبح به تدریج آمدند و نایب قونسول هم با میرزا عبدالله مترجم لنکرانی، سه ساعت به غروب مانده آمد. مرد زیرک هوشیاری بود اگرچه به توسّط مترجم سؤال و جواب می‌نمود ولی گیلانیها می‌گفتند، زبان فارسی نیز می‌داند بلکه از عربی هم بی‌بهره نیست. شب را چون عمّهٔ مُکرّمه که کوچ محمودخان فومنی است، دعوت کرده بود، به آنجا رفته در گرمابه خانهٔ او استحمام به عمل آمد. در پنج ساعتی به باغ آمدم، هوای رشت به بارندگی معروف است. امشب نیز تا صبح باران می‌آمدو اسبها و بنه زیادی و چادرها را با حسنخان و بعضی عمله‌جات از انزلی مراجعت دادیم.

پنجشنبه بیست و ششم رمضان در منزل عبدالله خان والی مهمان بودیم. علمای شهر هم به دیدن آمدند. مقارن غروب، مشیرالوزاره علی‌خان، پسر مرحوم نظام‌الدّوله، که کارپرداز امور خارجهٔ گیلان است، به باغ آمد. از تذکره و باشبرد[1]، پرسید که در طهران گرفته و همراه آورده‌اید یا نه؟ چون در دارالخلافه به این صرافت نیفتاده‌ایم، میرزا

۱. = پاسپورت

حبیب‌الله امین تذکرهٔ دولت را حاضر کرده و بدین موجب تذکرهٔ همراهان را از او گرفتیم که در ورود به کشتی به روسها نشان بدهند. نایب قنسول روس نیز، ظَهْر همان تذکره را امضا نوشت. همراهانی که تذکره برای آنها گرفته شد از این‌قرار است: امیرزاده ابوالنصر، میرزا محمّد میرزای، پسر مرحوم نایب‌الایاله، جناب حاجی ملاّباقر واعظ ملاّباشی، میرزا رضای منشی باشی[1]، میرزا سید مهدی حکیم باشی، میرزا علی خان ناظر، محبوب تحویلدار، دولت‌قلی آبدار، نجفقلی شاگرد آبدار، محمّد صادق فراش خلوت، محمدابراهیم فراش خلوت، بهرام قهوه‌چی، استاد حسین خاصه تراش، امامقلی پیش‌خدمت، استادحسن طباخ و شاگردش مهدی شربت دار و شاگردش، هادی‌بک نایب فراشخانه، حسینقلی‌خانی ـ که مشیرالوزاره توسّط کرد که ببریم ـ عطاخان فرّاش باشی حاجی شکرالله خان تفنگدار باشی، میرزاتقی برادر میرزا علیخان، آدم عطاخان، آدم حاجی شکرالله‌خان، آدم میرزا علیخان، آدم حاجی ملاباقر واعظ، ملاّمحمدعلی آدم ملاّباشی.

جمعه بیست و هفتم رمضان تا پنج ساعت و نیم به غروب مانده در باغ ناصریّه بودیم وبعد به سمت پیر بازار روانه شدیم که به انزلی برویم. از شهر رشت تا پیر بازار مسافت یک ساعت ونیم است و در جنوب شرقی انزلی واقع است ودر طرف شمال و غرب مایل به شمال رشت است وخیابانی تا پیربازار تسطیح کرده‌اند. کالسکه به سهولت می‌رود واطرافش جنگل است. والی واعیان شهر نیز با اکبرخان بیگلربیگی انزلی برای مشایعت همراه بودند. چهار ساعت به غروب مانده وارد پیربازار شده به بالاخانه آنجا رفتیم تا بارها را برسانند. چند زورق با نهایت تنقیح در برابر پیر بازار حاضر کرده بودند. کشتی بخار سلطانی را هم که بسیار خوب وممتاز است قدری دورتر از دهنهٔ رودخانه نگاهداشته بودند. از پیربازار تا کشتی سلطانی یک ساعت و نیم راه است واز آنجا تا انزلی دو ساعت راه واز آخر رودخانه تا انزلی مرداب است وطول مرداب هشت میل است ودر امتداد شرق وغرب است که از جیفهٔ تابع رشت تا کَپور تابع انزلی طول آن است وعرض آن سه فرسخ است که از انزلی تا تولم است وعمق آن در جایی که عمیق باشد، زیاده از سه

---

۱. این شخص کاتب این سفرنامه است. در اصل مؤلف مطالب را برای او انشاء می‌کرده و او با قلم خویش آنها را تحریر و مرتب می‌کرده است.

قلاج.[1] تا دو ساعت به غروب مانده در بالاخانهٔ پیربازار بودیم. بارها رسیدند، در زورق نشسته روانه شدیم. نایب‌الصدر گیلان و محمد تقی‌خان قاجار هم که به مکه معظّمه می‌رفتند، در پیربازار حاضر شده به کرجی[2] نشستند. بعد از یک ساعت و نیم به کشتی سلطانی رسیده از زورق به کشتی رفتیم. کرجیهایی که حامل اثقال بودند وبعضی اتباع در آنها سوار بودند، به کشتی سلطانی بسته شده به حرکت افتاده وبسیار تماشا داشت. والی واکبرخان هم در کشتی بوده تا انزلی آمدند. یک ساعت از شب رفته وارد اسکلهٔ انزلی شدیم. عمارات کنار اسکله را چراغان کرده بودند، بسیار با شکوه بود وکشتی حاجی شیخعلی را هم که کشتی تجارتی است وبسیار بزرگ، نزدیک اسکله بود، آن را هم چراغان کرده بودند. لاجرم از کشتی سلطانی پیاده شده به عمارت منوچهرخان معتمدالدّوله که در انزلی ساخته است رفتم. جمعیّت و ازدحامی در کنار اسکله به استقبال آمده ایستاده بودند و جمعی از حجّاج هم به انزلی آمده بودند که از این راه به مکهٔ معظّمه بروند. به همه آنها مهربانی را به عمل آورده گذشتیم.

انواع کشتی بخار

بدان که کشتی بخار را به روسی پِراخْت می‌گویند زیرا که لفظ پراخْتُ در لغت روس به معنی بخار است و به فرانسه واپور می‌نامند، به جهت آنکه لفظ واپور در لغت فرانسه به معنی بخار باشد و حرکت کشتی بخار به دو قسم ممکن است. یکی به واسطهٔ چرخهای پرّه‌دار و دیگری به واسطهٔ مارپیچ. قسم اوّل قدیمتر از قسم ثانی است و واضع و مخترع کشتی بخار پرّه‌دار پاپن صاحب بوده است. طرز اختراع و سبب کشف این مطلب را در کتب فیزیک که از مسایل طبیعیّه در آنها بیان می‌شود مفصّلاً نوشته‌اند. این سفرنامه را موقع ذکر آن نباشد. بالجمله بعد از آنکه پاپن‌صاحب کشتی بخار پرّه دار را اختراع نموده وبساخت، کشتی بانان دیدند اغلب آنها وپاروزنان به واسطهٔ اختراع کشتی بخار بیکار خواهند ماند، کشتی پاپن را شکستند و مخترع را مأیوس نمودند. سالها این اختراع متروک

۱. واحد طول معادل درازی هر دو دست.
۲. نوعی کشتی خرد که برای بردن اسباب استفاده می‌کنند.

ونارواج ماند تا در سنهٔ ۱۸۱۲ مسیحی، که تاکنون که سنه ۱۸۸۱ مسیحی است، نزدیک هفتاد سال می‌شود، قولتون صاحب، پرّه‌های متحرک پاپن را اختیار نموده سبب رواج کشتی پرّه‌دار گشت و اوّل کشتی بخار که در بحار، سیّال و سیّار شد، نام آن ذوذنب بود. و واضع و مخترع کشتی مارپیچ‌دار یکی از مهندسین سوئِدْ بود که در سنهٔ ۱۷۳۶ مسیحی اختراع نمود، اگرچه تاریخ اختراع آن قبل از تاریخ رواج کشتی پره‌دار به نظر می‌آید، ولی چون پاپن صاحب پیش از اختراع مهندس مزبور مخترع کشتی بخار پره‌دار شده بود وسالها متروک ماند تا قولتون صاحب رواج داد، بنابر این اختراع پرّه‌دار مقدم بر مارپیچ‌دار است. وضع کشتی پرّه دار این است که چرخ پرّه‌دار دارای پرّه‌های متعدد است و در منتصف طول کشتی از دو طرف نصب شده‌اند، متصلاً بر آب می‌خورد و نقطهٔ اتکّایی حاصل نموده کشتی را به جلو می‌برند. وضع کشتی مارپیچ‌دار این است سه یا چهار پرّهٔ منحنی که هر یک به شکل سطح مارپیچی است، در عقب کشتی واقع است و در حول محوری حرکت می‌نمایند که متوازی است با امتداد طول کشتی و به واسطهٔ مارپیچ بودن آن پرّه‌ها این آلت مانند پیچ به آب فرو رفته حرکت می‌نمایند و به همان ترتیب کشتی را حرکت می‌دهد. وکشتی سلطانی واپور بخار پرّه‌دار بود، طول آن سی و یک ذرع و تقریباً صد فوت است.

شنبه بیست و هشتم رمضان صبح در اطراف عمارت معتمد گردش کردم. این عمارت در وسط باغچه واقع است. اطاقهای فوقانی وتحتانی دارد واطراف آن از چهار سمت ایوان است و تختهٔ پوش کرده‌اند. عمارت خوش طرحی است وحمام خوبی هم در سمت غربی آن ساخته‌اند که رخت‌کن آن از یکطرف به باغچه عمارت دربچه دارد. عمارت دیگری هم در سمت شرقی آن در این دولت ساخته‌اند که آن هم با اختصارش خالی از امتیاز نیست وبعد از گردش عمارت معتمدی، بیرون آمده به تماشای برج سلطانی رفتم. این برج را جناب میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک که اکنون به‌تولیت آستانه مقدّسه رضویّه سرافرازی دارند، در زمانی که وزارت امور خارجه و ادارهٔ حکومت گیلان را داشته است از جانب دولت بنا کرده‌اند. بعد به توسّط میرزا محمدحسین مستوفی که از جانب مرحوم نظام‌الدوّله نایب‌الحکومهٔ گیلان بود ساخته شد. پس از آن، جناب معتمدالملک در حکومت گیلان ناتمامی آن را به اتمام رسانیدند. این برج پنج مرتبه است

وجمیع مراتب از هر طرف ایوان وغلام گردش [1] دارد وبنای آن تماماً از آجر وسنگ وگچ است مگر همان غلام گردشها که از چوب مُنقّش است وتمام اسباب لازمه از فرش ومیز وصندلی وآینه واسباب چراغ خوب در آنجا موجود وآماده است وسمت شرق وشمال آن دریا است وبه جهت حفظ از رطوبت هوا، دو سمت آن را که به دریا نظر می‌کند، پرده‌ای از نی کشیده بودند. ارتفاع این برج تقریباً بیست ودو ذرع است. سدّی در پایین عمارت در کنار آب مرداب ساخته‌اند. از سمت شرقی به واسطهٔ رخنه آن خرابی به هم رسانیده است. امروز هوا اعتدالی داشت وآفتاب طالع ودریا ساکن وآرام. کشتی حاجی شیخعلی امروز به حرکت افتاد، پاره‌ای از حجّاج از قبیل نایب‌الصدر ومیرزا مهدی برادر اکبرخان با این کشتی رفتند. از قراری که می‌گفتند، کشتی مزبور چندان اعتباری ندارد. به این جهت با آن کشتی حرکت ننموده منتظر کشتی کمپانی روس شدیم که روز یکشنبه موعود آمدن آن است. انزلی در شمال رشت وغربی بوغاز مُرداب واقع است وسه طرف آن آب است ویک طرف آن خشکی ومتصل به طوالش می‌شود ونظیر شبه‌الجزیره است ودر سمت شرقی آن جزیره است که آن را غازیان گویند. مابین غازیان وانزلی که مُرداب داخل دریا می‌شود، سیصد وشصت ذرع طول آن است. ودر غازیان آبادی وتلگرافخانه وباستیان [2] است. امّا باستیان آنجا به جهت طغیان آب ویران وخراب است. ودر غازیان یک ذرع که زمین را حفر می‌کنند، آب شیرین بیرون می‌آید ودر سمت جنوب انزلی جزیره است که آن را میان‌شیته می‌نامند وقریب هشتصد ذرع طول آن است ومنتهای عرض آن سیصد ذرع ودر مابین آن دو جزیره از میان مرداب، نی‌ها روییده، بالا آمده است وآنجا را اهالی انزلی قلم گودی می‌نامند واز قراری که می‌گفتند آن محل در قدیم خشک بوده، به مرور دهور مغمور آب شده است. بالجمله انزلی آبادی معتبر از خانه‌ها وکاروانسرا وبازار وتوپخانه وسربازخانه دارد. بازارچه طویلی هم در کنار اسکله واقع است که از هر قبیل اصناف در آنجا نشسته‌اند واین بندر استعداد همه نوع آبادی دارد که از جانب دولت قاهره بذل اهتمامی بشود، مانند بنادر خوب فرنگستان خواهد شد.

---

۱. ایوان میان دو عمارت. راهرو، کریدور. برای معانی دیگر نکـ دهخدا، ذیل مورد.
۲. استحکام برآمدهٔ برج مانندی که در قلعه می‌سازند. این لغت فرانسوی است.

یکشنبه بیست و نهم رمضان، وعدهٔ آمدن کشتی کمپانی روس بود و نایب قونسول روس هم به همین ملاحظه از شهر رشت تا انزلی آمد که ما را راه بیندازد، امّا کشتی نیامد و از موعد خود تخلف کرد. والی هم برای راه انداختن ما تا امروز در انزلی بود، چون عید فطر در پیش بود و باید برای تهیّهٔ ملزومات عید در شهر باشد، اجازه خواسته از انزلی رفت. امشب شش ساعت از شب رفته باران آمد و در نه ساعتی، باد شدید وزیدن گرفت بطوری که پاره‌ای از اشجار باغچهٔ عمارت معتمدی شکست و در دریا هم انقلاب عظیمی بهم رسید که از صدای آب خواب ممکن نبود. دو کشتی تجارتی روس هم پیش از تلاطم دریا آمده لنگر انداخته بودند. تلاطم دریا زنجیر لنگر یکی از آنها را که دورتر بود گسیخت و عنان اختیار را از دست کپیتان و سکّان کشتی بیرون برد. طوفان و طغیان دریا نیز آن را به تزلزل انداخت و در حرکت مقهور ساخت. کپیتان کشتی اول که نزدیکتر بود، به احتیاط آنکه مبادا کشتی عنان گسیخته به طرف کشتی او بیاید و آن را بشکند لنگر کشتی را کشیده به حرکت انداخت. تلاطم دریا زمام اختیار را از دست او نیز بیرون برده، هردو کشتی را به کنار غازیان آورد. آنکه کوچکتر بود به ساحل انداخته به کلّی شکست و آنکه بزرگتر بود در نزدیکی ساحل به گل نشست و پاره‌ای از اسباب آن معیوب شد، ولی بحمدالله به ساکنین این دو سفینه آفت و آسیبی نرسید و از حادثهٔ غرق و صدمات دیگر مصون و مأمون ماندند. از قراری که اهالی انزلی می‌گفتند که تا به حال دیده نشده که طغیان بحر خزر، کشتی بخار را به کنار مرداب بیارد و این حادثه را از غرایب و عجایب می‌شمردند. امشب تلگرافی از جناب سپهسالار اعظم رسید، احوالپرسی کرده بودند، جواب نوشتم.

دوشنبه سلخ رمضان، نایب قونسول با اکبرخان بیگلربیگی در کرجی نشسته به غازیان رفتند که حالت آن دو کشتی را مشاهده کنند و اگر عمله و اسبابی برای خلاصی و مرمّت آنها لازم باشد آماده نمایند. خودمان هم در عمارت فوقانی معتمدی با دوربین نگاه می‌کردیم و حالت آن دو کشتی و انقلاب دریا و طغیان آب را مشاهده می‌نمودم. بیگلربیگی مراجعت کرده، شرح حالت آنها را بیان نمود. از قراری که معلوم شد تا طوفان شدید نشود یا کشتی بزرگ دیگر بر آن کشتی به گل نشسته، نه ببندند، ممکن نیست بتوانند آن را حرکت بدهند. ناخدای کشتی چهل تومان به غواصان دریا داد که بروند لنگر کشتی

را با بقیّهٔ زنجیر بیرون بیاورند. غوّاصها هم رفته بیرون آوردند، اگرچه زنجیر و لنگر کشی خیلی وزین و سنگین است، امّا هر جسم وزینی که در آن فرو رفته باشد از وزن آن بقدر وزن مقدار مایعی که جسم وزین قائم‌مقام آن شده، کاسته می‌شود. اسامی بادهایی که در دریا و مرداب می‌وزد و اغلب آنها باعث انقلاب وطغیان دریا می‌شود، به اصطلاح اهالی این صفحات گیلاور وخزری ودشت وا وکناروا وگیلوا وکندقوش است. آنچه از این بادها باعث طغیان آب می‌شود، باد خزری است که از جانب شمال وقریهٔ خزر می‌وزد وباد دشت وا که از مغرب می‌آید وباد کناروا از جنوب می‌آید وآب مرداب را به دریا می‌برد؛ وآنچه ضرر ندارد باد گیلاور است که از جنوب می‌وزد وبرای کشتی خوب است وآن را گیلاومی نیز گویند؛ وباد گیلْوا از مابین جنوب ومشرق می‌آید وباد کنده قوش از طرف مشرق می‌وزد.

سه شنبه غرّه شوّال المکرم تلاطم دریا آرام گرفت. چون موعد حرکت پست بود مشغول تحریرات دارالخلافه شده عریضهٔ مفصلی بطور کتابچه، به حضور مهر ظهور اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاهی ـ روحنافداه ـ عرض کرده خدمت حضرت مُستطاب اشرف والانایب‌السلطنه امیرکبیر ـ روحی‌فداه ـ فرستادم که از نظر انور همایونی بگذراند ودر آن عریضه، بعضی از خدمات خود وحوادثی که بر این بنده درگاه وارد آمده بود مفصلاً عرض نموده به دعای وجود مبارک ختم کردم که در این سفر در هر یک از اماکن مقدّسه وزیارت مشاهد مشرّفه نیابت خاص از وجود مسعود فایض‌الجود ملوکانه ـ روحنافداه ـ خواهم داشت. سه ساعت به غروب مانده، به جهت مشاهدهٔ آن دو کشتی روس که از تلاطم دریا صدمه دیده بودند، در کرجی دولتی سوار شده، در مدّت بیست دقیقه به غازیان رفتم. کشتی بزرگ که به‌گل نشسته بود، نزدیکتر بود در کنار آب، از دور تماشا کردم. ناخدای کشتی احترام کرده به چابکی، چند صندلی از میان کشتی بیرون فرستاد که در کنار آب بر روی آنها بنشینم. ماهم ناخدای کشتی سلطانی را به احوالپرسی او فرستاده پیغام دادیم که به جهت اصلاح آن کشتی هر نوع اسبابی لازم باشد از حکومت حاضر وموجود خواهد شد. خواهش واصرار کرد که به میان کشتی رفته تماشا کنیم وفوراً نردبانها وتخته‌ها از میان کشتی بیرون ریختند وبرروی آب معبری برای ما ساختند. ماهم به میان رفته، صُفه واطاقها وانبار آن را تماشا کردیم. شصت ذرع طول داشت وهفت

ذرع عرض و اسم آن به لغت روس کوما بود. پس از آن بیرون آمده به تماشای کشتی دیگر رفتم. آنچه تخته‌های کشتی بود همه را طغیان دریا شکسته به ساحل غازیان انداخته بود. چیزی که باقی مانده آهن‌آلات و پاره‌ای از اسباب کشتی بود. با ناخدای کشتی که صحبت می‌داشتم، بیچاره حیران و مبهوت بود و از قراری که تقریر می‌نمود، این کشتی متعلق به یکی از زنهای روسی است که در بانک گرو گذارده و اختیار آن بـا اجـزای بـانک است. تلگرافی به آنها نموده از این حادثه خبر داده است.

چهارشنبه دوم شهر شوّال به‌تماشای توپخانهٔ انزلی رفتم. توپخانهٔ جدیدی ساخته‌اند که سمت شرقی آن ابنیهٔ فوقانی و تحتانی دارد. فوقانی آن محل نشیمن توپچی و تحتانی محل گذاردن توپها است و به واسطهٔ آنکه مُسقّف است، از باران محفوظ است. دوازده عرّادهٔ توپ در آنجا ملاحظه شد، سه عرّادهٔ آن دوازده پُونْدْ بود و یک عرّادهٔ آن هجده پوند و شش عرّاده شش‌پونْدْ و دو عرّاده چهل و دو پونْدْ بود، امّا یک عرّاده چهل و دو پونْدْ را در غازیان گذاشته‌اند و همه توپها را یکان‌یکان تماشا کرده الحق آنها را خوب نگاهداشته‌اند.

پنجشنبه سیّم شهر شوال در عمارت معتمدی بسر رفت. چون آمدن کشتی به طول انجامید و از طول توقف دل تنگ بودم که مبادا امتداد به هم رساند و موسم حج متضیق شود یا آنکه خدای نکرده موفق نشـوم، امشب را بـا جـناب حـاجی مـلاباقر و خـواص اصحاب دوازده‌هزار مرتبه **اَمَّن یُجیبُ الْمُضْطَرَّ إذٰا دَعاهُ و یَکْشِفُ السُّوء**[1] به نیّت حاضر شدن کشتی خواندیم که شاید خداوند تفضّل فرموده کشتی معهود یا کشتی دیگر زودتر حاضر شود که از این حیرانی و سرگردانی خلاص شویم.

جمعه چهارم شوال تا شب دوشنبه هفتم در انزلی منتظر بودیم و در این روزها صبح و عصر به تماشای دریا می‌رفتیم. اهالی انزلی، کرجی زیاد بر روی آب داشتند و صید ماهی می‌نمودند و کرجی‌ها را پر از ماهی می‌کردند. صیّادی آنها بی‌تماشا نبود. یک قسم ماهی در آنجا صید می‌نمودند که بسیار بد هیئت بود، اسم آن را اسپیله می‌گفتند.

روز دوشنبه هفتم شوال کشتی بخار رسید، امّا واپور معهود روسی نبود و از آمدن آن یأس حاصل بود بلکه کشتی دوّار بود که به بندر گَز و مشهد سـر و عـاشوراده و شـهرنو

---

۱. نمل، ۶۲

وچکشلر رفته از آن پس به بادکوبه می‌رفت. از اینکه حرکت وعزم به مقصد ترجیح داشت بر سکون و توقّف در آن سرحد، لهذا راضی شدیم که با این کشتی دوّار حرکت نموده در دور دریا سیار باشیم. بارها را حمل کشتی نموده، خودمان دوساعت از دسته[1] گذشته، در کشتی سلطانی سوار شده به کشتی بزرگ رسیدیم. یک ساعت ویک ربع طول کشید تا وارد کشتی مزبور شدیم. طول این کشتی دویست فرت بود وعرض آن بیست وپنج فرت وفرت قوّت صد وبیست اسب داشت ودر ساعتی دو فرسنگ به‌آرامی حرکت می‌نمود وچهل هزار پُوت بارگیر آن بود که هر پوتی پنج‌من ونیم تبریز است وساعتی سی وپنج پوت نفت سیاه در آن می‌سوزانند واین کشتی را در سنهٔ ۱۸۵۹ مسیحی ساخته بودند ودویست ونود هزار منات خرج این کشتی شده تا به اتمام رسیده است ومنات در روسیّه قرطاس است که چاپ زده علامت گذارده‌اند وقریب سه هزار وپانصد دینار داد وستد می‌شود. واین کشتی منسوب به‌برادر امپراطور بود وبه اسم او می‌نامیدند. ناخدای این کشتی پیرمرد سرخ روی ماهری بود ونایب او که نیکولا نام داشت، مرد خوش‌منظر نیک محضری بود واغلب اجزای کشتی با ادب بودند وسیصد صالدات به چَکشلر می‌بردند وآب خوراکی این کشتی از آب رودخانه ولگا که تفصیل آن در موقعش ذکر خواهد شد برداشته در کشتی تقطیر می‌نمودند. آب صاف شیرین گوارایی بود ودر این کشتی جمعی از زوّار ارض اقدس بودند که از بندر گز عزیمت زیارت داشتند وجمعی از حجّاج بیت‌الله الحرام بودند. امروز دریا تلاطم داشت واحوال اکثر اهالی کشتی را منقلب نمود. کسی که احوالش برهم نخورد، خودمان ودو سه نفر از اتباع بود. باقی اجزاء منقلب‌الاحوال، در منازل خود افتاده بودند ومصداق **فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**[2] بودند، ولی بحمدالله به خیر گذشت ودریا کم‌کم آرام گرفت وساکنین کشتی به حال آمدند. بعداز بیست ساعت راه، نزدیک به صبح از محاذات مشهد سر گذشتیم.

سه شنبه هشتم شوال که صبح طالع بود، به عاشوراده رسیدیم، امّا کشتی در آن

۱. ساعت دوازده ظهر یا نیمهٔ شب را دسته می‌گفتند.
۲. عنکبوت، ۶۵

محاذات راهی نداشت که نزدیک عاشوراده برود، زیرا که آن نقطهٔ دریا برای حرکت کشتی مساعدت نداشت که بتوان تا به آنجا رفت و عبور از آنجا خطر داشت و باید از محاذات آن گذشته به بندر گز بروند و ثانیاً به عاشوراده بیایند. لاجرم در محاذات عاشوراده چند دقیقه مکث نموده، صاحب منصبهایی که در آنجا بودند، در سه عدد کرجی نشسته داخل کشتی کمپانی شدند و در سر میز با اجزای کشتی نشسته، مشروبات و غذا صرف نمودند و به صحبت مشغول شدند. سه نفر زن هم همراه داشتند و به همین نحو در سر میز بودند تا کشتی کمپانی ساعت دیگر به محاذات بندر گز رسید و در آنجا لنگر انداختند. امروز کشتی تا اینجا رو به مشرق حرکت می‌نمود و دریا آرام بود و چون به محاذی بندرگز رسید لنگر انداختند. چهار ساعت توقف شد. زوّار مشهد به بندر گز رفتند. مرد شیعه افغانی تا بندر گز، به عزم زیارت مکه معظّمه از رشت آمد، از انقلاب و تلاطم دریا به وحشت افتاد، از زیارت بیت‌الله منحرف و منصرف شده، از راه بندر گز عازم مشهد مقدس شد. تلگرافچی این بندر به میان کشتی آمده از من دیدن کرد. از حالات طهران از او سئوال کردم، از مژده استقامت مزاج مبارک بندگان اعلیحضرت اقدس ملوکانه ـ ارواحنافداه ـ مرا خشنود ساخت و صورت تلگرافی هم از جناب مخبرالدوله بیرون آورد که حسب‌الامر ابلاغ به سرحدات کرده بودند که سپهسالار اعظم از تمام مناصب و مراتب خلع شده به حکومت قزوین منصوب شد. بالجمله بعداز چهار ساعت، کشتی حرکت کرده رو به مغرب رفت وثانیاً نزدیک عاشوراده آمد. صاحب منصبهایی که با سه نفر زن به میان کشتی آمده بودند مراجعت به عاشوراده کردند وبعداز رفتن آنها کشتی به حرکت افتاده از سمت شمال به چکشلَرْ رفت. دو ساعت از شب چهارشنبه گذشته به محاذات چکشلر رسیده، لنگر انداخته اقامت کرد.

چهارشنبه نهم شوال تا دو ساعت از دسته گذشته، در لنگرگاه چکشلَرْ بودیم. از چکشلَرْ کرجیها آوردند. صالْداتْها را با احمال و اثقالشان به آنجا بردند، ازدحام کشتی کمتر شد و راکبین کشتی که در تنگنای اجتماع صالداتها گرفتار بودند خلاص شدند، زیرا که در این سه روز تمام، سطحهٔ کشتی مملو از صالدات گشته، راه عبور و مرور بر ساکنین بسته بودند و بدین جهت بر اهل کشتی بسیار بد گذشت و رفتن آنها فرجی بعد از شدّت شد و فرحی بعد از کربت.

عَسیَ الْکَرب الّذی اَمْسَیْتَ فیهِ یَکُونُ وَرائَه فَرَج قَریب

لاجرم چند نفر از صاحب منصبهای روس با سردار که در چکشلر بودند و یک نفر زن به دیدن ناخدا و اجزای کشتی آمدند، مشروبات صرف کرده صحبت داشته رفتند. دولت بهیّه روس در چکشلَر آبادی و استعداد زیاد فراهم آوردند و قلعهٔ خوبی در کنار دریا ساخته‌اند. با دوربین که ملاحظه کردیم خیلی محکم و مستحکم بود. بازار و انبار و آبادی دیگر هم بنا کرده‌اند و بیرق دولتی خودشان را هم در بالای منجنیق نصب نموده آلاچیقهای متعدّد در آنجا زده بودند. تراکمه که مطیع و خادم بودند، در آنجا سکنی داشتند و اسبهای زیادی در آنجا جمع بود و جمعیّت فراوانی در کنار دریا جمع شده تماشای کشتی می‌نمودند و اردوی معظم منظمی نیز در آنجا بود که عساکر وافر داشت.

شهر نو

پنجشنبه دهم شوال رو به شمال حرکت شده، دوساعت و نیم به دسته مانده، به نزدیکی شهرنو رسیدیم. کشتی لنگر انداخته اقامت کرد. آفتاب که طالع شد از کشتی بیرون آمده خواستیم به تماشای شهر مزبور برویم. از اسکله تا لنگرگاه کشتی، پل ممتد مطولی ساخته‌اند که دو ثلث آن از تخته و چوب است و ثلث دیگر از سنگ و خاک. این شهر از دولت علیّه ایران به دولت بهیّه روس انتقال یافته است. سابقاً اسم این نقطه قِزِلسُو بود؛ چون روسها شهری در آنجا بنا کرده‌اند به فارسی شهرنو می‌گویند و به روسی لفظی را که مرادف این معنی است استعمال کنند. از پل که گذشته وارد شهرنو شدیم. در برابر دریا بازار ممتدی ساخته‌اند که دکاکین خوبی دارد. ارامنه نشسته، داد و ستد می‌کنند و برابر پُل کلیسای خوبی برپا کرده‌اند و در سمت یمین کلیسا، عمارت جنرال قونسول روس است، عمارت عالی خوش منظر است. کارخانه بزرگی هم که آب شور را شیرین می‌کند در برابر پل ساخته‌اند. املاح آب دریا را با چرخ و آلات کارخانه جذب کرده آب را شیرین می‌کند و آب تلخ را از لوله‌ای که تعبیه نموده‌اند ثانیاً به دریا می‌ریزند. بالجمله شهرنو را به قدری که وقت مساعد بود، تماشا وگردش کردیم. الحق در آبادی آنجا خیلی اهتمام کرده‌اند وعما قریب شهر معتبری خواهد شد. سلسله کوهی از سمت مشرق به مغرب امتداد داشت و در دامنهٔ آن چند عمارت به فاصله معموله بنا کرده‌اند و در سه نقطه در جنب کوه

وکنار دریا اردوی نظامی داشتند که خیمه‌ها برپا نموده مسکن کرده بودند و از راه خشکی در دامنهٔ کوه مزبور، خط چوبهای تلگرافی را به طرف ولایتی از ولایات روس امتداد داده بودند و راه‌آهن نیز از شهرنو تا بدانجا می‌ساختند و در نزدیکی اسکله هفده کشتی دودی وبادی لنگر انداخته بودند که چهارده فروند آنها دودی بودند و سه فروند آنها بادی وکشتیهای بارکش بسیار بزرگی هم در آب ملاحظه شد که بارها را به میان کشتی حمل می‌نمود.

بادکوبه

جمعه یازدهم شهر شوال وارد بادکوبه شدیم و تا آنجا قدری رو به جنوب حرکت شد وقدری رو به مغرب از لنگرگاه سفاین تا شهر بادکوبه پُلهای متعدّد بنا کرده‌اند. معتبر آنها که اطول از سایر است، پل گمرکخانه است و از تخته وچوب ساخته‌اند وکشتی در نزدیکی این پُل لنگر انداخته با تخته محکم به اسکله مُتصل نموده‌اند که راه عبور منفصل نباشد. بالجمله آنچه معلوم شد حاکم و محکوم از روز ورود ما اطلاع نداشتند، با آنکه از سفارت روس برای حاکم آنجا پاکت داشتیم، إخبار قبل از وقت را مناسب ندانستیم زیرا که مقصود از این سفر ادای واجب بود نه مزاحمت حاکم و ارباب مناصب. کشتی ما که از دور نمودار شد وبیرق ما شیر وخورشید داشت، مردم خبردار شدند وبنای اجتماع را گذاشتند و در کنار اسکله وپُل جمع شدند. اکثر آنها ایرانی و مسلمان بودند. کمکچی قلعه‌بیگی شهر، اول به میان کشتی آمد و اذن ملاقات گرفت وبا لباس رسمی آمده معذرت خواست که از ساعت ورود شما اطلاع نداشتم و رسمانه هم به حکومت اطلاع داده نشده بود، از قصور خودمان عذر می‌خواهیم. از حاکم آنجا جویا شدم. جواب داد که به ییلاقات تفلیس رفته است و نایب‌الحکومه او در اینجا است و اکنون در خواب است. پاکت سفارت را به او دادم برساند، فوراً گرفته روانه شد وبعد قلعه بیگی با دونفر نایب اوّل ودوم با نشانها ولباس رسمی آمده اذن ملاقات خواستند. آنها را نیز اذن دادم آمدند و رسم ادب بجا آوردند واظهار مسرّت از آمدن ما کردند. ما هم اظهار مهربانی کردیم و رفتند. بعد از آن نایب‌الحکومه با لباس رسمی ونشانهای دولتی آمده اذن خواست. او را هم اذن داده، آمد وصحبتهای مناسب به او داشتیم وبنای مهربانی گذاردیم. زبان فرانسه حرف می‌زد وفرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. از قراری که تقریر می‌کرد در راه‌آهن پوتی، در

سالی که در رکاب مبارک سرکار اقدس ملوکانه ـ روحنافداه ـ به تفلیس می‌رفتم مرا دیده بوده و به ایران هم آمده است. آدم هوشیار متینی بود. پس از ختم مجلس از کشتی بیرون آمده به منزل خود رفت. شهر بادکوبه از مداین قدیمهٔ ایران است. اکنون جزو بلاد متصرفی روس شده است. در طرف شمال، در دامنهٔ کوه واقع است و خانه‌های آنجا بر روی هم ساخته شده است و به قدر بیست و پنج هزار جمعیّت دارد که پنج هزار روسی و ارمنی و باقی مسلمان و شیعه هستند و در کنار دریای خزر اتفاق افتاده، کوچه‌های قدیم آن تنگ و معوج بوده حالا روسها کوچه‌ها و خیابانهای وسیع و عمارات عالیه ساخته‌اند و چند کلیسیا بنا نهاده‌اند. باغچه حکومتی آنجا قریب شش هزار ذرع اراضی مضروبی[1] است و در وسط شهر قدیم با رنج قلعه‌ای را در بلندی ساخته‌اند که خزاین و عمارات ایالت شیروان در آنجا بوده، اکنون آن قلعه باقی است. و از بناهای قدیم مسجدی در شهر است که از بنای شیخ خلیل‌الله است، حیات و مقصوره ندارد، به طور شبستان ساخته‌اند ووسط آن را طوری بنا نموده‌اند که مسقّف نیست، گویا سابقاً معبد بت‌پرستان بوده، بعدها سلاطین اسلام مسجد نموده‌اند. تاریخ بنای این مسجد هفتصد هشتصد سال است کارخانه کشتی سازی و تصفیهٔ نفت هم در کنار دریا ساخته‌اند. برج دختر که چهل ذرع ارتفاع دارد، در یک سمت قلعه است. فانوس دریا را به جهت هدایت سفاین در آنجا روشن می‌کنند و این شهر آب شیرین کم دارد و بدین جهت، غرس اشجار در آنجا کمتر می‌کنند و در یک فرسخی بادکوبه از طرف جنوب، امامزاده‌ای است معروف به بی‌بی‌هیئت که خواهر امام‌رضا(ع) است و زیارتگاه اهالی آنجا است و خیلی اعتقاد دارند و این امامزاده معروف به ده شیخ است و در آنجا کلیسیایی است که گنبد آن شش گوشه است. لفظ بادکوبه باکوبه هم استعمال شده است و اهالی آنجا غالباً باکو می‌گویند و در وجه تسمیهٔ بادکوبه چنین گویند: بادقمه بوده، یعنی بادی که از قم و شن‌زار می‌وزد، چون اطراف آن شن‌زار است و از آنجا باد زیاد می‌وزد بدین اسم نامیده شد، بعد از کثرت استعمال بادکوبه شده است.

شنبه دوازدهم شوال به بازدید نایب‌الحکومه رفتم. عمارت خوبی داشت. منظر آن

---

۱. زمین پشک زده و شبنمی

باغی است که اهالی شهر عصرها در آنجا اجماع (کذا) کنند. بعداز آنکه وارد شدیم نایب‌الحکومه با لباس رسمی و نشان دولتی تا نزدیکی در، به استقبال آمد. نشان سرتیپی ایران را هم آویخته بود. پس از آن رفته در اطاق نشستیم و صحبت داشتیم. سفارش مسلمانان بادکوبه را به او نمودم، تعهّد مهربانی نمود، امّا خواهش مأمور معتبری از دولت داشت که کارپرداز باشد و بتواند طرف سؤال و جواب حکومت بشود. سابقاً اکبرخان نامی قونسول آنجا بوده، مردم از او شاکی شده بوده‌اند، از آنجا رفته است و اکنون قونسولخانه آنجا مأموری ندارد. جبّاربیگی از طرف ایران آنجا بود و خیال قونسولگری داشت، چون شأنی نداشت نایب‌الحکومه در این فقره اکراهی داشت وبدین واسطه خواهش قونسول معتبر می‌نمود. سؤال و جواب این مجلس تماماً به زبان فرانسه و فرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. بعداز اتمام صحبت وصرف غلیان و شربت از آنجا بیرون آمدیم تا درِ عمارت مشایعت کرد. قرار شد عصری به تماشای بالاخانه و سوارخانه برویم. امروز که به خانه نایب‌الحکومه می‌رفتیم ایرانیها از قبیل آقا علی‌اکبر تاجر وغیره در کشتی و اسکله حاضر بودند. اظهار خوشوقتی از ملاقات ما کرده می‌گفتند: هروقت از شاهزادگان ایران با شئونات و اعتبارات دولتی به این خاک می‌آیند برای ما افتخار حاصل می‌شود. من هم نسبت به آنها مهربانی کرده از همهٔ آنها یکان‌یکان احوالپرسی کردم. در بیرون اسکله از جانب حکومت درشکهٔ خوبی برای من حاضر کرده بودند. قلعه‌بیگی نیز با اجزای حکومت و سوار قزاق تا خانهٔ نایب‌الحکومه همراه بودند. بالجمله بعد از بیرون آمدن از خانهٔ مشارالیه به مسجد مسلمانان رفته، نیم ساعت در آنجا نشسته به خدّام ومسلمانانی که در آنجا بودند مهربانی و احسان شد. بعد بیرون آمده به کشتی رفتیم. عصری نایب‌الحکومه وقلعه‌بیگی ونایبها آمدند و درشکه‌ها را نزدیک اسکله حاضر نموده که به تماشای بالاخانه و سوارخانه برویم. مشارالیه، نشان ایران آویخته با قلعه‌بیگی و نایبها به میان کشتی آمده ما را بیرون آوردند. من ونایب‌الحکومه وابوالنصر میرزا وجناب حاجی ملاباقر واعظ در یک درشکه نشستیم وسایرین در درشکه‌های جداگانه نشستند، بجایی رسیدیم که باید در شُمَندُ فِر[1] نشست. از درشکه پیاده شدیم در کالسکهٔ بخار خوبی سوار شدیم،

---

۱. قطار

همراهان نیز در مقام خود نشستند. حاکم بالاخانه و سوارخانه هم همراه بود تا رسیدیم به صابونچی که از آنجا به بعد دیگر راه‌آهن ندارد. و از شُمَندُفِرْپیاده شده در درشکه‌ها سوار شدیم. پس از طی مسافتی به بالاخانه رسیدیم. از شهر تا بالاخانه اگر با کالسکه تند بروند یک ساعت و نیم مسافت راه است. صحرای بالاخانه معدن نفت است. قریب دویست چاه در آن صحرا حفر نموده و از چوبها، دستگاهی بر روی آنها ساخته‌اند که نفت از چاه می‌کشند و با عرّاده‌ها به شهر می‌آورند. تقریباً روزی هشت‌هزار پوت نفت به شهر می‌آورند. چاهها عمیق است و با اسباب و آلات نفت را از چاه بیرون می‌آورند. چاه تازه‌ای حفر کرده‌اند که نفت زیاد می‌دهد. چرخ آهن بر روی آن نصب کرده‌اند که اختیار بیرون آمدن نفت در دست خودشان باشد. لدی‌الورود بر سر همان چاه رفتیم. چند دریاچه در اطراف آن حفر کرده‌اند که مملوّ از نفت است. پیچ چرخ را حرکت دادند، به فاصلهٔ کمی نفت غلیان نموده از دهن چرخ بیرون آمد و به طرف دریاچه‌ای که برابر آن بود فَوَران نموده، مسافت ده ذرع را طی کرد. از قراری که معلوم شد، روزی سی و دو هزار منات منافع آن چاه است. دهان این چاه را اگر با چرخ آهن مسدود نکنند علی‌الاتصال نفت از دهنهٔ آن فَوَران خواهد داشت. بعد به کارخانه دیگر که نزدیک آن بود رفتیم. چرخها داشت که نفت را با آلات و اسباب بیرون آورده تصفیه می‌نمودند. آب آن را جدا نموده، نفت خالص آن را به قوّت و فشار آن چرخ وارد لوله‌های آهنینی می‌نمودند که در زمین نصب کرده‌اند و آن لوله‌ها را تا کارخانه سوارخانه امتداد داده‌اند. نفت را در آنجا سفید کرده جوهر آن را می‌کشند تا بکار سوزانیدن بیاید. و از آن کارخانه نیز لوله‌های آهنین تا لب دریا نصب کرده‌اند که جوهر نفت را وارد کشتی می‌کنند و به هر کس هر قدر فروخته‌اند در آنجا تسلیم می‌نمایند و کار را بر بایع و مشتری سهل کرده‌اند. بعد از تماشای معدن نفت، سوار درشکه شده به سوارخانه آمدیم. یک ساعت راه بود و در صحرای اطراف سوارخانه به مسافت چهارهزار ذرع مربّع، تمام زمین مملوّ از بخار نفت است که به واسطهٔ مجاورت معدن نفت، ابخرهٔ آن در خُلل و فرج این اراضی مُحتبس شده، به قدر یک چارک که زمین را حفر می‌کنند مُتصاعد می‌شود و به اُکسیژن هوای مجاور اراضی متصل گشته همین که با کبریت آتش می‌زنند، آن بخاری که فی‌الحقیقه گاز است به واسطهٔ

اُکسیژنْ هوا که سبب اعظم احتراق است، فوراً روشن می‌شود ومطلقا دود ندارد و وقتی که از زمین مُتصاعد می‌شود و افروخته نشده است، در ابتدا چندان حرارتی در آن نیست ودست از آن متألم نمی‌شود؛ هرقدر بالا می‌رود اُکسیژن هوا بیشتر به او می‌رسد، حرارت او زیادتر می‌شود ودست را متألّم می‌سازد. بالجمله پس‌از ورود به آنجا، اول به باغچه وعمارتی که در آنجا هست رفتیم و در اطاق آنجا در روی صندلی نشسته قهوه وغلیان صرف کردیم وبا چند نفر از روسها که مباشر آنجا وکارخانه جوهرکشی بودند صحبت داشتیم. بعداز آن از عمارت بیرون آمدیم که به تماشای کارخانه و آتشکده برویم. در پهلوی باغچه وعمارت، فضایی بود؛ در میان آن چاهی حفر کرده بودند. لوله‌ای بر آن نصب نموده، سر لوله را باز کرده آتش زده بودند. شعلهٔ بخار نفت مانند مشعل مشتعل بود وتمام آن صحرا را روشن ساخته بود. پس از آن به تماشای کارخانهٔ جوهرکشی رفتیم. در بیرون کارخانه مخزن بخار بود که در زیر زمین تعبیه کرده بودند. و در یمین و یسار اندرون کارخانه چندین دستگاه به جهت کشیدن جوهر نفت وسفید کردن آن وضع نموده بودند که دیگهای بزرگ بر روی اجاقها گذارده، نفت سیاه را سفید می‌نمودند و هر دستگاهی چهارپنج اجاق داشت که اندک فاصله باهم داشتند وبرابر هر اجاقی لولهٔ آهنینی شبیه به شمخالهای[1] بسیار کوچک برزمین نصب کرده بودند که بخار نفت از لولهٔ آنها به میان اجاق می‌رفت و به کبریت مشتعل شده بود.

پس از آن به آتشکده‌ای رفتیم که در نزدیکی آن کارخانه است و از عهد عجم بنا شده است. حیاط وسیع مربّعی دارد که اطراف آن حجرات است و در هر حجره منفذی است که هر وقت آتش برسانند مُشتعل می‌شود و در وسط حیاطش چهار طاقی است که اطراف آن باز است و میان آن حفیره وگودالی است، چاهی در آن حفر کرده، لوله گذاشته‌اند که هر وقت بخواهند در لوله را باز کرده آتش زده روشن می‌نمایند. طنابی از سقف آن آویخته بود که از دو طرف به هم وصل بود. در فضای حیاط، در یک سمت آن شعلهٔ بخار نفت از زمین بیرون می‌آید. هر قدر خاک را با نوک عصا دور می‌نمودیم، شعلهٔ آن جریان وسیلان پیدا کرده ممتد می‌شد. و در بالای در حیاط آتشکده سنگی دیدیم که چند سطر به خط

---

۱. حربهٔ آتشی سرپر که در قدیم سربازان بکار می‌بردند.

قدیم میخی پَهْلَوی بر روی آن نقر کرده بودند، امّا معلوم نبود چه نوشته‌اند وگویا کسی نتواند بخواند. بعد از تماشای آتشکده بیرون آمده سوار درشکه‌ها شده به دهکده صابونچی رسیدیم ومجدّداً سوار شُمُنْدُفر شدیم وبعد از طی راه‌آهن، سوار درشکه شدیم ونیم‌ساعت از شب رفته وارد ابتدای آبادی شهر گشتیم. در جلو عمارت کربلایی حسین پسر حاجی‌عبدالعلی که فضای مختصری بود، اسبهای درشکه سرکشی کرده عنان اختیار از دست درشکه‌چی بیرون رفت ودرشکه منعکس گشته، مرا ونایب‌الحکومه وفرزندی ابوالنصر میرزا وجناب حاجی ملاّباقر را بر زمین انداخت ولی به حمدالله صدمه‌ای وارد نیامد. به واسطهٔ دردپا قدری در بالای سکّو نشستم وبعد سوار شده تا اسکله آمدیم. نایب‌الحکومه مرا تا کشتی رسانده خداحافظ کرده، مراجعت به منزل نمود. امروز تلگرافی به میرزااحمدخان قونسول کردیم که فردا از بادکوبه به سمت حاجی ترخان روانه می‌شویم.

بحر خزر

یکشنبه سیزدهم شوال، بعداز ظهر از بادکوبه حرکت شد. نایب‌الحکومه با تمام اجزا آمده ما را راه انداختند. سه ساعت به غروب مانده از برابر آبشاران گذشتیم. این سواحل، بی‌آب ودرخت بودند وجزو بادکوبه محسوب می‌شوند. بوتهٔ گز زیادی دارند. برج مربّعی به جهت چراغ بحری در آنجا ساخته‌اند. چند خانوار در اطراف آن مستحفظ بودند. کارخانهٔ تصفیهٔ نفت هم در آنجا هست. صاحبش ناچیز شده، به این جهت متروک مانده است. جزیره‌ای مشاهده شد که در سمت آبشاران واقع شده وموسوم به سِنْد است وپاره‌ای از کشتیهای بادی را هم دیدیم که لنگر انداخته بودند. عصری دریا به تلاطم آمد وتا صبح طغیان داشت وحال اکثر راکبین بهم خورد وحرکت رو به جنوب ومشرق بود.

دوشنبه چهاردهم شوال، دوساعت از روز گذشته به نزدیکی دربند رسیدیم. حرکت قدری رو به مغرب بود وبعد روبه شمال شد. کشتی را نگاه داشته، یک ساعت توقف نمودند. قصبهٔ دربند در دامنهٔ کوه بلندی واقع است. یمین ویسار آن باغات است. وآبادی آن مستطیلاً رو به بالای کوه رفته است. امّا دو ثلث آن امتداد آبادی است وبسیار خوش وضع وخوش منظر است ودر سمت شرقی دریا واقع است. آثار دیوار قلعهٔ قدیمی پیدا

بود. می‌گفتند تا دامنهٔ کوه امتداد داشته است، به مرور خراب کرده بجای آن آبادی دیگر بنا کرده‌اند. از قرار مذکور همان دیواری است که انوشیروان عادل از کوه تا کنار دریا کشید. شبها دروازهٔ آن را می‌بسته است.

پطروسکی

سه شنبه پانزدهم شوال به پطْروسْکی رسیدیم. یک ساعت لنگر انداختند. آبادی خوبی داشت و صحرای آن مانند گیلان سبز و خرّم بود. توپخانه کوچکی در بالای تپه و توپخانهٔ بزرگی در مابین آن و مریضخانه در بالای تپهٔ دیگر ساخته بودند که در وسطش عمارت عالی مرتفعی است و فز[فنر!] هدایت کشتی نیز در سمت یمین توپخانه کوچک واقع بود. از قراری که می‌گفتند این توپخانهٔ کوچک را قدیماً ساخته بودند. چون وسیع نبوده است توپخانه بزرگ را در ثانی ساخته‌اند و مهندس روس و اجزای آن در یسار توپخانه قدیم عماراتی ساخته‌اند. عمارات اجزا تمام شده بود عمارت مهندسین ناتمام و سه طاقنما عرض داشت و در برابر عمارات آنجا غالباً اشجار غرس گروه بودند که از دور شباهتی به سرو و کاج و نارون داشتند و مهندس مزبور میان دریا را به شکل دایره با سنگهای عظیم که به جرّ اثقال بر قعر دریا برده‌اند، به اصطلاح آنها لیمانی، برای حفظ کشتیها از طغیان دریا ساخته‌اند که قوس طرف جنوبش برای آمدن کشتیها باز است و این لیمان مانند دیوار قلعه، اطراف آب را احاطه نموده است و در روی لمیان نیز راه آهن ساخته‌اند که بارها را به آسانی از کشتی به آبادی و از آبادی به کشتی با عرّاده حمل می‌نمایند. بعداز یک ساعت کشتی حرکت نمود. چهار ساعت به غروب مانده به جایی رسیدیم که مصب رودخانه ولْگا است و آب رودخانه در آنجا داخل دریا می‌شود. چون عمق آنجا کم بود و کشتی بزرگ ممکن نبود بی‌خطر حرکت کند، کشتی دیگر که عمق آن کمتر بود در آنجا حاضر کرده بودند. از آن کشتی به این کشتی آمدیم، امّا این کشتی به بخار حرکت نمی‌کند؛ کشتی دودی کوچکی به آن وصل کرده بودند که آن را حرکت بدهد. بالجمله در پطْروسْکی به جهت نقل و تحویل اسباب سه‌ساعت مکث کردند. نیم ساعت به غروب مانده حرکت شده تا چهار ساعت دیگر باز در میان دریا حرکت می‌نمودیم و ساحل ابداً پیدا نبود. شب وارد رودخانه ولگا شده از دریا بیرون رفتیم. رودخانه ولْگا را عدیلْ هم می‌گویند. شش

هزار و هشتصد و سی و پنج کیلومتر طول آن است (کیلومتر: هزار ذرع است، لفظ کیلو به معنی هزار است و متر به فرانسه کمتر از یک ذرع است. هر ذرع معادل است با یک متر و چهل و هشت جزو از هزار جزو متر). و تا حاجی طرخان رو به شمال می‌رود و در بعضی جاها رو به شمال شرقی. عرض این رودخانه از هزار ذرع هم متجاوز است و در بعضی جاها آن قدر عریض است که ساحل پیدانیست و عمق آن چهار پنج ذرع است. آبش گل آلود و تند است، امّا خیلی گواراست و سواحل طرفین این رودخانه بسیار با صفا است و همهٔ سواحل مرتفع و مشرف به رودخانه می‌باشد و گله‌های خوک ابلق و سیاه در کنار رودخانه می‌چرند و کلاغهای ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار و سایر طیور در کنار رودخانه بسیار است و اغلب ایلات قللوق که بت‌پرست هستند، در کنار رودخانهٔ ولْگا آلاچیق زده مسکن دارند و مواشی و احشام زیاد از گاو و گوسفند و اسب و مادیان در آن حدود دارند و اغلب اهالی سواحل به صیّادی اشتغال دارند. باغ و زراعت کمتر دارند و زیاده از یک باغ در آن حدود ملاحظه نشد، امّا اشجار جنگلی و بیدمشک و بید متعارفی در سواحل آن زیاد است. بالجمله رودخانه شط عظیمی است و بعضی جزایر معتبر هم در این رودخانه پیدا می‌شود و دهات بزرگ هم که از مضافات حاجی طرخان است در کنار رودخانه واقع است. و در هر قریه یک کلیسیای خوب ساخته‌اند که بسیار باشکوه است و تا سرالتین که به راه‌آهن سوار خواهیم شد در رودخانه ولْگا حرکت خواهیم کرد بعون‌الله تعالی.

بحر خزر

چون از بحر خزر، الحذرگویان خارج شده داخل رودخانه ولگا شدیم، مناسب این است که حالات بحر خزر را به طور مختصر بیان نماییم که اسباب مزید بصیرت گردد. بحر خزر از بِحاری است که به هیچ دریا اتصّالی ندارد و جزر و مدّی ندارد و رنگ آن سیاه و قعر آن گل و لای است و غیر از ماهی منفعت دیگر ندارد و از قراری که می‌گویند سالی هزار و پانصد کشتی ماهیگیری به آنجا می‌آید والعُهدة عَلَی الرّاوی. و آبش به واسطهٔ چشمه‌های نفتی که در اطرافش واقع است از آبهای دریاهای دیگر شورتر و تلختر است و در واقع بحیره است نه دریا؛ امّا بزرگترین بُحیرات زمین است. طول آن از مشرق به مغرب

دویست و شصت فرسنگ و عرض آن دویست فرسنگ است و محیطش تخمیناً هزار وپانصد فرسخ وجایی‌که محاذی بادکوبه است عرض آن صد و نود هزار ذرع است ومنتهای عمق این بحیره نُهصد ذرع است و تمام سطح این بحیره سیصد و ده هزار ذرع است. وبه واسطهٔ این خزر می‌نامند که خزربن یافث شهری در کنار اِتِل [1] ساخته، رود مزبور با چندین رودخانهٔ بزرگ دیگر داخل این بحیره می‌شود. عدد آنها را هزار وچهارصد نوشته‌اند. از جمله آنها نهر گرگان و رود جیحون و رود اَرَس و رود کُرْ و رود سفیدرود است و جزایر چند در این بُحیره است که آبادی ندارد. فقط آب و اشجار دارد؛ یکی از آنها جزیرهٔ سیاه‌کوه است که نباتات معطّر دارد و این بحیره را بحیرهٔ ترک و اعاجم وباب‌الابواب و طبرستان وگرگان و آبسکون [2] نیز گویند. آبسکون شهری کوچک بود، در کنار دریای خزر یا جزیره‌ای از جزایر آن. سلطان محمد خوارزم شاه در آنجا مدفون بوده، اکنون آنجا مغمور در آب وناپدید است. وبحر خزر به واسطهٔ آنکه اتصّالی به هیچ دریا ندارد سهل‌الهلاک وصعب‌المسلک است و این بحیره از سمت شمال به حاجی طرخان واز سمت مشرق به سمت ترکمان و خوارزم و از سمت مغرب به داغستان و قفقاز وشیروان و از سمت جنوب مغرب به گیلان و از سمت جنوب شرقی به استرآباد محدود است.

چهارشنبه شانزدهم رو به شمال حرکت شد. دو ساعت از دسته گذشته وارد اسکلهٔ حاجی طرخان شدیم. میرزا احمدخانِ قونسول، با اجزایش به اتفاق حاکم حاجی طرخان وسرتیپ پیاده نظام با لباس رسمی ونشانهای دولتی برای استقبال به میان کشتی آمدند و در قمرهٔ اول نشستند. ما در خوابگاه کشتی بودیم، اذن ملاقات خواستند. اول میرزا احمدخان قونسول را خواسته با او صحبت داشتیم وبعد حاکم وسرتیپ را خواستیم. هر یک از آنها رسم ادب بجا آوردند واظهار مسرّت از ورود ما نمودند. ماهم اظهار مهربانی

---

۱. در بارهٔ معنای دقیق آن از نظر موقعیت جغرافیایی اختلاف وجود دارد. در لغتنامهٔ دهخدا چند قول ذکر شده و از جمله: بعضی گفته‌اند که قصبه‌ای است از بلاد خزر. محتمل است ولگا و یا اورال باشد و صحیح همان ولگاست.

۲. مؤلف آن را ابستکون ضبط کرده است. یاقوت آن را آبَسکون ضبط کرده است. نام شهری است بر ساحل طبرستان که میان او و جرجان سه روزه راه یعنی ۲۴ فرسنگ است.

بیایند. چون قونسول در اول ملاقات خواهش نمود که نهار را در قونسولخانه صرف نماییم و حاکم را وعده خواست که در وقت نهار در قونسولخانه حاضر شود، ماهم خواهش او را قبول نمودیم و از کشتی بیرون آمده که به قونسولخانه برویم. عبور ما از پل گمرکخانه بود. ایرانی‌ها در ابتدای پُل حاضر شده، قالیچه‌ها در سر راه گسترده بودند به جهت احترام ما، به آنها اظهار مهربانی کرده گذشتیم. امتداد پل را که طی کردیم از طرف حکومت درشکه‌ها با سوار قزاق حاضر نموده بودند، سوار شده به قونسولخانه رفتیم. تجّار تبریزی با میرزاحسین واعظ تبریزی و ملا روح‌الله پیشنماز مسجد ناصری وسیدابراهیم تبریزی به قونسولخانه آمدند. از تمام احوالپرسی نمودم؛ چون از استحقاق میرزاحسین واعظ ذکری شد رعایتی از او به عمل آمد. بعد از رفتن آنها، مدیر ادارهٔ پولیس وحکیم باشی سوارهٔ قزّاق آمده قدری نشسته صحبت کرده رفتند. پس از آن با میرزا احمدخان قونسول به صحبت پرداختیم تا نهار را در اطاق دیگر در سر میز حاضر کردند. حاکم هم رسید، مشغول صرف نهار شدیم. طبّاخ قونسولخانه مسلمان بود، اغذیهٔ ایرانی وفرنگی هردو را حاضر کرده بودند. از اغذیهٔ ایرانی به حاکم تعارف کردم خوردند ومطبوع افتاد وثانیاً تقاضا وطلب کرد ومجلس به خوشی وطرب گذشت وبعد از نهار به اطاق دیگر رفته قهوه وغلیان صرف شده حاکم خداحافظ کرده رفت. عصری به بازدید مشارالیه رفتم، رسم ادب بجا آورده، بعد از صحبتها وصرف قهوه وبستنی مراجعت به کشتی نمودم. وقتی که به کشتی رسیدم، یک ساعت ونیم از شب رفته بود. واپور بزرگ معتبری حاضر نموده بودند که به آنجا برویم. حاکم وصاحب‌منصبان با میرزا احمدخان قونسول آمدند که ما را راه بیندازند. چهارساعت از شب رفته با آنها وداع نموده حرکت کردیم. کشتی بسیار بزرگی بود. قوّت دویست وبیست اسب داشت وساعتی بیست ورس حرکت می‌نمود که هر هفت ورس یک فرسخ است. طول کشتی به اصطلاح روسها سی ونه ساجن بود که هر ساجنی دو ذرع ویک کره ایرانی است وعرضش چهار ساجن. وده سال است که ساخته شده است وارتفاعش صد وپانزده ساجن بود که هیجده درغش درمیان آب بود وبارگیرش بیست هزار پوت و حرکت رو به شمال بود.

حاجی طرخان

این شهر مرتفع است ومابین دو سه شعبه رودخانه واقع است. یک شعبه از کنار شهر می‌گذرد و دیگری از میان شهر. پُلهای متعدّده بر روی آن در هر محلّه بنا کرده‌اند. شهر وسیعی است خیابانهای خوب و عمارت و مساجد و کلیسیاها دارد. باغ ملّتی هم که عصرها و شبها مجمع خاص وعام است متعدد است. مسجد ناصری نیز که متعلق به مسلمانان است وبنام نامی همایون موسوم کرده‌اند، مسجد خوبی است و به‌طور بالاخانه ساخته شده است و باید از پلّه‌های چوبین بالارفته وارد مسجد شوند. ساکنان این بلد همه تاتار و ایرانی و روس و چرکس و غالوق و قزاق وغیره است. بخاری را در این شهر به وضع خاصی می‌سازند. در گوشهٔ اطاق بطور خروجی از کاشی سفید پیش آورده آتش را از عقب می‌افروزند، بعد به واسطهٔ منافذی که در این خروجی تعبیه شده است هوای گرم را وارد اطاقها می‌نمایند.

پنج شنبه هفدهم شهر شوال‌المکرّم در همان رودخانهٔ ولگا حرکت شده در همه جا رو به سمت شمال می‌رفتیم.

ساراتسین

جمعه هجدهم شوال نزدیک صبح وارد اسکلهٔ ساراتسین شدیم. از حاجی طرخان تا ساراتسین سیصد کیلومتر است. این شهر در بلندی و در کنار رودخانهٔ ولگا واقع است وطول شهر به سمت رودخانه است. یک شعبه‌ای از رودخانه از وسط شهر می‌گذرد وشهر را به دو قسم تقسیم نموده است. پلی بر روی آن نصب کرده‌اند که عبور و مرور عابرین از آنجا می‌شود و برابر پل پلّه‌های چوبین ساخته‌اند که پیاده‌ها از آنجا بالا رفته وارد فضای مرتفع شهر می‌شوند و از برای درشکه راه دیگری است که از سمت یمین پل می‌روند، قدری دورتر است. چون پای من بعد از افتادن از درشکه چند روز است درد می‌کند و آثار نقرس بروز کرده است به درشکه سوار شده از سمت یمین رفتم. اتباع واحمال و اثقال را از پلّه‌ها بالا بردند و به جهت آنکه اسباب حرکت در آن ساعت فراهم نبود به عمارتی رفته منزل نمودیم تا بعد از تهیّه اسباب راه حرکت نماییم. این شهر در

نبود به عمارتی رفته منزل نمودیم تا بعد از تهیّه اسباب راه حرکت نماییم. این شهر در شش سال قبل از این، دهکده بوده است و روسها تازه آباد کرده‌اند، بدین جهت چندان رونقی ندارد و مانند سایر شهرهای فرنگستان زیور و آرایش به هم نرسانده. بالجمله امروز تا یک ساعت به غروب مانده در شهر ساراتسین بودیم، بلیط گرفته شده و اسباب حرکت فراهم شده از سیر بحر به سیر برّ افتادیم و در خشکی با کالسکهٔ بخار رو به شمال غربی حرکت نمودیم. دو سمت راه آهن یا زراعت بود یا سبزه و درخت و جنگل و آبادیهای معتبر دارد. گلّه‌های گوسفند و خوک و مادیان در صحرا چرا می‌نمایند و در هرجا رودخانه باشد، پلهای محکم بر روی آنها ساخته‌اند که کالسکه بخار از روی آنها حرکت می‌کند و در هرجا کوه بوده است شکافته راه ساخته‌اند که کالسکه بخار از میان آن می‌گذرد و مسقّف و پوشیده است و آن را تُنِل می‌گویند و جنگلهای اطراف راه‌آهن بسیار قشنگ و موزون است و درّه‌های بسیار با صفا دارد که از ملاحظهٔ آنها شخص محظوظ می‌شود و یک قطعه زمین بی‌سبزه و گیاه نیست و در رفتن به راه‌آهن، حاکم سراتسین، نهایت خدمت‌گزاری را به عمل آورد و مشهدی‌نصرالله نام ترک را که زبان روسی می‌دانست، از ساراتسین همراه بردیم.

راه‌آهن

بدانکه راه‌آهن را شُمَنْدُفِر می‌نامند. شمن به معنی راه هست. «د» حرف اضافه است. «فر» به معنی آهن است. و چرخ بخار راه‌آهن مشتمل است بر دیگ بخاری که بر روی عرّاده است و کوره‌ای که در عقب آن است و در هر طرف دیگ بخار استوانه‌ای واقع است که تُلمبه در آنها حرکت می‌کند و بخار آب احداث حرکت کرده از دودکش دیگ داخل کره هوا می‌شود و در پشت سر چرخ بخار کالسکهٔ دیگر هست که متصّل به آن است و ذخیرهٔ ذغال و آب است و به واسطهٔ تلمبه که چرخ اول حرکت می‌دهد، آب لازم را داخل دیگ می‌کند و بر این چرخ بخار کالسکه‌های متعدده بسته شده است که آنها را واگن می‌نامند و هر یک از آنها به یکدیگر، به واسطهٔ پُلهای کوچک آهنی رابطه واتصال دارند و مردم از این کالسکه به آن کالسکه می‌روند و وضع آنها مانند اطاقهای بزرگ و کوچک است و از

طرف پنجره‌های شیشه گذارده‌اند به صحرا باز می‌شود، روشن و خوش منظر است. و این کالسکه‌ها درجات متفاوته دارند، هر کدام که کتهای مخمل دارند درجهٔ اول است، هرکدام ماهوت است درجهٔ ثانیه، هرکدام چرم است درجهٔ ثالثه است. وکرایهٔ آنها نیز تفاوت دارد واصطلاحاً درجهٔ اول را قمرهٔ اول وثانی را قمرهٔ ثانی وثالث را قمرهٔ ثالثه می‌نامند. اوّلی معتبرتر از همه است واز برای محترمین میز وصندلی وامثال آن در آنجا گذارده‌اند که نهایت امتیاز را دارد. بالجمله کالسکهٔ بخار اگر حامل مال‌التّجاره باشد، ساعتی هفت فرسخ حرکت می‌نماید. اگر حامل مسافر باشد ساعتی دوازده فرسخ می‌رود وبه جهت آنکه حاجب ومانعی مانند آب دریا ندارد که آن را بشکافد به مراتب اسرع از کشتی بخار است. در تمام خاک روسیّه بیست ویک‌هزار کیلومتر راه‌آهن می‌باشد تمام واگنها چراغ دارند که شبها روشن می‌کنند وگاهی کالسکهٔ بخار ملایم حرکت کرده ساعتی بیست وپنج ورس حرکت می‌نماید. ونیز گویند کالسکهٔ بخار قوی دقیقه‌ای هزار ذرع حرکت می‌کند ودر بیست وهشت شبانه روز تمام محیط را سیر می‌نماید ومخترع آن استفتن صاحب است که در سنهٔ ۱۸۲۹ مسیحی در مملکت انگلیس ساخت وموشک نام آن را گذاشت.

لوازم راه آهن

اول استاسیون است که محل ایستادن چرخ راه‌آهن برای چرب کردن عرّاده‌ها و خوردن غذا وقهوه است ودر حقیقت مهمانخانه است که هر قسم اسباب وغذا در آن موجود است وفاصله هر استاسیونی، هجده ورس است ودر هر یک در استاسیونها، چند دقیقه مکث می‌نمایند. دوم اطاق تلگرافخانه است که از چوب ساخته‌اند وفاصلهٔ میان تلگرافخانه‌ها سی اصله چوب تلگراف است. سیم چاه‌ها است که تلمبه دارد ودر وقت ضرورت برای چرخ بخار از آنها آب برمی‌دارند. چهارم قراولخانه‌های کوچک است که جای یک‌نفر قراول است، محافظت سیم را کرده شبها چراغ روشن می‌کنند. پنجم بارانداز است که اطاق طولانی مسقّفی است که از چوب بنا کرده‌اند. بارها را آنجا می‌گذارند که از بارندگی محفوظ بماند. ششم چند کالسکه است که برای مسافر ومال‌التجاره معطلی حاصل نباشد وبه هر جا که می‌خواهند بروند. هفتم ژاندارم یعنی پلیس است که در هر

استاسیون با رئیس آن به جهت محافظت راه حاضرند. هشتم دیواری است که از چوب و تخته در کنار راه کشیده‌اند که در وقت آمدن باد مانع از ریختن ریگ به راه‌آهن باشد و آنها را چپر گویند.

قراس

شنبه نوزدهم شوال، چهارساعت به غروب مانده وارد قراس شدیم و چنانچه سابقاً ذکر شد آبادیها واستاسیونها و زراعتها و رودخانه‌ها در راه ملاحظه شد و در هر مهمانخانه کالسکه بخار چند دقیقه مکث می‌نمود یا کسی خارج می‌شد یا آنکه داخل می‌شد. قراس، آبادی خوبی داشت و استاسیون مرغوبی. چون در این نقطه کالسکه بخار عوض می‌شد وبایست حمل احمال و اثقال از این کالسکه‌ها به کالسکهٔ دیگر بشود، دو ساعت در استاسیون توقف کردیم تا بارها به کالسکهٔ دیگر بروند. زحمتی که راه‌آهن دارد عوض شدن کالسکه وحمل ونقل اسباب است و این کالسکه‌های ثانی بیست وچهار واگن داشت که به یکدیگر وصل کرده بودند وکالسکه‌های اوّلی سی و سه واگن داشتند و در هر جا که کالسکه‌ها عوض می‌شدند بلیطِ اول را گرفته، بلیط دیگر می‌دادند.

اُرْلِ

یک شنبه بیستم شهر شوال حرکت رو به جنوب بود. چهار ساعت از دسته گذشته وارد ارل شدیم که از شهرهای معتبر روس است. حاکم نشین و آبادی منقّح وخیابانهای مسطّح دارد که همه را سنگ فرش کرده‌اند. رودخانهٔ بزرگی از وسط شهر می‌گذرد که اسم آن اکا است و از رودخانهٔ ولگا قدری کوچکتر است و از سرچشمهٔ رودخانه تا شهر سی و پنج ورس است. پلی محکم از چوب بالای آن ساخته‌اند که کالسکه‌ها از روی آن عبور می‌کنند. کلیسیای بزرگی هم در آنجا دیده شد که تازه بنا کرده بودند. جمعیت این شهر هفتاد هزار نفر است و انواعِ فواکه وحبوبات در آنجا یافت می‌شود و اغلب تجارت گندم روسیّه در اینجا است. کالسکه‌ها در این شهر عوض شد. پانزده واگن به هم وصل بودند و پنج ساعت مکث نمودند و درد پای من در این منزل رفع شده، بی‌زحمت حرکت می‌نمودم. و این شهر مهمانخانه خوبی هم داشت که بسیار عالی و مزیّن بود.

کَیْف

دوشنبه بیست و یکم شوال رو به مشرق حرکت شد. مهمانخانه معتبر در این راه ملاحظه

شد و کارخانه‌های زیاد در این راه دیدم. چرخهای متعدده در نزدیکی آنها گذارده بودند که مرمّت نمایند. و در صحرا قصبه‌ای دیده که علف قرمز و گندم سیاه داشت. از قراری که می‌گفتند، گندمش خیلی قوّت دارد و به مصرف ارزاق لشکر می‌رسند. و یک ساعت از ظهر گذشته به قصبه‌ای معتبر دیگر رسیدیم. پل محکمی داشت که طولش یک ورس و نیم و عرض آن نه ذرع بود و سی و یک پایه داشت و از آن پُل تا کَیْف چهار ورس است و کلیسیای بزرگی هم در آن قصبه دیده شد که بسیار عالی بود و در نزدیکی رودخانه این جا ییلاق سرباز است که دو فوج صالْدات در آنجا اقامت دارند و متجاوز از پنجاه انبار غلّه در آنجا ملاحظه شد که پراز غلّه بودند. و تا کیف تقریباً سه فرسنگ و نیم جنگل دیدیم که همه موزون و سبز و خرّم بودند. سه ساعت به غروب مانده وارد شهر کیف شده در مهمانخانهٔ آنجا پیاده شدیم که کالسکه را عوض کنند. شهر کیف در بلندی و پستی واقع است و از شهرهای بزرگ روسیّه است. در هشتصدسال قبل آنجا را روس کوچک می‌گفتند. صد و بیست هزار جمعیّت دارد و سیصد و شصت و پنج کلیسیای بزرگ و کوچک در این شهر است. چهار فوج سرباز و دو فوج قزّاق و دوازده عرّاده توپ در آنجا است و راه‌آهن از وسط شهر می‌گذرد و صفا و طراوت این شهر به مراتب از حاجی طرخان بیشتر است. حاکم آنجا به جهت مهمّی به پطرزبورغ رفته بود. رئیس افواج در آنجا حاضر بود. از این شهر تا شهر اُدِسا ششصد ورس است و تا ورشو، هشتصد ورس است. تا یک ساعت و نیم از شب رفته در آنجا بودیم. کالسکه عوض شده حرکت نمودیم و از مهمانخانه‌هایی گذشتیم که همه معتبر بودند. امروز باران هم می‌آمد.

در شُمَنْدُفر

سه شنبه بیست و دوم شوال حرکت تا اُدسا رو به مشرق بود. درّه‌های خوب باصفا و جنگلهای قشنگ و مهمانخانه‌های مرغوب در این راه مشاهده نمودیم و کارخانه‌های متعدّده در اَزمین ملاحظه نمودیم و چغندر زیاد در این راه کاشته بودند. از قراری که تحقیق نمودیم در یکی از بلوکات آنجا که پاولی نام دارد، قند را خوب می‌ریزند و این چغندرها را برای مصرف کارخانه آنجا می‌کارند که در آنجا از آنها قند بریزند. و از پاولی تا سرحد اطریش که هونگری نام دارد، صد و بیست ورس است. چهار ساعت از شب رفته

وارد ادسا شدیم. پدر قونسول ایران که آدم معمّر متمول معتبری است لدی‌الورود، تا کالسکه راه‌آهن به استقبال آمده ما را به قونسولخانه دعوت نمود. پسرش که قونسول دولت ایران است حاضر نبود و به جهت معالجه به آب گرم رفته بود. ما هم دعوت او را اجابت نمودیم. خودمان با فرزندی ابوالنصرمیرزا و محمدمیرزا و قهوه‌چی و آبدار به قونسولخانه رفتیم و باقی همراهان را در مهمانخانه نزدیک قونسولخانه اقامت دادیم. پدر قونسول شخص آداب دانی است و خودش هم قونسول دولت بلجیک است. تجارت گندم و بقولات می‌کند و در راه‌آهن شراکت دارد. عمارات عالی داشت که بسیار مزیّن بود و به دل و جان از ما پذیرایی خوبی کرد و منتهای امتنان از پذیرایی او حاصل نمودیم. زن معقوله‌ای داشت و صاحب دو پسر و دو دختر بود. یک پسرش قونسول ایران بود و پسر دیگرش به امور شخصی پدرش رسیدگی می‌کند. یک دخترش شوهر داشت و در همان عمارت منزل کرده بود و دختر دیگرش هنوز به شوهر نرفته بود. همهٔ آنها معقول و تماماً زبان فرانسه می‌دانستند. اگر چه مشهدی حسن ترک که از اجزای قونسولخانه بود زبان روسی می‌دانست و مترجم آنها بود، امّا مکالمهٔ قونسول به زبان فرانسه بود و فرزندی ابوالنصرمیرزا ترجمه می‌کرد. با اینکه مهمان مشارالیه بودیم، غالباً شب و روز غذای مخصوصی هم طبّاخ خودمان طبخ کرده در سر میز صرف می‌نمودیم و با نهایت خوش رویی از غذای فرنگی احتراز می‌کردیم.

اُدِسا

این شهر در سابق متعلّق به دولت عثمانی و حالا از بلاد متصرفی دولت روس است. در نود و هفت سال قبل از این جنگل و دزدگاه بوده است. به مرور آباد شده است و بیست و پنج سال است که آبادی آن به اتمام رسیده است. بانی اول این شهر، ریشی‌لیو نام فرانسوی بوده که تبعه روس شده است و مجسّمهٔ او را در آنجا ساخته‌اند. این شهر به سرداری پسکاویچ فتح شده به تصرّف دولت روس در آمده است. شهر بسیار زیبایی است و در کنار دریای قرادنگیز واقع است و مشرف به دریا است. و اراضی این شهر غالباً مُسطّح است و به قاعدهٔ هندسی طرّاحی کرده‌اند. کوچه‌ها و خیابانهای موزون وسیع

ساخته‌اند که تماماً از احجار فرش شده‌اند. وسط خیابان را به جهت درشکه سنگ فرش کرده‌اند و دوطرف آن را به جهت عبور پیاده، سنگهای بزرگ و کوچک گسترده‌اند و درختهای اقاقیا نیز که همه به یک قد و یک اندازه است در دو حاشیهٔ وسط خیابان غرس نموده‌اند و همیشه سبز و خرّم است. و از دو سمت خیابان هم طبقات عمارات است که با نهایت تنقیح ساخته‌اند و چراغ گاز هم در تمام خیابانها در دو طرف نصب کرده‌اند که شبها روشن می‌شود و بسیار با صفا است و مجسّمه‌های خوب نیز در بعضی خیابانها گذارده‌اند که خیلی خوش وضع است و عمارات و ابنیهٔ عالیه و باغات و مهمانخانه‌ها و تماشاخانه‌ها نیز در این شهر است که بسیار امتیاز دارند و خیابانها را چنان پاک و تمیز نگاه می‌دارند که به قدر ذرّه‌ای خار و خاشاک ندارند و در تمام شهر فرنگستان شهری به این زیبایی ندارد و دویست و پنجاه هزار جمعیّت دارد و ایرانی در آنجا مقیم نباشد مگر آنکه عبوراً به این شهر آمده، چند روزی اقامت کرده بروند.

چهارشنبه بیست و سیم، حاکم اُدِسا که منصب جنرالی داشت به دیدن آمد. صحبتهای مناسب با او داشتم و به ما تکلیف نمود که به گردش برویم. چون خسته بودم لهذا عذر خواستم. امروز و امشب به استراحت گذشت.

پنج شنبه بیست و چهارم قونسول دولت عثمانی، پیش از ظهر با لباس رسمی و نشان دولت خودشان آمده ملاقات کرد. زبان فرانسه هم می‌دانست. به زبان عثمانی و فرانسه صحبتها کرد و بعداز نیم ساعت رفت. امروز به خیال گردش افتاده با قونسول میزبان خودمان به یکی از باغات رفتیم. مجسّمه‌های خوب در بعضی خیابانها ملاحظه نمودیم و اسباب اطفاء حریق را که در فرنگستان معمول است تماشا نمودیم و بعد از تفرّج راه منزل پیمودیم.

جمعه بیست و پنجم تلگرافی از جناب معین‌الملک رسید که اعلیحضرت سلطان، عمارت کوک صو را برای پذیرایی ما معیّن فرموده‌اند. منیف‌پاشا را با تشریفاتچی‌باشی تا به ساحل بُسْفور به استقبال فرستاده‌اند. جوابی تشکر آمیز نوشته از حرکت خود اطّلاع دادم که فردا از ادسا حرکت کرده پس‌فردا وارد بوغازاسلامبول خواهم شد. در این بین، ناظر مهام خارجهٔ دولت عثمانی که مقیم ادسا است آمده اذن ملاقات خواست. پس از

تحصیل اذن آمده نشست. صحبتهای مناسب با او داشتیم وبعد از نیم ساعت رفت. آدم هوشیار آگاهی بود وزبان هم می‌دانست. اسمش موسیو قودریاسف بود. تلگراف معین‌الملک را که به زبان فرانسه بود او ترجمه کرد. عصری برای تفرّج سوار شده گردش کردیم ومشهدی نصرالله ترک را که به جهت ترجمهٔ زبان روسی همراه آورده بودیم امروز مرخص کردیم که نزد حاکم سراتسین برود وکاغذی هم نوشته هدیه فرستادیم.

شنبه بیست وششم از ادسا حرکت نموده به کنار دریای قرادنگیز آمده در کشتی فرانسه نشستیم. حاکم ورئیس پلیس ورئیس دستگاه خاموش کردن حریق وقونسول وپسر ودامادش وناظم مهام خارجه تا به کشتی برای مشایعت آمده وداع کرده رفتند.

بحر قرادنگیز

این دریا را به فارسی دریای سیاه ونیلگون می‌نامند. آب آن مایل به سیاهی است وجزر ومد ندارد وچندان عمیق نیست ونهایت عمق آن در بنادر شمالی یک هزار وبیست ویک قلاّج است. ودو سه جزیره در طرف ادسا دارد که چندان معتنابه نمی‌شد. آب این دریا به جهت ورود انهار عدیده چندان شور نیست وبه همین جهت مزهٔ ماهی آن مانند مزهٔ ماهی سایر دریاها خوب نباشد زیرا که خوبی مزهٔ ماهی از شوری آب است. لاجرم دو ساعت از روز گذشته، کشتی فرانسه در دریای قرادنگیز حرکت کرده روانه شدیم. کشتی زیبای بزرگی بود. آب دریا را با تلمبه به اغلب موارد کشتی جاری کرده بودند که کثافات را به دریا می‌ریخت وآب کشتی به واسطهٔ جریان واتصالی که به دریا داشت پاک بود واستعمال آن احتیاط وعیب نداشت. عمله‌جات واجزای کشتی هم خیلی با سلیقه ومؤدّب بودند. دریا هم امروز وامشب خیلی ملایم بود وبه هیچ وجه تلاطم نداشت. اواسط شب قدری باد تند وزید وحرکت کشتی اندکی تفاوت کرد، ولی بادی نبود که سبب تلاطم دریا بشود. کپیتان کشتی احتراماً بیرق شیر وخورشید برپا نمود ونهایت خدمتگزاری را به عمل آورد. حرکت رو به جنوب شرقی بود واز ادسا به عرض دریا حرکت شد. از محاذات بندر اریکلی گذشتیم.

اسلامبول

یکشنبه بیست و هفتم پنج‌ساعت به غروب مانده وارد بوغاز اسلامبول شدیم. جناب معین‌الملک سفیر کبیر با اجزای سفارتخانه به اتفاق جنابان منیف پاشا وزیر مختار سابق طهران و منیر بیک تشریفاتچی باشی و ترجمان اول دولت علیّه عثمانی، تا به کشتی به استقبال آمدند. جناب منیف پاشا را از سابق می‌شناختم. سایرین را جناب معین‌الملک معرّفی کردند. به همگی اظهار مهربانی کردم. از میان کشتی بیرون آمده در سطحهٔ بالا بر روی صندلیها نشسته با مستقبلین به صحبت مشغول شدیم. واپور مخصوص سلطانی را برای ما حاضر کرده بودند. از کشتی پایین آمده با منیف پاشا و تشریفاتچی باشی در واپور نشسته به طرف عمارت کوک صو که در یسار ساحل بوغاز واقع است رفتیم. جناب معین‌الملک هم در واپور دیگر نشسته با سایرین آمدند. وارد عمارت مزبور شدیم. فرزندی سلیمان میرزا که نیز از راه تبریز به اسلامبول آمده بود، امروز با جناب معین‌الملک به استقبال آمد.

عمارت کوک صو

این عمارت از بناهای سلطان عبدالمجیدخان است، کلاه فرنگی سه مرتبه است. مرتبتین فوقانی آن محل نشستن اعیان و محترمین است و مرتبهٔ تحتانی محل نشستن خدام است.

دیوارها و پلّه‌ها تماماً از سنگ مرمر است و خوب منبّت و حجّاری کرده‌اند و اسباب زینت اطاقها نیز از جار و چهل چراغ و میز و صندلی و آئینه‌های بزرگ و خوابگاه از عهد سلطان عبدالمجیدخان الی حال، در نهایت تزئین در آنجا موجود است. محوطه‌ای در اطراف این عمارت است که از سه سمت به بیرون درهای بزرگ گشوده می‌شود. یکی به طرف جنوب که محاذی صحرا و چمن است و یکی به شمال که مواجه بوغاز است و یکی به مغرب که محاذی رودخانه است و در هر سه جا قراول احترام گذارده بودند و در اطراف کلاه فرنگی باغچه بندیها کرده، انواع گلها کاشته‌اند. آبگیر کوچکی نیز در طرف جنوب عمارت است که اطراف آن سبز و خرّم است و یک طرف آن باز است و بیرون عمارت چمن و صحرای وسیع است که عصرها، خاصه در روزهای یکشنبه مرد و زن زیاد در آنجا جمع شده راه می‌روند و تفریح می‌کنند و جوقه جوقه در سایه می‌نشینند. سقاخانه و سکویی هم محاذی بوغاز ساخته‌اند که اطراف آن اشجار است و سایه افکنده است. اغلب زنان در آن سکّو می‌نشینند و مسجدی هم در برابر عمارت در سمت جنوب ساخته‌اند. امام جماعت و خدّام دارد؛ در آن جا نماز می‌خوانند و وجه تسمیهٔ این عمارت به کوک صو از آن است. رودخانه که رنگ آبش مایل به آبی است از قرب این عمارت داخل بوغاز می‌شود و کوک در لغت ترکی به معنی آبی و صو به معنی آب است.

پذیرایی از جانب اعلیحضرت سلطان عثمانی

جناب منیف پاشا از جانب اعلیحضرت سلطان عبدالحمیدخان که تاکنون در نهایت استقلال بر سریر سلطنت متمکّن هستند، مأمور به مهمانداری شده بود. اغلب شبها نیز در آن عمارت بسر می‌برد. گاهی که می‌خواست به خانهٔ خود برود، بعد از صرف شام اذن گرفته می‌رفت و صبح مراجعت می‌نمود. یوسف افندی ناظر مطبخ سلطانی با بیست و دو نفر اجزا در صحرا خیمه زده شب و روز طبخ می‌کردند و شام و نهار در نهایت امتیاز در سر میز حاضر می‌نمودند و با کارد و چنگال صرف می‌شد و یازده نفر پیشخدمت نیز با محمدآقای سر خدمه و محمد آقای مأمور خزانهٔ خاصه در مجلس مواظب خدمت بودند و علی بیک یاور مخصوص و آجودان حضور سلطان با مصطفی بیک سرهنگ و یک نایب

وبیست و پنج نفر قراول و یک نفر سلطان با نوزده نفر ژاندارم شب و روز حاضر بودند. علی بیک چون احترامی داشت او را در سر میز حاضر می‌نمودیم و سایرین مواظب خدمت و مأموریّت خود بودند و یک واپور همایون نیز که مسرّت نام داشت با دو زورق با کپیتان وبیست و هشت نفر عمله در پهلوی عمارت در میان بوغاز آماده بودند که هر وقت بخواهیم در آنها سوار شده گردش نماییم و پنج اسب خاصه با یراق مفتول در خارج عمارت با عمله اصطبل حاضر بودند که هر ساعت بخواهیم سوار شده تفرج کنیم و یک کشتی بزرگ نیز که یک کپیتان و شانزده نفر عمله داشت، غالباً برای کارخانه حمل آذوقه کرده می‌آورد. بالجمله در نهایت احترام پذیرایی مرعی می‌داشتند. اجزا و اتباع را تجزیه کرده امیرزاده‌ها و جناب حاجی ملاّباقر واعظ و ملاّباشی و منشی باشی و حکیم باشی و ناظر و آبدار و قهوه‌چی را به این عمارت آورده بودیم و سایرین را به شهر اسلامبول فرستاده بودیم. جناب معین‌الملک برای آنها منزلی معیّن کرده مهمان ایشان بودند و جناب معزّی‌الیه غالباً روزها و شبها به کوک‌صو آمده مرا ملاقات می‌نمودند و از من غفلت نداشتند و خیلی زحمت می‌کشیدند و از حُسْن اتّفاق منزلشان هم چندان دور نبود زیرا که موسم ییلاق بود. در سمت روملی در محلهٔ بَبَک برابر کوک‌صو سفارتخانه و منزلی داشتند و کمتر به شهر می‌رفتند ولی اجزای سفارتخانه در شهر بودند.

بوغاز

بدان که بوغاز در ترکی به معنی تنگه است که عربها مضیق گویند و تنگهٔ طبیعی را که آب از میان آن بگذرد به فرانسه دِتْرُوا گویند، چنانچه تنگهٔ مصنوعی که آب دو دریا را به هم متصل کنند کانال نامند. بوغاز اسلامبول تنگهٔ طبیعی است که آب دریای قرادنگیز در نهایت سرعت از میان آن گذشته به دریای سفید و مرمره می‌رود. طول بوغاز متجاوز از دو فرسنگ می‌باشد و عرض آن هزار ذرع است و عمق آن از ده ذرع الی بیست ذرع است و در بعضی جاها صد ذرع؛ وکشتیهای بزرگ لیلاً و نهاراً در آن حرکت می‌نمایند و زورقهای بزرگ وکوچک دودی وغیره، در اکثر نقاط بوغاز حاضر است که مردم را عبور و مرور داده اجرت می‌گیرند. واپورهای کوچک دودی برای حرکت در بوغاز

معتبرند، ولی زورقهای غیر دودی محل خطرند و به اندک طغیانی احتمال غرق دارنـد. واپورهای بزرگی که شبها از میان بوغاز عبور می‌کنند، برای آنکه به یکدیگر بر نخورند چراغ سبز و چراغ سرخ در یمین و یسار کشتی متصل به محجر روشن می‌کنند که از دور این علامت را مشاهده نمایند. هوای جنوب بوغاز گرم است، زیرا که باد جنوبی از خاک عبور می‌کند و آن را لُدْش می‌نامند و هوای شمالش سرد است، زیرا که باد از دریا عبور می‌کند و آن را پریاز گویند. طرف جنوب بوغاز را که در وقت آمدن از دریای قرادنگیز در سمت ایران است، آن را آناطولی حصاری نامند که خاک آسیا است و تا طـهران و چـین اتصّال دارد و طرف شمال آن را که ایمن است، روملی حصار گویند که خاک اروپ است وساحل دو طرف بوغاز پست وبلند و دره ماهور [۱] است. وکلا و اعیان و غیره، عمارت عمارات عالیه و مساجد متعالیه از دوطرف آن، در کنار آب ساخته‌اند که بسیار باصفا است و در هیچ ولایتی بدین وضع، عمارت از دو طرف آب دیده نشده و این وضع مخصوص بوغاز اسلامبول است و اشجار سرو وکـاج در آنـجا بسـیار است و اکـثر سـروها را در قبرستانها غرس می‌نمایند و خیلی باصفا است. سمت روملی معتبرتراز سـمت آنـاطولی است زیرا که اعلیحضرت سلطان و منتسبان سلطنت، در سمت روملی سُکنا دارند و غالب عمارات سلطنتی هم در آن طرف است و اعیان اسلامبول و سفرای دول مـتحابّه هـم در موسم ییلاق به این سمت می‌آیند و والدهٔ سلطان‌عبدالعزیز شهید و سلطان مراد معزول نیز در این طرف اقامت دارند. بالجمله، عمارات معروفه‌ای که در ایـن سـمت است، یکـی عمارت یالی چراغان است که سلطان‌محمود ساخته است و عمارت دولمـه بـاغچه سـی است که سلطان‌عبدالعزیز بنا نهاده است و آن را بشیک‌طاش هم گویند، زیرا که در آن محله واقع شده است و عمارت یلدوز است که اعلیحضرت سلطان عبدالحـمیدخان در آنـجا بودند و عمارت یالی فاطمه سلطان دختر عبدالمجیدخان و عمارت رشید پاشان و عمارت یالی جناب معین‌الملک سفیر کبیر ایران و سایر سفرای دول متحابه است که همه عـالی هستند و عمارات معروفه‌ای که در سمت آناطولی است، یکی عمارت بیگلربیگی است که در محلّه او واقع است و اعلیحضرت شاهنشاهی در مسـافرت اول فـرنگسـتان در ایـن

---

۱. ماهور تپه‌های مسلسلی که در دامنهٔ کوه پدید آمده باشد.

عمارت نزول اجلال فرمودند و دیگر عمارات کوک‌صو است که منزل ما است و عمارت اسکی‌سرای است که عمارت قدیمهٔ متروکه سلاطین عثمانی است و در بالای بلندی واقع شده؛ اطرافش دیوار محکم دارد و سربازخانهٔ سلیمیّه و عمارت فرهادپاشا و شریف عبدالمطلب که الان شریف مکه است، می‌باشد و عمارت قزقله‌سی هم که محل نشیمن دختر قسطنطین بوده و در میان آب بنا نهاده‌اند، در قرب سمت آناطولی است و قصّه‌ای برای بنای این عمارت روایت می‌نمودند که خالی از عبرت نبود. اجمالش این است آن دختر وسوسه از گزیدن مار در خاطر داشته است، این عمارت را در میان آب بوغاز ساخته‌اند که محفوظه بماند. از اتفاقات، سبد انگوری برای او آورده بودند، ماری در میان آن بود که غفلتاً او را گزیده هلاک نموده است. **ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.**[1] و چون اغلب عمارت اسلامبول از چوب و تخته ساخته می‌شود و اکثر عمارات آتش می‌گیرد و به اصطلاح آنها یانقین می‌گویند، در سمت روملی، نزدیک به شهر، در بالای بلندی برج مرتفعی ساخته‌اند که مشرف بر تمام شهر است و از هرجا دودی که علامت یانقین است پدیدار شود، عملهٔ مستحفظ آن برج مطلع شده خبر می‌کنند، در هر محلّه‌ای که باشد، جمعیّت جمع شده می‌روند، آن عمارت را خاموش یا خراب می‌نمایند که به عمارت دیگر سرایت نکند. و چندی است بنا گذاشته‌اند عمارات را از سنگ می‌سازند که از حادثه یانقین محفوظ بمانند و در واقع عماراتی که در ولایات خارجه از چوب می‌سازند، غالباً به این حادثه گرفتار هستند و به جهت این، با چوب می‌سازند که اغلب شهرهای آنها در کنار دریا واقع است و سنگ کمتر پیدا می‌شود و اگر از بلاد بعیده با کشتی بیاورند، کرایهٔ آن زیاد خواهد شد، بر خلاف چوب که در جنگلها زیاده است و ارزان تمام می‌شود. و چون رشتهٔ کلام به اینجا کشید، بهتر آن است که حالات شهر اسلامبول و ابنیه و عمارات و مساجد آن نیز بیانی شده، بعد به روزنامه شخصی بپردازد.

اسلامبول

بدان که این شهر را در قدیم قسطنطنیه می‌گفتند و منسوب به قسطنطین بوده است. بعد از

---

۱. این تعبیر در چند آیه از جمله: انعام، ۹۶؛ یس، ۳۶ آمده است.

آنکه سلطان محمّد ثانی پسر سلطان مراد ثانی که در سنهٔ ۸۵۸ این شهر را فتح نمود ملقّب به فاتح شد، اسم این شهر را اسلامبول گذاشت. «بلدهٔ طیّبه» تاریخ آن است. بول در ترکی به معنی فراوان است، یعنی اسلام در این شهر فراوان است. وجوه دیگر هم برای تسمیهٔ آن گفته ونوشته‌اند، ذکر آنها موجب تطویل است. و این شهر مشتمل بر بلاد ثلاثه است، یکی بیک‌اوغلی که ارامنه و فرنگیان منزل دارند، و یکی اسلامبول که مسلمانان در آنجا اقامت دارند و ارامنه و غیره هم در آنجا کسب می‌نمایند و میان محلّهٔ بیک‌اوغلی و اسلامبول جسری از آهن ساخته‌اند که هشتصد قدم طول آن است و سی ذرع عرض دارد و در نهایت استحکام ساخته شده است و شب و روز مردم از این محلّه به آن محله عبور می‌کنند و کالسکه و درشکه از روی پل می‌گذرد و تقریباً روزی هزار تومان حق‌العبور این پل است که از هر نفری نیم شاهی وقت رفتن ونیم شاهی در مراجعت می‌گیرند و محلّهٔ دیگر اسکودار است که اسکوسرا عمارت قدیم سلطان در آنجا است. [نظیر] شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست؛ از اقصی بلاد عالم، می‌توانند مال‌التجاره را به سهولت به این شهر بیاورند از روی دریا، و خیلی آباد و معمور است. محلّهٔ بیک‌اوغلی خیلی آبادتر و مرغوب‌تر از محلاّت دیگر است. اجناس نفیسهٔ مرغوبه از هر قبیل در آنجا یافت می‌شود. و در محلّه مسلمانان، مساجد عالیه زیاد دارد که معروف آفاقند. از جمله مسجد ایاصوفی و مسجد شاه سلیمان است که مانند آنها در همهٔ عالم نیست و تفصیل هر یک از مساجد و عمارات در موقع خود فرداً فرداً ذکر می‌شود. لاجرم وسعت خاک عثمانی از تمام ممالک اروپا افزونتر است، با آنکه ایالت بلغار و بوضیا[1] که بلاد یوشناق باشد، از دست آنها بیرون رفته است، باز آن همه خاک و آب، برّاً و بحراً در تصرف آنها است و پادشاه عثمانی را سلطان‌البرّین و خاقان‌البحرین می‌نامند.

عمارات سلطنتی

عمارت دولمه باغچه سی از بناهای سلطان عبدالعزیز است؛ عمارت بسیار خوبی است. اغلب پلّه‌ها و دیوارها از سنگ مرمر است. شانزده ستون مرمر منقش در وسط آن عمارت

---

۱. بوسنی!

که از پلّه به بالا می‌روند، تعبیه کرده‌اند و این عمارت را دستی پر کرده‌اند. بدان جهت دولمه باغچه سی می‌گویند. باغچهٔ بزرگی دارد و در وسط آن حوض است. کوه مصنوعی در میان حوض ساخته‌اند که آب از اطراف آن به حوض جاری می‌شود. اطاقهای تحتانی وفوقانیِ طویل وعریض در آنجا بنا نهاده‌اند که همه مزیّن است و اثاثهٔ سلطنت از هر مقوله در آنجا موجود است. آینه‌های بزرگ وقالیهای خوب وتصویرات مرغوب وچهلچراغهای ظریف بزرگ وگلدانهای بزرگ وکوچک در اطاقها گذشته‌اند و مرغهای مختلفهٔ غریبه و عجیبه مانند آنکه زنده باشند، در طاقچه‌ها، پشت آینه‌ها واداشته‌اند و این عمارت در آخر محلّهٔ قلاته در بشیک‌تاش واقع است و محلاّت متصلهٔ به آنجا محلّه فندقلی است. عمارت بیگلربیگی در آناطولی واقع است و به طرز عمارات فرنگی و ایرانی وعثمانی ساخته شده است. باغچهٔ بزرگی در برابر عمارت دارد. شیرهای مجسمه در آنجا نهاده‌اند و در صنعت آنها، نهایت تصنّع بکار برده‌اند. باغچه‌های دیگر هم دارد که طبقه به طبقه است و بر یکدیگر مشرف هستند وراه آنها را عریض ساخته‌اند که با درشکه هم می‌توان رفت و در مراتب باغچه، دست‌اندازهای خوب گذارده‌اند که از چدن است و در دست‌اندازها، در بعضی جاها، اسباب چراغ گاز نهاده‌اند و دیوار هر مرتبه را از درخت عشقه کاشته‌اند که به دیوار متصل شده، تمام دیوارها سبز و خرّم به نظر می‌آمد و در فضای باغ، به طرز فرنگی، باغچه‌بندیها نموده‌اند که بسیار باصفا بود. در طبقات بالا باغ‌وحش بود که پلنگ وشیر در میان اطاقها بسته‌اند و اطراف آن دیوار آهنین مشبک تعبیه کرده‌اند وطوطی‌های مختلفةالالوان وانواع وحوش وطیور در آن باغ است که خیلی ممتازند وإزارِه و دیوار وپلّه‌های عمارت را از سنگ مرمر ساخته‌اند وتالار وسیع در این عمارت است که اغلب سقفهای آن را از چوب وتخته ساخته‌اند. اطاقی که تماماً از چوب منبّت‌کاری نموده‌اند، نهایت امتیاز را دارد ونقاشی خوب کرده‌اند. تمام اسباب زینت واثاثهٔ سلطنت در اطاقها موجود وحاضر است. فرش اطاق از حصیرهای بسیار ممتاز است. در وقت سکونت، کنارهٔ فرش فرنگی بر روی آنها می‌کشند. و در زیر تالار بزرگ، حوضخانهٔ مرمر معتبری ساخته‌اند که از اشکال مجسّمه، آب به میان حوض می‌ریزد وبسیار خوش هوا است وحوض آن یک پارچه است وستونهای مرمر خوبی دارد

و پنجره‌های عمارت که به بیرون باز می‌شود عریض و طویل است؛ طوری ساخته‌اند که یک بچه می‌تواند آن پنجره سنگین را در مدت یک ساعت، ده مرتبه بالا و پایین بیاورد و بدون چفت و ریزه، به هر اندازه‌ای که می‌خواهد نگاه دارد و محکم بایستد. و به دیوارهای اطاقهای عمارت مزبور، پارچه‌های فرنگی چسبانیده‌اند که بسیار امتیاز دارد و در طرف باغچهٔ بالا، عمارتی هم سلطان محمود ساخته است که سه اطاق و دریاچهٔ بزرگی در برابر آنها است و همهٔ زینت اطاقها از روزگار سلطان محمود در نهایت تنقیح در آنجا برقرار است. مجسّمهٔ اسبی را که از چدن ریخته بودند، در یک طرف باغچه این طبقه گذارده‌اند و حمّام خوبی هم از مرمر در مرتبهٔ فوقانی عمارت طبقهٔ اولی ساخته‌اند که در رختکن آن، پنجره به صحراها دارد و گرمابه آن تماماً مرمر است و بسیار روشن است و خزانهٔ سرد و گرم دارد که از شیرهای مُتعدده آب به حوضچه کوچک می‌ریزد.

عمارت یالی چراغان در سمت روملی واقع است و سلطان‌محمود ساخته است اغلب دیوارها و ستونها و پله‌های این عمارت مرمر است که از دریای مرمره آورده‌اند. خطوط سیاه دارد و صاف نیست. فرش زمین و ستونها غالباً یکپارچه است. عمارت بسیار عالی باصفایی است و در عهد سلطان‌عبدالعزیز خرابی به هم رسانیده، تجدید عمارت شده است. حمّام خوبی هم از مرمر در میان عمارت است و رسم حمامهای آنجا این است که دور از عمارت نیستند، بلکه داخل عمارت می‌باشند و سطح آنها با سطح اطاقها مساوی است. زیر حمامها خالی است از خارج آتش می‌کنند که سنگهای صحن حمام گرم شود. شیر آب گرم خزانه را هم که باز می‌کنند، هوای حمّام گرمتر می‌شود. منبع شیرها در پشت حمّام است که در آنجا آب را گرم می‌کنند و حوضهای مرمر کوچک و بزرگ دارد؛ شیر را که باز می‌کنند، از یک شیر آب گرم می‌یابد و از شیر دیگر آب سرد. و در برابر این عمارت باغی است که کوچه فاصله است. از روی کوچه پل ساخته‌اند. سلطان با حرم خود از آن راه به میان باغ می‌آید. اکثر وحوش در این باغ است. چند شیر و طاوس و طوطیان خوشرنگ و قرقاول طلایی استرالیا و انواع قرقاولهای افریقا و هند و چین در این باغ است و ببری در آنجا است که علاوه بر خطوط سیاه، خالهای سفید نیز در بدن آن است. عمارتی هم اعلیحضرت سلطان امسال بنا کرده‌اند که آن هم از هر جهت نهایت امتیاز را دارد.

نسب سلاطین عثمانی

بدان که اعلیحضرت سلطان‌عبدالحمیدخان که اکنون در سریر سلطنت تمکّن دارند با برادرشان سلطان مرادپنجم که معزول هستند، پسرهای سلطان‌عبدالمجیدخان هستند وسلطان عبدالمجیدخان پسر بزرگ سلطان محمودخان ثانی است و پسر دوم سلطان محمودخان سلطان عبدالعزیزخان بود که او را کشتند و از سلطان عبدالعزیزخان پسری باقی است که عزالدّین یوسف است. این که بعد از قتل سلطان عبدالعزیزخان سلطنت به عزالدّین یوسف نرسید به جهت آن است که قانون عثمانی آن باشد.که ولایت عهد را به اکبر سلالهٔ سلطنت واگذارند، چنانچه سلطان عبدالعزیزخان هرچه خواست که عزالدّین یوسف پسرش را ولیعهد کند، وکلای عثمانی تمکین ننمودند وبعد از قتل او، سلطان مراد را که اکبر سلاله بود بر سریر سلطنت نشاندند ونهایت میل را به او داشتند و او را شخص حلیم وسلیمی می‌دانستند. بعد که تغییری در حالات او به هم رسید، او را معزول ومحبوس نمودند وسلطان عبدالحمیدخان را به جای او نشاندند و اکنون کمال استقلال را دارند وسن شریفشان سی ونه سال است. سلطان بایزیدخان پسر سلطان محمد فاتح است. در شهر ربیع‌الاول سنهٔ ۸۸۶ جلوس کرد و در محرم سنهٔ ۹۱۸ وفات نمود. سلطان سلیمان پسر سلطان سلیم اول است. در سنهٔ ۹۲۶ جلوس کرد وچهل و هشت سال سلطنت نمود و در سنهٔ ۹۷۴ وفات یافت. هفتاد و شش سال عمر او بود. سلطان احمدخان پسر سلطان محمدخان ثالث است. در سنهٔ ۹۹۹ متولّد شد و «حفظه‌الله» تاریخ ولادت او است. در سنهٔ ۱۰۱۲ جلوس نمود که لفظ «بختی» تاریخ جلوس او است. در چهارده سالگی جلوس نمود وچهارده سال هم سلطنت نمود. در شهر ذیقعدهٔ سنهٔ ۱۰۲۶ وفات یافت. سلطان عثمان پسر سلطان مصطفی‌خان ثانی است. بعد از سلطان محمودخان اول که برادر او بود، در سنهٔ ۱۱۶۸ جلوس کرد وسه سال سلطنت نمود. سلطان محمودخان پسر سلطان عبدالحمیدخان است. در رمضان سنهٔ ۱۱۹۹ متولّد شد ودر چهارم جمادی‌الاخره سنهٔ ۱۲۲۳ جلوس نمود وروز دوشنبه، نوزدهم ربیع‌الاخر سنهٔ ۱۲۵۵ وفات کرد. سی ویک سال وده ماه وچهارده روز سلطنت نمود. در سنهٔ ۱۲۴۱

طایفهٔ نیکی‌چریک را به قتل رسانید. سلطان عبدالمجیدخان پسر بزرگ سلطان محمودخان ثانی است. در چهارم شعبان سنهٔ ۱۲۳۸ متولّد شد و در نوزدهم شهر ربیع‌الاخر سنهٔ ۱۲۵۵ جلوس کرد. در سنهٔ ۱۲۵۹ شامات و حرمین را به‌تقویت دولت بهیّهٔ انگلیس از تصرف محمد علی پاشا بیرون آورد و در سنهٔ ۱۲۷۱ وقعهٔ سوسته‌پل اتفاق افتاد و در هجدهم ذی‌حجةالحرام سنهٔ ۱۲۷۷ وفات یافت. سلطان عبدالعزیزخان پسر دوم سلطان محمودخان ثانی است. در شب پانزدهم ماه ذیحجةالحرام سنهٔ ۱۲۷۷ جلوس کرد. در سنهٔ ۱۲۷۹ به مصر رفت و در سنهٔ ۱۲۸۴ به پاریس.

مساجد عالیه

مسجد ایاز صوفی و مسجد سلطان سلیمان از مساجد عالیه است و مشهور آفاق و انفس است و اکثرالناس از اعالی وادانی که از آن راه رفته‌اند، هر دو را دیده و فهمیده‌اند. مختصر این است که کمتر مسجدی به طول وارتفاع وعرض مسجد ایازصوفی است. دویست وشصت ونه فرت طول ودویست وچهل ودو فرت عرض وهفتاد وپنج ذرع ارتفاع آن مسجد است. ستونهای آن تماماً یک پارچه است. دوازده ستون تحتانی آن از سنگ سماق است وبه همه جهت صد وپانزده ستون بزرگ وکوچک دارد که در تحتانی وفوقانی وخروجی وچهار طاقی میان مسجد بکارگذاشته‌اند ودو سقاخانه مرمر منبّت یکپارچه در میان مسجد است که اطراف آن شیر دارد وصورت چهار ملک مقرّب را داشت. الواح بزرگ که به خط طلا، اسامی خدا ورسول وعلی وحسنین وخلفای ثلاثه را نوشته‌اند، در اطراف فوقانی مسجد نصب کرده‌اند ودر غلام‌گردش فوقانی، محلّی برای سلطان ساخته‌اند که در آنجا نماز می‌خوانند. واین مسجد خیلی قدیم است وبنای آن از هزار وسیصد سال هم متجاوز است، ودر اول کلیسا بوده، سلطان محمد فاتح، بعد از فتح اسلامبول آن جا را مسجد قرار داده وانحراف محرابش دلیل بر آن است که اول کلیسیا بوده وبعد مسجد شده است؛ چون غالب مردم از حالت این مسجد اطّلاع دارند همین‌قدر را در بیان بنای آن کافی دانستم. وبعد از مسجد ایازصوفی، مسجد سلطان سلیمان است که سلطان سلیمان اول که پسر سلطان سلیم است ساخته است. چهار ستون بلند یکپارچه

دارد که محیط هر یک تخمیناً پنج ذرع است و سنگ دیوارها از مرمر منقّش مخطّط است وصحن مسجد که در طرف شرقی است، اطراف آن رواق دارد وبیست و پنج ستون در اطراف آن است. هفت ستون آن معیوب شده بود؛ اعلیحضرت سلطان حکم فرموده بودند تجدید کنند. و دیگر جامع سلطان محمد فاتح است که در جمادی‌الاخره سنهٔ ۸۶۷ و سال بعد از فتح اسلامبول شروع نموده و در رجب سنهٔ ۸۷۹ به اتمام رسیده؛ واول مسجدی است که در اسلامبول بنا نهاده‌اند. بیست ستون دارد که شش ستون آن بزرگ است وگنبدش پست‌تر وکوچک‌تر از سایر مساجد است. مدرسه‌ای هم دارد. ودوم مسجدی که در اسلام و در اسلامبول ساخته شده است، جامع سلطان بایزید پسر سلطان محمد فاتح است در نهصد و سه شروع و در نهصد و یازده به اتمام رسیده است و در قرب میدان عسکریّه واقع است. جامع کوچکی است. در میان مسجد چهار پایه سنگ بر روی هم نهاده‌اند. در وسط هر پایه، یک ستون نصب کرده‌اند که از سنگ یکپارچه است و به رنگ سماق است. صحن آن هم بیست ستون سنگ یکپارچه دارد. و دیگر مسجد والدهٔ سلطان عبدالعزیزخان است که بسیار ظریف ساخته‌اند و از مساجد جدیده است. در سنهٔ ۱۲۸۸ هجری به اتمام رسیده. مسجد کوچکی است. مدرسه‌ای هم در جنب آن بنا کرده‌اند. اسباب این مسجد خیلی منقّح است. فرش و پردهٔ گلابتون و چراغ و غیره دارد و پنج چهلچراغ در آنجا آویخته‌اند. یکی بلور بزرگ است که در وسط واقع است. چهار عدد و دیگر از برنج است که در زوایای مسجد آویخته‌اند و به روغن زیتون افروخته می‌شود. و از مساجد معروفهٔ اسلامبول مسجد سلطان عثمان و جامع سلطان احمدخان است که این دو مسجد را هم خوب ساخته‌اند، ولی تمام آن مساجد که تعداد شد، در برابر مسجد ایازصوفی و مسجد سلطان سلیمان قابل ذکر نیستند، چون غرض تعداد مساجد معروفه بود، بنابر آن نامی هم از این مساجد برده شد.

روز دوشنبه بیست و هشتم شهر شوال در کوک‌صو توقف شد. جناب معین‌الملک آمدند و جناب منیف‌پاشا هم حاضربودند، به صحبت مشغول شدیم. بعد از اتمام مجلس جناب معین‌الملک به سفارتخانه یالی‌بیک رفتند.

روز سه شنبه بیست ونهم جناب معین‌الملک سفیر کبیر، مرا با خواص اجزا واتباع به

سفارتخانه یال که در ببک است دعوت نمودند که نهار در آنجا صرف شود. با جناب منیف‌پاشا در واپور مخصوص سلطانی نشسته با خواص به سفارتخانه یالی رفتیم. عمارت خوبی بود، باغچه ظریفی، مرتبه به مرتبه داشت. بعد از گردش باغچه به حمام مخصوصی که در آن عمارت است رفتیم. استحمام به عمل آمد. بعد از آنکه از حمام بیرون آمدم، جناب سعیدپاشا رئیس وکلا که مقام صدارت دارند، امّا هنوز ملقب به این لقب نشده‌اند، به دیدن آمدند. با ایشان از هر مقوله صحبت دوستانه داشتیم، رفتند. امام جمعهٔ اردبیل و آقا حسن، وکیل دولت انگلیس که به مکه معظمه می‌رفتند، امروز به آنجا آمدند. نهار در سر میز صرف شد. غذاهای ایرانی و غیر ایرانی هردو را داشت وبسیار مطبوع وممتاز بود. عصر مراجعت به عمارت کوک‌صو نمودیم.

روز چهارشنبه سلخ جناب عاصم پاشا وزیر امورخارجه به دیدن ما آمدند. صحبتهای مناسب با ایشان داشتیم و رفتند. چون امروز بنا بود که خدمت اعلیحضرت سلطان شرفیاب شوم، هشت ساعت به غروب مانده با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا در واپور مخصوص نشسته به طرف روملی رفتیم، و چون از واپور بیرون آمدیم، کالسکهٔ چهار اسبه مخصوص، در پهلوی عمارت چراغان یالی با سواره‌نظام حاضر کرده بودند. سوار کالسکه شده رفتیم و داخل عمارت یلدوز شدیم. امیرزاده‌ها نیز همراه بودند. اعلیحضرت سلطان در عمارت یلدوز در اطاق خودشان تشریف داشتند. من با جنابان معین‌الملک و منیف پاشا و همراهان در اطاق دیگر ده دقیقه نشستیم. بعد به توسط مابین‌چی‌باشی احضار به حضور اعلیحضرت سلطان شدیم. التفات و احترام فرموده در نزدیک در ایستاده بودند. من و امیرزاده‌ها و جناب معین‌الملک وارد به آن اطاق شدیم و به رسم ادب خودمان سر فرود آوردم و با کمال ادب ایستادم. فرمودند: بسم‌الله! بیایید. خودشان روانه شده در پهلوی صندلی ایستاده فرمودند: بیایید اینجا بنشینید. ادب کردم و خواستم دورتر بنشینم. فرمودند نزدیک‌تر بیایید و با کمال اصرار بنده را نزدیک خودشان بردند که یک صندلی میان من و سلطان فاصله بود. جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها را هم اذن جلوس دادند، در صندلیهای دیگر نشستند. بعضی از عمله‌جات مخصوص سلطان نیز حاضر بودند. احوالات پرسیدند و اظهار مرحمت و مهربانی فرمودند. بنده هم بیاناتی که مناسب با اتحّاد

دولتین علیّتین بود، در نهایت ادب به عرض رسانیدم و از سلم و صفوت و اتحاد این دو دولت اسلام عرضها کردم. چون به زبان ترکی فرمایش می‌فرمودند، بنده هم بـه تـرکی جواب عرض می‌نمودم و در ترجمهٔ بعضی لغات اسلامبولی جناب معین‌الملک نیز معاونت می‌نمودند که مطلب بهتر معلوم شود و اعلیحضرت سلطان، پسر کوچک خودشان را که لباس و فانسقهٔ[1] سربازی داشت، احضار فرمودند، روزنامه‌ای خواند، خیلی خوب قرائت کرد و استعداد از وجنات احوالش نمودار بود. خلاصه مجلس طول کشید و شخص سلطان خیلی با وقار و ادب و متانت بودند. فرمودند یک شب باید زحمت کشیده بیایید و شام را در اینجا صرف نمایید. عرض کردم برای بنده زهی شرافت است که فیض حضور مبارک را مجدداً حاصل نماید. بعد برخاسته مرخص شدم. وقتی کـه بـنده برخاستم و ایشان هم برخاسته با من آمدند، نزدیک در اطاق ایستادند و فرمودند: معرّفی عمله‌جات مخصوص خودم را که در این مجلس حاضرند باید برای شما بکنم. جناب وکیل باشی و غازی عثمان پاشای مشیر خلوت و صمد پاشای سرقرنا که امین خلوت است و نجیب پاشای فریق خلوت که رئیس خدّام است و رضای بیک منشی‌باشی حضور و خلیل پاشای آجودان حضور که همگی در آن مجلس حاضر بودند و در خدمت سلطان نشسته بودند، معرّفی فرمودند. پس از آن به اطاق دیگر رفته شربت و قهوه صرف کردیم، بعد به کنار بوغاز آمده به واپور سلطانی نشسته به عمارت کوک صو آمدیم و عصر با منیف‌پاشا سوار شده به گردش رفتیم.

روز پنج شنبه غرّه ذی‌القعدةالحرام بعد از صرف نهار برای بازدید جنابان، وزیر امور خارجه و وکیل باشی به واپور مخصوص سلطانی سوار شده با جناب معین‌الملک به شهر رفتم. اول بازدید از جناب وکیل باشی نمودم، بعد به خانهٔ وزیر امورخارجه رفته از ایشان بازدید کردم. بعد از آن به سفارتخانه دولت ایران که در قرب بابعالی است رفته نماز خواندم و بعد از صرف عصرانه و چای معاودت نمودم.

جمعه دوم ذی‌القعدةالحرام در منزل که عمارت کوک صو است به استراحت بسر رفت.

---

۱. در اصل گویا به اشتباه: فالسقه. فانسقه به زبان روسی نوعی تفنگ روسی بوده که در آن عهد در ایران مرسوم بوده است. به جافشنگی نیز فانسقه گفته می‌شده است.(دهخدا)

شنبه سیم ذی‌القعده با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا و امیرزاده‌ها به منزل عداله فرِرِ که در صنعت عکاسی وحید عصر است رفتم که عکس ما را به اقسام مختلف بیندازد و از او به یادگار داشته باشیم. مشارالیه اسباب عکاسی را حاضر نموده، سه قسم از من عکس انداخت. یک بار ایستاده با لباس رسمی وبار دیگر نشسته با لباس رسمی بعد از آن بالاجماع، و چون هوا مساعد انداختن عکس نبود از آنجا بیرون آمده به کالسکه سوار شدیم که به کنار بوغاز آمده در واپور بنشینیم. در بین راه، باغ ملّتی که جدیدالاحداث بود به نظر آمد. از کالسکه پیاده شده به باغ مزبور رفتیم. باغ با روح باصفایی بود و مشرف بر اراضی بود که اشجار فراوان داشت. مردان و زنان فرنگی در اطراف و جوانب باغ گردش می‌نمودند وبعضی بر روی صندلیها نشسته بودند. پس از آن بیرون آمده به کنار بوغاز رفتیم و در واپور نشسته به منزل جناب معین‌الملک رفته، بعد از ادای فریضه، به عمارت کوک صو مراجعت نمودیم.

یکشنبه چهارم ذی‌القعده چون جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا وصفی از قصر سلطان عبدالعزیز نمودند که در سمت صحرای کوک‌صو و در محل باصفایی عمارت خوش منظری ساخته‌اند که تفرّجگاه سلطان مزبور بوده است، قرار بر این دادیم که امروز سوار شده به آنجا برویم ونهار نیز در آنجا صرف شده عمله‌جات اعلیحضرت سلطان که مواظب خدمت بودند، نهار را در آن قصر حاضر کردند. سه ساعت از روز گذشته با جنابان معزی‌الیهما و امیرزاده‌ها به اسبهای مخصوص سلطانی سوار شده به قصر سلطان عبدالعزیز رفتیم. الحق جای خوش منظر باصفایی است. آب جاری داشت و هوا هم برای تفرّج بسیار مساعد بود:

السَّحبُ تَبْکی وَالرِّیاضُ ضَواحِکُ وَ الوقتَ صافٍ وَالنسیمَ رخاء

با مساعدت هوا و مصاحبت جناب معزّی الیهما بسیار خوش گذشت و چون شب را برای صرف شام در خدمت سلطان دعوت شده بودیم، با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها به سرای سلطان رفته ابتدا در اطاقی که جناب سعیدپاشا و سایر وکلا حاضر بودند چند دقیقه نشستیم، بعد به حضور سلطان احضار شده به همان سبک سابق شرفیابی حاصل کردیم و مورد نوازش شدیم و در وقت شام در سر میز مواجه سلطان نشستیم و جناب

معین‌الملک و امیرزاده‌ها و وکلا نیز هر یک در جای خود نشستند. غذا صرف شد، یک ظرف به سمت سلطان می‌بردند و یک ظرف به سمت من می‌آوردند. امشب نیز تفقدات فوق‌العاده مبذول داشتند؛ بعد از صرف شام به دست خود سیگار التفات فرمودند و بعد از انقضای مجلس مرخص شده به اطاق دیگر رفتیم. چند قطعه نشان از جانب سلطان آوردند. جناب منیربیک یک قطعه نشان مرصّع بدست خود برای من آورد و سه قطعه نشان دیگر عملهٔ سلطان از درجهٔ اول مجیدی و درجه دوم عثمانی به جهت سلیمان میرزا وابوالنصر میرزا و محمّدمیرزا، در همان مجلس آوردند. رسم تشکر به جا آورده بیرون آمدیم.

دوشنبه پنجم ذی‌القعده تا وقت نهار در عمارت کوک صو به سر رفت. جناب منیف‌پاشا حاضر بودند، به صحبت گذشت و چون در مجلس سلطان تعریفی از قصر سلطان عبدالعزیز کرده بودم که بسیار باصفا بود و آب جاری داشت، اعلیحضرت سلطان فرمودند ما هم عمارت تازه‌ای ساخته‌ایم و آب جاری بیرون آورده‌ایم و باغچه احداث کرده‌ایم که جنگلهای طبیعی دارد، از شما دعوت مخصوص می‌کنم که فردا عصر خودتان بیایید و آنها را تماشا کنید. سه ساعت به غروب مانده با جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا به واپور نشسته از بوغاز بیرون آمدیم. کالسکه‌ها آوردند سوار شده رفتیم. اول به اصطبل همایونی و زین‌خانه رفته، تماشا کردیم. با کمال سلیقه ترتیب داده بودند. بعد از آن کالسکه و اسب آوردند که در میان باغچه گردش نماییم. من و جنابان معین‌الملک و منیف پاشا با کالسکه و امیرزاده‌ها سواره در میان باغ گردش نمودیم. جنگلهای طبیعی داشت، باغچه‌بندیها کرده بودند. بعد از آن به عمارت جدید سلطان رفتیم که تازه می‌ساختند وچشمهٔ آب جاری را تماشا کردیم. آب مختصری داشت؛ بعد به کوشک دیگر رفته عصرانه و چای صرف نموده مراجعت کردیم.

سه شنبه ششم جناب معین‌الملک، هشت ساعت از روز گذشته، در سفارتخانهٔ یالی که در محلهٔ ببک است، اوضاع مهمانی عالی فراهم آورده، قریب سیصد نفر از سفرای دول متحابه و وکلای دولت عثمانی و اعیان و اشراف اسلامبول و زنهای محترمهٔ سفرا و غیره را به جهت پذیرایی من، برای صرف عصرانه و چای دعوت نموده تشریفات مهمانی را به اقتضای فصل در میان باغچه عمارت مسکونی خود قرار داده بودند؛ خیمه‌ها برپا کرده

صندلیها و میزها گذاشته، آنچه ملزومات مجلس بود از هر مقوله، فراهم آورده، مجالس متعدده ترتیب داده بودند. بسیار مجلس خوبی بود وبر همه خوش گذشت. محضر من جدا بود. مرد و زن به انواع حلی و زیور به قانون مقرّر در فضای مجلس دست به کمر یکدیگر انداخته رقص می‌کردند و در محلّی که برای صرف مشروبات معیّن شده بوده می‌رفتند و استعمال مشروبات می‌نمودند و به هیچ وجه مزاحمتی به حال بنده نداشتند. الحق جناب معین‌الملک خیلی زحمت کشیده و خوب از عهدهٔ این مهمانی بزرگ بر آمدند واعلیحضرت سلطان نیز پسر بزرگ خودشان را که دوازده ساله است، با پسر سلطان عبدالعزیز، محض التفات به این بنده، به این مجلس فرستاده بودند.

چهارشنبه هفتم سه ساعت از روز گذشته فاضل پاشای عرب به عمارت کوک صو آمده مرا ملاقات نمود و به عربی وفارسی صحبت داشته، مرا مشغول ساخت. آدم آگاه بصیری بود و از همه‌جا مطلع و خبیر. عصری با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها و خواص اصحاب به طرف شهر به سفارتخانه رفته، بعضی امتعهٔ نفیسه‌ای که تجار آورده بودند ملاحظه نموده به منزل معاودت کردیم.

پنج شنبه هشتم بعدازظهر با جناب منیف‌پاشا به مدرسهٔ دولتی که در بیگ‌اوغلی بنا نهاده‌اند رفتیم که وضع آن مدرسه را ملاحظه و تماشا نماییم. مدرسهٔ عالی است وباغچه‌ای دارد که اشجار در دوطرف کاشته‌اند. اطاقهای تحتانی و فوقانی متعدد دارد. قرجه پاشای یونانی که ناظر مدرسه است، بعد از ورود به مدرسه، به استقبال آمد. اول مرا به اطاق خود برد؛ در روی کَت نشستیم، قهوه صرف شد. آنچه در آن مدرسه از علوم طبیعی و غیره کسب می‌شود، صورت آن را نوشته در آن اطاق گذاشته‌اند. همه را ملاحظه کردم. بعد به اتفاق ناظر مدرسه به اطاقهای خوابگاه متعلّمین رفتیم. پنج اطاق وسیع بود. کتهای آهنین به ترتیب نهاده اسباب خواب را در نهایت تزیین گسترده بودند. بعد از آن به اطاق دیگر رفتیم، شاگردان خط فرانسه مشغول خطّاطی بودند. بعضی از روی کتاب استکتاب می‌نمودند وبرخی از خارج. پس از آن به اطاق دیگر رفتیم که متعلّمین به صنعت نقاشی اشتغال داشتند و از روی سرمشق استاد، صورت تماثیل می‌کشیدند. از آن پس به اطاقی وارد شدیم که به حسن خط معروف بود و شاگردان در نهایت خوبی خطوط

فرانسه و غیره را می‌نگاشتند. یک نفر از آنها که به حسن خط معروف بود، در کنار تخته مشق ایستاده به عبارت ترکی به شیوهٔ خط فارسی چند سطر نوشت که مضمونش اظهار تشکر از ورود ما بود. ما هم به همهٔ آنها اظهار مهربانی کرده، بعد از آن به اطاق دیگر رفتیم که اسباب و آثار طبیه و احجار معدنی و حیوانات و غیره را در آنجا گذاشته بودند. یک نفر انسان و چند رأس حیوان را تشریح کرده بودند و ماهی عظیم الجثه هم در وسط اطاق دیدیم که با تلاشی و تفرّق اعضا، سر آن به اندازهٔ یک میز بزرگ بود و هفتاد عدد فقرات ظَهر داشت. بعد از آن به میان حیاط آمده، در سمت ایسر درب مدرسه به اطاق بزرگی رفتیم که جمعی از اطفال مشق ژیم‌ناستیک می‌نمودند. قدری بر روی صندلی نشسته تماشا کردیم. توفیق نامی که خلیفهٔ آن اطفال بود، از همه آنها بهتر و چابک‌تر این مشق را می‌کرد. امروز که به تماشای مدرسه می‌رفتیم، ابوالفضل محمّدبن عبدالرحمن‌بن نوّاب عبداللطیف‌خان بهادر که از اهل هندوستان است، به کوک صو، به دیدن ما آمده بود. او را هم، همراه خود به مدرسه آوردیم. جوان سیاه چردهٔ باهوشی بود و به لندن و پاریس رفته عزم زیارت مکه داشت. هم صاحب مکارم اخلاق و هم سیّار انفس و آفاق بود.

جمعه نهم بعد از صرف نهار با منیف‌پاشا و بعضی از اجزا به واپور نشسته به سفارتخانه شهر رفتیم و از آنجا به تماشای مسجد سلطان سلیمان و ایاز صوفی رفته به منزل مراجعت نمودیم.

شنبه دهم به تحریرات دارالخلافه مشغول بودیم. بعد از نهار به تماشای عمارت بیگلربیگی رفتیم و چون جنابان سرور پاشا رئیس شورای دولتی و کامل پاشا ناظر معارف و حسن فهمی افندی، ناظر نافعه و جودت پاشا ناظر عدلیه و حسام‌الدین افندی پدر جناب فخری‌بیک سفیر کبیر و صلاح‌الدّین‌بیک متصرف سابق روزه و عبدالله پاشا والی سابق بصره و فاضل پاشا، بعد از ورود به اسلامبول به دیدن آمده بودند و دو روز دیگر باید حرکت نماییم و دیگر مجال و وقتی نبود که از آنها دیدن کنیم، به عدد هریک از آنها کارتی به جناب معین‌الملک دادم که از جانب من برای آن بفرستند.

یکشنبه یازدهم ذی‌القعده پاکت دارالخلافه را به جناب معین‌الملک دادم که با پست اسلامبول به طهران بفرستند و سه ساعت به غروب مانده به واپور نشسته به روملی

و تماشای عمارت دولمه باغچه سی رفتیم.

دوشنبه دوازدهم بعد از صرف نهار به مدرسهٔ آمریکا که در محلّه ببک است رفتیم. مدرسهٔ عالی بود؛ غلام‌گردش آن ستونهای آهنین داشت و چهار صد نفر متعلّم در آنجا بودند. اول به اطاق کتابخانه رفته تماشا کردیم. بعد به اطاق فنگراف سخن رفتیم که از روی تشریح اجزا و آلات گوش اسبابی اختراع کرده بودند که کلمات صوت و لهجه شخص را در آن اسباب ضبط می‌نمودند و باز به همان صوت و لهجه کلمات را پس می‌دادند که گویا خود آن شخص سخن می‌گوید و این اسباب از صنایع غریبه است. بعد به اطاق دیگر رفتیم که مُردهٔ تمام طیور و وحوش را در آنجا با اجزای مخصوصه نگاه داشته بودند و بعضی از کسارهٔ احجار را در آنجا ملاحظه نمودیم که اجسام حیوانات در آنها نقش بسته بود و برخی از استخوانهای حیواناتی را که می‌گفتند، پیش از طوفان نوح بوده و تا حالا آن حیوانات دیده نشده است در آنجا بود، والعهدة علی‌الرّاوی. بعد بر سر درس متعلمین رفتیم که همه جمع بودند. کاغذی به خط و عبارت اروپ نوشته بودند. ناظم مدرسه به صوت جلی قرائت نمود و دیگری ترجمه می‌کرد. مضمونش این بود که تشکر می‌نماییم از تشریف فرمایی شما که در واقع اسباب تشویق ما شد. ما هم اظهار مهربانی کردیم که اشتغال شما در کسب علوم خیلی مطبوع و پسند خاطر افتاد و چون عصر امروز باید به واپور رفته، به سمت جدّه برویم و اعلیحضرت سلطان، واپور مخصوص خودشان را التفات فرموده‌اند که ما را به جدّه برساند، سه ساعت به غروب مانده با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها به عزم شرفیابی حضور سلطان رفتیم. درد دلی عارض شد، علی‌بیک آجودان حضور را فرستادم معذرت از تأخیر شرفیابی خواست. بعد از سکون درد دل شرفیاب شدم. دو اطاق پیش تشریف آورده بودند، تعظیم کردم. نهایت التفات را فرمودند. به اطاق سلطان رفتیم بنای نشستن شد، اصرار فرمودند مرا نزدیک خودشان نشاندند. طوری تفقّد و مهربانی فرمودند که من شرمنده شدم و چون در واپور هم اوضاع مهمانی تا جدّه را برای من فراهم کرده بودند، محمد افندی ناظر و توفیق بیک و رفعت‌بیک و عطابیک و احمدبیک و ادهم افندی و سعادالدین افندی و کریم افندی که از خدّام سلطانند مأمور فرموده بودند که در واپور مواظب خدمت باشند، سفارت مرا به توفیق‌بیک

که از خدام مخصوص حضور سلطان بود و محرمیّت داشت می‌فرمودند که شاهزاده پدر پیر من است، باید درست خدمت نمایید که راحت و سلامت به مقصد برسند. لاجرم بعد از اصغای فرمایشات مرخص شده بیرون آمدیم. جنابان معین‌الملک و منیف‌پاشا با تمام اجزای سفارتخانه تا واپور به مشایعت آمدند؛ قدری نشستند و بعد وداع کرده رفتند. این واپور بسیار ظریف و زیبا بود و ساعتی دوازده میل حرکت می‌نماید، ولی به واسطهٔ آنکه زغال زیادی حمل داشت سنگین بود و ساعتی هفت میل حرکت می‌نمود. صفوت پاشا والی جدید مکهٔ معظّمه هم در این واپور با عیال خود به مکّه می‌آمد. احمد راسم پاشا نیز که مأمور سامس بود، در این واپور بود و علّت مأموریت او این بود که دو نفر از معارف ارامنهٔ ساکن سامس، از حاکم آنجا شکایت نموده به اسلامبول آمده بودند، از بابعالی احمد راسم پاشا را مأمور کرده بودند که برود آنجا و به سخن طرفین رسیدگی نماید. و جناب معین‌الملک بیرق شیر و خورشید هم با این واپور همراه کردند که در همه‌جا افراخته شود. و اسم کپیتان این واپور، رفعت‌بیک بود، رتبه سرتیپی داشت و مخارج این واپور تا ورود به جدّه دوهزار و پانصد لیر بود که به مصرف زغال و غیره می‌رسید و جز رساندن ما به جدّه هیچ منظوری از فرستادن این واپور نداشتند. چون ادیب اریب شیخ ابراهیم افندی و فیضی شاعر، به تازی و فارسی اشعاری در تاریخ ورود ما به اسلامبول انشا کرده فرستاده بودند در این صفحه ثبت و ضبط شد.

شیخ ابراهیم گفته است:

أهــلاً بـسحَضْرَةِ عِـمٍّ مـالِكِ دَوْلتـهِ — عَـــمّ البــرّية عَــدْلُها وَالْأَزمــنِة
مَــلَکٌ بِــفضْلِ جنابِه کُلّ الـورى — شَــهِدوُا وَقْـدَ مَـدحته کُلّ الالْسِـنَة
هُــوَ نـاصِرُالْـدّينِ المُـبينِ وَحـافِظُ — المُــلک الأَمــينِ بــأُمَّةٍ مُـتِمدنِة
أسَـدٌ لَــدىَ الْـهَيْجاء أشْرَق سَيْفه — شـمساً لوت قَـلْب العَـدوٌّ وَأعْـينيه
وحِســـامُهُ فَـــوقَ الْــبرّية لامِـع — لِـــلّه مــا أبْــهىٰ ســناهُ وَأحْسَــنه
ذاکَ‌الحِسام حِسام سلْطنة العُلى — مَـــن مِـثله وَاللّــه صُـنعاً أتْــقنَه
اللـــهُ اَکْـــبر أنَّ کُـــلَّ فِـــعالِه — وَخِــصاله عِــنْدَ الوَرى مُســتَحْسنه
لا غَــزْوَ فَـهوَ فَـريدُ ذَالْـعَصْر الَّـذى — مِــنْ کُّــلِ فَــضلِ رَبّــهُ قَـد مَکنَّه

قَـــدْ زارَ اسـلامْبُولَ ثـانی مَـرّة　　اِذْ رامَ حـجَّ البَـيْت ثُـمَّ الامْکـنَه
فــــاَسْتَقْبلَتهُ وَأهــلها بِــمَرّةٍ　　وبَـحُسْنِ تـعظيم وَأحسَنُ طـنطنه
وَأجَـلّه المَـلِکُ الحَـميد وَ زَادهُ　　لُـطْفاً وَأنـزَلَهُ لعـزِّ مَنْکَـنه
ورخَتْ کـما شَـهدالمُـؤرِّخِ قـائلاً　　«دارالسّـعادة فـی حِسامِ السَّلْطنه»[1]

فیضی شاعر گفته است:

دلفـریب و دل پسند و دلگشـا شـد مـلک روم　　مـژده ای زنـدانیان دارالصفا شـد مـلک روم
تـا بـه اسـلامبول نـازل گشت آن کـیهان خـدیو　　پـای تـا سـر مـظهر نـور خـدا شـد مـلک روم
نـیّر اقـبال سـرزد ایـنک از ایـران زمـین　　بی‌نیاز از نـور خـورشید سـما شـد مـلک روم
چشـم آن دارد کـه گـردد سـرور لاهـوتیان　　تا بپای اقـدست چشـم آشـنا شـد مـلک روم
روم محروم است از معصوم گـویند این‌عجب　　پـویه گـاه مـقدم خـضر هـدی شـد مـلک روم
بحر ذخاریّست موجش دولت اندر دولت است　　فـیضیا بـنگر چسـان دولتسرا شـد مـلک روم
بـر زبـان خـامه یک تـاریخ نـغز افـتاده است　　«از حسام‌السلطنه فـردوسها شـد مـلک روم»[2]

بالجمله واپور از بوغاز اسلامبول به حرکت افتاده ومابین جنوب و مغرب می‌رفت. شب که شد از بوغاز اسلامبول بیرون آمده، داخل طول دریای مرمره شدیم. مرمره اسم جزیره‌ای است واین دریا به اسم آن موسوم است واز آنجا سنگ مرمر به اسلامبول می‌آورند. طول این دریا را صد میل انگلیسی ومنتهای عمق آن را ششصد وچهل وشش قلاج نوشته‌اند. وجزیرهٔ مزبوره در سمت یسار واقع بود وسه جزیرهٔ دیگر در اطراف داشت.

دریای مرمره

سه شنبه سیزدهم چهار ساعت از روز گذشته از محاذی گلی پَوْلی گذشتیم. در سمت یمین در اول بوغاز، در دنلس واقع بود؛ چون واپور مخصوص سلطانی در این آبادی کاری نداشت مکث نکرده گذشت وبعد از دو سه ساعت به چاناق قلعه رسیدیم وحرکت رو به جنوب مغرب بود وچاناق قلعه در سمت یسار در طرف شرق واقع بود واین نقطه

---

۱. در زیر مصرع آخر که مادهٔ تاریخ سفر مؤلف است سال ۱۲۹۷ آمده است.
۲. این ماده تاریخ نیز همان سال ۱۲۹۷ را نشان می‌دهد.

وسط بوغاز است و عرض بوغاز چندان زیاد نیست. در ابتدای آبادی قلعه‌ای داشت و در وسط آن بنای مرتفعی ساخته بودند که قورخانه و توپخانه بود و پس از آن عمارات بود و در سمت غربی هم آبادی بود که آن را کلیدبحر می‌گفتند. سه باستیان داشت و استعداد بحریّه و توپ داشتند. دو کشتی دودی و هفت کشتی بادی نیز در برابر چاناق قلعه لنگر انداخته بودند و چند کشتی هم دیده شد که از لندن مراجعت می‌نمودند که از پوتی واُدسا گندم ببرند و از قراری که تحقیق شد از خصایص این کشتیها، یکی این است که گندم را با همان ماشینی که در آب حرکت می‌کند وکشتی را متحرک می‌سازد آسیا را نیز متحرک ساخته، گندمهای انبار را بتدریج آرد کرده و در میان کیسه ریخته سرش را می‌بندند و همان کیسه‌های آرد بیخته را به لندن می‌برند. بالجمله در چاناق قلعه بعضی ظروف سفالی می‌سازند و ملوّن و منقّش می‌کنند و به همین جهت آنجا را بدین اسم موسوم داشته‌اند، زیرا که چاناق در ترکی به معنی ظروف است که سفالی باشد و از آن ظروف به کشتی آوردند وبعضی از اتباع خریدند.

لنگرگاه بندر سامس

چهارشنبه چهاردهم ذی‌القعده پنج ساعت ونیم از دسته گذشته، به نزدیکی سامس رسیدیم. کشتی لنگر انداخت و یک ساعت و نیم مکث کرد و احمد راسم پاشا خداحافظ نموده در کرجی نشست و به محل مأموریت خود رفت. جنرال قونسول انگلیس و آلمان که مقیم سامس بود شنیده بود که ما در این واپور هستیم، به کنار آبادی آمده و در کرجی سوار شده به میان واپور آمد. ما در سطحه مرتفع صفحه کشتی برای تماشای آبادی سامس نشسته بودیم. مشارالیه آمده نشست و به زبان فرانسه صحبت کرد و فرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. آدم خوش‌رو و خوش صحبتی بود؛ خواهش نمود آنچه در سامس عمل می‌آید بفرمایید تا از برای شما بفرستم ومخصوصاً اسمی از شراب برد و غافل از سنّت وکتاب بود. جواب دادم شراب لازم نیست؛ شنیده‌ام در اینجا انگور خوبی عمل می‌آید که آن را انگور مشک می‌گویند، قدری از آن بفرستید. جواب داد که انگور تمام شده، ولی از کشمش آن قدری می‌فرستم. اسم خود را در کارت نوشته به من داد و من هم کارتی به او دادم. رفت قدری که گذشت دو صندوق فرستاد، یکی کشمش بود و یکی

شراب. صندوق شراب را به کپیتان دادم که برای دوستان فرنگی خود سوغات ببرد. قدری که گذشت باز آدم قونسول آمد و یک سبد انگور قرمز هم پیدا کرده فرستاده بود؛ خوش طعم و خوش رایحه بود. بالجمله سامس از شهرهای قدیم است و آبادی آن چنان معمور بود که گویا تازه بنا کرده‌اند و در اطراف کوه، در نزدیکی آبادی، جنگل و محل زراعت هم داشت. از قراری که احمد راسم پاشا تقریر می‌نمود، چهارصد هزار قروش به طور مقاطعه از سامس به دولت علیّه عثمانی می‌رسید و زاید بر آن، آنچه عمل می‌آمد صرف نظم جزیره و مخارج حاکم می‌شود و پیش از رسیدن به سامس، قراءِ متعدّده نیز در سمت یسار ملاحظه شد که از متعلّقات آن جا بود. امروز و امشب تخته کِنِه که جانور کوچکی است و از تخته‌های کهنهٔ کشتی و غیره تولید می‌شود، اعضای مرا سر تا پا گزیده بود و جزئی ورم کرده خارش می‌نمود و جای خارش زخم شده بود. تا صبح نتوانستم بخوابم؛ لاجرم پنج ساعت به غروب مانده واپور از سامس حرکت نموده به طرف شمال غربی رفت و بعد از آنکه از اطراف سامس خارج شد، رو به جنوب حرکت نمود و از اواسط شب رو به مشرق حرکت کرد.

لنگرگاه رودس

پنجشنبه پانزدهم صبح به رودس رسیدیم. رودس به زبان یونانی شب است؛ چون این جزیره بسیار خوش هوا است و مشحون از اشجار مرکبّات است، بدان جهت بدین اسم موسوم گشته است و خدیو مصر عمارتی برای ییلاق در آنجا ساخته است و متعلقان و متعلقات او به آنجا می‌آیند. جزیرهٔ بسیار بزرگی است. چهل هزار نفر جمعیّت دارد و در جنوب واقع است. عمارت و آبادی آنجا چندان با رونق نبود؛ در ابتدای آبادی چند آسیای بادی ردیف یکدیگر ساخته بودند. مزار مراد رئیس هم در آنجا بود و چراغ هم در آن روشن کرده بودند. گویند کپیتانی بوده است که مردم به او حسن ظن داشته‌اند. مقبرهٔ او را محترم می‌شمارند. عمق آب در نزدیکی رودس هزار و هفتصد قلاّج و در خطّی که واپور حرکت می‌نماید هزار و دویست قلاّج است. از رودس که گذشتیم حرکت رو به جنوب شد و داخل دریای سفید شدیم که آن را دریای روم و به ترکی آق‌دنگیز و به فرانسه مِدی‌تِرانه نامند.

دریای سفید

بدان که این دریا از بوغاز جبل‌الطارق اتصالی به دریای محیط دارد و خودش محاط اراضی اروپا و آسیا و آفریقا است و از این جهت آن را مدیترانه گویند، زیرا که معنی آن دو کلمه نیز در لغت لیتن وسط اراضی است. و آب آن شور و تلخ است و جزر و مدّی ندارد.[1] جزایری که قبل از رسیدن به دریای سفید مشهود و مرئی شده بود، همه را اسماً و رسماً نگاشته و معیّن داشته‌ایم، ولی آنچه از خریطهٔ کپیتان معلوم می‌شد، چند جزیرهٔ دیگر غیر از آنها بوده است که ما ندیده‌ایم و از خط عبور واپور دور بوده است. از آن جمله جزیرهٔ قبرس است که صفات آنجا معروف آفاق و انفس است و صد و چهل و پنج میل از واپور ما فاصله داشت. از آنجا که بنای ما در نگارش سفرنامه بر مشهودات است نه بر مسموعات، لهذا تعداد اسامی این جزایر را متروک داشتیم. بالجمله تا سه ساعت از روز پنجشنبه گذشته حرکت واپور رو به جنوب شرقی بود، پس از آن رو به جنوب حقیقی شد.

جمعه شانزدهم در دریای سفید حرکت کردیم ولیکن شب گذشته دریا منقلب بود وکشتی به یمین و یسار متقلّب. واپور به سمت جنوب حرکت می‌نمود و باد از جانب مشرق می‌وزید؛ بدین جهت ارکان کشتی بی‌قرار بود و سکّان آن در اضطرار. صبح که به نزدیکی پورت سعید رسیدیم.دریا آرام گرفت و در آنجا لنگر انداختند و مردم را آسوده ساختند و سبب مکث این بود که کپیتانی از جانب کمپانی فرانسه آمده، کشتی را از آن خط بگذراند، زیرا که بی‌اجازهٔ کمپانی فرانسه ممنوع است که از آن خط بگذرند. کپیتان فرانسه آمده وکشتی را حرکت داده به نزدیک اسکلهٔ پورت سعید آورده، لنگر انداخت و وقتی که نزدیک اسکله رسیدیم، کشتی بزرگ نمساوی که در دریا سیّار بود، نزدیک آمده ساکنین کشتی به قانون خودشان هورا کشیده گذشتند وکشتی دولت علیّه عثمانی نیز موزیکان زدند و عسکری هم که در پورت سعید بود در کنار اسکله صف کشیده احترامات نظامی به عمل آوردند وبیست ویک شلّیک توپ نمودند. اسماعیل پاشای محافظ که حاکم پورت سعید است با لباس رسمی به میان واپور آمده مرا ملاقات نمود و چند دقیقه نشسته

---

۱. در اینجا عنوان تنبیه و تذییل آمده است.

صحبت کرده برفت. بعد از او خیری پاشای وزیر و مهردار خدیو مصر و یوسف‌پاشا و حسین فرزی یاور ارکان حربیّهٔ مصر با لباسهای رسمی به واپور آمده چنین اظهار داشتند که خدیو مصر از آمدن شما به این حدود مستحضر شده دو روز پیش‌تر ما را به اینجا فرستادند که از جانب خدیو تبریک بگوییم و اگر عزیمت مصر دارید حضرت خدیو را اطّلاع بدهیم، بلکه مخصوصاً از شما دعوت کرده‌اند که به آن حدود قدم گذارید و چند روز به عزم سیاحت و تفرّج در آن ساحت بمانید. من نیز از روی کمال ادب و مهربانی جواب دادم که چون وقت متضیّق است و احتیاط دارم که مبادا به زیارت بیت‌الله‌الحرام به موقع و وقت موفق نشوم وعده می‌دهم، اگر حیاتی باشد، در ایّام أیاب، به مصر خواهم آمد و فیض خدمت خدیو را درک خواهد نمود. بالجمله بعد از رفتن آنها خواستم شهر پورت‌سعید را تماشا کنم واستحمامی نیز به عمل آورم. آدم محمّدبیک قونسول دولت علیّهٔ ایران حاضر بود. مذکور داشت خود قونسول به جهت علّت مزاجش به ییلاق رفته است ولی در قونسولخانه حمّام آب سردی هست که می‌توان در آنجا تصفیهٔ بدن نمود. بعد از نهار در کرجی نشسته به شهر رفتم و به هدایت آدم محمّدبیک عرب به قونسولخانه وارد شدم و در حمّام بارد، استحمامی به عمل آوردم. پس از آن به باغچهٔ ملّتی رفته گردش کردم و از آنجا مراجعت به واپور نمودم و فرزندی ابوالنصر میرزا را به اتفاق والی جدید مکه به منزل محافظ پورت سعید و سایر پاشایان مصر به بازدید فرستادم؛ بعد از بازدید مراجعت نمودند و چون ذغال واپور سلطانی قریب الاتمام بود، امروز و امشب در کنار اسکله مکث کردند و از غروب آفتاب تا صبح اجزای کشتی مشغول حمل و نقل ذغال بودند و برای کسی مجال خواب نماند و گرد ذغال سطحهٔ کشتی را کثیف و آلوده کرد، هر چند در نزدیک اسکله کشتیهای دودی و بادی و قایقها در میان آب زیاد بود ولی امروز سه کشتی فرانسوی و نمساوی و انگلیسی نیز با یک کشتی بزرگ که دو طبقه داشت و از چین آمده بود به نزدیک پورت سعید رسیده لنگر انداختند و طرف عصر حرکت کرده به طرف اسلامبول رفتند.

پورت سعید

بدان که شهر پورت سعید نوزده سال است که آباد شده است. خیابانهای وسیع انداخته‌اند

ودکاکین وعمارات خوب در اطراف آن ساخته‌اند واین شهر در کنار دریای روم واقع است ودر دو طرف شرقی وغربی دریا، لیمانی ساخته‌اند که بسیار طویل ومحکم است ونزدیک به اسکله نیز از میان آب، خیابانی بالا آورده مُسطّح نموده‌اند که در روی آن کمپانی فرانسه وایطالیا ونمسه وعثمانی عمارت وگمرکخانه ساخته‌اند وبیرق هر چهار دولت در آنجا بلند وافراخته است وآب رود نیل را هم که از نهر اسماعیلیه به سویس[1] می‌رود جدا کرده از طرف خیابان غربی کانال با لوله‌ها به شهر آورده‌اند که مردم آب شیرین بنوشند. تلگرافخانه نیز در شهر هست که از راه خشکی کشیده‌اند واز تمام دول فرنگستان نیز یک نفر قونسول در این شهر هست که همگی در آنجا جمعند وهوای آنجا هم طوری است که در این فصل که اول عقرب بود، گل سرخ داشت وفرزندی ابونصر میرزا که از پورت سعید وبازدید پاشایان آنجا برگشته بود یکدسته گل سرخ معطّر برای من آورد.

روز شنبه هفدهم ماه ذی‌القعدةالحرام دو ساعت از روز گذشته به کانال رسیدیم وحرکت رو به جنوب بود. مناسب این است اول وضع کانال را بیان کرده از آن پس به حالات شخصیّه بپردازیم.

کانال سوئز

بدان که کانال، چنانچه سابقاً اشاره شد، تنگه‌ای را گویند که مصنوعی باشد که زمین مابین دو دریا را حفر کرده بهم متصل می‌سازند. از پورت سعید تا سوئز تنگه‌ای بوده است که از روی خشکی از آسیا به آفریقا می‌رفتند واین خشکی فاصلهٔ میان آسیا وآفریقا بوده است. فراعنهٔ مصر خواسته بودند این فاصله را از میان برداشته دریای ابیض را با دریای احمر متصل نمایند وراه عبور را نزدیک سازند، نتوانسته بودند از عهده بر آیند. در این عصر کمپانی فرانسه، در دوازدهم شهر شعبان سنهٔ ۱۲۸۶ هجری ابتدا نموده به مهندسی لسپس فرانسوی از پورت سعید تا سوئز خندقی حفر کرده آب دریای سفید را در آن جاری ساخته، متصل به دریای احمر نمودند وبیست وپنج روز راه عبور از آسیا به آفریقا را نزدیک

---

۱. مقصود سوئز است. از این پس در متن سوئز می‌آوریم.

ساختند و امسال یازده سال است به اتمام رسیده است. عرض کانال به اختلاف از چهل متر فرانسوی تا صد متر است و عمق آن بیست و شش فوت انگلیسی تا بیست و نه فوت است که تقریباً هشت نه ذرع است و طول کانال از پورت سعید تا سوئز هشتاد و پنج میل انگلیسی است و هر میل انگلیس، هزار و ششصد و نه متر است و صورت لسپس مهندسی را از مفرغ ریخته بالای سنگی در لنگرگاه سوئز گذاشته‌اند. الحق در حفر این خندق کمال صنعت و استادی را به کار برده‌اند. وقتی که به اتمام رسید، امپراطور فرانسه و امپراطور روس و امپراطور پروس و امپراطور امریکا و امپراطور بلجیک و ملکهٔ انگلیس و امپراطور اسپانیول و سلطان عثمانی و خدیو مصر و امپراطور اطریش و امپراطور رم و امپراطور سوئد نُروژ و خاقان چین و پادشاه پرتقال و پادشاه برزیل و پادشاه‌ایطالیابه تماشای کانال رفته جشن عظیم نمودند و در حقیقت حق داشتند و اتمام چنین امر بزرگی سزاوار جشن بزرگ بوده است و این کانال را در چهارصد هزار سهم منقسم کرده بودند، صد و شش سهم آن مخصوص خدیو مصر بوده، در این سنوات انگلیسها از او خریده‌اند و وضع این کانال در دو جا تغییر به هم رسانیده از دو طرف به صحرا افتاده بحیره شده است و بدین جهت منقسم به سه کانال و دو بحیره می‌شود. از پورت سعید که حرکت می‌نمایند، کانال اول است. طول آن چهل و یک میل است و عرض آن تقریباً در اغلب جاها صد متر است و هشت میل به آخر کانال مانده کم شده به قدر چهل متر می‌شود و سمت غربی آن خشکی و خیابان است که زیر آن لوله کشیده آب رود نیل به پورت سعید آورده‌اند. چوبهای تلگراف را هم در آن طرف نصب کرده‌اند و سمت شرقی آن مرداب است، چندان عمق ندارد. قایقها در آن حرکت می‌نمایند و میان مرداب و کانال اول همان خاکریز است که در طرف شرقی و بقدر بیست یا سی ذرع فاصله است. بعد از یازده میل که از کانال اول می‌گذرند تا یک دو میل دیگر مرداب دور شده خشکی می‌شود و زمین ارتفاعی به هم می‌رساند، پس از آن تا دوازده میل باز آب مرداب نزدیک شده، مثل حالت اول می‌شود و در سمت غربی کانال اول نیز در بعضی قطعات زمین، آب به صحرا افتاده فرا گرفته است. کانال اول که تمام می‌شود، در نزدیکی اسماعیلیّه که راه نصف می‌گردد، بحیرهٔ اولی پدیدار می‌شود. زمین آن پیش از آنکه آب بگیرد، پست و بلند بوده، جزایر صغیره در

میان آن نمودار است و طول این بحیره هشت میل است و عمق آن کم است. بحیره اولی که به انتها رسید، کانال دوم پدیدار می‌شود و طول آن چهار میل است. در دو سمت آن، نی و درختان گز روئیده است. کانال دوم که به آخر رسید، بحیرهٔ ثانیه نمودار می‌شود و عمق آن شش هفت قلاّج است. واپورها در آن حرکت می‌نمایند. بحیرهٔ ثانیه که به انتها رسید، کانال سیّم ظاهر می‌شود و قریب به سوئز، کانال سیّم نیز تمام شده. خلیج سوئز نمودار می‌شود. آبی که قریب به سوئز است، به واسطهٔ آن که سلسلهٔ کوهی نزدیک به آن است، خلیج گویند و این همان خلیجی است که حضرت موسی ـ علی نبیّنا و آله و علیه‌السلام ـ در سنهٔ ۱۴۹۲ قبل از ولادت عیسی با قوم بنی‌اسرائیل از این خلیج عبور فرمودند و فرعون با قومش غرق شدند. کوه سینا مابین خلیج سوئز و عقبه است و از خلیج سوئز به آن طرف، داخل دریای احمر می‌شوند. از پورت سعید تا سوئز، در یازده محل، در سمت مغرب استاسیون بنا نهاده‌اند و در هر چند میل قراولخانه ساخته‌اند که تلگرافخانه و آبادی دارد و فنرهای چراغ آهنین در میان آب در دو طرف نصب کرده‌اند که دایرهٔ سرفنر گردش می‌کند. شبها که روشن می‌شود از همه سمت روشنی می‌دهد. بعضی جاها ارتفاع آن از میان آب از پنج ذرع بیشتر است. آنچه در سمت شرقی است سیاه رنگ نموده‌اند و آنچه در سمت غربی است به رنگ سرخ و در کانال دوم و سیّم، در بالای مناره، فنر بزرگی نصب کرده‌اند که از همه مرتفع تر است و از دهنهٔ کانال تا لنگرگاه سوئز، در هرجا که بحیره نشده است یا ابتدای بحیره است و چندان عمقی ندارد، از دو طرف علامتی در میان آب نصب کرده‌اند که سرش مخروطی‌الشکل است و به رنگ سرخ ملوّن نموده‌اند و اختراع شدن این علامت برای آن است که خط عبور را معیّن نموده، سفاین از میان آن دو علامت بگذرند و اکثر کانال، خاصه کانال اول را از دو طرف سنگ چین کرده‌اند که خاک و ریگ به میان کانال ریزش نکند؛ ولی اغلب جاها خراب شده از سنگ چین گذشته به کانال رسیده است و در دو طرف کانال چوبهای ضخیم کوتاه به فاصله‌های متناسب بر زمین کوبیده‌اند که در مقام ضرورت طناب واپورها را بر آنها ببندند و معمول این است غروب که شد دیگر واپورها در کانال حرکت نکرده اقامت می‌کنند و چون طول کانال از پورت سعید تا سوئز هشتاد و پنج میل است، هر میل را به ده قسمت کرده برای هر قسمتی در طرف شرقی

چوبی به زمین نصب آورده‌اند و آحاد را تا عشره به ترتیب در روی آن چوبها نوشته‌اند و اعداد هشتاد و پنج میل را هم به علامات معیّن نموده‌اند و فایدهٔ این علامات و آن تقسیم آن است که در هر جا عیبی کند بدانند در کدام میل و در کدام عدد است و برای پاک کردن عمق کانال نیز که لجن در آن جمع نشود، واپور بزرگ عجیب‌الشکلی ساخته‌اند که با عمله‌جات مانند کشتی در آن حرکت می‌نماید و با چرخ و اسباب، لجن را میان آب بیرون آورده به صحرا می‌ریزند. وضع و ترکیب این واپورها خالی از تماشا نیست و در ساختن آن خیلی صنعت بکار برده‌اند و این واپور منحصر به یکی نیست. واپورهای متعدّده از برای این کار ساخته‌اند و در کانال حرکت می‌دهند. چون حرکت کشتی در کانال خالی از احتیاط نیست و حکم حرکت کشتی با کپیتان فرانسوی است، بدین جهت از پورت سعید کپیتانی از اهل فرانسه به واپور سلطانی آمد. یک کشتی عثمانی و سه کشتی انگلیسی که یکی از آنها بسیار بزرگ و زیبا و قشنگ بود آمده نزدیک ساحل لنگر انداختند تا واپور به آن گذرد. شتر فراوانی هم درساحل دیدم که می‌چریدند و دو کشتی فرانسوی هم از شمال و جنوب آمد، ولی چندان بزرگ نبودند. واپور کوچکی هم از انگلیسها گذشت و به طرف شمال رفت. واپور بزرگی نیز که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمود، در میان آب مشاهده نمودیم و از پورت سعید تا اسماعیلیّه دو استاسیون در سمت مغرب ملاحظه کردیم و دو ساعت و نیم به غروب مانده به نزدیکی اسماعیلیه رسیدیم و در طرف غربی، استاسیون قشنگی دیدیم که در بالای بلندی ساخته بودند و در کنار آن اسکلهٔ کوچکی دیده شده که در دو طرف آن اطاقی از چوب ساخته بودند و چند نفر زن و بچه نشسته تماشا می‌نمودند و از مابین دو اطاق، پل محقّر آهنی رو به بالا رفته به استاسیون بروند و پایین‌تر از آن نیز شش اطاق بزرگ از چوب ساخته بودند که جای قراولان و عمله‌جات بود. اسماعیلیه در سمت غربی کانال واقع بود. عمارات و باغات و اشجار آن از دور نمودار بود. بحیرهٔ اولی نیز پدیدار شد. چند عدد فنر آهنی هم در میان آب دیدیم و از اینجا حرکت کشتی رو به جنوب غربی شد. وقتی که می‌خواستیم از برابر اسماعیلیّه بگذریم، چون نوبت این کپیتان فرانسوی منقضی شده بود، کپیتان دیگر از اسماعیلیّه با واپور کوچک آمده در جای او قرار گرفت و کپیتان اول بجای او رفت. یک ساعت و نیم به غروب مانده این بحیره تمام شده

کانال دوم نمودار گشت. استاسیون دیگر با دو اطاق محقّر در پهلوی آن دیدیم که باغچهٔ باصفایی در برابر آنها انداخته بودند و به فاصلهٔ اندکی، چشمهٔ آب شیرین دیده شد. لولهٔ آهنین در آنجا تعبیه کرده بودند که بتوانند به واسطهٔ همان لوله آبی به کشتی برسانند. بعد از مدتی دو استاسیون دیگر هم دیدیم که در میان آب نزدیک به ساحل ساخته بودند و یک واپور هم مشاهده نمودیم که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمود. نیم ساعت دیگر باز یک استاسیون دیگر با یک واپور دیدم که نیز برای پاک کردن کانال در میان آب حرکت می‌نمود و این استاسیون مشتمل بر چهار اطاق بود و اشجار چند در برابر آنها غرس کرده بودند و چون کانال دوم تمام شد، بحیرهٔ ثانیه پدیدار گشت و فنر بزرگ در میان آب، در سمت شرق دیده شد که ارتفاع آن فنر بزرگ از پنج ذرع بیشتر بود. واپور کوچک زیبای قشنگی هم از طرف مغرب ظاهر و هویدا گشت و شب را لنگر انداخته اقامت نمودند.

دریای احمر

یکشنبه هیجدهم ذی‌القعده حرکت رو به مشرق شد. یک ساعت که گذشت استاسیون خوبی ملاحظه کردیم. عرض بحیره کم شد و واپور هم کم‌کم رو به جنوب مشرق حرکت نمود. دو ساعت و ربع از دسته گذشته، در سمت مغرب، شمندُفِری از دور دیده شد که از سوئز به مصر می‌رفت. چوب تلگراف وکوههایی در طرف غربی دیده شد که باصفا بودند وبا دوربین نیز استاسیون و چند پارچه دهات و اشجار هم دیده می‌شد که خیلی دور بودند. دو واپور عظیم هم در میان آب دیده شد که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمودند. استاسیونی هم در طرف مغرب دیده شد که بسیار بزرگ و باصفا بود. سه اطاق در خشکی داشت وانجیرستانی نیز در پهلوی آنها واقع بود واطاق بزرگ هم در کنار آب ساخته بودند ودو دستگاه واپور هم دیدیم که برای پاک کردن کانال حرکت می‌نمودند. بحیره ثانیه تمام شده کانال سیّم نمودار گشت.

دوشنبه نوزدهم سه ساعت از دسته گذشته در سمت مغرب، استاسیونی دیده که مشتمل بر شش اطاق بود که در ردیف یکدیگر واقع بودند و در جلو اطاق آخری اشجار غرس کرده بودند و در جلو تمام اطاقها محجر چوبین رو به طرف کانال گذارده بودند و در ابتدای استاسیون چشمهٔ آب شیرین بود که مانند چشمهٔ سابق لولهٔ آهنی برای برداشتن

آب تعبیه کرده بودند و در سمت مشرق اطاق واسباب وچند نفر عمله دیده شد که سنگ آورده کنار کانال را سنگ چین می‌نمودند. سه ساعت ونیم از دسته گذشته بجایی رسیدیم که در سمت شرق، در بالای تخته لفظ گار نوشته بودند؛ یعنی خبردار و مرادشان این است که کشتی را باید از این خط به احتیاط حرکت داد. ودر طرف مغرب استاسیون باصفای مشجّری دیده شد که پل چوبین هم در کنار آب داشت و آب شیرین ولولهٔ آهنین نیز در آنجا دیدیم ودو قایق سرخ رنگ هم در آنجا دیده شد که با آنها سنگ می‌آوردند. بعد رسیدیم به جایی که علامت هشتاد وچهار میل داشت؛ عرض کانال خیلی کم شده اطراف کانال اطفال در میان آب شناوری می‌نمودند ونان از ساکنین واپور می‌گرفتند وشهر سوئز هم در سمت مغرب نمودار بود. عمارت سفید بزرگی در وسط دیده می‌شد وکشتی بزرگی هم در اسکله آنجا لنگر انداخته بود. میل هشتاد وپنجم را در سمت مغرب نصب کرده بودند. پنج ساعت از دسته گذشته به قرانتین اوّل رسیدیم. ابنیهٔ متعدّده داشت واشجار در برابر آنها غرس کرده بودند، خیلی باصفا بود. از آن که گذشتیم، به محاذات کارخانهٔ کشتی سازی رسیدیم واسباب خاک‌کشی دیدیم. از آن پس به محاذات قرانتین دوم رسیدیم. واپور در خلیج سوئز لنگر انداخت ویک قایق کوچک دودی بسیار قشنگ نمودار شد؛ پنج نفر صاحب منصبهای سوئز که کامل پاشای کماندان بحریّه مصر ورئوف پاشا حاکم سوئز وحسین فهمی‌بک کماندان محروسه وواپورهای مصر ودیال رئیس قرانیتن ولذّی پسر او به استقبال آمدند وبیست ویک توپ شلّیک نمودند. بعد از آنکه به‌واپور آمدند اجازه خواسته به قمره‌ای که نشسته بودم آمدند واز هر مقوله صحبت داشته، بعد خداحافظ کرده رفتند. چند کشتی دودی وبادی در خلیج لنگر انداخته بودند ویک کشتی انگلیس هم که حجاج در میان آن بود ودو روز پیشتر از ما وارد خلیج شده بودند، مقارن ورود ما حرکت نموده به سمت جدّه رفتند. در جایی که واپور ما لنگر انداخته بود، در طرف مغرب آن، کوهی دیده شد که نزدیک بود ودر طرف مشرق کوهی دیده شد که دور بود ونیز در طرف مشرق، سدّی رو به مغرب در خشکی ساخته بودند که آب خلیج از آنجا نگذرد.

شهر سوئز

بدان که سوئز از بنادر قدیمه است. قلزم در نیم فرسنگی، در طرف کوه شمالی آن واقع بوده خراب وویران گشته، بعد از خرابی آن، سوئز آباد شده است. در یک شعبه‌ای آخر دریای احمر واقع است ودر طرف شرقی مصر افتاده است. وشهر سوئز در دامنهٔ کوه صغیری است. هوای سوئز گرم است ودوازده هزار جمعیّت دارد. پرتقال ومرکبات وسیب در آنجا زیاد دارد وچون اسماعیل پاشا نهر اسماعیلیّه را از رود نیل جدا کرده به سوئز آورد، آب خوراکی آنها گواراست. واز مصر تا سوئز شمندفر هم ساخته‌اند که در پنج ساعت می‌روند وبه خط مستقیم هفتاد میل است. وقتی که واپور سلطانی در خلیج سوئز لنگر انداخته بود، چهار ساعت به غروب مانده یک فروند کشتی عثمانی از جانب جنوب به شمال آمده واپور ما را که دید پردهٔ کشتی را برای سلام واحترام ما پایین کشید واز واپور ما هم جوابی به همان قانون شنید. دو ساعت به غروب مانده واپور ما از خلیج سوئز مابین جنوب ومشرق حرکت نمود. پنج ساعت در خلیج سوئز حرکت خواهد کرد، از آن پس داخل دریای احمر خواهد شد وچون در دریای احمر بعضی کوهها هست که محل خطر است وقلاوزان[1] وديده‌بانان اعراب آن خطوط را بهتر می‌شناسند وسفاین را بی‌خطر می‌گذرانند، یک نفر قلاوز عرب از سوئز به واپور آمده، در منزل کپیتان قرار گرفت وحکم حرکت کشتی با او شد. نیم ساعت به غروب مانده که در خلیج حرکت می‌نمودیم، یک کشتی سه دکله ویک کشتی چهار دکله که بسیار کشتی عظیم بودند بتدریج آمده از واپور گذشته به سمت جنوب رفتند. سه ساعت از شب رفته از خلیج سوئز درآمده، داخل دریای احمر شدیم وسه ساعت به صبح مانده از محل غرق فرعون گذشتیم.

دریای احمر

بدان که بحر احمر را در سابق بحر قلزم وبحر نوبه می‌گفتند. بحر قلزم از آن جهت

---

۱. قلاووز کلمه ای ترکی است به معنای سوارانی که به جهت محافظت از لشکر در بیرون لشکر به سر می‌برند.

می‌نامیدند که بندر قلزم قدیماً آباد بوده است، این دریا را بدان نسبت می‌دادند و اکنون آن بندر منهدم شده است. و بحر نوبه بدان جهت می‌نامیدند که به ساحل نوبه اتصال دارد و اکنون بحر احمر گفته می‌شود و وجه تسمیهٔ آن را جهات عدیده نوشته‌اند؛ مثل آنکه گویند از این دریا مرجان و سنگهای قرمز و ماهی قرمز رنگ مربّع بیرون می‌آید و رنگ آب از تابش لون آفتاب قرمز می‌شود، بدان جهت احمر نامند. و عثمانیان دریای شاب گویند، زیرا که شاب در لغت عثمانی به معنی زاج است،[1] چون از اطراف این دریا زاج بیرون آورده به ولایات می‌برند، بدان جهت به دریای شاب معروف کرده‌اند. و جزایر کثیره در این دریا واقع هستند و دریایی است که فرعون و قومش در آن غرق شدند، اگرچه جماعت غوّاصان مرجان و مروارید غیر ممتاز و یُسْر سیاه و سفید از این دریا بیرون آورده‌اند ولی این دریا چندان پر منفعت نباشد. ماهی تَبّان و قرش هم که نوعی از ماهیها باشند و طولانی می‌شوند، در این دریا است. ماهی تبّان اطول از ماهی قرش می‌باشد. طول تبان را تا سی الی چهل متر می‌گفتند و طول قرش را تا پنج الی شش متر گویند. و عمق این دریا هزار و پنجاه و چهار قلاج است و در این دریا، در سمت یمین جزیره‌ای است که آن را شدوان نامند، جزیرهٔ بی‌آب و علفی است و کوهسار است و مسکن مار بسیار و امتداد آن از شمال مغرب به جنوب مشرق است. طول این جزیره را دوازده میل و عرض آن را چهار میل نوشته‌اند و از سوئز تا آخر جزیرهٔ شدْوان را صد و هفتاد میل معیّن نموده‌اند و در وسط این دریا دو سنگ به ارتفاع شصت فوت واقع است که آن را دو برادر می‌گویند. سفاین را از آن دو سنگ دورتر حرکت می‌دهند که به خطر نیفتند. و از طرف سوئز، از ابتدای این دریا تا بحرجه آن، در سه جا فنر چراغ است که برای هدایت ملاّحان سفاین ساخته‌اند. فنر اوّل در طرف مغرب، نزدیک به ساحل، در میان آب است. دو فنر دیگر که معتبرند در میان دریا باشند و در ساختن آنها نهایت صنعت را به کار برده‌اند. آنکه بزرگتر است صد و بیست و پنج فوت ارتفاع آن از سطح دریا است که قریب چهل ذرع می‌شود و پانزده فوت هم در میان آب است و هیجده فوت قطر آن است. اطراف آن اطاق بلور دارد و این فنر در بیست و پنج میلی جزیرهٔ شدوان واقع است و چهار نفر مستحفظ در میان آن

---

۱. ملحی است معدنی و بلوری شکل که انواع و اقسامی دارد.

است و آنکه کوچکتر از آن است و در بحرجه دریا در مکانی که مسمّی به ابی‌الکیزان است واقع گشته، ارتفاع آن از سطح دریا شصت و یک فوت است و عرض آن چهارده فوت و این دریا جزر و مدّ دارد و جزر و مدّ آن را حالت معیّن باشد و تابع حرکت قمر است، از وصول قمر به دایرهٔ نصف‌النّهار زمان مدّ آن است و از نصف‌النّهار به آن طرف اوان جزر آن؛ و هر یک شش ساعت امتداد دارد.

سه شنبه بیستم چهار ساعت از روز گذشته، فنر اوّل را از دور مشاهده کردیم و هنگامی که در سالون کشتی نهار صرف می‌شد فنر دوم را دیدیم و پس از آن در جزیرهٔ کوچکی، مابین شمال و مغرب، ملاحظه کردیم که میان آنها اندک فاصله‌ای داشت و از دور متصل به یکدیگر به‌نظر می‌آمدند. و شب چهار ساعت به صبح مانده از محاذات دو سنگ بزرگ گذشتیم، ولی شب بود ندیدیم.

چهارشنبه بیست و یکم باد وزیدن گرفت و دریا اندک تلاطمی به هم رسانیده، حرکت کشتی رو به اعوجاج گذاشت. پنج ساعت و نیم به غروب مانده فنر سیّم را از دور مشاهده کردیم؛ درست معلوم نمی‌شد که به چه وضع است. شکل آن در خریطه کپیتان بود؛ خریطه را از کپیتان خواسته ملاحظه کردیم، مشکل آن را در حاشیهٔ خریطه کشیده بودند، بسیار غریب و بدیع بود.

پنج شنبه بیست و دوم دو ساعت از دسته گذشته به قرب محاذات رابغ رسیدیم، چون رابغ محاذی جُحْفه است و جحفه از جمله مواقع است که حجّاج شام و مصر در آنجا احرام می‌بندند و محرم می‌شوند و اکنون جحفه خراب شده؛ رابغ را که محاذی آنجا است میقات قرار داده‌اند. لهذا به حکم احکام مناسک قرار دادیم در میان دریا، در محاذات رابغ، احرام ببندیم. کشتی سلطانی را که در اطاعت ما بود، محض ملاحظهٔ احتیاط حکم کردیم قدری پیشتر از نقطهٔ محاذات نگاه داشته لنگر انداختند. اول مستحبّات احرام را از تنظیف بدن و غسل و دعا بعد از فریضه ظهر به عمل آوردیم؛ پس از آن به واجبات احرام پرداخته، اول دو جامه احرام پوشیدیم؛ ثانی نیّت کردیم که احرام می‌بندیم برای عمرهٔ تمتّع از حجة‌الاسلام برای اطاعت و فرمان برداری خداوند تعالی. سیّم تلبیه گفتیم، بدین نحو: **لبّیک اللّهم لبّیك، لبیك لا شریك لك لبّیک، إنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْك، لاٰ شَریك لك**

لبیك. و در مُحْرِم شدن بیست و چهار چیز را که شکار صحرایی و تمتّع از زن و عقد واستمنا واستعمال طیب و پوشیدن مخیط وکشیدن سرمه ونظر کردن در آینه و پوشیدن چکمه و جوراب و فسوق و جدال و کشتن جانور ساکن بدن واستعمال انگشتر و مالیدن روغن وازالهٔ مو و پوشیدن سر وسایه قرار دادن وناخن گرفتن و دندان کندن و کندن درخت وگیاه حرم وبیرون آوردن خون از بدن وبرداشتن سلاح و پوشیدن صورت و پوشیدن زیور باشد، برخود حرام کردم و پیش از نیّت، با جناب حاجی ملاباقر و تمام اجزا به هیئت اجماع ایستاده، دعای مستحب خوانده می‌شد. نیّت کردیم ولبّیک گفتیم؛ رقّت عظیمی دست داد و همگی لبّیک گویان وگریان سر و پابرهنه با حالت وارستگی از تمام علایق به منازل خود رفتند و تشکرات نمودم که بحمدالله تعالی عجالتاً به این حالت واین نعمت فائز ونایل شدم و ان شاءالله محض ملاحظهٔ احتیاط در سعدیّه هم که وادی یَلَمْلَم است تجدید احرام کرده، از تحمّل زحمت و خرج آن راه مضایقه و دریغ نخواهم نمود. بالجمله وقت غروب که چهل میل به جدّه مانده بود، چون بعضی کوهها در دریا مغمور است که شب را نمی‌توان عبور کرد، لهذا لنگر انداخته تا صبح مکث کردیم، ولی دریا خالی از انقلاب نبود و احوال اغلب ساکنین کشتی به‌هم خورد.

جمعه بیست و سیّم صبح که طالع شد واپور به حرکت افتاد. دیشب واپور در وقت مکث رو به مغرب ایستاده بود و در وقت حرکت منحرف شده، در مابین جنوب و مشرق به حرکت انداختند و از طرف مشرق کوهها نمودار بود وکپیتان کشتی را با قلاوز و دو سه نفر دیگر از دکل کشتی بالا رفته ودوربین به دست گرفته به طرف جدّه نگاه کرده با کمال احتیاط کشتی را حرکت می‌دادند. این فقره خیلی مایهٔ اضطراب سکنه کشتی شده بود ولی بحمدالله تعالی به سلامت وبدون خطر و آسیب، شش ساعت به غروب مانده به محاذی جدّه رسیدیم. لنگر کشتی را انداخته نگاه داشتند. یک کشتی انگلیسی هم که جمعی از حجّاج شیرازی از قبیل جناب نصیرالملک [1] وعبدالحسین‌خان سرتیپ [2] وفضلعلی‌خان

---

۱. میرزا حسن علی خان نصیرالملک متولد ۱۲۳۷ شیراز از اعیان فارس بوده که در تمام عمر در نواحی مختلف این ایالت، ولایت داشته است. در بارهٔ وی نک: فارسنامهٔ ناصری، ج ۲، ص ۹۶۷

۲. عبدالحسین خان سرتیپ متولد به سال ۱۲۴۴، نزد قوام الملک شیرازی که جد مادری او بود تربیت یافته و به نقل میرزا حسن فسائی، «از سال ۱۲۹۱ تاکنون به منصب و لقب سرتیپ توپخانهٔ مبارکه فارس برقرار

وغیره با اهل و عیال در میان آن بودند، از دنبال کشتی ما آمده وارد شدند. نُه کشتی در اسکلهٔ جدّه لنگر انداخته بودند؛ سه کشتی دیگر متحرّک بود. در ورود ما پرده‌ها را برای سلام و ملاحظهٔ احترام پایین کشیده بودند و از واپور ما هم جواب شنیدند. بعد از آنکه واپور ما ایستاد، علی پاشای قایم مقام جدّه با شریف مساعدبیک نوادهٔ جناب شریف مکّه و سعادت حسن خطّاطی افندی وکیل امارت جلیلهٔ جدّه و سعدی افندی ناظر رسومات و محمود افندی رئیس تجارت و مصطفی افندی محاسبه چی، یعنی مستوفی و نجیب بیک که منصب آلابیگی و سرتیپی داشت، با لباس‌های رسمی به اتفاق عالیجاه محمدخان قونسول دولت علیهٔ ایران که از جانب جناب معین‌الملک در جدّه بود، به جهت استقبال به واپور آمدند. قدری نشسته صحبت داشته رفتند. از لنگرگاه کشتی تا اسکله، مسافتی بود که بایست خودمان با زورق برویم و احمال و اثقال را نیز با قایقها به کنار اسکله بیاورند و این فقره در اسکلهٔ جدّه زحمت بزرگی برای حجّاج است و اسباب معطّلی است. بالجمله قایقها را حاضر کرده بودند، نشسته به کنار اسکله رفتیم. نوزده توپ برای ورود ما انداختند و صاحب‌منصبان جدّه تماماً با دو دسته سرباز و چند نفر تفنگچی و شاطر و اسبهای خوب حاضر کرده بودند و در کنار اسکله صف کشیده با قایم‌مقام و مستقبلین ایستاده بودند. به همه آنها اظهار مهربانی کرده سوار اسب شده به منزلی که در خانهٔ جناب شریف مکّه معیّن کرده بودند رفتیم و صفوت پاشا والی مکّه هم که در واپور سلطانی همراه ما بود، بعد از ورود ما از کشتی بیرون آمده به منزل خود رفت. برای او نیز احترامات لازمه‌ای که سزاوار شأن حکومت است به عمل آوردند.

جدّه

جدّه شهر کوچکی است. خانه‌های مرتبه به مرتبه دارد و در کنار بحر احمر واقع است. لنگرگاه بسیار بدی دارد که کشتی داخل نمی‌شود. جهازات بزرگ را خیلی دور نگاه داشته لنگر می‌اندازند. عمارات و بازارهای آن هم چندان تعریف ندارد، بلکه غالب آنها کثیف است و آب این شهر گوارا نیست. اینکه عوام، این شهر را جدّه می‌نامند، برای این است که

است. نک: فارسنامهٔ ناصری، ج ۲، ص ۹۷۷

قبر حضرت حوّا که جدّهٔ بنی آدم است، در این شهر است. ولی خواص آن را جُده به ضم جیم دانند که به معنی وجه‌الارض است و مقبرهٔ آن بزرگوار در خارج قلعه، در طرف شرقی واقع است. و از جدّه تا مکه معظّمه شانزده ساعت راه است و دوازده فرسنگ.

شنبه بیست و چهارم در جدّه توقّف شد. در این دو روز در خانهٔ شریف مکه مهمان بودیم و از ما پذیرایی کردند. غذاهای عربی به قانون خودشان طبخ نموده، در سر میز می‌آوردند. بالجمله امروز قونسولهایی که در جدّه از جانب دولت فرانسه و انگلیس و هولانْدْ هستند، طالب ملاقات شده وقت خواستند. قونسول انگلیس و هولانْدْ آمده ملاقات کردند و به قدری که مناسب بود صحبت داشته رفتند. قونسول فرانسه چون ناخوش بود نیکولا مترجم خود را به معذرت فرستاده بود که به جهت نقاهت نتوانستم خود آمده ملاقات کنم. امروز در خصوص ورود خودمان به جدّه که با واپور و اجزای سلطانی به سلامت بدون آسیب و خطر به خشکی رسیدیم، تلگرافی خدمت اعلیحضرت سلطان نموده به سوئز فرستادیم که در تلگرافخانهٔ آنجا مخابره نمایند. نصیرالملک *وعبدالحسین‌خان سرتیپ وفضلعلی‌خان که از راه بوشهر به جده آمدند، پاکتی از نوّاب* مستطاب والا معتمدالدّوله آورده بودند؛ از سلامت حالشان بسیار خوش وقت شدم. چون اکثر اجزای سلطان که با واپور آمده بودند، مراجعت می‌نمودند، عریضه حضور سلطان عرض کرده از خدمات آنها اظهار رضامندی نموده از الطاف سلطانی نیز اظهار تشکر نمودم.

یکشنبه بیست و پنجم در تهیّهٔ اسباب حرکت بودیم که عصری حرکت نموده برای تجدید احرام به سمت سعدیّه برویم. جناب شریف مکّه، نجیب بیک آلای بیگی را با چند سوار مخصوصا از شهر مکّه دو روز پیشتر به جدّه فرستاده بود که همه جا همراه ما باشند. بعد از آنکه تخت و شکُدُوف ها و چادر برای خودمان و اتباع مهیّا شد، نزدیک غروب عزیمت حرکت نمودیم. اسبان مخصوص با تفنگچیان خاصه و دو دسته سرباز با آلای بیگی و سوارهایش، تماماً در دم عمارت حاضر بودند، سوار شده از شهر بیرون آمدیم و در حرکت نیز به قانونِ روز ورود، شلّیک کرده احترامات لازمه به عمل آوردند. در بیرون دروازه سرباز و تفنگچی را مرخص کرده و در تخت نشسته روانه شدیم. آلای‌بیگ با یک نفر یوز باشی و یک نفر ملازم و چهار نفر شُرَفا و پنج نفر تفنگچی و هیجده نفر عسکر

همراه بودند. چون آنها به اغذیهٔ عثمانی معتاد بودند، کارخانهٔ علی حده برای آنـها مـهیّا کردم که به قانون خودشان برای آنها طبخ کرده بدهند. امشب هوا اعتدالی داشت؛ در اواخر شب قدری سرد شد، در طلوع فجر وارد به حرّا شـدیم، مسـافت چـهار فـرسنگ بـود و حرکت رو به مغرب می‌شد. اجزا و اتباع که شُکْدوف ندیده و سوار شتر نشده بودند، از حرکت شُکْدوف قدری اظهار انزجار می‌نمودند ولی این زحمت و مشقّت در بـرابـر آن سعادت و زیارت خیلی مطبوع و خوشگوارا است و از برای هر زجری، اجری مقرّر است **وَلَمْ تَکونُوا بٰالِغِیه اِلاّٰ بِشِقّ الأَنْفُسِ.**[1]

دوشنبه بیست و ششم نماز صبح در بَحْرا[2] خوانده شد و تا غروب در آنـجا تـوقّف نمودیم. منزل حَرّا بیابانی بود، اطراف آن کوهسار است؛ آبادی ندارد جز اینکه در دو جا نزدیک به یکدیگر اطاقها از پوشال و نی ساخته‌اند. در یک نقطه به شکل قلعه اطاقها را ساخته‌اند که مرتّب است و در نقطهٔ دیگر بدون ترتیب ساخته‌اند. و در این اطاقها حُجّاج منزل می‌کنند و بسیار کثیف است. چادرهای ما را قدری دورتر زدنـد کـه از آن ازدحـام و جنجال دور باشیم. میرزا علی ترک نیز از جانب محمدخان قونسول در این منازل همراه ما آمده است و خود محمّدخان از جدّه به مکه خواهد رفت که در ورود ما حاضر باشد. امروز در منزل حرّا از آدم شریف مکّه، قتل خطایی سر زده چوبی به جمّال زد به صدمهٔ همان چوب بعد از نیم ساعت فوت شد. غروب دوشنبه از این منزل حـرکت نـمودیم؛ مسافت راه تقریباً شش فرسنگ بود و حرکت رو به سمت مغرب می‌شد. سه ساعت از روز سه شنبه گذشته وارد بئر مُرّ شدیم.

سه شنبه بیست و هفتم در منزل بئرمُرّ تا غروب توقّف نمودیم. این منزل اطرافش کوه و شبیه به تنگه است. چاهی، سلطان عبدالحمیدخان از برای حجّاج حفر نموده و اطراف آن را بالا آورده است. آب آن تلخی دارد، بدان جهت معروف به بئرمُرّ شده است. خیمهٔ ما نزدیک به آن چاه بود. نصیرالملک و حجّاج شیرازی و بـرادر حسـین قـلی‌خان ایـلخانی بختیاری نیز در این منزل نزدیک خیمه‌های ما بودند. عصری برای تفرّج از چادر بیرون

---

۱. نحل، ۷
۲. در موارد دیگر حرّا ضبط شده.

آمدم. نصیرالملک و برادر ایلخانی هم بیرون آمدند. با آنها به صحبت مشغول شدم. بعد از صرف شام حرکت کرده روانه شدیم. مسافتْ شش فرسنگ بود و حرکت رو به جنوب شرقی می‌شد و پیش از طلوع آفتاب وارد منزل بیضا شدیم. این راه خار مغیلان و سنگلاخ و جنگل و زمین هموار، هر چهار را داشت که علی‌الترتیب مشاهده شد.

بیضا

چهارشنبه بیست و هشتم در منزل بیضا توقّف کردیم. اطراف این منزل نیز کوه بود و در طرف یمین، در دو نقطه به فاصلهٔ مناسب دو چاه بود که اطراف آن را دو طبقه، سنگ بست کرده بودند. آب شیرین داشت. چادرهای ما را نزدیک چاه ثانی زده بودند. صبح جمعی حجّاج از سعدیّه با حالت احرام مراجعت کرده به سمت مکهٔ معظّمه می‌رفتند و امروز دو سه گلهٔ گوسفند در منزل بیضا دیدیم که برای قربانی منی به مکهٔ معظمه می‌بردند و در دامنهٔ کوههای این منزل، پاره‌ای درختهای جنگلی دیدیم؛ چون فردا وارد سعدیّه شده و تجدید احرام خواهیم کرد، امروز در میان چادر آب حاضر کرده تنظیف بدن به عمل آمد و چون در خاطر داشتم که در سفر هرات تصفیهٔ بدن را با ریگ نرم می‌نمودم و بدن را خوب پاک می‌کرد، امروز هم به همان قانون، با ریگ نرم تصفیهٔ بدن نمودم و با خود گفتم ببین تفاوت ره از کجا است تا به کجا. هرات کجا و راه سعدیّه کجا، بینهما بون بعید و ذٰلک تقدیرالعزیزالحمید. بالجمله بعد از صرف شام از بیضا حرکت کردیم و جاده‌ای در سمت یمین، در میان تنگه واقع بود که نیم فرسنگ سنگلاخ بود و بعد از آن اراضی گشاده شد. خار مغیلان نیز داشت. پیش از طلوع آفتاب وارد سعدیّه شدیم. مسافت شش فرسنگ بود و حرکت رو به جنوب شرقی.

سعدیه (یلملم)

پنج شنبه بیست و نهم تا شب در سعدیّه بودیم که تجدید احرام کنیم. اسم اصلی سعدیّه وادی یلَمْلَم است، زیرا که کوه یلملم در جنوب غربی آن واقع است. گویند سعدیّه زنی بوده، چاهی حفر کرده و مسجد کوچکی در آن وادی ساخته که در برابر کوه یلملم است. بدان جهت معروف به سعدیّه شده است. مسجد در بالای کوه صغیری است و عرض صحن آن رو به مشرق است و طول صحن رو به مغرب و شبستان آن در سمت

شمال است و از وسط آن دری بطور هلالی ساخته‌اند که داخل به شبستان می‌شوند، ولی سقف آن خراب شده؛ سه تیر آن افتاده است و در این مدت مردی پیدا نشده که مسجد آن زن را تجدید نماید و در طرف درِ هلالی شبستان نیز دو طاقچهٔ هلالی است کـه آن هـم پنجره ندارد و در پایین مسجد، به فاصله یک میدان، چاهی است که تقریباً پانزده ذرع عمق آن است و آب قلیلی دارد که به زحمت کفایت آن جمع کثیر را مـی‌کند. دو سـاعت بـه غروب مانده که حجّاج کم‌کم رفتند و آن وادی خلوت شد، در میان خـیمه غسـل کـرده احرام بستم وبا جمیع اتباع به هیئت اجماع به جانب مسجد رفتم وبعد از دعا ونیّت، تلبیه کنان از مسجد بیرون آمده، به خیمه آمدم. نزدیک غروب در بیرون خیمه استهلال کرده، هلال را دیدم و آلای‌بیک را خواسته به او هم هلال را نمودم که در روز عرفه اختلافی به هم نرسد؛ چون از تقویم سالنامهٔ اسلامبول اطّلاع داشت، بر طبق آن جواب داد که رؤیت هلال را دیشب کرده‌اند وامروز غرهٔ ماه است ومقصودش این بود که عـرفه بـه جـمعه افتاده، امسال حج آنها حج اکبر است. گویند هر سالی که قاضی آنها اثبات این مطلب کرده، حج را به اصطلاح آنها حج اکبر ساخت، از جانب دولت علیّهٔ عثمانی وظیفه کلّی به او عطا شود که در نسل او باقی وبر قرار بماند؛ ولی آنچه در کتب احادیث دیده شده، حج اکبر سالی بود که مسلمین ومشرکین هر دو به زیارت خانهٔ خدا فائز ونایل شده‌اند. وقتی که در روز عرفه اختلافی میان شیعه وسنی واقع شد، نتیجهٔ آن در عزیمتِ به عـرفات مـعلوم گردد. آنکه جمعه را عرفه می‌داند، روز پنج‌شنبه را روز قرار داده حرکت می‌کند و آنکه جمعه را عرفه نداند، روز جمعه را روز ترویه قرار داده حرکت می‌کند. بالجمله از جواب آلای بیک معلوم و ظاهر شده که امسال در روز عرفه اختلاف خواهد شد. و از وقایع امروز این بود، پیرمردی از حجّاج شیعه در عقب مانده به سعدیّه نرسیده بود وصد وپنجاه تومان هم پول و اسباب همراه داشته است که با بار خود در عقب قافله مانده است. به مجرّد آنکه مطلع شدم فوراً به آلای‌بیک پیغام دادم که حتماً باید این پیرمرد را با مالش پیدا کرده به سعدیّه برسانی که خیال من آسوده شود. او هم سه نفر شتر سوار فرستاد، بعد از دو ساعت پیرمرد ومالش را به سعدیّه آوردند. چهار نفر پیادهٔ دیگر را هم کـه در راه مـانده بـودند آوردند. الحق آلای‌بیک مرد کافی کار آمدی بود ونهایت مواظبت را در خدمات ما داشت.

شب را از سعدیّه حرکت کرده، صبح جمعه وارد بیضا شدیم.

جمعه غرّه ذی‌الحجّة‌الحرام تا دو ساعت و نیم به غروب مانده در بیضا بودیم. بعد از آنجا به سمت مکهٔ معظّمه که هفت فرسنگ است حرکت نمودیم. شتر هر فرسنگ را در مدّت دو ساعت طی کند و چون در راه مکث و درنگ می‌شود، این هفت فرسنگ را در شانزده ساعت طی کردیم. در ابتدای منزل که از بیضا حرکت می‌شد، در یمین آن بیابان، تنگه‌ای بود که از آنجا به طرف مکّه معظّمه می‌رفتند و ربع فرسنگ طول آن است. از آن پس اراضی راه گشاده می‌شود، ولی اطراف آن کوه است. دو ساعت از روز شنبه گذشته در جلگهٔ شهر مکّه معظّمه به بِرکِه ماجِنْ رسیدیم که حجّاج در آنجا غسل می‌کنند و از آنجا نعلین بدست گرفته، حافیاً و راجلاً، به بیت‌الله الحرام می‌روند. چون مسافت زیاد بود و با علّت پا برای من ممکن نبود که از آنجا پیاده برویم، در میان تخت رفتم و بر بخت خود گریستم که چرا نتوانستم در ورود به این اراضی مقدّسه پیاده بروم.

ما کلُّ ما یتمَنّی المَرْء یُدْرِکُهُ　　　تَجْرِی‌الرِیّاح بِما لاتَشْتهِی‌السّفُن

در آن صحرا در سمت یسار، در دامنهٔ کوه، خانه‌های زیاد از نی و پوشال برای واردین ساخته‌اند که در کثرت حجّاج در آنجا منزل می‌نمایند و به این واسطه، صحرای آن تنقیحی ندارد و خار و خاشاک زیاد در آنجا جمع شده است.

مکّهٔ مکرّمه

مکهٔ معظمه

شنبه دوم ذی‌الحجّه سه ساعت از روز گذشته وارد شهر مکه معظّمه شدیم. جناب شریف عبدالمطّلب، که شیخ‌الحرمین و نود سال عمر داشت، شریف هاشم پسر خود را با شیخ حسن حظاظی وکیلش و دو دسته عسکر و موزیکان و سوار بـه اسـتقبال فـرستاده بـود. عسکر و موزیکان و سوار به استقبال فرستاده بود. عسکر و موزیکانچیان تعظیمات نظامی به عمل آوردند. مستقبلین نیز تقدیم مراسم آداب نمودند. به همهٔ آنها از میان تخت اظهار مهربانی کردم. مرا به منزل رساندند. جناب شریف منزل ما را در عمارت خود که وسط شهر است قرار داده بودند. خودشان در عمارت دیگر که در راه منی ساخته‌انـد تـوقف داشتند. منزل ما عمارت وسیعی بود، بیوتات فوقانی و تحتانی داشت. خودمان و تمام اجزا در آنجا نزول کردیم. نقاره‌خانه را صبح و عصر در برابر آن عمارت به قـانون خـودشان می‌زنند. به مسجدالحرام نزدیک است. یک بازار فاصله دارد. خیال جناب شریف این بود که در این عمارت مادام‌التوقف از ما پذیرایی کند. قبول ننمودیم، به اصرار تـا سـه روز پذیرایی کردند، از آن پس موقوف داشتیم. بالجمله برای اینکه خواستم مقدّمات زیارت بیت‌الله الحرام را در منزل فراهم آورده، بعد از آن مشرّف شوم، در ورود به شهر مستقیماً

به مسجدالحرام رفتم.[۱] عصری غسل مستحب بجا آورده سه ساعت از شب گذشته به هیئت اجتماع با اتمام اجزا و اتباع به اتّفاق شیخ حسن مطوّف برای بجا آوردن عمرهٔ تمتّع رفتم. استحباباً و احتراماً پابرهنه از باب السلام داخل مسجد الحرام شدم و مستقیماً تا نزدیک ستونها رفته، با کمال خضوع و خشوع به در بنی‌شیبه رسیدم و در درِ مسجد الحرام، استحباباً زیارت حضرت رسول را خواندم. چشمم که به خانهٔ کعبه افتاد دعای مستحب را قرائت نمودم و این مصراع را به خاطر آوردم «**وَقَد سَعِدَتْ عُیونٌ قَدْ رَأتْها**». بعد از آن به سمت حجرالاسود رفته وجوباً جزء اول بدن خود را محاذی جزء اول حجرالاسود کرده بدین نهج، نیّت نمودم که هفت دور ، طواف خانهٔ کعبه می‌کنم، طواف عمرهٔ تمتع از فرض حَجَّةالاسلام به جهت اطاعت فرمان خدا. بعد از آن وجوباً از همان نقطهٔ محاذات، شروع به طواف کرده، هفت شوط در میان خانه و مقام ابراهیم طواف نمودم و هر شوطی را به حجرالاسود تمام می‌نمودم و در هر شوطی مواظب بودم که خانه در هیچ مورد، خاصه در حجر اسماعیل از دوش چپ نگذرد و در هر شوطی استحباباً استلام حجرالاسود کرده می‌بوسیدم و دست و صورت و بدن را به حجر می‌مالیدم و چون خواجه‌های حرم مواظب حال بودند، با آن ازدحام حجّاج برای من به آسانی استلام حجر دست می‌داد. مردم را دور می‌نمودند و ادعیهٔ ماثوره را نیز در حالت طواف در اطراف خانه به القاء مطوّف می‌خواندم و استحباباً در شوط هفتم نیز نزدیک مستجار که در پشت خانه و نزدیک به رکن یمانی است رفته، خود را چسبانیده و دعا خوانده استغاثه می‌نمودم و بعد از اتمام هفت شوط در پشت مقام ابراهیم ایستاده وجوباً دو رکعت نماز خواندم. پس از آن استحباباً بر سر چاه زمزم رفته، از آب آن بیرون آورده بر سر و شکم و پشت خود ریختم و تیمّناً قدری از آن آب نوشیدم. بعد از آن وجوباً از راه متعارف که در سمت غربی صحن است، رفته از باب‌الصّفا بیرون شده، به ایوان کوه صفا رسیدیم. پاشنهٔ پا را وجوباً به جزو اول پلّهٔ صفا چسبانده، چهار درجه هم به آرامی بالا رفته ایستادم و بدین نهج نیّت کرده که هفت مرتبه می‌روم از صفا و بر می‌گردم، در فرض عمرهٔ تمتّع، به جهت اطاعت فرمان خدا. و ادعیهٔ مستحبّه را خوانده، به همان قانونی که بالا رفته بودم پایین آمده روانه شدم

---

۱. نرفتم!

و تا کنار مناره‌ای که نمودار است میانه روی کرده، از آنجا تا بازار عطّاران هَرْوله کنان به تندی رفتم. بعد از آن تا نزدیک ایوان کوه مروه نیز میانه روی کرده، پاشنه پا را به جزو اول پلّهٔ مروه مالیده به بالا رفتم و از آنجا پایین آمده به همان منوال که آمده بودم به صفا رفتم. چهار مرتبه به مروه و سه مرتبه به صفا آمدم و بعد از آنکه هفت شوط سعی را در میان صفا و مروه به انجام رسانیدم بدین نهج نیّت کردم که تقصیر می‌کنم، به جهت مُحِلّ شدن از محرمات احرام در فرض حجّةالاسلام به جهت اطاعت و فرمان برداری خداوند. بعد از آن شارب و ناخن را کوتاه کرده مُحِلّ شدم و غیر از تراشیدن سر، تمام آن چه را که بر خودم حرام کرده بودم بر من حلال شد. چون تمام هفت شوط را با ضعف بنیه و علّت پا، پیاده بجا آورده بودم و خستگی عارض شده بود، بعد از تقصیر، سواره به مسجدالحرام رفته در نزدیک در پیاده شده، وارد مسجدالحرام گشتم که طواف نساء را نیز بنا به احتیاطی که بعضی از علما منظور نموده‌اند بجا آورم. طواف نساء و نماز آن را هم به قانون سابق بجا آورده، نه ساعت از شب رفته به منزل مراجعت نمودم.

طُوبی لِمَنْ طافَ بِالْبَیْتِ الْعَتیق وقَدْ لَـجا اِلَـی اللـه فـی سِرٍّ وَأجْـهار
وَنالَ بِالْسَّعْی کُلَّ القَصْد حینَ سَعی وطـافَ جَـهْراً بِأرْکـانٍ وَ أسْـتار
ذاک السَّـعیدُ الَـذّی قَـدْنال مَـنْزِلَةً عَـلیهِ فـی دَهْـرِه مِـنْ کُـلِّ أوْطـارِ
وَکُلّ مَنْ طافَ بِـالْبَیْتِ الْـعَتیقِ غـداً بَـیْنَ الْـوَری مُـعْتَقاً حَـقًّا مِـن اَلْـنّار

یکشنبهٔ سیّم ذی‌الحجّه جامهٔ احرام را کنده لباس خود را پوشیدم. ناشد پاشا والی سابق مکّه و حاجی عطاءالله خان سرتیپ و علی‌محمّدخان پسر مرحوم رضا قلی‌خان نایب‌ایشک آقاسی به دیدن آمدند. با آنها به صحبت مشغول شدیم. ناشد پاشا آدم معقول مؤدّبی بود و از گفتارش چنان معلوم می‌شد که آدم درستکاری است. میرزا مرتضی حکیم هم که از راه اسکندریّه و مصر آمده بود، امروز برای ملاقات ما آمد. چون خستگی اعمال شب گذشته هنوز باقی بود، امروز نتوانستم به زیارت مسجدالحرام موفق و نایل شوم؛ به درد پا و توقّف در منزل گذشت.

وصف مکّه معظّمه

بدان که شهر مکه معظّمه در دامنهٔ کوهستان واقع است و دو طرف آن، کوه است. کوه یمین

ابتدای آبادی شهر ارتفاعش کمتر از کوه یسار است و در بالای کوه، در ابتدای آبادی توپخانه ساخته‌اند و در سه جای دیگر، قلعه‌ای برای عسکر بنا نهاده‌اند. یکی مابین جنوب و مغرب کوه ابوقبیس که قلعهٔ بزرگی است و دیگری در جبل العمرات که در غربی کوه ابوقبیس واقع است و حرم محترم در میانه، فاصله است و دیگری قلعهٔ فلنفل [۱] است که فیمابین مغرب و شمالی ابوقبیس است. کوچه‌های شهر مکّه پست وبلند دارد. بازار و دکاکین زیاد دارد؛ ولی به قانون اعراب است. چندان شکوهی ندارد و عمارات عالیهٔ آنجا منحصر به عمارات شرفا است، خاصه عمارت مرحوم شریف عبدالله که مانند عمارات اسلامبول مرتبه به مرتبه ساخته‌اند، از سنگ وپنجره‌ها و دروب عمارات غالباً از چوبهای منبّت است و آن چوبها را از هندوستان می‌آورند و منبّت کاری آن نهایت امتیاز را دارد. شهر مکه کم آب است و در خانه‌های مکّه آب جاری و آب انبار وبِرْکه نیست. سقّاها از خارج آب را با مَشْک آورده به حجّاج وغیره می‌فروشند و در شهر مکّه حمّام هم کم است و هوای شهر هم بسیار گرم است وبعد از رفتن حجّاج، اکثر مردم شهر به ییلاقات می‌روند. رونق شهر فی‌الحقیقه در همان ایّامی است که حاجیها به آنجا می‌آیند. والی مکّه تابع شیخ‌الحرمین است و هر کس که شیخ‌الحرمین باشد، محترم است و اگر با عُرضه باشد، حکم او بر تمام اعراب حضر وبدوی جاری است. مکّه اسم جمیع بلاد است و در وجه تسمیهٔ آن گفته‌اند: **لأنَّها تَمکّ مَنْ ظَلَمَ فیها اَیْ تُهلکُه؛ أوْ لأنّها تَمکّ الْذُّنُوب ایَ تُذْهَبُ بِها؛ أو لقِلّةِ مائِها مِنْ قَوْلِ‌الْعَرَب: مَکَّ الْفَصیل ضَرْعَ أُمِّه، إذا لم‌یبق فیها لَبَناً.** بکّه اسم بقعهٔ کعبه و مسجدالحرام است و در وجه تسمیهٔ آن گفته‌اند: **لأنَّها تَبکّ أعْناق الجَبابره، أی تدفعها؛ و ما قصدها جبّار اِلاّ قصمه اللّه تعالی وَ لأنّه تَضع مِنْ نخوة التکبّر وَلِذا لایَدْخُلُ فیها مُتکبِّرٌ إلاّ ذلّ.**

مسجدالحرام

بدان که مسجدالحرام که کعبه در میان آن است، در وسط شهر واقع شده است. مسجدالحرامی که در روزگار حضرت پیغمبر خاتم ـ ص ـ بوده است، کوچکتر از

۱. یا: ملنفل

مسجدی است که حالا هست، مکان مسجد قدیم را در اطراف کعبه، علاماتی از ستونهای آهنین گذارده‌اند، معلوم می‌شود که به چه اندازه بوده است. زمین مسجد قدیم اندکی پست‌تر از اراضی مضافه است. طول مسجد قدیم که مسجدالحرام حقیقی است، سیصد وپنجاه وشش ذرع وثمن است واز شرق به غرب امتداد دارد وعرض آن از شمال به جنوب، دویست وشصت وشش ذرع است وذراع سه شبر است وشبر سی وسه اصبع است واصبع شش شعیر معتدله است که در عرض به یکدیگر ملصق باشند. وشعیر شش تار موی یال اسب است که به هم ملصق گردند واکنون طول مسجد قدیم با اراضی مضافه هفتصد وپنجاه وپنج ذراع است وعرض آن چهارصد وشصت وپنج ذراع است واین قول حافظ ابن عساکر است؛ ولیکن ابوالمعالی المشرف صاحب «مثیرالغرام» طول را هفتصد وهشتاد وچهار ذراع وعرض را چهارصد وپنجاه وپنج ذراع می‌نویسد وناصرخسرو علوی در «سفرنامهٔ» خود، طول شرقی را ششصد وهشتاد وسه ذراع وطول غربی را ششصد وپنجاه ذراع وعرض را چهارصد وهشتاد وسه ذراع می‌نگارد. واراضی مضافه چند خیابان دارد که با احجار کبود فرش کرده‌اند وچند باغچه در اطراف خیابانها است که اشجار ندارند ودر وقت کثرت جمعیّت صفوف جماعت در میان آنها نماز می گزارند واطراف حرم مبارک نیز رواقها است که در آنها ستونهای متعدّده نصب کرده‌اند وصفوف جماعت در آنجا بسته می‌شود.

ابواب حرم مبارک

بدان که حرم مبارک از جوانب اربعه ابواب متعدّده دارد که داخل صحن می‌شوند. اسامی بعضی از آنها با اسامی قدیمه که در کتب ضبط است موافق باشند واسامی بعضی مخالف؛ امّا آنچه موافق است وتغییر ننموده، باب‌العمره و باب‌ابراهیم که در سمت جنوب باشند وباب‌السلاّم وباب‌العبّاس وباب‌علی که در سمت شمال واقعند، باب‌ام‌هانی وباب مدرسة الشریفه وباب‌الجیاد وباب‌البغله وباب‌الصفا که در سمت مشرق هستند (باب‌الجیاد را باب اجیادالصغیر هم نوشته‌اند) و باب‌الزیاده است که در سمت مغرب است. امّا ابوابی که اسامی آنها تغییر کرده است، باب‌الجنائز وباب‌البازان وباب‌المجاهدین

وباب عزوره مصحّف خزوره وباب السدّه وباب دارالعجله وباب السکینه است که در کتب قدیمه به همین نحو که رقم شد، ضبط نموده‌اند؛ ولی در این عصر اسامی دیگر دارند که بدین نحو می‌نامند: باب داودیّه، باب الرداع، باب‌النبی، باب الدریّه، باب‌العتیق، باب‌البسطی، باب‌القبطی، باب‌القاضی، باب‌الحنّاطین. ومعلوم نیست کدام یک از این اسامی جدیده در ازای کدام یک از آن اسامی قدیمه است. وعدد ابواب حالیه نیز افزونتر از عدد ابواب قدیمه است وبعضی یک طاق دارند وبعضی دو طاق وبعضی سه طاق.

بنای کعبه

بدان که حضرت خلیل به امر ربّ جلیل، بنای کعبه را در سن صد سالگی که صد و هشتاد ونه سال قبل از ولادت عیسی ـ ع ـ است بنیاد نهاد وتاکنون که هزار ودویست ونود وهفت هجری است، سه هزار وهفتصد وهفتاد سال شمسی است که بنا شده است؛ تا دو هزار وهفتصد وهفتاد وپنج سال تغییر نکرده، به همان منوال باقی ماند. بعد از آن، طایفهٔ قریش خراب نموده ارتفاع آن را افزونتر کردند ودر آن وقت حضرت رسول ـ ص ـ در سنّ سی وپنج سالگی بودند. هشتاد ودو سال نیز به همان حال باقی ماند؛ پس از آن، حصین‌بن‌نمیر ملعون در ایّام یزیدبن معاویه ـ علیه‌الهاویه ـ در سنهٔ ۶۴ هجری منهدم ساخته سوزاند. از آن به بعد، عبدالله زبیر تجدید بنا کرده، بر طرز بنای حضرت خلیل بنیاد نهاد ونه سال بدان منوال ماند. بعد حَجّاج ملعون در سنهٔ ۷۴ هجری هدم بنای کعبه نمود وبه وضع دیگر تجدید بنا کرده، حجرالاسود را از درون خانه بیرون آورده، نصب نمود وسیصد وهفده سال که از هجرت گذشت، ابوطاهر سلیمان قرمطی صاحب بحرین، در عصرالمهدی بالله عبیدالله، اول خلفای فاطمیین، در روز ترویه وارد مکه شده قتل وغارت کرده، حجرالاسود را از آنجا به ولایت خود برد وبیست ودوسال در آنجا ماند. صاحب «کتاب‌الخزاین» می‌نویسد: دخل القرامطة فی مکة فی ایام الْمَوسِم و أخذ وا الحَجرالاسود و قَتَلوا خَلْقاً کثیرا وَبَقی الحَجَر عِنْدهُم عِشْرینَ سَنة. ودر این چند سال کسی در ایام حج به زیارت حجرالاسود نمی‌رفت ودر آن ولایت متروک ماند. بعد از بیست ودو سال، در سنهٔ ۳۳۹ به مکه آورده نصب کردند. بالجمله در بنای کعبه تبدیلات

و تغییرات زیاد شده است. سلاطین و ملوک عثمانیه و چرکسیّه نیز تجدید عمارت کرده‌اند چنان که ملک‌الاشرف خادم‌الحرمین برسَبای[1] در سنهٔ ۸۲۶ تجدید عمارت کرده و خادم‌الحرمین قایتبای[2] در سنهٔ ۸۸۴ تجدید عمارت نموده؛ بعد از آن سلاطین عثمانی مرمّت کردند و اسامی آنها در اندرون خانه در طرف رکن یمانی در چند سنگ منقور است.

عرض و طول و استار کعبه معظّمه

بدان که طول خانه، سی ارش و عرض آن شانزده ارش است و ارتفاع آن از سطح مسجد سی ذراع است و قطر دیوارش شش شبر است. و چون سطح اندرون بیت چهار ارش از مسجد، یعنی زمین مسجد بالاتر است و سقف آن هم پوشش دیگر دارد، لهذا ارتفاع اندرون خانه از سطح تا سقف، هفده ذراع است و سطح اندرون خانه را به سنگ مرمر مفروش کرده‌اند؛ بعضی بزرگند و بعضی کوچک و برخی شکسته‌اند و پاره‌ای درست؛ و در دیوارهای آن نیز از همان احجار نصب نموده‌اند که اسامی بعضی از سلاطین در آنها منقور است و بر سقف اندرون خانه پرده‌های دیبای ممتاز آویخته‌اند و در طول خانه سه عدد ستونهای چوبین است که قنادیل نقره‌ای کوچک به آنها آویخته‌اند و در وسط دو ستون آن، یک عدد سنگ قرمز طولانی است که حضرت پیغمبر خاتم ـ ص ـ بر روی آن نماز خوانده‌اند؛ و در زاویهٔ دست راست اندرون خانه، دریچه‌ای است که به بام می‌روند و آن را باب‌الرحمه نامند و بیست و نه پلّه دارد که از آنها بر فراز بام روند. و بر بالای کعبه از بیرون خانه، جامهٔ ضخیمی از جنس حریر پوشانیده‌اند که اسم سلاطین را با مفتول زرد بر منطقهٔ آن دوخته‌اند و هر سال در موسم حج تجدید نمایند و جامهٔ سابق را خدام کعبه پاره کرده مابین خود قسمت می‌نمایند؛ اکثر حجّاج تیمناً و تبرّکاً هدیه‌ای داده از آنها می‌ستانند.

ارکان کعبه

بدان که کعبه را از چهار زاویه، چهار رکن است و هر رکنی به نامی موسوم است که نسبت

---

۱. از ممالیک مصر که از سال ۸۲۵ تا ۸۴۱ سلطنت کرد.

۲. سیف الدین قایتبای که آثار وی در حرمین شریفین بسیار گسترده است، در شمار ممالیک مصر است که از سال ۸۷۲ تا ۹۰۱ هجری که درگذشت سلطنت کرد.

به مملکتی است و قبلهٔ اهل آن مملکت است. اول رکنی است که در جنوب شرقی است و آن را رکن عراقی نامند و حجرالاسود در آن رکن واقع است؛ و دوم رکنی است که در شمال شرق است و آن را رکن شامی گویند و محاذی حجر الاسود است، ولی سنی‌ها این رکن را عراقی نامند و این غلط است، رکن عراقی همان است که حجرالاسود در آن است. سیم رکنی است که در شمال و غرب است که آن را رکن مغربی نامند، ولی سنی‌ها آن را رکن شامی گویند و غلط است، زیرا که رکن شامی، همان رکن شرقی است که ذکر شد. چهارم رکنی است که در جنوب و غرب است و آن را رکن یمانی نامند و اسم این رکن متّفق علیه شیعه و سنّی است، هیچ یک از این دو طایفه اختلافی در تسمیهٔ آن ندارند.

درب کعبهٔ معظّمه

بدان که درِ کعبه، سوی مشرق است و چهار ارش از زمین بالاتر است که با نردبان باید از آن در به بیت‌الله‌الحرام داخل شد و طول درب خانه نیز تقریباً شش ارش و نیم است و پهنای هر مصراعی یک گز و سه چارک است و چهار حلقهٔ نقره بر آن نصب است.

حجرالاسود

بدان که طول حجرالاسود یک دست و چهار انگشت و عرض آن هشت انگشت است و شکسته شده، هفده پارچه است، به هم وصل کرده، دور آن را نقره گرفته‌اند. از حجرالاسود تا درب خانه چهار ارش است.

مقام ابراهیم

بدان که مقام ابراهیم(ع) در برابر خانهٔ کعبه واقع است، در مشرقی مایل به جنوب بیت است و تقریباً بیست و شش ذراع و نصف، میان خانه و مقام فاصله است. بقعه و ضریح کوچکی دارد. روی ضریح روپوش گلابتون است که هر سال تجدید می‌شود. سنگی که جای پای حضرت ابراهیم(ع) بر روی آن است و در بنای کعبه در بالای آن ایستاده بودند، در میان ضریح است. آب زمزم را برای استشفا در میان جای پای پا ریخته می‌نوشند. و پشت بقعه، چهار طاقی کوچکی است که سه طرف آن باز است و حجّاج در آنجا نماز می‌خوانند. ملک‌الاشرف خادم‌الحرمین اینال ناصری[1]، در سنهٔ ۸۵۸ بقعه را تجدید

۱. الملک الاشرف سیف الدین إینال علائی ظاهری اجرود از ممالیک مصر است که از سال ۸۵۷ تا ۸۶۵

عمارت کرده، اسم و تاریخ او را در دو طرف غربی پایهٔ سنگ نَقْر کرده‌اند. بعد از آن ملک‌الکامل خادم‌الحرمین قانْصوه غَوری[1]، در سنهٔ ۹۱۵ تجدید عمارت کرده، اسم و تاریخ بنای آن را نیز در دو طرف شمال و جنوب در پایهٔ سنگ نقر کرده‌اند.

حجر اسماعیل

بدان که حجر اسماعیل فضایی است در برابر رکن شامی و رکن غربی شمالی، دیواری از سنگ بر دور آن کشیده‌اند. دو ذراع ارتفاع آن است و دو ذراع عرض دارد و از طرف رکن شامی و رکن غربی، به قدر دو ذراع و نیم از دیوار خانه فاصله دارد که حجّاج از آن دو طرف داخل حِجر می‌شوند. میزاب رحمت هم در وسط بام خانه، در طرف حجر واقع شده، آب آن بدانجا می‌ریزد. طول میزاب سه گز است و عرض آن دو ثلث ذراع و به قدر دو ثلث ذراع هم داخل دیوار است. و زیر ناودان در حجر اسماعیل، سنگ سبزی است که مقام ابراهیم است و حضرت اسماعیل و هاجر در آنجا مدفونند.

مستجار

بدان که مستجار در پشت درِ خانه است و به رکن یمانی اتصّال دارد. سابقاً درِ خانه از آنجا بوده است. چون محل استجارهٔ انبیا بوده، لهذا آنجا را مستجار می‌نامند.

چاه زمزم

بدان که چاه زمزم، در شرقی خانه واقع است. میان خانه و زمزم، چهل و شش ارش فاصله است. حظیره بر سر چاه ساخته‌اند و اطراف چاه را از مرمر بالا آورده‌اند. قطر چاه دو ذرع و نیم است وعمق چاه از قرقره که آب می‌کشند تا سطح آب، چهارده ذرع است که از قرقره تا سطح زمین سه ذرع است؛ وپایین‌تر از حظیرهٔ چاه زمزم، دو بقعهٔ دیگر است که یکی محل ساعت و دیگری کتابخانه است.

شاذروان

بدان که شاذروان صفّهٔ پایین دیوار خانه است که الواح رخام خمیده بر آنجا نصب کرده‌اند.

سلطنت کرد. در متن «ناصری» آمده که قاعدتاً باید «ظاهری» باشد.

۱. الملک الاشرف قانصوه الغوری از آخرین سلاطین مملوک است که از سال ۹۰۶ تا ۹۲۲ سلطنت کرد. پس از وی طومان بای به سلطنت رسید، اما در همان سال یعنی سال ۹۲۲ عثمانیها مصر را فتح کردند.

دو ثلث شبر، ارتفاع شاذروان است و نصف ذراع عرض آن است و طول سنگها یک ذرع و نیم است.

مصلّی

بدان که در اطراف مسجدالحرام قدیم سه مصلّی است. میان رکن یمانی و غربی، مصلای مالکی است. مقابل حجر اسماعیل، مصلای حنفی است. مقابل حجرالاسود، مصلای حنبلی است. شافعی مصلای جداگانه ندارند؛ در طرف مقام ابراهیم، نماز می‌خوانند. و ترتیب نماز هم بدین نحو است: اول شافعی در مقام ابراهیم؛ دوم حنفی در مصلای خود؛ سیّم مالکی در مصلای خود؛ چهارم حنبلی در مصلای خود.

صفا و مروه

بدان که کوه صفا و مروه را اکنون نمی‌توان [کوه] گفت. شریف عبدالمطّلب، خراب کرده، خانه ساخته است. اکنون دو ایوان در آنجا است که از آنجا سعی می‌کنند. صفا در شرقی خانه، در دامنهٔ کوه ابوقبیس است. مروه مابین شمال و مشرق خانه است و سیصد و چهارده ذرع فاصلهٔ آن دو کوه است. و از صفا تا مروه بازار و دکاکین است و معبر عام است و در وقت سعی، باید از میان بازار گذشت.

حطیم

بدان که در روایات لفظ حطیمی وارد شده است که از اجزای کعبه است و در تعیین آن اختلاف کرده‌اند؛ بعضی نویسند: وَ هُوَ مابَیْنَ الرکن الذی فیهِ الحَجَر الأَسْوَد و بین الباب کمَا جاءت بِهِ الروایة؛ **سُمّیَ حطیماً لانَّ النّاسَ یَزْدَحِمُونَ فیهِ عَلَی الدُّعاء و یحطم بَعضهم بَعْضاً.**[1] وصاحب قاموس می‌نویسد: الحَطیم حِجْرالکَعْبَة، أو جِداره، أوْ ما بَیْنَ الرُّکنِ وَ زَمْزَم وَ الْمَقام وَ زادَ بَعْضَهُم الحِجْر، أوْ مِن الْمَقامِ إلی الْباب، أوْ ما بَیْن الرکن الاسود إلی الْباب، أوْ إلَی الْمقام حَیْثُ یتحطَّمُ النّاس لِلدُّعاء وَکانَت الجاهلّیَة تتخالف هُناکَ.[2] اگرچه تردیدات صاحب قاموس زیاد است ولی علی‌الاشهر، حطیم یا حجر اسماعیل است یا ما

۱. کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۲، ح ۲۱۱۵

۲. قاموس المحیط، ص ۱۴۱۵ (چاپ موسسة الرساله) عبارت فوق بر اساس آنچه در این چاپ آمده اصلاح شد.

بین رکن حجرالاسود و درب خانه است که حجّاج در آنجا جمع شده، قرائت ادعیه می‌نمایند.

دوشنبه چهارم مصمم طواف بیت‌الله‌الحرام شده از باب‌الزیّاده داخل گشته، پابرهنه از سمت مصلای حنفی رفتم. سنگهای خیابان مسجد به طوری گرم بود که پا را متألّم می‌ساخت. بعد از اتمام هفت شوط، چون طواف مستحب بود، نماز طواف را در حجر اسماعیل خواندم و بعد به مصلاّی حنبلی رفته، شروع به تلاوت قرآن نمودم که ان شاءالله در ایّام توقف مکه معظّمه بتوانم یک قرآن ختم کنم. شیخ ابراهیم رئیس خواجه‌های حرم با معدودی از خواجه‌ها در آنجا بودند، به آنها اظهار مهربانی کردم. عدد خواجه‌ها را پرسیدم، پنجاه و پنج خواجهٔ سیاه در حرم مبارک است که سلاطین عثمانی آنها را به مرور از اسلامبول فرستاده، موظّف نموده‌اند که در حرم مبارک خدمت نمایند. دو خواجه هم با واپور همراه ما روانه کرده بودند. اغلب آنها در سنّ کهولت هستند و رئیس آنها خواجهٔ پیر موقّری است و همهٔ خواجه‌ها از او احترام می‌نمودند. خواجه‌های حرم را اگر رعایت نمایند با حجّاج خوب رفتار می‌کنند و اگر رعایت ننمایند در نهایت سختی و درشتی حرکت می‌نمایند. امسال به ملاحظهٔ رعایتی که از من می‌دیدند وسفارشاتی که از من شنیدند، با حجّاج به احترام حرکت می‌نمودند و اذیّت نمی‌کردند. بالجمله بعد از خواندن قرآن، از باب‌الصّفا برون آمده به بازدید ناشد پاشا والی سابق مکه که در جوار مسجدالحرام است رفتم. نظیف پاشا مستشار بحریّه هم در منزل او بود. هر دو تا کنار درب خانه به استقبال آمده، بازوی مرا گرفته به بالا بردند. قهوه و چای صرف شده مراجعت نمودم و در مراجعت نیز به همان منوال در نهایت ادب مشایعت نمودند. والی مزبور درشکهٔ خود را برای من حاضر کرده بود، سوار شده به منزل آمدند. عصری جنابان حاجی محمّد حسین پسر مرحوم میرزا باقر مجتهد تبریزی و حاجی میرزا یوسف دایی، که آدم ادیب فاضلی است، به دیدن آمدند؛ با آنها به صحبت مشغول شدیم. نصیرالملک وعبدالحسین‌خان سرتیپ و محمد تقی‌خان قاجار هم حاضر بودند. پس از آن سرعسکر آمده یک ساعت نشسته وصحبت داشته رفت و به واسطهٔ امتداد زمانِ مجلسِ امشب، نتوانستم به مسجدالحرام مشرف شوم.

سه شنبه پنجم مصمّم طواف گشته، از باب‌الزیّاده داخل شده، طواف کردم و در حجر

اسماعیل نماز خواندم و در مصلای حنبلی قرائت قرآن نمودم و از آنجا به منزل مراجعت کردم. والی پاشا وکامل افندی آمدند با آنها صحبت داشتیم. بعد از آن میرزا اسحاق مستوفی آذربایجان و پسرهای حاجی کاظم ملک‌التجار تبریز، به دیدن آمدند. بعد از رفتن آنها، چون شنیدم صبیّه نوّاب مستطاب معتمدالدوله، که عیال وزیر لشکر است، و دختران مرحوم فخرالدوله از راه جبل آمده بودند، رقعه‌ای به آنها نوشته فرستادم واحوالپرسی کردم. وعصری جناب شیخ‌الحرمین شریف عبدالمطّلب با والی پاشا آمدند. جناب شریف با درشکه وبا یک دستهٔ سرباز آمده بودند. سربازها در جلو عمارت صف کشیدند. جناب مشارالیه به میان اطاقی که منزل فرزندی ابوالنصر میرزا بود آمدند، به صحبت مشغول شدیم و در خصوص رؤیت هلال و غرّه ماه سخن به میان آوردیم. جناب حاجی ملا باقر واعظ هم حضور داشت. از جوابهای جناب شریف معلوم شد در غرّه بودن روز پنج شنبه احتجاجی جز لجاج ندارند. ما هم چون حال او را چنین دیدیم، چندان وقعی نگذاشتیم. بعد از ختم مجلس، خداحافظ کرده رفت. شب را به مسجدالحرام مشرّف شده، طواف مخصوصی به جهت اعلیحضرت شاهنشاه ـ روحنا فداه ـ که ولی‌نعمت کل هستند وطواف دیگر به جهت اعلیحضرت سلطان روم که در این سفر تفقّد والتفات فرمودند بجا آوردم ودر این ایّام ولیالی برای هر یک از شاهزاد گان عظام واخوان کرام ووزراء فخام واحباب عالی مقام وکذ لک برای خاقان مغفور وشاهنشاه مبرور وسایر مرحومین ومرحومات نیز طوافهای مخصوص به عمل خواهد آمد، وذکر نام آنها موجب ریا خواهد بود.

چهارشنبه ششم دو ساعت از روز گذشته به دیدن حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد رشتی که از شاگردان معتبر مرحوم مبرور شیخ محمدحسن ـ اعلی‌الله مقامه ـ است رفتم واز ملاقات ایشان بهره مند گشتم؛ مجتهد کامل جلیل‌القدری است در باب رؤیت هلال وغرّه ماه نیز با ایشان صحبت داشتیم. بر جناب معزّی الیه نیز ثابت نشده بود که در چهارشنبه هلال دیده شده، حتّی حجاج ایرانی وشامی ومصری نیز که از راه بحر وجبل آمده بودند، در روز چهارشنبه، هلال را ندیده بودند. بالجمله بعد از انقضای مجلس، خدا حافظ کرده به منزل آمدم. در قرب عمارت شریف عبدالله مرحوم، ازدحام وجمعیّت زیاد از سوار وتفنگچی وسرباز پدیدار شد که به اتفاق جناب شریف با محمل مصری

می‌آمدند. چون کثرت ازدحام، عرض و طول کوچه را فرا گرفته بود، لهذا عبور از آنجا برای ما مشکل بود، لابداً بر بالای سکّوی جلوی عمارت شریف عبدالله صندلی گذارده نشستیم. جناب شریف که با محمل مصری می‌آمد، از دور مرا دیده، تعارف کرده گذشت؛ ما هم خواستیم که از سکو پایین آمده به منزل برویم. کسان مرحوم شریف عبدالله، تکلیف قهوه و غلیان کردند؛ چون شریف مرحوم مزبور به قتل رسیده و کسانش دلشکسته بودند، تکلیف آنها را پذیرفته به میان اطاق رفتیم که دلجویی از آنها شده باشد. مرا در اطاق دیوانخانهٔ شریف مرحوم جا دادند و از قراری که می‌گفتند، از بعد قتل شریف تا امروز، در این اطاق باز نشده بوده است. تمام اسباب مبل اطاق در نهایت تزئین موجود بود. قهوه و شربت در ظروف مرصّع با دستمالهای مفتول دوز که شدّه‌های مروارید به آنها آویخته بود آوردند. برادر زاده‌های مرحوم شریف نیز خبر شده فوراً حاضر شدند. هر دوی آنها جوان مؤدّب بودند و به عربی و ترکی حرف می‌زدند و از ورود ما اظهار امتنان نمودند که بعد از شریف مرحوم، درب خانهٔ او باز نشده بود و ورود شما را به فال نیک گرفتیم. یکی از آنها پسر شیخ عثمانی بود و بیست ساله به نظر می‌آمد و دیگری پسر شریف عبدالاِله بود که از دیگری بزرگتر بود. بعد از انقضای مجلس، برخاستم، هردوی آنها بازوی مرا گرفته تا درب عمارت آوردند. اسب عربی با یراقهای طلا حاضر کرده بودند. سوار شده به منزل آمدم و عصری به دیدن صبیّهٔ نواب مستطاب معتمدالدوله ـ دام اقباله ـ رفته، مراجعت به منزل نمودم و شب را به مسجدالحرام مشرّف شده، طواف مستحب بجا آوردم.

پنج شنبه هفتم جناب حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد به بازدید آمدند. عبدالرحمن، امیر حاج جبل نیز به دیدن آمد. اظهار مهربانی نمودم. از او هم در باب رؤیت هلال سؤال کردیم، جواب داد: هر قدر در بین راه استهلال کردیم در روز چهار شنبه گذشته، هلال دیده نشد؛ چون امروز به حساب سنّیها روز هشتم ماه و روز ترویه است و باید امروز به جانب منی و عرفات حرکت نمایند، و به‌حساب اهل تشیّع روز هفتم است، نه روز ترویه و بایست فردا از شهر مکه حرکت نمایند، لهذا به حاجی محمّد مخرّج قدغن کردم به حمله‌داران ایرانی بسپارد، امروز حرکت نکرده فردا را مستعد حرکت باشند. خروج روز ترویه را بعضی از علما مستحب دانستند و بعضی واجب. در هر حال، چون به حساب ما،

روز ترویه فردا است، تکلیف شرعی خود را در این دانستم که فردا خارج شویم و متابعت دیگران را ننماییم. اکثر اهل تشیّع نیز متابعت ما را نموده خارج نشدند. محمدخان قونسول به حرف حمله داران احتیاطی از این مخالفت داشت که بعضی مفاسد واقع خواهد شد؛ چون نیّت خود را خالص دانسته، طریق لجاج را پیشنهاد خود نکرده بودم، ملاحظهٔ این احتیاط را نکرده در شهر ماندیم و شب به مسجدالحرام مشرّف شده، طواف نمودم و چون شب جمعه بود و به عادت معموله می‌بایست غسل نموده زیارت جامعه بخوانیم، خواجه‌های حرم حظیرهٔ چاه زمزم را قورق کردند، به آنجا رفته، غسل کردم و بعد زیارت خوانده، هفت شوط دیگر نیز بجا آورده، معاودت نمودم.

جمعه هشتم چون روز ترویه و روز خروج از مکه معظّمه است، صبح به مسجدالحرام رفته، طواف کرده، بعد به چاه زمزم رفته غسل نموده، به حجر اسماعیل آمده، احرام بسته، چهار ساعت از روز گذشته، به میان تخت نشسته، عازم منی و عرفات شدیم. تمام شیعه‌ای هم که در شهر بودند امروز حرکت کردند، اگرچه در وقت [رفتن] به عرفات بیتوته در منی مستحب است، ولی ما این استحباب را موقوف داشته، مختصراً بجا آوردیم. ساعتی، در وقت عبور از منی پیاده شده، توقّف نمودیم، پس از آن سوار شده سه ساعت به غروب مانده وارد عرفات شدیم. خیمهٔ ما را در جایی زده بودند که نزدیک به عرفات بود. وجوب وقوف در عرفات، اگر چه روز نهم بعد از زوال تا غروب شرعی است که وقت افطار و نماز مغرب باشد، ولی توقف امروز ما، من‌باب‌المقدمه بود که فردا نیّت وقوف کرده بمانیم و این وقوف واجب است ولیکن رکن نیست. بالجمله اردوی شامی و مصری با جناب شریف مکّه، در سمت یمین بود و اردوی ما با تمام شیعه‌ها، در سمت یسار و محمدخان قونسول هم در نزدیک ما خیمه زده، بیرق شیر و خورشید دولتی را بر افراخته بود. عسکر و تفنگچی و ضبطیّه هم که از جانب والی پاشا همراه ما آمده بودند، در نزدیک خیمهٔ ما منزل کردند و چون هنوز اردوی سنی‌ها حرکت نکرده بودند، صحرای عرفات یمیناً و یساراً مملو از جمعیّت بود. محمل شامی و مصری با جناب شریف و والی پاشا، نزدیک غروب با توپ و مشعل رفتند و ما با حجّاج شیعه توقّف نموده در عرفات ماندیم و شب را جناب حاجی میرزا حبیب‌الله مجتهد نماز به جماعت مشغول گشته،

صفوف زیاد بسته شد و بعد از نماز در خیمه‌ها روضه‌ها خوانده شده، صدای گریه و ناله و دعا به آسمان بلند گشت.

قَومٌ علی عَرَفاتِ قَدْ وقَفُوا وَقَد — باهی بِهِم ذُوالْعرشِ أمْلاک السَّماء

إذْ قالَ یا أهْلَ السَّمٰواتِ انْظُروا — وفدی وَکل قَدْ أضَّرَ بِه الظَماءَ

أشْهَدتکم إنّی غَفَرْتُ ذُنُوبَهُمْ — وَعَفَوْتُ عَنْهم أجْمَعینَ تَکَرُّما

عرفات

بدان که از عرفات تا شهر مکه، چهار فرسنگ است و در طرف شرق و جنوب مکه، واقع است. منی و مشعر در راه عرفات واقع است. از شهر تا منی یک فرسنگ است و از منی تا مشعرالحرام یک فرسنگ و از مشعر تا عرفات دو فرسنگ می‌باشد. در اول خاک عرفات، عَلَمین برای حدود آن وضع کرده‌اند؛ از آنها که داخل شوند، اول عرفات است. در نزدیک کوه عرفات، بِرْکه است که از آب زبیده پر می‌کنند. آب عرفات را زبیده، زن هارون‌الرشید قناتی کنده، آب آن را از کوههای طایف تا عرفات آورده و از آنجا به شهر مکّه داخل نموده است و آب مکّه معظّمه همان آب است. به فاصلهٔ دو ذرع و سه ذرع در زیر زمین جاری است و خواب زبیده در احداث این قنات معروف است. حاجت به نگارش نیست. و در عرفات مسجدی نیز هست که در وقت ورود به آنجا، در طرف یمین واقع است و معروف به مسجد ابراهیم می‌باشد.

شنبه نهم دو ساعت از روز گذشته به بازدید حاجی‌میرزا یوسف دایی رفتم و نزدیک به ظهر به دامنهٔ کوه عرفات رفته، از آب قنات غسل نموده معاودت به منزل نمودم و بعد از زوال، نیّت وقوف را وجوباً بدین نهج کردیم:«می‌باشم در عرفات از پیشین امروز تا شام در حج تمتع حَجّةالاسلام به جهت اطاعت خداوند عالم.» و بعد، به خواندن ادعیهٔ مستحبّه پرداختیم و نماز ظهر و عصر را در اول وقت بجا آوردیم، به یک اذان و اقامه؛ چهار ساعت به غروب مانده حکم کردیم شیپور زده مردم را خبر نمایند که غروب حرکت کنند. بعد از غروب، شیپور ثانی برای حرکت زده شده، تمام حجّاج حرکت نمودند. منصور شریف را با پنجاه سوار از دنبال گذاشتیم که اگر کسی در عقب مانده باشد به قافله برسانند و خودمان

با عسکر و تفنگچی و ضبطیّه از دنبال حجّاج حرکت می‌نمودیم که با امنیّت و انتظام بروند. دو ساعت و نیم از شب گذشته، وارد مشعرالحرام شده، استحباباً در طرف دست راست، در شکم وادی منزل نمودیم. در رفتن به مشعرالحرام، مستحبّات آن را به عمل آوردیم. اولاً به آرامی تن و دل و ذکر و استغفار، حرکت می‌نمودیم؛ ثانیاً از جانب دست راست، به تلّ سرخ که رسیدیم، دعای مخصوص را خواندیم و نماز مغرب و نماز عشا را به تأخیر انداختیم تا به مشعرالحرام رسیدیم و هر دو نماز را به یک اذان و اقامه جمع کردیم و چون به مشعر الحرام رسیدیم، نیّت کردیم که: «شب را به روز می‌آوریم در مشعرالحرام، در حجّ تمتّع از جهت رضای خدا». وبعضی از علما بیتوته در مشعرالحرام را واجب می‌دانند وچون در شکم وادی فرود آمدیم، دعای مخصوص را خواندیم وشب را به عبادت وطاعت پرداختیم وبا وضو به دامنهٔ کوه رفته، هفتاد سنگ‌ریزه برای رمی جمرات به همان علاماتی که مقرّر است، یک‌یک را برچیدیم. سنگ‌ریزه‌ها سرمه رنگ و منقّط بود، نه سخت بود و نه سست وبه قدر سر انگشت بود و در وقت برچیدن سنگ، دامنهٔ کوه مشعرالحرام از کثرت مردم چراغان شده، پر از لاله وفانوس بود که ذکوراً واناثاً سنگ برمی‌چیدند. نزدیک به طلوع فجر، نیّت وقوف در مشعرالحرام را، که واجب رکن است، بدین نهج کردیم: «می‌باشم در مشعرالحرام تا طلوع آفتاب، در حج تمتّع، به جهت وجوب آن، قربتاً الی‌الله». وبعد از نیّت مشغول خواندن ادعیه شدیم. مشعرالحرام را مُزدَلِفه نیز گویند.

منی

یکشنبه دهم بعد از طلوع آفتاب حرکت کردیم. وقتی که آفتاب به کوه بیشتر تابید، دعای مستحب را خواندم وبه آرامی و وقار و ذکر الهی واستغفار گذشتیم وبه وادی که اول خاک منی است رسیدیم. از روی استحباب، هروله کنان گذشتیم؛ به این معنی که مرکب را تند راندیم و دعای مستحب را خواندیم. یک میدان به منی مانده، والی پاشا یدک واسب سواری فرستاده، ولی سوار اسب نشده با تخت وبه همان هیئت اجتماع به خط مستقیم به جمره عقبه رفته، استحباباً پیاده شده، ده ذرع فاصله گذارده، پشت به قبله ایستاده، با وضو ودعا، هفت سنگ ریزه در دست گرفتم؛ بدین نهج وجوباً نیّت کردم که، هفت سنگ به جمرهٔ عقبه می‌اندازم در حج تمتّع، به جهت واجب بودن آن، قربةً الی‌الله. بعد از آن به

ترتیب هفت سنگ را انداختم به جمرهٔ عقبه برخورد. مراجعت به منزل نمودم؛ قربانی و تقصیر کرده، محِل شدم، غیر از زن وصید وبوی خوش آنچه را بر خود حرام کرده بودم بر من حلال شد. سه ساعت به غروب مانده با اصحاب واتباع وسوار وعسکر، وجوباً به شهر رفته، داخل مسجدالحرام گشته، به قانون سابق، طواف حج تمتع ونماز وسعی میان مروه وصفا نمودم؛ بوی خوش بر من حلال شد ولی به حکم احوط اجتناب از بوی خوش کردم وبعد طواف نساء ونماز، آن راکه واجب غیر رکن است بجا آوردم؛ زن وصید هم بر من حلال گشت. امشب چون خسته بودم سعی میان مروه وصفا را سواره نمودم وبعد از طواف نساء، یک ساعت از شب گذشته مراجعت به منی کردم. امشب را جناب شریف ووالی پاشا در اردوی خود آتش بازی می‌نمودند و محمدخان قونسول در اردوی ما آتشبازی می‌نمود وهردو اردو چراغان شد. خیلی با شکوه وبا صفا بودند وچون بیتوته در منی واجب است، **امشب که شب یازدهم است با شب دوازدهم در منی مانده بیتوته خواهم کرد.**

دوشنبه یازدهم سوار شده به اردوی جناب شریف ووالی پاشا رفته بازدید کردم. صحبت از حجّاج شد، والی پاشا حجّاج جاوه راکه اکنون در تحت اختیار دولت فلمنک[1] هستند، هشتادهزار نفر می‌گفت و سایر حجاج هم از ایرانی ومصری وشامی وغیره هفتاد هزار می‌شوند، که همه جهت امسال یک صد وپنجاه هزار نفر بودند. بالجمله مراجعت به منزل نموده، برای رمی جمرات اولی ووسطی وعقبه رفته، به قانون سابق، با وضو ودعا، نیّت رمی جمرات کردم ودر رمی جمرهٔ اولی ووسطی رو به عقبه ایستادم وبعد به منزل آمدم. جنابان حاجی شیخ‌الرئیس وحاجی میرزا یوسف‌آقا به دیدن آمدند. با آنها به صحبت مشغول شدیم وبعد از رفتن آنها به مسجد خیف رفته، نماز مغرب وعشا را در آنجا خوانده، مراجعت به منزل نمودم وشب را به دیدن صبایای مرحومهٔ فخرالدوله رفتم وامروز بعد از ظهر جناب شریف مکهٔ معظّمه ووالی پاشا با حجاج شامی ومصری معاودت به شهر کرده وما در منی ماندیم.

بدان که منی در سمت مشرق وجنوب شهر مکه است ودر میان دو کوه واقع است

---

۱. مقصود دولت هلند است.

و در آنجا ابنیه و عماراتی در دو طرف خیابان ساخته‌اند کـه حـجاج مـنزل مـی‌کنند ولی کفایت تمام آنها را نمی‌دهد؛ اکثر در میان خیمه تـوقّف مـی‌نمایند و قـربانی را در آنـجا می‌کنند.

مسجد خیف

بدان که مسجد خیف در منی و در وقت رفتن، در سمت یمین و در دامنهٔ کوه است. صحن بزرگی دارد و در وسط آن گنبدی است، اطراف آن باز است. محرابی دارد که هفتاد و پنج پیغمبر در آنجا نماز خوانده‌اند و چنین گویند که، قبر هفتاد پـیغمبر در خـیف است ولی علامت ندارند و نیز گویند قبر حضرت آدم نزدیک مناره است و مـنارهٔ وسـطی را مـلک مظفر صاحب یَمَن ساخته است و منارهٔ نزدیک درب مسجد را ملک قایتبای بنا کرده است واصل مسجد را هم که در جنوب صحن واقع است، ملک قایتبای در سنهٔ ۸۹۴ بنا کرده است. اسم او در بالای محراب است. بیست و یک ستون در طول مسجد واقع شده و چهار ستون در عرض آن و طول صحن مسجد یک صد و هشت ذرع است و عرض آن نـود و یک ذرع. سلطان احمدخان پسر سلطان مـحمدخان ثـانی نـیز در سـنهٔ ۱۰۲۵ تـجدید عمارت کرده، تاریخ و اسم او را در آنجا نگاشته‌اند و اسم قایتبای بانی اول را هم در بالای محراب به حال خود گذاشته‌اند. دیشب در مراجعت از مسجد خیف، شریف منصوری که با محافظین عسکریّه همراه من بودند و محافظت اردوی حجاج می‌نمودند، به این خیال افتاده بود که برای حق‌الزحمه خودش و محافظین، شتری یک ریال فرانسوی از حـجاج گرفته شود و این مطلب را به من اظهار کرده به عربی تقریر نمود که، معمولی همه ساله بوده است و امشب وقت مطالبه آن است و الامرُ مِنکُم! جواب دادم، این وجه زیاد است، ولی قراری خواهم داد که به شما هم حق‌الزحمه برسد. از احـمدخان قـونسول تـحقیق کردم، جواب داد، این بدعت و بی‌اعتدالی را همیشه مـی‌کرده‌انـد ولی چـند سـال است سفارت، اهتمامی در موقوفی این بدعت دارد، اجرای آن با شما است. خیالی که شریف منصور کرده بود از پنج هزار تومان هم زیادتر مـی‌شد و مـحافظین دویست نـفر بـودند و مخارج آنها را هم خود من می‌دادم، به ملاحظهٔ آنکه سالهای بعد از محافظت حـجاج

غفلت ننمایند و امیدوار باشند، قرار دادم و دایره‌ای کشیدم، اسامی هفتاد هشتاد نفر معارف واعیان حجاج را نوشتند که هر کس به میل خود وجهی بدهد. پنجاه تومان و یک خلعت هم خود من بدهم، این وجه را جمع و تقسیم کرده به محافظین بدهند. اگر سابقاً وجوه گزاف به طور اعتساف می‌گرفتند، امسال و سالهای بعد به قاعده و انصاف بگیرند و به سایر حجاج ضرری وارد نیامده، در رفاه باشند.

سه شنبه دوازدهم مانند روز گذشته، به رمی جَمَرات پرداخته بیست و یک سنگ دیگر که از هفتاد سنگ باقی مانده بود، استحباباً در میان خیمه خاک کرده حکم کوچیدن دادم که حجّاج به سمت شهر حرکت نمایند. تخمیناً بیست هزار نفر شیعه، از ایرانی و غیره در منی با من مانده بودند. در وقت حرکت راه منی، مملو از جمعیّت بود که طریق عبور و مرور را مسدود کرده بودند. یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد شهر شده، به مسجدالحرام مشرف گشته، بعد از طواف مستحب مراجعت به منزل نموده، شکرها نمودم که بحمدالله اعمال واجبه و مستحبهٔ حج تمتع را هم بجا آوردیم.

جمرات

بدان که جمرات سه مکانی است در منی که در آنجا سنگ ریزه می‌اندازند. مفرد آن جمره است، جمرهٔ اولی ووسطی در میان خیابان آبادی منی است ووضع آنها این است: سنگ بلندی در وسط نصب کرده‌اند که سنگهای ریزه را بر آن می‌زنند و اطراف آن را محوطهٔ کوچکی ساخته‌اند که سنگهای ریزه در آنجا جمع می‌شود و جمرهٔ عقبه در آخر آبادی، متصّل به دیوار است و در وقت رفتن به منی، در سمت یسار است. محوطه ندارد و جمره در لغت به معنی حصاة و سنگ ریزه است و چون سنگ ریزه را به آن سه مکان می‌اندازند، عَلَم از برای آن سه مکان نیز شده است. و فی القاموس: و جمره، أعطاه جمْراً و جمر فلاناً: نحّاه و منه: الجمار بمنًى؛ أو من اجمر: أسرع، لانَّ آدم رمی إبلیس، فأجمر بین یدیه.[۱]

چهارشنبه سیزدهم امروز آمد و شد مردم نگذاشت که به مسجدالحرام مشرّف شوم. شب را مشرّف شده، طواف مستحب به عمل آورده، از این فیض محروم نشده، ادای نماز

۱. قاموس المحیط، ص ۴۶۹ (مؤسسة الرساله) متن فوق بر اساس چاپ مذکور اصلاح شد.

واجب نموده، مراجعت کردم.

پنج شنبه چهاردهم ناشد پاشا والی سابق مکه، برای وداع آمده بود که به اسلامبول برود و ساعتی نشسته وداع کرد و رفت و پاکتی به جناب معین‌الملک نوشته نزد ناشد پاشا فرستادم که برساند. پس از آن ضعیفهٔ غازیه آمد که نشان از دولت علیّه عثمانی داشت وگویا در یکی از غزوات عثمانی دلیری و پایداری از آن زن به ظهور رسیده است. دولت عثمانی به او نشان داده‌اند، اگر چه در لباس زنانه بود ولی سبک مردانه حرکت می‌نمود. چند دقیقه مکث کرده رفت. شب را به مسجدالحرام مشرّف گشته، بعد از طواف و نماز به منزل مراجعت کردم.

جمعه پانزدهم عزیمت زیارت شعب ابی‌طالب نمودم.[1] قبور آن بزرگواران در مقبرهٔ حجون واقعند وحجون در اواخر آبادی شهر مکه، در طرف ایسر واقع شده است. قبرستان وسیعی است؛ حضرت ابی‌طالب وعبدالمطلب وعبدمناف وحضرت آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول ـ ص ـ وخدیجهٔ کُبری زوجهٔ حضرت رسول ـ ص ـ در این قبرستان مدفونند. حضرت ابی‌طالب وعبدالمطلب وعبد مناف در یک محوطه هستند ودر آن محوطه دو بقعه است؛ در بقعهٔ اول در سمت ایمن، عبدالمطّلب وعبد مناف مدفونند وهریک ضریح علی‌حده دارند ودر بقعهٔ دیگر، ابی‌طالب است که ضریح مخصوص دارد. حضرت آمنه وحضرت خدیجه نیز در قرب آن محوطه هر یک بقعه وضریح علی حده دارند، ولی اهل تحقیق، قبر آمنه را در ابْواء می‌دانند، زیرا که آن بزرگوار در اَبواء که سه منزلی مدینه است، مرحومه ومدفونه شده‌اند. بالجمله از زیارت آن بزرگواران مراجعت به منزل نمودم وچهار ساعت از شب گذشته، به مسجدالحرام مشرّف گشته، طواف مستحب به عمل آورده، هشت ساعت از شب گذشته، به منزل آمدم.

شنبه شانزدهم به زیارت مولود خانهٔ حضرت رسول ـ ص ـ مشرف شده وهمچنین به مولود خانهٔ جناب امیرمؤمنان ـ ع ـ وحضرت فاطمه ـ س ـ رفتم. مولودخانهٔ آن بزرگواران

---

۱. معلوم می‌شود که در آن زمان نیز این خطا در میان حجاج ایرانی بوده که قبرستان معلی یا ابوطالب را شعب ابی‌طالب تصور می‌کرده‌اند. این در حالی است که شعب ابی‌طالب یا شعب بنی‌هاشم یا شعب علی، که مولدالنبی نیز در آن قرار دارد، در نزدیکی مسجد الحرام واقع شده است.

در سوق‌اللیل است. مولدِ پیغمبر ـ ص ـ در اول کوچهٔ سوق‌اللیل است و در گودی واقع شده، چند پلّه پایین رفته، وارد بقعه می‌شوند که مولد نبی ـ ص ـ در وسط آن است؛ ضریح دارد و در وسط ضریح حفره‌ای از سنگ است، مانند تنور کوچک که حضرت در آنجا تولّد شده‌اند. محرابی هم در آن بقعه است که گویند حضرت در زمان حیات خودشان در آنجا نماز خوانده‌اند و چند طاقنما هم در آنجا هست که پرده‌ای بر آنها آویخته‌اند، مولد جناب امیرمؤمنان ـ ع ـ هم در همان محلّه است.[1] بقعه و ضریح و محرابی دارد. مولد حضرت فاطمه ـ س ـ نیز در همان محله، در خانهٔ خدیجه کبری است. خانهٔ کوچکی است، بیوتات آن در سمت یمین آن واقع است. به دهلیز بیوتات که داخل می‌شوند، در سمت ایسر دهلیز، اطاق کوچک گودی است که حضرت پیغمبر ـ ص ـ در وقت نزول وحی در آنجا می‌نشسته‌اند، محرابی هم دارد که می‌گویند حضرت جبرئیل در آنجا نزول می‌نمود و در ابتدای اطاق نیز جایی است که محل وضوی حضرت پیغمبر ـ ص ـ بوده و در سمت ایمن دهلیز، اطاقی است مستطیل که مولد حضرت فاطمه ـ س ـ است. ضریح کوچک دارد و آسیای حضرت فاطمه هم در آن اطاق است، آسیای کوچکی است، اطاق حضرت خدیجه هم محاذی درِ دهلیز واقع است. اطاق مربّعی است، محراب دارد، با آن کوچکی فضا و بیوتات چنان روحانیتی از آن خانه نمودار است که گویا یکی از غرفات جنان است.

یکشنبه هفدهم بعد از طلوع آفتاب، چند رأس اسب حاضر کردند. سه ساعت و نیم از روز گذشته، سوار شده به سمت جبل‌الثور رفتیم. جبل‌الثور کوهی است که غار معروف که حضرت ختمی مآب ـ ص ـ به آنجا تشریف فرما شدند، در آنجا است. آن را ثور اطحل نامند. اطحل اسم آن جبل است و ثور، اسم ثوربن عبد مناف است که بر آن جبل نزول نموده است. از شهر مکه تا آنجا یک فرسنگ و نیم است و این جبل در جنوب واقعی مکه، در سمت یمین واقع است. کوه بسیار سختی است. از پای کوه تا بالای آن، به صعوبت، تا دو ساعت می‌توان رفت. ارتفاع کوه، تخمیناً یک میل است. غار در زیر آن کوه واقع است. سنگ مجوّفی است، طول آن به اندازهٔ پنج ذرع است و عرض آن کمتر از دو ذرع است

---

۱. این قول در مآخذ اهل سنت آمده. بر اساس آنچه در بسیاری از متون تاریخی و حدیثی آمده، مولد امیرمؤمنان (ع) در خانهٔ خدا دانسته شده است.

و امتداد آن از مشرق به مغرب است. درب آن از طرف مشرق است که داخل آن می‌شوند. از طرف مغرب نیز منفذی دارد، ولی نمی‌توان داخل شد. در برابر غار، درختی است که آن را شجربان گویند و از بالای آن، دریای جدّه و عرفات و وادی فاطمه نمودار است. بالجمله این کوه را به زحمت طی کردم. قدری سوار رفتم، اسب واماند؛ بعد از آن پیاده رفتم تا به غار رسیدم. به درون آن رفته، دو رکعت نماز به جهت هدیهٔ روح پر فتوح حضرت پیغمبر ـ ص ـ بجا آوردم و دو ساعت و نیم به غروب مانده معاودت نمودیم. از حسن اتفاق، امروز نسیم سرد و خشک در کوه می‌وزید که اسباب ترویح روح بود و الاّ با سختی راه و گرمی هوا و ضعف بنیه، خیلی دشوار بود که بتوان به به آن مکان شریف داخل شد. امشب از خستگی نشد که به مسجدالحرام مشرف شوم.

دوشنبه هیجدهم به مسجدالحرام مشرف شده هفت شوط طواف مستحب بجا آورده، بعد از نماز طواف به منزل آمدم و شکر خدا را بجا آوردم که در چنین روز، که عید غدیر است، به زیارت بیت‌الله الحرام مشرف شده‌ام.

سه شنبه نوزدهم صبح زود به مسجدالحرام مشرف شده، دو طواف مستحب که چهارده شوط بود بجا آورده به منزل آمدم.

چهارشنبه بیستم به کوه ابوقبیس رفتم. کوه مزبور در شرقی، مایل به جنوب کعبه است و از صحن مبارک نمودار است. دو مقام در بالای این کوه است، یکی سقف ندارد، محل شقّ‌القمر است و دیگری مسقّف است و محل اذان بلال است و گویند قبر شیث با حضرت آدم و حوّا در آنجا است. بعد از مراجعت از کوه، به مسجدالحرام رفته، بعد از طواف و نماز به منزل آمدم.

جبل‌النور

بدان که جبل‌النور[1] مابین شمال و مشرق مکه است و در راه منی واقع است و آن را به آن جهت جبل‌النور نامند که حضرت ختمی مآب ـ ص ـ غالباً در آنجا مجاورت داشته‌اند و قبل از بعثت، محل عبادت آن حضرت بوده است و وحی در آنجا نازل شده، مبعوث گشته‌اند. فی‌الحقیقه مهبط انوار الهی بوده است. سورهٔ علق نیز در آنجا نازل شده است

۱. در اصل به اشتباه: جبل الثور

و آن را جبل حرا نیز گویند؛ زیرا که غار حرا که محل عبادت حضرت بوده، در جنوب و مغرب آن کوه است. در بالای کوه، قبّه‌ای ساخته‌اند، سفید است و از دور سفیدی آن نمودار است و در میان قبّه، سنگ بزرگی است، موربّاً شکافته‌اند. گویند شق صدر [1] آن حضرت، در آنجا شده است و در نزدیکی آن کوه در سمت یسار جادهٔ منی، برکه‌ای است که حجاج در وقت رفتن به آن کوه از آنجا آب بر می‌دارند؛ اگرچه خودمان به آن کوه نرفتیم و ضعف بنیه مانع شد، ولی تفصیل آن را تحقیق کرده بودیم، در این صفحه نگاشته شد.

پنج شنبه بیست و یکم به مسجدالحرام مشرّف شده، بعد از طواف و نماز، به کتابخانهٔ دولتی رفتم. کتب معتبرهٔ ممتاز از هر علمی در آنجا دیده شد. بعضی از آنها را رطوبت رسیده اوراق آنها به یکدیگر چسبیده بوده است، باز کرده‌اند؛ خطوط آنها را به زحمت می‌توان خواند؛ از سبب آن پرسیدم؛ گفتند: وقتی سیل به مسجدالحرام آمد و آب فرا گرفته بود، این رطوبت از آن سیل به کتابخانه رسیده است. بعد به ساعتخانه رفته تماشا کردم؛ ساعت ممتازی در آنجا نصب کرده‌اند و این دو مکان، در قرب حظیرهٔ چاه زمزم است. بعد بیرون آمده به اتفاق آقاحسن وکیل دولت انگلیس که در طواف همراه بود، به بازار برده فروشان رفتم. کنیزان و غلامان را زینت داده در آنجا نشانده‌اند. چندان امتیازی نداشتند، ابتیاع نشد؛ مراجعت به منزل کردیم. امروز و امشب باران شدیدی در مکه آمد و هوا طراوت پیدا کرد و از قراری که خبر رسید، در راه جبل نیز باران فراوان آمده، تمام برکه‌ها مملو از آب شده‌اند و حجاج متشکر شدند.

جمعه بیست و سیم عصری به مسجدالحرام مشرّف شده، طواف مستحب بجا آوردم و با کلیددارخانهٔ مبارکه قراری داده شد که امشب مجدّداً به مسجدالحرام رفته در چهار ساعتی، به زیارت اندرون بیت مشرف شوم. کلیددار از طایفهٔ بنی‌شیبه است و این خدمت مخصوص خانوادهٔ آنها است. سه ساعت از شب رفته به حرم مبارک رفتم. در حظیرهٔ چاه زمزم غسل نموده، در ساعت چهار درب حرم را باز کردند. از نردبان بالا رفته با نهایت خضوع و خشوع و وحشت و دهشتی که از خوف خدا مرا فرا گرفته بود دعا خوانده،

---

۱. اشاره به حدیث مجعولی مربوط به کودکی رسول خدا ـ ص ـ که فرشتگان سینهٔ آن حضرت را شکافته و غدهٔ سیاهی را از آن خارج کردند.

داخل بیت شدم و به آرامی به میان دو ستون رفته، در روی سنگ سرخ، دو رکعت نماز خواندم و اطراف ستونها را طواف کرده، شکم خود را به آنها مالیدم و در هر یک از زوایای بیت نیز دو رکعت نماز خواندم ومتجاوز از یک ساعت در اندرون بیت با حضور قلب مشغول دعا و نماز و استغاثه واستغفار بودم و شکر خدا را بجا آوردم که بحمدالله توفیق الهی راهبر گشته، با پای علیل به این مقام جلیل که محل نزول پیغمبران و ملائکه وجبرئیل است مشرف گشتم وغبار این درگاه را زینت چهره وجبین خود ساختم. بالجمله بعد از جبهه سایی وبیرون آمدن از آن مکان محترم، آب زمزم نوشیده و دو رکعت نماز در برابر خانهٔ خدا بجا آورده، شش ساعت از شب گذشته به منزل آمدم.

شنبه بیست وسیم جناب شریف عبدالمطلب مرا به خانهٔ خود دعوت کرده بودند وکالسکهٔ خود را فرستاده بودند، سوار شده به خانهٔ جناب معزّیالیه رفتم. رسم ادب بجا آورده مشغول صحبت شدیم. صفوت پاشا والی جدید مکه نیز آمد. عمارت جناب شریف بسیار با روح بود وباغچهٔ مرغوبی داشت. باغبان از اسلامبول آورده، به طرز آنجا باغچه بندیها کرده‌اند و درخت کُنار و تمر هندی در آن باغچه کاشته‌اند که میوه داشته از تمر آن چیده آوردند و در میان شربت ریختند، با یخ مصنوعی صرف شد، بسیار خوشگوار بود. مدتی بود آب سرد در این صفحات ننوشیده بودم. بسیار بر من گوارا شد. بعد از صرف نهار معاودت به منزل نمودم وشب از باب‌الزیاده به حرم مبارک رفتم. صفوف جماعت بسته شده بود. در صف مصلای حنفی سجاده انداختند. در جماعت اقتدا نمودم وبعد از نماز دو مرتبه طواف نموده، نماز طوافین را در حجر اسماعیل ومقام ابراهیم بجا آورده، معاوت به منزل کردم. صادق افندی صرّه امین [1] که از جانب خدیو مصر با حمل مصری به مکه معظّمه آمده بود، به دیدن آمد. مدتی نشست پنجاه سال داشت؛ آدم غیور عاقلی بود. بعضی تفصیلات به عربی در قواعد حرکت دادن حجاج مصری که به سهولت از راه دریا بیایند وبروند ومحتاج عسکر و زحمت نشوند نوشته بود، قرائت نمود. فصیح و مسجّع بود وخوب نوشته بود؛ بعد از صرف شام رفت.

---

۱. امین صره نوعی منصب است که بعد از این به معنای آن اشاره می‌کند. اجمالا این که ناظر خرج محمل شامی است.

یکشنبه بیست و چهارم چون اتیان به عمرهٔ مفرده مستحب است، امروز سوار شده با خواص اصحاب به اتفاق جناب حاجی ملاباقر واعظ به طرف تنعیم رفتیم که از آنجا احرام ببندیم. تنعیم محلّی است در وادی نعمان و به آن جهت تنعیم نامند که در یمین آن جبل نعیم است و در یسار آن جبل ناعم؛ و از شهر مکه تا آنجا سه میل راه است و در راه مدینه واقع است. در آنجا مسجدی بنا کرده‌اند. سه سمت آن باز است وبعضی بیوتات هم در اطراف آن است. در میان یکی از اطاقها، آب حاضر کرده غسل نمودم ونماز ظهر وعصر را خوانده، جامهٔ احرام پوشیده، نیّت احرام کرده، تلبیه کنان به سمت شهر آمدم و از باب عرفه داخل شدم. صفوف جماعت بسته شده بود، حنفی و شافعی نماز می‌خواندند. در روی پلّه نشستم. نماز آنها که تمام شد، طواف کرده نماز خواندم وبعد سعی میان مروه وصفا را سوار بجا آورده، غروب به منزل آمدم وشب به حرم مبارک رفته، طواف نساء ونماز آن را بجا آورده، مراجعت به منزل نمودم. چون از روز ورود به مکه معظّمه شروع در خواندن کلام‌الله کرده بودم، امروز قرآن را ختم نمودم، تمام کردم و به جهت ثواب واستحباب، یک نفر از جواری خود را که مسمّات به برله بود، در راه خدا آزاد کردم. امشب در مکه معظّمه باران شدیدی بارید وهوا طراوت به هم رسانید.

دوشنبه بیست و پنجم امروز به حکم حدیث **من حجَّ البیت ولم یَزُرنی فقد جفانی**[۱] بنای حرکت به سمت مدینهٔ منوّره است. بعد از ظهر به مسجدالحرام مشرف شده، طواف وداع بجا آورده ودر هر شوط دست خود را به حجرالاسود ورکن یمانی ومستجار رسانده، ادعیه ماثوره را خواندم وحمد وثنای باری تعالی را بجا آورده، صلوات بر روان پیغمبر و آل پیغمبر ـعلیهم صلوات الله ـ فرستاده، از باب حناطین بیرون آمده، معاودت به منزل نمودم. یک ساعت به غروب مانده حرکت کرده، به وادی زاهر[۲] که در نیم فرسخی شهر است آمدیم. خیمه‌های ما را در آن صحرا به پا کرده بودند. از برای پاشایان مصری وشامی بیوتاتی در آنجا بنا نهاده‌اند که در ذهاب وایاب در آنجا منزل می‌کنند. شهدای فخ نیز در آن وادی، در دامنهٔ کوهی واقع است، بقعه دارند وچند قبر در میان آن است، ولی

---

۱. بحارالانوار، ج۱۰۲، ص ۳۷۱ و ۳۷۳
۲. در اصل به اشتباه: ظاهر

اهل تحقیق شهدای فخ را در طایف دانند که در سمت شرقی مکه معظمه است.[۱] بالجمله برای ما از جانب حکومت خیمه‌ای در روی سکوی برابر مقابر شهدای فخ زده بودند. والی پاشا و پسر شریف نیز با عسکر و موزیکان و توپ به مشایعت آمده بودند. در همان چادر وارد شده، با والی و پسر شریف صحبت داشته و وداع کرده رفتند و یک ساعت از شب رفته، به خیمهٔ خودمان آمدیم. از مکه معظمه به مدینهٔ منوّره از دو راه می‌توان رفت، یکی از راه فرع که منازل آن وادی فاطمه و بئر عسفان و قضیمه و رابغ و بئر رضوان وام‌الضّباع[۲] و ریّان و سمت الأبْیَض و بئرالعذب و بئرالماشی است و دیگر راه سلطانی است که منازل آن از مکه معظّمه تا رابغ یکی است و از آنجا جدا شده، منازل آن بئر مستوره و بئر حصان و بئر عباس و مسجد شجره است و مسجد شجره منتهاالیه هر یک از این دو راه است. امسال حجاج از راه فرع رفتنی شدند و ان شاءالله ده روزه به مدینهٔ منوّره مشرف خواهیم شد و مصداق: **مَنْ حَجَّ إلی مکة ثمّ قَصَدنی فی مَسْجِدی کُتِبَتْ لَه حَجّتان مبرورتان**[۳] خواهیم گشت. و جناب ختمی مآب نیز به فرمایش خودشان، مصداق **مَنْ زارَنی فِی‌المَدینة کُنْتُ له شفیعاً و شهیداً**[۴] خواهند بود و از مدینهٔ منوّره نیز از راه شام به بیت‌المقدس خواهیم رفت و زائر قبلتین خواهیم گشت.

سه شنبه بیست و ششم به واسطهٔ آنکه حجاج ایرانی هنوز تماماً از شهر مکه معظّمه حرکت ننموده معطّلی داشتند که مخرج شتران آنها را حاضر کرده، بیرون بیایند، در وادی زاهر توقّف کردیم و فردا حرکت خواهیم نمود. امروز به خیمه‌ای که والی زده بود رفته، در آنجا بسر بردیم. مگس چنان فراوان بود که در وقت نهار، اتصّالاً از همه طرف با بادبزن آنها را دور می‌نمودند، باز چاره نمی‌شد. غروب معاودت به خیمهٔ خود کردیم و شب را به پایان رساندم.

چهارشنبه بیست و هفتم حجاج در وادی زاهر جمع شدند. قرار دادیم سه ساعت به

۱. شهدای فخ مربوط به قیام حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی‌طالب در سال ۱۶۹ هجری است. یاقوت (معجم البلدان، ذیل مورد فخ) محل فخ را در همان وادی زاهر دانسته است. پیش از او در دیگر منابع معتبری نیز چون کتاب المناسک و اماکن طرق الحج از الحربی(۴۶۷) منطقهٔ فخ در همین طریق تنعیم دانسته شده است.

۲. پس از این به عنوان ابوالضباع از آن یاد می‌کند.

۳. با این مضمون یافت نشد، اما با تعابیر دیگر نک: الکافی، ج ۴، ص ۵۴۸؛ التهذیب، ج ۶، ص ۴

۴. نک: الکافی، ج ۴، ص ۵۴۸ و ۵۷۹

غروب مانده حرکت نماییم. عسکر و ضبطیّه و موزیکانچیان صف کشیده، تعظیمات نظامی به عمل آوردند و نوزده شلّیک توپ در وقت سواری نمودند. عسکر و سایر موزیکانچیان و غیره را مرخّص کرده، آلای یک و بیست نفر عسکر و ضبطیّه با شریف عبدالله و هفت نفر شُرَفا از جانب جناب شیخ‌الحرمین و والی پاشا همراه ما آمدند. مسافت شش ساعت بود و حرکت ما بین شمال و مشرق، و در دو جا مکث شد؛ یکی در تنعیم برای نماز و دیگر در قرب مقبرهٔ میمونه زوجهٔ حضرت رسول ـ ص ـ برای گذشتن حجاج، چهار ساعت به صبح مانده وارد وادی فاطمه شدیم. خیمهٔ ما را در زمین مرتفعی زده بودند. چشمهٔ آب گرم و نخلستان و زراعت در برابر آن بود. تا به این منزل، آب جاری دیده نشده بود. اغلب حجاج در این چشمه، تصفیهٔ ابدان و البسه کردند و تا سه ساعت به غروب پنجشنبه مانده در وادی فاطمه بودیم.

پنج شنبه بیست و هشتم سه ساعت به غروب مانده از وادی فاطمه حرکت نموده، یک ساعت که رفتیم وارد بوغاز[1] شدیم. دو ساعت طول بوغاز بود. کوه یمین آن از جنوب به شمال تا منزل عسفان امتداد داشت و کوه یسار آن تا مسافتِ دو ساعت ممتد بود و سنگهای سخت بزرگ در این بوغاز بود و از قراری که می‌گفتند، این بوغاز دزدگاه اعراب است. حرکت در بوغاز قریب به جانب مغرب بود. از آن پس، مابین شمال و مغرب شد. در راه، دو جا برای نماز مکث کردیم و این مکث را اعراب عواف گویند و دو ساعت از روز جمعه گذشته، وارد بئر عسفان شدیم. این منزل صحرای وسیع داشت و اطراف آن جبال بود و آب شیرین داشت. از قراری که می‌گفتند، حضرت رسول ـ ص ـ آب دهان مبارک را به آن چاه انداخته‌اند، شیرین شده است و تا چهار به غروب جمعه مانده، در بئر عسفان بودیم.

جمعه بیست و نهم اعرابی که اخوه[2] می‌گیرند، حاضر شده مطالبه دراهم و دنانیر کردند. چون وجه اخوه را در مکه معظّمه، شاهر نصّار که صاحب طایفه و قبیله بسیار است از ما گرفته، نوشته سپرده بود که به اعراب بدهد و هنوز بارد و ملحق نشده به آنها نداده بود،

---

۱. تنگه، گلوگاه، مضیق. اصل لغت ترکی است.
۲. نوعی مالیات

قرار دادیم آن قدر تأمل نمایند که تا شاهر حاضر گردد. هنگام حرکت حاضر شد و از قصّه آگاه گشته زبان اعراب را کوتاه نمود. چهار ساعت به غروب مانده، از بئر عسفان حرکت نموده، پنج ساعت از روز شنبه غرّهٔ محرّم گذشته وارد قضیمه شدیم و در بین راه در دوجا مکث نمودیم. از بئر عسفان که حرکت کردیم، اراضی وسیع بودند. از آن پس وارد دربند شدیم. نیم ساعت امتداد داشت و سنگهای سخت در آن بود. ولی راه را پاک کرده از دو طرف سنگ چین نموده بودند. حجاج از میان این دربند می‌گذشتند. یک طرف دربند، کوه عسفان بود که از مشرق به مغرب امتداد داشت و طرف دیگر سنگستانی بود که از شمال به جنوب ممتد بود. از دربند که خارج شدیم صحرا وسیع شد و حرکت ما بین شمال و مغرب بود و تا پنج ساعت درختان گز در راه بود. بعد از آن حرّهٔ دیگر در سمت یمین نمودار شد که بسیار سخت بود و بقدر چهار ساعت اراضی راه، ریگ نرم داشت و شتر به صعوبت حرکت می‌نمود و هرچه به طرف قضیمه نزدیک می‌شدیم، دریای احمر نزدیکتر می‌شد. دو ساعت راه به قضیمه مانده، حرکت رو به شمال شد و آب این منزل به واسطهٔ نزدیکی دریا بدمزه و ناگوار بود.

[محرم سال ۱۲۹۸ ق.]

شنبه غرّه تا یک ساعت از شب گذشته در قضیمه بودیم. عصری شُرَفا آمده، چنین صلاح دانستند که شبها زودتر حرکت نموده در هیچ جا مکث نشود تا به اردوی مصری و شامی برسند و به اتفاق آنها حرکت نمایند. چون احتیاطی از ناامنی راه داشتند و در اردوی شامی استعداد عسکری و توپ، زیادتر بود. من هم صوابدید آنها را قبول کرده قرار دادیم به عجله حرکت نموده، به اردوی مصری و شامی برسیم، ولی جمّالان به واسطهٔ خستگی شتر و طول مسافت، اکراهی در عجله رفتن داشتند. به هر نحو بود آنها را نیز راضی کرده شام را در اول شب صرف نموده، از قضیمه به سمت رابغ حرکت نمودیم و روز یکشنبه چهار ساعت به غروب مانده وارد رابغ شدیم و در حقیقت بیست ساعت در حرکت بودیم. اراضی این راه مسطّح بود و حرکت رو به شمال و دریای احمر در طرف ایسر واقع بود و فاصلهٔ آن گاهی دوساعت وگاهی یک ساعت وگاهی نیم ساعت بود

واغلب اراضی ریگزار و نمکزار بود وگوش ماهی زیاد در میان ریگها نمایان بود. چنین معلوم می‌شد که آب دریا تا آنجا جزر و مدّ به هم رسانیده بوده است. بالجمله بعد از ورود به رابغ، معلوم شد اردوی شامی و مصری از آنجا رفته‌اند. حجّاج هندی و جاوه‌ای و مغربی مانده‌اند. در ابتدای آبادی قلعه عسکریّه نمودار بود. تخت ما که از پهلوی آن می‌گذشت، شریف دخیل داماد شیخ‌الحرمین که برای راه انداختن اردوی شامی تا به آنجا آمده بود، از میان قلعه بیرون آمده ما را به درون قلعه تکلیف کرد. به جهت آنکه شاید خانه و جای خلوتی باشد که بتوان در آنجا از بی‌خوابی شب استراحت کرد از تخت پیاده گردیده به میان قلعه و منزل او رفتم. قهوه و غلیانی صرف شد. دیدیم اعراب جمعند، نمی‌توان آسایش کرد؛ بیرون آمده به منزل رفتم. دیشب و امروز بی‌خوابی و درد دندان اذیّت کرد.

رابغ

بدان که رابغ چون مکه و جدّه و ینبع جزو تهامه است و مدینه و طایف جزو حجاز و فاصلهٔ میان رابغ تا دریای احمر، مسافت یک ساعت است. هم آب جاری دارد و هم آب چاه. آب جاری تلخ است و آب چاه آن شیرین. بیوتات رعیّتی و نخلستان در آنجا زیاد دیده شد؛ اگر چه سابقاً میقات اهل شام و مصر و مغرب، جحفه بوده است، ولی چون جحفه در میان کوه واقع شده و به واسطهٔ سیل خراب شده است و به هیچ وجه آبادی ندارد، اکنون رابغ را میقات قرار داده‌اند و از رابغ تا جحفه سه ساعت مسافت است.

یکشنبه دوم تا هشت ساعت از شب گذشته، به جهت محاسباتی که اعراب با یکدیگر داشتند در رابغ توقف کردیم. بعد از آنکه حساب آنها تمام شد، حرکت نمودیم. شریف عبدالله که تا اینجا آمده بود، خیال مراجعت داشت که خودش رفته، پسرش را با سایر شرفا همراه ما روانه کند. کاغذ رضایت نامه برای جناب شیخ‌الحرمین می‌خواست. نوشته به او دادم و او را روانه کردیم. پیر مرد معقولی بود و در این راه خیلی مواظبت داشت.

دوشنبه سیم اتصالاً در حرکت بودیم. چهار ساعت از شب سه‌شنبه گذشته وارد بئررضوان شدیم. وقتی رسیدیم که اردوی شامی و مصری حرکت نکرده بودند. به واسطهٔ طول مسافت و خستگی، میل به شام نکرده استراحت نمودم. امروز آلای بیک در سر

سواری به خواب رفته بود، طپانچه‌ای که همراه داشته است باز شده به پای او خورده بود و چند ساچمه به پای او فرو رفته بود، ساچمه‌ها را بیرون آوردند. میرزا سید مهدی حکیم که از تربیت یافتگان مدرسهٔ دار الفنون بود فرستادم، به پای او مشمع انداخت؛ اگر چه صدمه خورده بود ولی خطر نداشت. انصافاً آلای بیک مرد معقولی بود و زحمت ما را در این سفر خیلی متحمّل شد. بالجمله تا روز سه‌شنبه در این منزل بودیم و آب این منزل شیرین وگوارا بود و درخت جنگلی زیاد داشت.

سه شنبه چهارم جناب حاجی میرزا یوسف‌آقا که با محمل شامی آمده بود، صبح زود به دیدن ما آمده، با ایشان قدری صحبت داشتیم. توپ شامیها را پیش از طلوع آفتاب انداختند. حجاج دست به مقدّمات حرکت زدند؛ ما هم حرکت کردیم. چهار ساعت از شب گذشته وارد ابوالضباع[1] شدیم و حرکت غالباً رو به شمال و مشرق بود. اردوی ما را هم نزدیک اردوی شامی و مصری زده بودند. چون جناب حاجی میرزا یوسف‌آقا، روضه خوانی داشت در منزل او فرود آمدم. آبادی ابوالضباع در دامنهٔ کوه واقع بود. نخلستانی در وسط بود و دو طرف آن عمارات و کوههای متّصله به آبادی چندان ارتفاع نداشتند. آب این منزل جاری بود و شیخ فُرعی که از شاگردان مرحوم شیخ است در این آبادی توقف دارد، مروّج مذهب امامیّه است و جمعی را شیعه کرده و هر سال به مکه معظّمه می‌رود ومقام اجتهاد دارد. چون شب بود و از آبادی دور بودیم ملاقات اتفاق نیفتاد.

اردوی شام

محملی که هر سال از ولایات شام به مکه معظّمه می‌آورند، اسباب احترام آن را طوری از جانب دولت مهیّا می‌دارند که گویا یک امیر بزرگی به یکی از ولایات می‌رود. از جمله دو عرّاده توپ همراه این اردو است که با اشتران حمل می‌نمایند و دویست نفر عسکر با یازده نفر صاحب منصب همراه است که همگی سوار اشتران راهوارند و یک نفر امین صرّه همراه اردو است که تنخواه کلّی برای مخارج اجزای اردو و وجه اخوه اعراب تحویل او کرده‌اند، به مصرف می‌رساند و تمام اجزا در تحت اختیار یک نفر رئیس هستند که مواظب

---

۱. پیش از این، از این محل به عنوان «ام الضباع» یاد کرده بود.

نظم اردو است و چند سال است رئیس اردو سعید پاشا است که مرد معقول متینی است و رفتار و کردارش مطبوع و دلنشین، صاحب مکنت و دولت است و مانند امرا و سرداران بسیار معتبر رفتار و حرکت می‌کند و تمام اعراب از او نهایت خوف و بیم را دارند و چنان مواظب اردو است که به قدر سر مویی در اردوی شامی بی‌نظمی واقع نمی‌شود. و وضع تشکیل اردو نیز بدین میزان است که خیمه‌های حجاج را مرتباً به‌نحو تدویر برپا نموده، جای هرکس را معیّن می‌نمایند که در هیچ نقشه‌ای تغییر نمی‌کند و صبح دو توپ می‌اندازند، یکی برای إخبار تهیه حرکت که قاطبهٔ حجاج بارهای خود را بسته آمادهٔ حرکت باشند و دیگر در وقت سواری که حجّاج حرکت نمایند و وقتی که برای عواف می‌نمایند، خواه نماز صبح باشد و خواه نماز ظهر، یک توپ می‌اندازند که حجاج پیاده شده نماز بخوانند و در وقت ظهر، برای محترمین، خیمهٔ مختصری در صحرا برپا می‌کنند که از حرارت آفتاب محفوظ باشند و در ورود به منزل هم یک توپ می‌اندازند که حجّاج پیاده شوند و در وقت نماز عشا نیز در اردو یک توپ می‌اندازند که بعد از آن کسی از اردو خارج و داخل نشود. قراول هم در اطراف اردو می‌گذارند که تا صبح کشیک می‌کشند. بالجمله اردوی شامی از هر جهت نهایت نظم و آراستگی را دارد و شخص با کمال امنیّت و استراحت و احترام می‌تواند با این اردو حرکت کند و شترهای شامی، راهوارتراز شترهای اعراب است و زودتر به منزل می‌رسند. هزار و چهارصد شتر در این اردو بود و پانزده نفر سوار از جانب جناب سعید پاشا همراه ما آمد و خودش در وقت سواری می‌آمد که ما را راه بیندازد.

چهارشنبه پنجم از ابوالضباع روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود. سه ساعت که گذشت به تنگه‌ای رسیدیم. بسیار تنگهٔ باصفایی بود؛ در یمین و یسار آن نخلستان بود و رودخانه و چشمه‌ها در فضای آن جاری است. دو ساعت به غروب مانده به جبل ریّان رسیدیم. یا حبّذا جبل‌الریّان منْ جَبَل‌الحق. کوههای آن بسیار با صفا است و در دامنهٔ آنها نخلهای برومند روییده است و آبادی و قلعهٔ ریّان در سمت یسار واقع است و نخلستان وسیعی دارد. مردان و زنان در کنار راه، طبقها و خیکها و ظرفهای خرما گذارده می‌فروختند واطفال، عباراتی در قبولی زیارات به آهنگ خوش می‌سرودند. امشب در ریّان ماندیم

و به جهت آب و صفا بسیار خوش گذشت.

پنج شنبه ششم از ریّان روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود. اراضی این راه بلندی و پستی و سنگلاخ داشت. نیم فرسنگ به منزل مانده، در سمت یمین، تلّی است که از آنجا تا منزل ریگزار و مسطّح است و در پاره‌ای نقاط، خارهای مغیلان دارد. ما و حجّاج مصری و شامی سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. حجّاج دیگر چهار از شب رفته، وارد منزل شدند و اسم منزل سمت الابیض بود و هوای آن سرد؛ اکثر حجّاج از سردی هوا در برابر خیمه‌های خودشان آتش افروخته بودند.

جمعه هفتم دو ساعت از روز گذشته از سمت الابیض روانه شدیم. حرکت به جانب شمال؛ در اواسط راه چاهی در طرف یمین بود که آن را بئرالعذب می‌گفتند. آب آن شیرین است و دو نخل بزرگ در برابر آن واقع است و محاذی نخلها در سمت یسار راه، سه کوهی دیده شد که مخروطی‌الشکل بودند. کوه وسط کوچکتر از آن دو کوه دیگر بودند و در بالای کوه آخر، سنگهای عظیم به اندازهٔ بالای انسان نصب کرده بودند که در شب تار، به هیکل انسان شباهت دارد. اراضی این منزل غالباً مسطّح بود و در بعضی نقاط پستی وبلندی و سنگلاخ داشت. ما با حجاج مصری و شامی، شش ساعت از شب گذشته وارد منزل شدیم. حجاج دیگر صبح شنبه وارد شدند. اسم منزل بئرالماشی بود. گویند چاهی که در آنجاست آدم رهگذری ساخته است، به آن جهت به بئر الماشی نامیده شده است. قلعهٔ کوچکی در آنجا ساخته‌اند که مشتمل بر بیوتات اصطبل است و اطراف دیوار را سفید کرده‌اند. خیمه‌های ما را بالاتر از قلعه برپا کرده بودند.

شنبه هشتم در بئرالماشی توقف کردیم. حجاج مصری و شامی امروز به طرف مدینهٔ منوّره رفتند و ما فردا وارد خواهیم شد. آنچه نوشته‌اند از مکه تا مدینه، هزار و سیصد و هشتاد و هفت میل و نصف است و فردا منزل آخر است و این مسافت را به انتها خواهیم رسانید. امروز باد شدیدی در این منزل وزید واغلب چادرها را خوابانید. از آن جمله، دیرک چادر ما را هم در سر نهار انداخت. اجزا برخاسته گفتند بخیر گذشت وبعد از سکون باد، هوا گرم شد. هوای اینجا مختلف بود و تا پنج ساعت از شب رفته در این منزل بودیم وچون شب تاسوعا بود، جناب حاجی ملا باقر واعظ روضه خواندند. رقّت عظیمی دست داد.

یکشنبه نهم طلوع صبح وارد مسجد شجره شدیم. همهٔ حجاج پیدا شده، نماز خواندند، ماهم به نماز مشغول شدیم. پس از آن به میان مسجد رفتیم. مسجد مزبور مربّع است و پنجاه و دو ذراع طول آن است. از سنگ و گچ ساخته‌اند. در سمت جنوب آن ایوانی است که بر روی آن طاق زده‌اند و گنبد آن را از بیرون سفید کرده‌اند و محرابی در وسط آن است. و این مسجد را زین‌الدّین، که از امرای مملکت مغربیّه بوده است، در سنهٔ ۸۶۱ تجدید عمارت کرده؛ قراباش نیز مرمّت نموده است، و این مسجد میقات اهل مدینه است که در آنجا محرم می‌شوند و اطراف آن نخلستان و آباد است و حجاج از آب آن بئرها غسل نموده احرام می‌بندند. اعراب آنجا را بئر علی گویند و در اخبار ذوالحلیفه عنوان کرده‌اند. حلفاء نبات معروف است و حُلَیْفه مصغَّر حلفه است. احتمال است که این علف در آن وادی یا در مکان آن مسجد روئیده است، به آن جهت، آن مسجد یا آن وادی را ذوالحلیفه عنوان کرده‌اند، و از آنجا تا شهر مدینه را شش میل نوشته‌اند، ولی جمّالان یک فرسخ و نیم می‌گفتند و گویا همین قدرها باشد. حدیثی از صحیح بخاری در آن مسجد نوشته‌اند که جناب ختمی مآب در آن مسجد نماز خوانده‌اند. حجاج نیز تماماً در آن مسجد نماز خواندند و پس از آن بیرون آمده، روانهٔ شهر شدیم و حرکت ما بین شمال و مشرق بود. قدری که حرکت کردیم، چهار یدک و دوازده اسب، احمد فاضل‌پاشا محافظ مدینه برای ما و امیرزاده‌ها و خواص اصحاب فرستاده بود که همگی سوار شوند. از مدرّج که بالا آمدیم، میلهای گنبد مبارک نمودار شد. چشمم که به آنها افتاد، از تخت بیرون آمده به خاک افتاده، سجده شکر کرده، سوار اسب شدم. بالجمله جناب شوکت بیک شیخ‌الحرم با احمد فاضل پاشا محافظ مدینه، تشریفات ورود را در بیرون شهر مهیّا کرده خودشان هم به استقبال آمده بودند. دو چادر در بیرون دروازه برپا کرده کت و صندلی گذاشته، اسباب قهوه و غلیان حاضر کرده بودند و دو عراده توپ و سه دسته سوار و پیاده حاضر کرده، ترتیب داده بودند. دستهٔ اول ممباشی با دویست سوار؛ دستهٔ دوم ممباشی دیگر با عساکر پیاده؛ دستهٔ سیم محافظ با لباس رسمی با یک فوج طاپور و توپچیان ایستاده بودند. به هر یک از دسته‌جات که رسیدیم تعارف کرده گذشتیم؛ بعد پیاده شدیم، به چادر رفتم، به جانب شیخ‌الحرم و محافظ مدینه اظهار مهربانی نمودم، اگر چه راضی نبودم در شرفیابی

آستانِ چنین بزرگواری که تمام موجودات، خاک راه درگاه او هستند، برای من توپ بیندازند، ولی هرچه منع کردم قبول نکرده نوزده شلیک توپ نمودند. سرهنگ و عسکر اردوی شامی هم به استقبال آمده بودند. دسته‌جات را از جلو ما گذراندند، سلام نظامی داده رفتند و من با محافظ مدینه و اجزا، راجلاً وارد شهر شدیم. هرچه محافظ اصرار کرد که سوار شوم قبول نکرده و اگر علّت پا نبود تمام آن اراضی مقدّسه را پیاده می‌آمدم. از دروازهٔ سور جدید وارد خیابان شدم؛ پس از آنکه مسافت خیابان را طی نمودیم، وارد میدانی شدیم که بارانداز بود. بعد وارد دروازه قلعه شده به طرف خانهٔ سید صافی رفتیم که غسل نموده، از آن پس، به زیارت آستان مبارک حضرت ختمی مآب (ص) مشرف گردم. در بین راه جوانی را دیدیم که سوار اسب کرده، جمعیّت زیادی اطراف او را گرفته، در جلو او دهل می‌زدند. از سبب آن پرسیدم، گفتند: رسم این بلد این است، هر کس را که ختنه می‌کنند، او را به این آیین در شهر می‌گردانند. بالجمله از آنجا گذشته به کوچه‌ای رسیدیم که در سمت یسار آن مقبرهٔ مالک بن‌سنان [۱] بود و پنجرهٔ آهنین از مقبره به کوچه گذارده‌اند. فاتحه خوانده گذشتیم و پنج ساعت از روز گذشته، وارد خانهٔ سید صافی شدیم. بیوتات فوقانی و تحتانی داشت و در برابر ایوان آن، برکه و باغچه بود که اشجار نخل غرس کرده بودند. خانهٔ سید صافی خالی از صفا نبود. خودمان و امیرزاده‌ها و خواص اصحاب در آنجا منزل کردیم. عصری به حمام رفته، تنظیف بدن نموده با سید صلاح‌الدین مزوّر به سمت حرم مبارک رفته، در درب جبرئیل، که در سمت شرقی مسجد واقع است، خاضعاً خاشعاً ایستاده دعای اذن دخول خوانده وارد مسجد شدیم و به آرامی به خط مستقیم نزدیک درب روضهٔ مبارکه رفته، زیارت خواندیم.

فَلما وقَفْنا قَبْرَ اَحمد لاَحَ من — سَناهُ ضِیاءٌ أخجلَ الشّمس وَالْبَدْر
وَقَفْنا مَقاماً أشْهد الله أنَّهُ — یُذکِّرنا مِنْ فرْطِ هَیْبَتِه الحَشْر

بعد از طواف روضه مبارکه را نموده، زیارت صدیقه طاهره ـ سلام‌الله علیها ـ را نیز در طرف شرقی روضهٔ منوّره خواندم و این اشعار را به خاطر آوردم:

---

۱ . مالک بن سنان خدری، پدر ابوسعید خدری است که در احد شهید شد و جنازه‌اش را به مدینه آوردند. قبر وی قبه‌ای داشته و سمهودی نیز در قرن دهم از آن یادکرده است. نک: وفاء الوفا ج۳، ص ۹۲۳

نَفسی الْفَداء بِقبرٍ أنْت ساکِنُهُ　فیهِالعِفافُ وَ فیهِالْجُود وَ الْکَرَمُ
یا خَیْرَ مَنْ دفنَتْ بِالْقاعِ أعْظمه　فَطابَ مِنْ طیبهن القاع و الاکم

بعد از آن نزدیک استوانهٔ ابی‌لبابه آمده، مشغول نماز شدیم و سجدات شکر بجا آوردیم که بحمدالله پس از چندین شهور و سنین به زیارت آستانه‌ای که چون بهشت برین است مشرّف شدم. بالجمله بعد از نماز وادعیه وعجز ونیاز از باب‌الرحمه که در سمت مغرب است بیرون آمده به منزل رسیدم. چون امشب شب عاشورا بود، جناب حاجی ملاباقرواعظ ذکر مصیبت نموده، بدین فیض فائز شدم.

مدینهٔ منوّره

مدینهٔ منوّره

بدان که شهر مدینه در جلگهٔ وسیعی واقع است وبسیار با روح وبا صفا است. جبالی که در اطراف آن است، هر یک اسامی معیّن دارند، در موقعش ذکر خواهد شد. شهر مدینه را دو سور باشد، سور قدیم و سور جدید. سور قدیم را محمدبن علی‌الملقب به جمال‌الدین المعروف بالجوادالاصفهانی بنا نهاده است. آثار او در مکه ومدینه بسیار است ودر سنهٔ ۵۵۹ وفات یافته، قبر او در بقیع است واین سور را بطور اعوجاج بر دور شهر کشیده‌اند واکنون این سور معروف به سور سلطان سلیمان است؛ ولی حق این است که از بناهای جمال‌الدین است. وخانه‌های مدینهٔ منوّره غالباً آب دارد وبیوتات آن را فوقانی وتحتانی می‌سازند وحمامهای متعدد دارد واز هر جهت اسباب تمدّن در این شهر موجود است.

دروازه‌های مدینه

بدان که شهر مدینه را هفت دروازه باشد وهر یک اسامی مخصوصه دارند. اول باب العنبریّه است. دوم باب‌القُبا است. سیّم باب‌الکوفه است. چهارم باب‌المجیدیّه است. پنجم باب‌العوالی است. ششم باب‌الشام است وآن را باب‌الجبل نیز گویند، زیرا که جبل سلْع نزدیک به آن است. هفتم باب‌الجمعه است.

مسجد حضرت ختمی مآب ـ ص ـ

بدان که مسجد مبارک، چنانچه در کتب نوشته‌اند، در عهد جناب ختمی مآب ـ ص ـ پیش از آنکه بنا شود، مربد تمر[1] بوده است یا موضع قبور مشرکین یا ملک بنی‌نجّار. جناب ختمی مآب ـ ص ـ بر وجه شرعی آنجا را اخذ فرموده، مسجد بنا نموده‌اند و خودشان نیز در وقت بناء با انصار موافقت فرموده، این رجز را برای ترغیب آنها بیان می‌فرمودند:

أللّهم لاعیش إلا عیش الآخرة فانصر الانصار وَالْمُهاجرة

و بنیان مسجد از خشت بوده است و سقف و اعمدهٔ آن از جریدهٔ نخل و در طول آن از مشرق به مغرب هفت استوانه واقع بوده است و در عرض آن از جنوب به شمال، شش ستون وبعد از عهد پیغمبر ـ ص ـ عمر و عثمان بر عرض و طول مسجد افزودند و جدار آن را از احجار منقوشه نمودند و در عهد بنی‌امیه نیز عمربن عبدالعزیز، والی مدینه، به امر ولیدبن عبدالملک، هدم مسجد وبیوتات ازواج نبی نموده، داخل مسجد کرد و بر عرض وطول آن افزود. خلافت که به بنی‌عباس رسید و مهدی والی شد، مسجد را وسیع نموده، سقف آن را مرتفع ساخت و در سنهٔ ۶۵۴ در زمان ملک ظاهر، مسجد محترق شد، مجدّداً ساختند.[2] و در سنهٔ ۸۸۶ صاعقه به مدینه آمد، مسجد و صحایف وکتب را بسوخت، ملک قایتبای در سنهٔ ۸۸۸ تجدید عمارت کرد.[3] پس از آن، سلطان عبدالمجیدخان در سلطنت خود مسجد و صحن را تجدید کرده، در پانزده سال به اتمام رسانید و به روضهٔ مبارکه که از بنای ملک قایتبای بود نپرداخت والحق خوب بنا کرده‌اند و اکنون در طول مسجد نه ستون واقع است و در عرض آن شش ستون وفاصلهٔ ستونها هفت قدم است و طول مسجد بر حسب اقدام، دویست وبیست قدم است و عرض آن صد وچهل قدم. واکنون در میان مسجد قدیم و اضافهٔ جدید، به اسطوانه‌ها فرق گذارده‌اند. آنچه اسطوانهٔ مسجد قدیم است، هفت عدد، آن علامت معیّن دارند وسی و پنج عدد دیگر، نصف پایین آن مرمر

---

۱. محل خشک کردن خرما

۲. نک: وفاء الوفا بأخبار دارالمصطفی، ج ۲، ص ۵۹۸ فصل ۲۶

۳. گزارش این آتش سوزی را فضل الله بن روزبهان در رسالهٔ هدایة التصدیق الی حکایة الحریق آورده است. خلاصه ترجمه این رساله را ما در مجلهٔ میقات ش ۱۰ به چاپ رسانده‌ایم.

است و مابقی سنگ. عدد ستونهای مسجد قدیم چهل و دو بوده و اکنون پنجاه و چهار است. تقریباً ارتفاع اسطوانه‌ها شش ذرع است و قطر آنها مختلف، نصفهٔ مرمرها سه چارک قطر دارد و سایرین بعضی یک ذرع و نیم و برخی یک ذرع و سه چارک و بزرگها سه ذرع. بالجمله مسجد مبارک، به واسطهٔ نورانیت وجود مبارک جناب پیغمبر ـ ص ـ چنان روحانیّت دارد که گویا شخص در بهشت برین است و هرگز نمی‌خواهد از آنجا بیرون برود.

اسطوانه‌های مسجد النبی

بدان که هفت اسطوانه است که شرافت مخصوص دارند و هر یک را نامی نهادند و اسم آن را نگاشته‌اند که بدان علامت شناسند. اول اسطوانهٔ سریر است که محل سریر حضرت پیغمبر بوده است. دوم اسطوانهٔ محرّس است که حضرت امیر در آن محل محارست حضرت پیغمبر را می‌نموده است. سیّم اسطوانهٔ وفود است که جناب پیغمبر برای وفود اعراب در آنجا جلوس می‌فرمودند و این سه اسطوانه اتصالی به روضهٔ مبارکه دارند. چهارم اسطوانهٔ ابی‌لبابه است که توبهٔ او در آنجا قبول شده است. اسطوانهٔ اول از قطار دوم است. پنجم اسطوانهٔ عایشه است که در آنجا می‌نشسته. اسطوانهٔ دوم از قطار سیّم است. ششم اسطوانه مخلقه است، اسطوانه چهارم است از قطار اول و در پشت محراب مبارک است. هفت اسطوانهٔ حنّانه است که ستون پنجم از قطار ثانی است و برابر پلّهٔ اول منبر مبارک است و این ستون در جای شجره بنا شده است که جناب ختمی مآب به آن تکیه فرمودند و مردم را موعظه می‌نمودند و بعد از ساختن منبر، آن شجره به حنین و ناله آمد و جناب ختمی مآب وعدهٔ بهشت به او دادند. یک اسطوانه هم در کتب دیده شد که اسطوانه تهجّد نامیده‌اند،[۱] ولی در مسجد اسطوانه‌ای به این علامت دیده نشد. اسطوانهٔ محرّس را اسطوانهٔ حرس نوشته‌اند و آن غلط است![۲]

۱. قاعدتاً مقصود محراب تهجد یا ستونی است که در نزد آن است و در قسمت شمالی ضریح نبوی، در محلی است که پشت خانهٔ فاطمهٔ زهرا سلام الله علیها است.

۲. معلوم نشد که چرا غلط است.

لوازم مسجد

بدان که در مسجد مبارک، چهار چهلچراغ قرمز و سفید بزرگ و کوچک آویخته‌اند و چند جار ممتاز و سایر چراغها گذارده‌اند و در دو جا، تخت مرتفعی ساخته‌اند که جای مؤذن و مکبّر است، یکی نزدیک به وسط مسجد و دیگری در سمت شمالی مسجد؛ و برای خواجه‌های حرم نیز اطاقی ساخته‌اند که در زاویهٔ شمالی مسجد است و در زاویهٔ جنوبی مسجد اطاقی است که بالای آن منارهٔ بلال است و نیز در زاویهٔ جنوبی دیگر مسجد، اطاقی در زیر است که بالای آن منار دیگر است. و در مسجد دو محراب است، یکی محراب النبی است ودوم محراب دیگر است که سلطان سلیمان ساخته و منبر مبارک در وسط این دو محراب است.

ابواب مسجد

بدان که مسجد مبارک را غیر از باب صحن، چهار باب است: اول باب‌السلام است که در سمت مغرب است. دوم باب‌الرّحمه است که آن نیز در زاویهٔ دیگر سمت مغرب است. سیّم باب‌جبرئیل است که در سمت شرقی، در پشت روضهٔ مبارکه است. چهارم باب‌النساء است که آن نیز در طرف شرقی است و زنها از آن در داخل می‌شوند. باب‌الرّحمه را در سابق باب عاتکه می‌گفتند وباب‌السلام را باب مروان می‌نامند و باب جبرئیل را باب عثمان!

روضهٔ مبارکه

بدان که روضهٔ منوّره که مرقد حضرت پیغمبر ـ صلی‌الله علیه وآله ـ و صدّیقهٔ طاهره ـ علیهاالسلام ـ در آن است، در سمت شرقی مسجد مبارک واقع است و از جهات اربعه، از جدار مسجد منفصل است که در اطراف آن طواف می‌نمایند و سمت غربی روضهٔ مبارکه، فضای مسجد است که در آن انعقاد صفوف جماعت شود. طول روضهٔ مبارکه از جنوب به شمال، شش حجره است؛ عرضش از شرق به غرب سه حجره و اطراف روضهٔ مبارکه را شباک برنجی و فولادی نصب کرده‌اند که ضریح مبارک از آنها نمودار است. در سمت غربی آن شبکهٔ برنجی است و در سایر اطراف آن، شبکهٔ فولادی است که لون آن را اخضر

نموده‌اند. و در روضهٔ مبارکه دو حجره است که در یکی از آنها ضریح مطهّر جناب پیغمبر(ص) و قبر شیخین است و در حجرهٔ دیگر ضریح صدیقهٔ طاهره است و از زاویهٔ حجرهٔ مبارکهٔ حضرت پیغمبر ـ ص ـ دری به حجرهٔ صدّیقه طاهره گذارده‌اند که از آن در به این حجره داخل می‌شوند و درِ حجرهٔ مبارکهٔ جناب پیغمبر ـ ص ـ دو شمعدان مرصع گذارده‌اند که شبها روشن می‌نمایند. حجرهٔ پیغمبر ـ ص ـ را یک در است که در طرف جنوب واقع است و حجرهٔ صدیقه طاهره را دو در است که یکی در سمت شرقی است و مَضْجع مبارکشان نزدیک آن در است و دیگری در سمت شمال است که اسم قایتبای در بالای آن نوشته‌اند و شبها چراغ را از این دو در داخل کرده از حجرهٔ مبارکهٔ صدّیقهٔ طاهره به حجره مبارکهٔ حضرت پیغمبر (ص) می‌برند و گنبد مبارک را بر روی چهارپایهٔ روضهٔ منوّره بنا کرده‌اند و روضهٔ مبارکه از بنای ملک قایتبای است که در ذی‌حجه سنهٔ هشتصد و هشتاد و هشت بنا کرده است و اسم او در روضهٔ مبارکه، در پهلوی اسطوانهٔ وفود در پشت محراب است.

صحن مبارک

بدان که سه سمت صحن مبارک مسقّف است که در آنها نیز نماز می‌خوانند. در سمت شرقی آن به انضمام نصفه ستونهایی که وصل به دیوار است، سی و نه عدد ستون است. در سمت غربی آن، به انضمام نصفه ستونها، پنجاه و دو ستون است و در سمت شمال آن نیز هیجده ستون است و فاصلهٔ ستونها نه قدم است. عدد ستونهای مسجد مبارک کُلّیتاً دویست و بیست و چهار باشد و در میان صحن باغچهٔ کوچکی است که معروف به باغچهٔ حضرت فاطمه ـ علیهاالسلام ـ است. چند درخت خرما و کرفس در آنجا کاشته‌اند و در سمت ایمن آن چاهی است که چهار پنج ذرع ریسمان می‌برد و باغچه را از آن مشروب می‌نمایند و در دو سمت شمالی صحن مبارک در بالای بام، دو منار ساخته‌اند که خیلی مرتفعند و صحن مبارک را در زاویهٔ شمالی یک باب است که در قدیم باب توسّل می‌نامیدند و بعد از تجدید عمارت سلطان عبدالمجید، به باب مجدیّه معروف شده است و در اطراف دیوارهای صحن مبارک اسامی خدا و رسول و ائمّه هدی ـ علیهم‌السّلام ـ و

اصحاب و عشره مبشّره را نوشته‌اند. در سمت جنوب، در زاویهٔ یمنی نوشته‌اند: اَصْحابی کالنُّجوم بایِّهِم اقْتَدَیتُمْ اِهْتَدِیتُمْ[1] و در زاویهٔ یسری نوشته: اِقْتَدُوا بالذین من بعدی اَبی‌بَکر و عُمر[2] و بعد از زاویهٔ یمنی شروع کرده‌اند تا زاویهٔ یسری بدین نحو نوشته‌اند: ابوبکر الصّدیق رضی‌الله عنه، عثمان ذوالنّورین رضی‌الله عنه، حسن‌السبط رضی‌الله عنه، هُوَالله الّذی لا اِلهَ اِلاّ هُو، ماشاءَالله، لاحَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بالله، محَمّد رَسوُلُ‌الله صلی‌الله علیه وَآله اشهد بالله، عمرالفاروق رضی‌الله عنه، علی‌المرتضی ـ ع ـ حسین‌السبط ـ ع ـ در سمت شمال در زاویهٔ یمنی نوشته‌اند: أحبّ أهل بیتی الحسن والحسین؛ و در زاویهٔ یُسری نوشته‌اند: اَکْرِمُوا أصحابی فَاِنَّهُم خیارکُم؛ و بعد از زاویهٔ یمنی شروع کرده بدین نحو نوشته‌اند: نعمان‌بن ثابت رضی‌الله عنه، محمدبن ادریس شافعی، احمدبن حنبل، مالک‌بن انس رضی‌الله عنهم؛ در سمت مشرق از طرف یمین شروع کرده نوشته‌اند: ابوالفضل عبّاس رضی‌الله عنه، زبیربن‌العوام رضی‌الله عنه، عبدالرحمن‌بن عوف رضی‌الله عنه، ابوهریره رضی‌الله عنه، زین‌العابدین رضی‌الله عنه، جعفرالصادق رضی‌الله عنه، علی‌الرضا رضی‌الله عنه، علی‌النقی رضی‌الله عنه، محمدالمهدی رضی‌الله عنه؛ در طرف مغرب از سمت یمین شروع کرده بدین نحو نوشته‌اند: الحسن العسکری رضی‌الله عنه، موسی‌الکاظم رضی الله عنه، محمدالباقر رضی‌الله عنه، اسامة بن زید رضی الله عنه، تمیم ابن حبیب الداری، ابوعبیدةالجرّاح رضی‌الله عنه، سعدبن ابی وقاص رضی‌الله عنه، طلحةالخیر رضی‌الله عنه، حمزه اسدالله و رسوله رضی الله عنه. این بیان صحن مبارک بود.

دوشنبه عاشورا به عزم زیارت مقبرهٔ جناب عبدالله پدر بزرگوار حضرت پیغمبر(ص) و زیارت ائمّه اربعهٔ بقیع ـ علیهم‌السلام ـ از منزل بیرون آمدم. بقعه و مقبرهٔ آن بزرگوار در سوق‌الطوّال، در سمت یسار کوچه واقع است. حیاط کوچکی دارد، ایوانی در برابر آن است و درب بقعه در یسار فضای ایوان است. درب بقعه بسته بود، مدّتی معطّل شدیم تا متولی را حاضر کردند، در را باز کرد، داخل بقعه شده، آغاز زیارت نمودیم. ضریح چوبین

---

۱. این حدیث در کتابی با عنوان «سلسلة الاحادیث الموضوعة، حدیث اصحابی کالنجوم» (سید علی میلانی، قم، مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۳۹۶ ق.) مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

۲. این حدیث در برخی از منابع اهل سنت آمده و محققی در ضمن مقالی مفصل به جعلی بودن آن پرداخته است. نک: تراثنا، شماره مسلسل ۲۰، صص ۵۶ـ۷

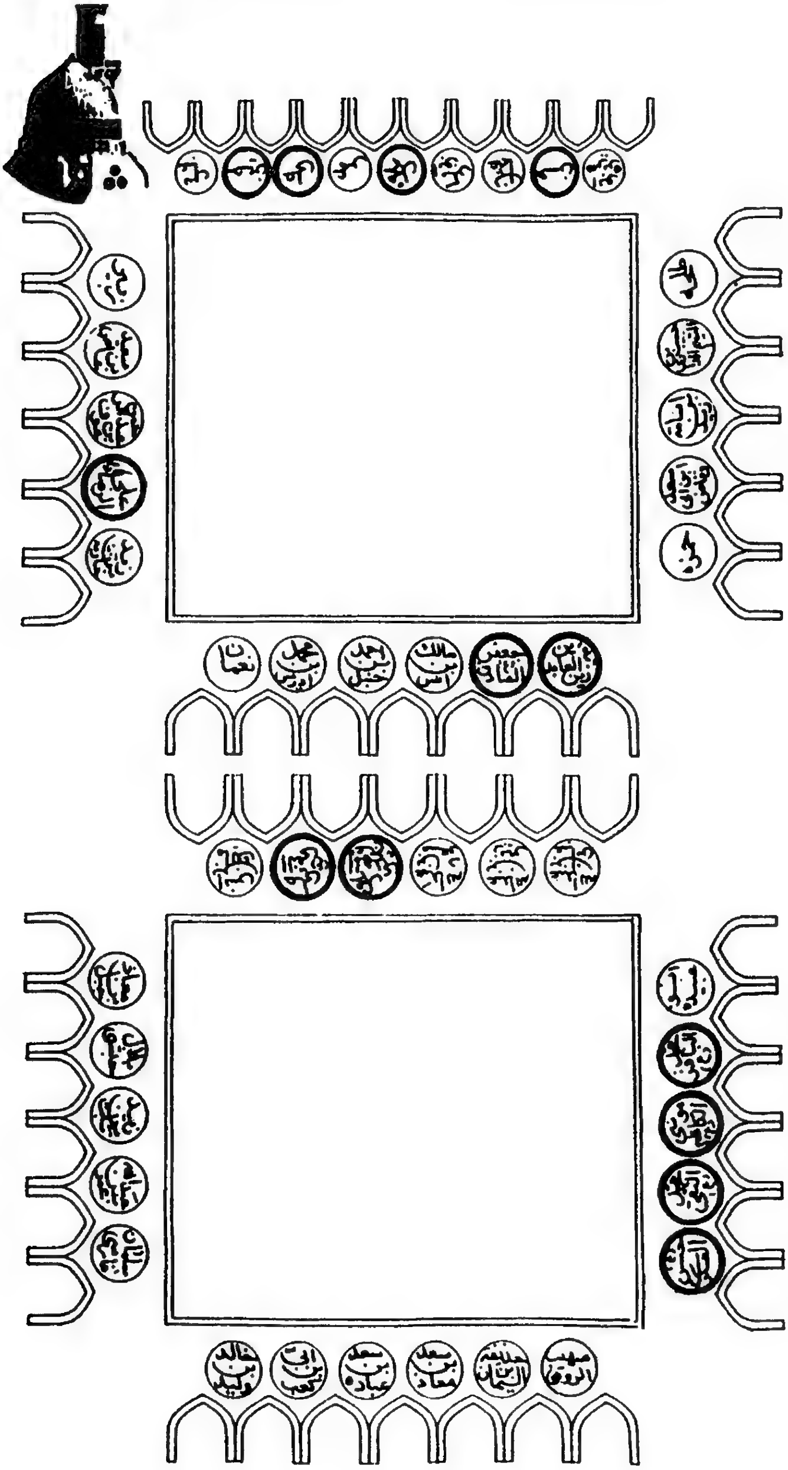
زین العابدین
جعفر الصادق
مالک بن انس
احمد بن حنبل
محمد بن ادریس
نعمان
صهیب الرومی
حذیفه بن الیمان
سعد بن معاذ
سعد بن عباده
ابی بن کعب
خالد بن ولید

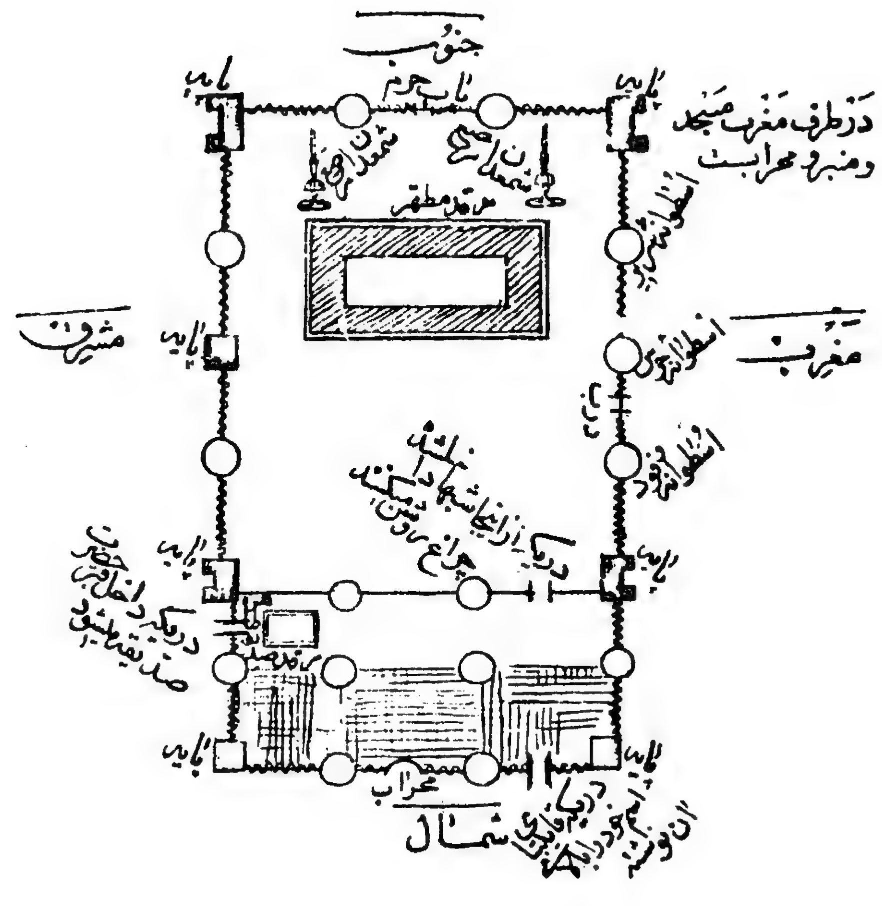
جنوب
باب حرم
مرقد مطهر
در طرف مغرب مسجد و منبر و محراب است
مشرق
مغرب
پایه
محراب
شمال

داشت جامهٔ گُلی مفتول دوز، دور مَضْجع آن بزرگوار کشیده بودند و این جامه را والدهٔ سلطان عبدالمجیدخان در سلطنت سلطان عبدالعزیزخان دوخته است. در محراب آن دو رکعت نماز کردیم. در سمت یسار محراب، طاقچه‌ای بود که به سمت باغچه باز می‌شد و بعد از آن بیرون آمده به سمت بقیع رفتیم و از دروازه‌ای که نزدیک به حرم مبارک است بیرون آمدیم. مسافت کمی که طی شد به قبرستان رسیدیم.

قبرستان بقیع

بدان که قبرستان بقیع نسبت به حرم شریف در مشرق مایل به جنوب است و بقاعی که در قبرستان مزبور است، اوّل بقعه ائمهٔ اربع است که امام حسن مجتبی و علی‌بن‌الحسین و امام محمّدباقر و امام جعفر صادق ـ علیهم‌السلام ـ است. در وسط بقعهٔ مبارکه، ضریح صندوق بزرگی است که دو صندوق در میان آن است، یکی صندوقی است که قبور ائمّه اربعه در میان آن باشد و دیگری صندوقی است که قبر عباس عموی پیغمبر(ص) در میان آن است. میان صندوق و ضریح، قریب نیم ذرع فاصله است و طرف پایین ضریح که سمت پای ائمّهٔ اربعه محسوب می‌شود شبکه است و این بقعه را محمدعلی پاشای مصری در سنهٔ ۱۲۳۴ به امر سلطان محمودخان تجدید عمارت کرده است و در طرف جنوب این بقعه نیز ضریح صدیقهٔ طاهره ـ علیهاالسلام ـ است که متّصل به دیوار است. در اطراف ضریح نیز از فلزّ برنج، شباکی قرار داده‌اند که ده دهنه دارد؛ سه دهنهٔ آن از طرف یمین باز است و باقی مشبّک است و در بالای آن دو قبّهٔ نقره گذاشته‌اند که از هندوستان آورده‌اند و چهلچراغ هم از سقف بر بالای ضریح آویخته‌اند که از بلور است. دوم بقعهٔ رقیه و زینب و ام‌کلثوم بنات حضرت پیغمبر(ص) است. سیّم بقعهٔ عایشه بنت ابی‌بکر و حفصه بنت عمر و ام‌حبیبه بنت ابی‌سفیان و امّ‌سلمه بنت امیّه و صفیّه بنت حیی‌بن اخطب و زینب بنت جَحْش و جویریّه بنت‌الحارث و ریحانه و ماریهٔ قبطیّه زوجات پیغمبر(ص) است. چهارم بقعهٔ ابراهیم پسر حضرت پیغمبر(ص) است که ضریح‌های عبدالله‌بن مسعود و عثمان‌بن مظعون و سعدبن ابی‌وقاص و عبدالرحمن‌بن عوف و سعیدبن زید

واخنث‌بن خضاعه[۱] نیز در میان آن است. پنجم بقعهٔ عقیل و سفیان‌بن الحارث‌بن عبدالمطلب و عبدالله‌بن جعفر طیّار و ابوهریره است. ششم بقعهٔ مالک است. هفتم بقعهٔ نافع مولی عبدالله‌بن عمر است. هشتم بقعهٔ عثمان ذوالنّورین است. نهم بقعهٔ حلیمهٔ سعدیّه است. دهم بقعهٔ ابوسعید خدری است. و بیت‌الاحزان نیز در قبرستان بقیع، در پشت بقعهٔ ائمّهٔ اربعه است، بقعهٔ کوچکی است، محرابی دارد و در سمت یسار، ضریحی از چوب متّصل به دیوار کرده‌اند، رنگش سبز است و زمین درون ضریح، حفره دارد؛ گویند محل نشستن صدّیقهٔ طاهره ـ علیهاالسلام ـ همان موضع بوده است. و در خارج قبرستان نیز دو بقعه است که اول آن بقعهٔ فاطمهٔ بنت اسد، والده حضرت امیر ـ علیه‌السلام ـ است که از دیوار دور بقیع خارج است و ثانی آن بقعه صفیّه و عاتکه دو عمّهٔ پیغمبر(ص) است، صحنی دارد و بقعهٔ آنها نزدیک در صحن، در سمت یسار است. بالجمله اوّل به زیارت ائمهٔ اربعه رفته، خاضعاً و خاشعاً و باکیاً مشغول زیارت شدیم و بر روان آن بزرگواران تحیّت و درود فرستادیم و شکر خدا را به جا آوردم که بحمدالله در چنین روزی که روز عاشورا است به زیارت آستانهٔ مبارکهٔ چهار امام ـ علیهم‌السلام ـ مشرف شدم. چون بوّابان بقعهٔ مبارکه درب بقعه را بر روی حجاج می‌بستند که به ضرب و شتم پول گرفته در را باز کنند، لهذا به آنها سفارش کرده نوید رعایت و نوازش دادم که مانع حجاج نشوند و درب بقعه را در این چند روز مفتوح بگذارند که حجاج به آسودگی زیارت نمایند. آنها هم قبول نمودند و از قراری که می‌گفتند چند نفر بوّاب هستند و جمعی عیال دارند و موظّف نیستند، اگر از جانب دولت در حق آنها وظیفه بر قرار شود هرگز مانع حجّاج نمی‌شوند، بلکه نزدیک آنها هم نمی‌روند؛ عمدهٔ تحصیل معاش آنها در تمام سال منحصر به موسم حج است. خلاصه از بقعهٔ مبارکه بیرون آمده به بیت‌الاحزان رفتم و زیارت عاشورا را تماماً با لعن و صلوات در آن مکان شریف خواندم و چهار ساعت به غروب مانده به منزل آمدم و بعد از صرف غذا، از باب‌السلام وارد مسجد مبارک شده، زیارت جناب پیغمبر ـ ص ـ را با حضور قلب به جا آوردم. نزدیک اسطوانهٔ ابی‌لبابه

---

۱. در میان اصحاب رسول خدا(ص) این نام شناخته شده نیست. تنها از اخنس سلمی یاد شده است. مقایسه کنید با الاصابه، ذیل مورد.

نماز خوانده پس از آن به منزل آمدم.

سه شنبه یازدهم صبح رفعت آغا نایب شیخ‌الحرم آمد. خواجهٔ مودّبی بود، به او صحبت داشته مهربانی کردم، پس از آن قاضی معزول مدینه آمد؛ قدری با او صحبت داشتیم. در این اثنا، رؤسای سادات حسینیّه و موسویّه و نخاوله آمدند. چون این دو طایفه شیعه هستند و در مدینه مسکن دارند و لازم‌الرّعایه می‌باشند سیصد تومان بالمناصفه به آنها نیاز شد که صرف معاش خود نمایند و چون قصد زیارت جناب حمزه سیدالشهداء و سایر شهدای احد داشتم، دوازده اسب و سی نفر عسکر و ده نفر پیاده و دو نفر شتر سوار با یک مِمْباشی و یوزباشی از جانب حکومت حاضر شدند، سوار گشته از دروازهٔ شام بیرون رفتیم. خیمهٔ جناب سعید پاشا و اردوی شامی در سر راه بود. به جهت بازدید سعید پاشا به خیمهٔ او رفته با او قرار دادیم که اردوی شامی را روز جمعه حرکت بدهد که به فضیلت زیارت شب جمعه نیز فائز شویم؛ او هم قبول کرده بالاخره بعد از صرف قهوه و شربت سوار شده به طرف کوه احد رفتیم.

کوه اُحُد

بدان که کوه اُحُد در شمال شهر مدینه و مایل به مشرق است، کوه منقطعی است، طرف شمالی و شرقی او به شهر نزدیکتر است و از شهر مدینه تا احد مُسطّح است و سه ربع ساعت مسافت دارد. جبل سَلْع در سمت یسار راه احد، در شمال و مغرب مدینه واقع است. کوه منقطعی است و یک گوشهٔ آن به سور است. مسجد فتح، که احزاب هم گویند، در دامنهٔ غربی کوه سلع است. قلعه توپخانه هم در بالای کوه نزدیک به کوه سلع است و در شمال و مغرب حرم واقع است و مشرف به میدان است که حجّاج شامی در آنجا خیمه زده‌اند. [قبر]نفس زکیّه محمّدبن عبدالله بن حسن بن حسن ـ علیه‌السلام ـ در سر راه احد، در نزدیکی کوه سلع است. ثنیات الوداع نیز که دو تپّه کوچکی است و در طرف شمال و مغرب شهر است، یکی از آنها اتّصال به کوه سلع دارد. در وسط راه اُحُد سکّوی مرتفعی ساخته‌اند، محل استراحت پیاد گان است. بعد از آن نخلستان و باغات سبز و خرم است و بعد از آن عمارات اعیان مدینه است که در ماه رجب برای زیارت حمزهٔ سیدالشهدا رفته

منزل می‌کنند. بعد از آنکه این مسافت را طی کردیم به جلگه‌ای رسیدیم که در دامنهٔ کوه احد است. پیش از رسیدن به بقعهٔ حمزه، در سمت یسار راه، قبرستانی است، در جلو آن ایوانی بود که از آنجا به قبرستان وارد می‌شوند. بعضی از شهدای احد در آنجا مدفونند؛ آثار قبرستان نمودار بود، ولی سنگ قبر و اسمشان معلوم نبود، فاتحه خوانده گذشتیم. قبرستان دیگر هم بالاتر از آن است و به مسافت قلیلی پایین‌تر از بقعهٔ حمزه سیدالشهداء است. قبرستان طولانی است. اطراف آن را دیوار کشیده سفید کرده‌اند، ولی راهی به قبرستان نگذارده‌اند. بقیّهٔ شهدا در آنجا مدفونند و هیچ یک سنگ قبر و اسمشان معلوم نیست. غزوهٔ احد در هفتم شوال سنهٔ سوم هجرت واقع شد. حمزهٔ سیدالشهدا به دست وحشی بن حرب، غلام جبیربن مطعم شهید شدند. مصعب‌بن عمیر حامل لواء و عبدالله‌بن جحش برادر زینب زوجهٔ حضرت رسول(ص) و ذکوان انصاری و حنظلة‌بن ابی‌عامر غسیل‌الملائکه و جمع دیگرند ولیکن در مدینه جز حمزه و عبدالله‌بن جَحْش کسی دیگر معروف نیست. بالجمله اول وارد بقعهٔ مبارکه حمزه سیدالشهدا(ع) شدیم. دهلیزی داشت از آنجا داخل صحن شدیم. بقعهٔ مبارکه در سمت یسار درب صحن واقع است و شبیه به دو تالار تو در تو است که یک شاهنشین در وسط داشته باشد. ضریح مبارک در بقعهٔ اول است و از دو طرف شاهنشین راهی به طرف بقعهٔ دوم است و در سمت یمین ضریح مبارک، ضریح کوچکی است که عقیل نام در آنجا مدفون و از اهل تسنّن است. بقعهٔ مبارکهٔ حمزه را اول ملک اشرف بنا کرده، بعد سلطان محمود تجدید عمارت نموده است و سلطان عبدالعزیز صحن آن را وسیع کرده است. بالجمله زیارت حمزه را خوانده و در محراب بقعهٔ دوم نماز بجا آورده بیرون آمدم. در سمت غربی بقعهٔ مبارکه، در بالای سکّو نمد انداختند، چای صرف شد. فقرا جمع شدند، احسانی به عمل آمد. بعد سوار شده فاتحه به قبرستان بزرگ شهدا خوانده، از آنجا به مسجدالثّنایا[1] رفتیم که دندان مبارک حضرت ختمی مآب ـص ـ را در آن مکان عتبة‌بن ابی‌وقاص مکسور نموده است. صحن کوچکی است و گنبدی دارد. به درون آن رفته، در محراب آن دو رکعت نماز خواندیم و این مسجد، بالاتر از بقعهٔ حمزه، در شمالی آن واقع است. مسجدی

---

۱. در اصل به اشتباه: السنایا

هم در آخر دره است که گویند از بقعهٔ مبارکه تا آنجا هشتصد و شانزده قدم است و حضرت رسول -ص- در آنجا مجروح شده و نماز خوانده‌اند، ولی به آنجا نرفتیم. و در محاذات بقعه مبارکهٔ حمزه نیز گنبدی است که می‌گویند آنجا مشهد حمزه بوده است. چون وقت مساعد نبود به آنجا نرفته مراجعت به شهر نمودیم و شب به زیارت حرم مبارک مشرف شده معاودت به منزل کردیم. احمدفاضل پاشا محافظ مدینه آمد و اظهار کرد، هر چند جناب سعیدپاشا قرار داده بود روز جمعه با شما حرکت نماید ولی چون آذوقه و جو و کاه در مدینه کم است، لابدًا اردوی شامی روز پنجشنبه حرکت خواهند کرد. جواب دادم صبح شما و سعید پاشا بیایید نزد اینجانب تا آنکه قرار حرکت را بدهیم. مجلس به همین جواب ختم شده رفت.

چهارشنبه دوازدهم محافظ و سعید پاشا آمدند که قرار حرکت را بدهیم. چون در راه مدینه نظم اردوی شامی را به رأی العین مشاهده کرده بودیم و عزیمت زیارت بیت‌المقدس را هم در نظر داشتیم و حاجی محمدآقای شیرازی نیز که مخرج و حمله‌دار است، صفای راه شام را تعریف کرده بود، لهذا از حاجی محمدآقا مال کرایه کرده قرار داده بودیم که با اردوی شامی حرکت کند که به شام رفته از آنجا به بیروت و یافه و بیت‌المقدس، برّاً و بحراً حرکت نمائیم. قادر آقای مخرج که حمله‌دار حجاج شامی بود به علّت غرضی که با حاجی محمدآقا داشت، می‌خواست اسبابی فراهم بیاورد که اردوی شامی زودتر حرکت نماید و وضع حاجی محمدآقا برهم خورده نتواند با اردوی شامی حرکت کند. این بود که به قلّت آذوقه مدینه متعذر شده می‌خواست سعید پاشا و اردوی شامی را زودتر حرکت بدهد، اگر چه در قلّت آذوقه چندان بی حق نبود و به واسطهٔ بی‌نظمی خارج مدینه کمتر آذوقه به شهر می‌آوردند و خود محافظ نیز از نداشتن استعداد نظم خارج مدینه شکایت داشت و با او قرار دادیم در اسلامبول در شرفیابی حضور اعلیحضرت سلطان مراتب را عرض کنم که به استعداد او بیفرایند تا بتواند از عهدهٔ نظم خارج شهر بر آید، معهذا ممکن بود که یک روز هم مکث کند و اقامت یک روز چندان صعوبت نداشت، لهذا فرزندی ابوالنصر میرزا را با محافظ و سعیدپاشا گفتم با قادرآقا نشسته او را حتماً راضی کنند که روز جمعه حرکت کند؛ رفتند و با او حرف زدند و هر

طور بود قرار حرکت را به روز جمعه دادند. از این فقره اطمینانی حاصل نموده پنج ساعت به غروب مانده سوار شده به مسجد قُبا رفتیم.

مسجد قُبا

بدان که مسجد قُبا در جنوب مدینه واقع است و از شهر تا آنجا دو میل راه است. از باب القُبا که بیرون می‌روند، باید از وادی رانوناء[۱] که در پایین شهر و در جنوب مدینه است گذشت و به وادی بطحان داخل شد و این دو وادی متّصل به وادی عقیق می‌شوند، از آن پس باغات و نخلستان است و در وسط راه هم قراولخانه ساخته‌اند، توپ و سرباز دارد و این قراولخانه برای آن است که اعراب در وقت رسیدن ثمر نخیلات به میان باغات نیایند دزدی کنند. در سمت یمین نخلستان مزار بنات النجار است. گویند وقتی که حضرت رسول(ص) به قُبا تشریف آوردند، این دخترها تهنیت ورود و تحیّت و درود گفتند. بالجمله مسجد قُبا مسجدی است که حضرت پیغمبر(ص)، وقتی که به آن حدود تشریف آوردند، در آن مکان بنا کردند و در قرآن مجید آیهٔ مبارکه «**لَمَسْجِدٌ اُسِّسَ علی التقوی**»[۲] اشاره به این مسجد است و این آیهٔ شریفه نیز در آن مسجد نازل شده است. و این مسجد را صحنی است و در وسط، چهار طاقی بنا کرده‌اند که جای اناخهٔ شتر آن حضرت بوده و در برابر آن چاهی است که منسوب به ابوایّوب انصاری است و در جنوب چهارطاقی، محرابی است که آیهٔ مزبورهٔ فوق در آنجا نازل شده و اصل مسجد در سمت یمین صحن است و سه ستون در عرض آن واقع است و محرابی در سمت جنوبی آن است و محراب دیگر نیز در آخر دیوار جنوبی است که آن را طاقة‌الکشف می‌نامیدند و به همین عبارت نیز در بالای آن نوشته‌اند و گویند از آنجا کعبه منکشف و نمودار شده، به آن نماز خوانده‌اند و این حدیث را نیز در آن مسجد نوشته‌اند: **مَنْ تَطَهَّرَ فی بَیْتِه ثُمَّ أَتیٰ مَسْجد قُبا فَصَلّی فیه صَلاةً کٰانَ لَهُ أجْر کَأَجْرِ عُمرة.**[۳] بالجمله چون به مسجد قبا رسیدیم احتراماً پا

۱. در اصل: زانو
۲. توبه، ۱۰۸
۳. وفاء الوفاء، ج۳، ص ۸۰۱

برهنه وارد صحن شدیم و در محراب مسجد و در طاقه‌الکشف و محراب نزولِ آیهٔ **لَمَسجد اُسِّسَ عَلَی التقوی**، نماز خوانده از آب چاه ابوایّوب انصاری تجدید وضو نموده بیرون آمدیم و این شعر عبدالرحمن‌الحکم را بخاطر آوردم.

فان أهلک فقد اقررت عیناً   من‌المستعمرات الی قبا

و اماکن متبرّک که در اطراف مسجد قبا است، یکی خانهٔ جناب امیر مؤمنان ـ علیه‌السلام ـ است، بقعه‌ای دارد و در سمت یسار بقعه، سنگ آسیایی در فضای کوچکی گذاشته بودند و می‌گفتند، آسیای حضرت صدیقه طاهره ـ سلام‌الله علیها ـ است؛ دوم خانه صدیقهٔ طاهره ـ سلام الله علیها ـ که در کوچهٔ پشت خانهٔ جناب امیر ـ علیه‌السلام ـ است. فضای مختصری دارد، از آنجا داخل بقعه می‌شوند و در میان بقعه محرابی است؛ سیم چاهی است که انگشتر حضرت ختمی مآب در میان آن افتاده بوده است. حیاط کوچک و مسجد کوچکی در آنجا بنا کرده‌اند و پنجره از طرف مسجد به سمت چاه گذارده‌اند؛ پنجم بئری است که از دو سمت آن آب شیرین و شور دارد، داخل چاه می‌شود و مخلوط یکدیگر می‌شوند و گویند، وقتی که این دو آب ممزوج از ته چاه خارج شده به طرف شهر جاری می‌شوند، از هم جدا گشته هر یک مجرای علی حده دارند. به همهٔ اماکن مزبوره رفته، نماز خوانده بیرون آمدیم. در قبا از همه قسم مرکّبات خوب پیدا می‌شد، قدری آوردند، نارنجهای آن از نارنجهای دو بهاره شیراز بزرگتر بود. عصر به شهر مراجعت نموده، به حرم مطهّر مشرف شده، چون به جناب شیخ‌الحرم قرار داده بودیم که در ساعت یازده داخل روضهٔ معطّره گشته به این نعمت فائز گردیم، دو عدد شمعدان نقرهٔ بزرگی که از طهران به جهت پیشکش آورده بودم به مسجد آوردند، تسلیم جناب شیخ‌الحرم شد و عمّامه و ردای سفید آوردند، پوشیده با شیخ‌الحرم و فرزندی ابوالنصر میرزا و دو نفر از خواجه‌ها که نام آنها سالم آغا و قادرآغا بود، با خضوع و خشوع تمام از درب حجرهٔ صدیقهٔ طاهره ـ سلام الله علیها ـ وارد شده، بعد از زیارت آن بزرگوار وارد حجرهٔ منورهٔ جناب پیغمبر(ص) وارد شدیم. یک شمعدان مرصّع روضه مطهّره را به دست خود روشن کرده، در دست گرفته بودم و یک شمعدان دیگر را جناب شیخ‌الحرم روشن نموده در دست گرفته بود. هر دومان مانند اَدْنی چاکری که به بارگاه پادشاه تاجداری مشرّف شود،

شرفیابی حاصل کرده، شمعدانها را در محل خود گذاشتیم. بعد از آن با کمال ادب دست به سینه ایستاده استغاثه و استغفار نموده، درود و تحیّت به روان خواجهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات فرستادم و این منظومه را چون غلامی که در برابر مولای خود مناجات و عرض حاجات کند، در برابر ضریح مبارک خواندم و پس از آن خاک آستانه را بوسیده بیرون آمدم که زیارت این بنده درگاه در آن آستان مبارک قبول و عرایضم مقبول افتد.

حاشاه أنْ یحرم الرّاجی مکارمه — أو یَرْجع الجارُ مِنْهُ غَیر مُحترم

منظومه این است:

ای سرورِ کاینات عالم — وی بر همه‌انبیا مُقدّم
هر چند مؤخّری به ظاهر — ذات تو بود نخست صادر
ذات تو از آن مؤخر افتاد — که علّت غایئی در ایجاد
بودی تو نبی ایزد پاک — روزی که نبود آدم و خاک
نور تو به صلب آدم آمد — از نور تو او مُکرّم آمد
اصلاب پیمبران مرسل — بودند به نور تو مُسلسل
روزی که پیمبری نمودند — با نور تو رهبری نمودند
انوار وجود تابناکت — شد جمع بذات دُخت پاکت
دخت تو چو با علی قرین شد — با نور تو نور او عجین شد
زو گشت پدید یازده نور — هر یک به صفا چو لمعهٔ نور
در مذهب ما همه ولیّند — از نسل تواند و از عَلیّند
معراج کنان ز نقطهٔ خاک — با جسم شدی به سوی افلاک
رفتی به فراز چرخ نهم — جائی که عقول می‌شود گُم
جبریل و بُراق را بهشتی — وز سدره منتهی گذشتی
عرش از قدمت مُزیّن آمد — وین معجزات مُبیّن آمد
ز افراد پیمبران ممتاز — این گونه کسی ندیده اعجاز
تو خاتم جمله انبیائی — تو مظهر ذات کبریایی
من بنده کمترین مرادم — جز تو نبود کسی مرادم

با جسم نحیف و پای خسته   احرام به سوی کعبه بسته
در مکّه و خانهٔ خداوند   بستم به زیارت تو پیوند
اینک ز پناه بیت باری   بر کوی تو آمدم به زاری
اقبال و سعادتم قرین شد   تا خاک تو زینت جبین شد
هستم یکی از سکان کویت   با شوق شدم به جستجویت
در کوی تو خاک و خاکساری   بالاست ز تاج و تاجداری
این کوی تو راه حق و دین است   بر سوی خدا رهی مبین است
این عمرِ گذشته‌ام تبه شد   گه صرف ثواب و گه گنه شد
در مدّت شصت و پنج سالم   امروز قرین این وصالم
یک عمر دگر کجا بیارم   تا جبهه به درگهت گذارم
در دنی و آخرت تو شاهی   زینت دِه افسری و جاهی
هم منبع فضل و رحمتستی   هم شافع جمله اُمتستی
خواهم که به‌حسن‌فضل و رحمت   بخشی گنهم، دهی تو عزت
قلب شه تاجدار غازی   بر من تو همی رئوف سازی
وز خدمت من شوند راضی   چونان که بُدی به عهد ماضی

چون جناب شوکت بیک شیخ‌الحرم، درخصوص روشن کردن شمعدانهاکه من پیشکش کرده بودم، چنین تقریر کرد که باید از اعلیحضرت سلطان عثمانی تحصیل اجازه شود، بنابر اصول قانون خودشان رقعه‌ای از من خواست که خدمت سلطان بفرستد، لهذا رقعه‌ای به این مضمون مختصر نگاشته نزد شیخ‌الحرم فرستادم. مضمون رقعه این است:

کِتابی إلَیْکَ أیُّها الصّاحِب الرُّتبة العلیّة و ذوالسّعادة و الشوکة السنیّة، الشَّفیق المکرَّم و الصدیق المعظَّم شَیخ الحَرَمِ الْمُحتَرَم ـ دامَ مَجْده ـ انّی أهْدَیْتُ إلی القُبَّة المقدَّسةِ المبارکة الّتی کانَتِ الشّمس لُمعة مِن لَمَعاتِ سَنائها و الْقَمر مُستَنیراً مِن نورها و ضِیائِها، مِصباحَیْن مِن فِضَّة وزنهما أرْبَعَة آلافِ مثقال و رَجائی مِنکَ أن تَضَعهما فی هذا المَقام المُتَعال اسْتُنیر فیِ‌اللَّیالی و یَکُونا هدیتان مِنّی فی هذا المَقام الشریف‌الطّاهِر العالی، إنَّ الْهَدایا عَلی مِقْدارِ مُهدیها.

پنجشنبه سیزدهم بعد از ظهر به قبرستان بقیع رفته، بعد از زیارت ائمّهٔ اربعه به تمام

بقاع عمّات و بنات و زوجات پیغمبر(ص) و بقعهٔ ابراهیم و بقعهٔ عقیل و حلیمهٔ سعدیه و غیره رفته، فاتحه خوانده از پشت قبرستان، از میان کوچه مراجعت نموده، به دروازه که داخل شدم، از سمت ایسر به مقبرهٔ اسماعیل‌بن جعفرالصادق رفته زیارت خواندم؛ پس از آن به خانهٔ امام زین‌العابدین ـ علیه‌السلام ـ رفتم. از بنای خانهٔ آن بزرگوار، ایوان و محرابی باقی بود و چاهی در سمت یسار آن بود که آبش شور بود. گویند این همان چاهی است که آن حضرت مشغول نماز بودند و امام محمدباقر در طفولیّت بـه آن چـاه افتادند و آن بزرگوار بعد از فراغ از نماز او را از میان چاه، بی نقص و عیب بیرون آوردند. و از آنجا مراجعت به منزل نمودم. چون شب جمعه بود غسل کرده به مسجد مبارک رفتم. حاجی ملاباقر ترک حاضر بود. دعای اذن دخول و زیارت خوانده بعد از زیارت آمده، در پهلوی اسطوانهٔ ابی‌لبابه نماز و قرآن و زیارت جامعه را خواندم و برای احباب و اموات سیاهه‌ای به او دادم و وکیل نمودم که به نیابت، زیارت به جای آرد؛ تا هفت و نیم از شب رفته در مسجد مبارک اعتکاف داشتم، بعد از آن نزدیک شباک رفته، عرایض خود را عرض کرده از باب‌السلام مراجعت به منزل نمودم. امشب باران شدیدی در مدینه منوّره بارید، وقت مراجعت از حرم کوچه‌ها گل شده بود. چون فردا از مدینه حرکت کرده به سمت شام خواهیم رفت، لهذا آنچه که از متعلقات شهر مدینه ذکر شده بود، در این صفحه نگاشته می‌شود که متروک نماند.

آبار مدینه

بدان که در مدینه منوّره هفت بئر است که به وجود مبارک حضرت ختمی‌مآب متبرک شده‌اند، به این معنی که یا وضو گرفته‌اند یا آب دهان مبارک را در آن انداخته‌اند و اسامی آنها در این دو بیت جمعند.

إذا رُمْتَ آبـــارَالْــنَبِیّ بِــطیبةٍ　　فَـعِدَّتها سَبْعٌ مَـقالاً بِـلا وَهــنِ

اَریسٌ وَ غَرْسٌ رَومـةٌ وَ بَـضاعَةٌ　　کَذا بُصَّةٌ قُل بئر حاءٍ[1] مَع العِهْنِ

---

۱. سمهودی از آن با عنوان بیرحاء یاد کرده است این چاه از ابوطلحه انصاری بود که از ثـروتمندان مـدینه بود و زمانی که آیهٔ «لن تنال البرّ حتی تنفقوا مما تحبون» نازل شد به رسول خدا(ص) عرض کرد که: انّ احبُّ اموالی الیّ بیرحاء. آنگاه آن را صدقه قرار داد. نک: وفاء الوفا، ج۳، ص ۹۶۱

اکثراین آبار دراطراف مسجدقبا است، مگر بضاعه که در دروازهٔ شام‌است و حاء که‌وسط شهر است.[۱]

مساجد مدینه

بدان که مساجد معروفه که حضرت پیغمبر(ص) در آنها نماز خوانده‌اند، ده مسجد است. اول مسجد قبا است که ذکر شد. دوم مشربهٔ ماریه قبطیه[۲]، ام ابراهیم است که در جنوب و شرق مدینه است، مسجد کوچکی است، سقف آن خراب شده و این مسجد را از سنگ سیاه ساخته‌اند، سه طرف آن خراب است و سمت قبله آن آباد است. گویند مسجدی است که جناب ختمی‌مآب (ص) به زوجات خود خشم نموده در آن مسجد اقامت فرمودند. سیم مسجد فضیخ است که در جنوب شهر مدینه است، مسجد طولانی است، صحنی دارد، دیوار آن از آهن است، ولی سقف مسجد خراب شده و این مسجد مابین مسجد قبا و مشربه است. چهارم مسجد فتح است. پنجم مسجدالاجابه است. ششم مسجد ذوالقبلتین است. هفتم مسجد فسح است. هشتم مسجد غمامه است که مصلّی نیز گویند، ما بین جنوب و مغرب شهر است. نهم مسجد ابی‌ذر است و در خارج سور قدیم است، سقف ندارد، دیواری از سمت کوچه کشیده، دری گذارده‌اند. دهم مسجد اُبیّ‌بن کعب است که در بقیع نزدیک درب قبرستان است. آنچه را که به علامت ننوشتیم وقت نبوده است که برویم و ملاحظه نمائیم.

کوههای مدینه

بدان که در مدینه منوّره هفت جبل است که اسامی آنها معروف است. اوّل کوه اُحُد است که بیان شد. دوم کوه سلع است که آنهم ذکر شده است. سیّم کوه وَعیر است که در مغرب

---

۱. در بارهٔ بئر العهن، سمهودی در وفاء ج ۱، صص ۹۷۸ ـ ۹۷۷ توضیحاتی آورده است که در روشن کردن محل دقیق آن مفید است.

۲. مشربهٔ ام‌ابراهیم مکانی است که قسمت عوالی مدینه و در نزدیکی حرهٔ شرقی. رسول خدا(ص) همسر خود ماریه را در آنجاگذاشته‌بود. محتمل است که این به دلیل اظهار تنفر برخی از همسران آن حضرت از ماریه بود که صاحب فرزندی برای رسول خدا(ص) شده و شخص پیامبر نیز سخت به ماریه علاقمند بود. مشربه در اینجا به معنای بستان است. بنا به نقل سمهودی، این محل بعدها در اختیار نوادگان امام هادی(ع) بوده است. نک: وفاء الوفا ، ج ۳، ص ۸۲۶

حقیقی است، کوه منقطعی است و از شمال به جنوب امتداد دارد و تا شهر یک فرسخ و نیم است. چهارم و پنجم جمّاءالکبری و جمّاءالصغری است که مواجه کوه وعیرند و نیم فرسنگ فاصله دارند. دو کوه منقطع هستند و به مغرب و جنوب مغرب امتداد دارند و جمّاءالصغری به مسجد شجره اتصال دارد. ششم و هفتم اصیغرین است، دو کوه کوچکی که منقطع هستند و در میان جنوب و مغرب شهر مدینه واقع هستند.

حرّه مدینه

بدان که در مدینه دو حرّه است که معروف و مشهورند. اوّل حرّه بنی‌قریظه است که مابین مشرق و جنوب مدینه است. دوم حرّه بنی‌النضیر است که در جنوب و مغرب مدینه است. گویند قتل جمعی در آنجا شد و قبور شهدای حرّه[1] در آن مکان است و یوم‌الحرّه مشهور و معروف است.

خندق معروف

بدان که خندق منطمس گشته است. طول آن از مرتبهٔ اعلای وادی بطحان است که از شمال به جنوب امتداد دارد. طرف شرقی آن جبل سلع است و طرف غربی آن حرّه.

وادی عقیق

بدان که وادی عقیق میان مدینه و فُرع است و فُرع در جنوب مدینه است و تا مدینه چهار روز راه است. نعم ماقیل:

یا صاحِبی هذَا العَقیق فَقِفْ بهِ   مُتوالِیاً اِن کُـنْتَ لَسْتَ بـوالهِ

جمعه چهاردهم چون امروز از مدینه خارج شده به سمت شام خواهیم رفت، صبح به زیارت مشرّف شده، زیارت وداع را با کمال افسوس خوانده، مرخّصی حاصل کرده، به زیارت ائمّه بقیع مشرّف شده، درب ضریح را باز کرده با نهایت خضوع و خشوع به زیارت قبور ائمّه اربعه ـ علیهم‌السلام ـ و عباس عمّ رسول‌الله ـ ص ـ تشرف حاصل نموده و تشکرها نمودم که بحمدالله تعالی به این سعادت فایز گردیدیم؛ پس از آن مرخّصی حاصل نموده به منزل آمدم که تهیّهٔ اسباب حرکت شود. نصیرالملک و عبدالحسین‌خان آمده بودند، قدری با آنها صحبت داشتم. شریف عبدالمنعم که از مکّه معظّمه همراه آمده

---

۱. اشاره به شورش مردم مدینه در سال ۶۳ بر ضد امویان و حملهٔ امویان به این شهر که منجر به شکست شورشیان و شکستن حریم نبوی شد.

بود پاره‌ای گفتگوها داشت. مدّتی معطّل گفتگوی او شدیم. اول شب از خانهٔ سید صافی بیرون آمده، سوار تخت شدم. محافظ در وقت سواری نزدیک تخت حاضر شده یک ساعت از شب رفته وارد بئر عثمان شدیم. اردو بالاتر از بئر عثمان افتاده بودند. محافظ و سید صلاح‌الدّین و سیدحسن و کمال بیک نایب محمد خان قونسول و ممباشی آمده خداحافظی کرده رفتند. حرکت امروز رو به شمال بود و مسافت یک فرسخ و بئر عثمان در طرف یسار واقع بود و مسجدی هم در آنجا بنا نهاده‌اند که مشتمل بر دو طاقنمای هلالی بود، از دو طرف باز و گشاده بود.

شنبه پانزدهم صبح اردوی شامی به همان ترتیبی که سابقاً ذکر شد، حرکت کرده رفتند. ما هم با سوار و جمعیّتی که همراه داشتیم از دنبال حرکت نمودیم. حرکت رو به شمال غربی بود و راه غالباً مسطّح و اطراف آن یمیناً و یساراً کوه. در پاره‌ای جاها فاصلهٔ کوهها بسیار بود و در بعضی جاها کم و مانند بوغاز به نظر می‌آمد. مسافت پنج فرسنگ بود، ولی در مدّت یازده ساعت طی کردیم و دو ساعت به غروب مانده وارد بئر جَبْری شدیم. آب این منزل گل‌آلود بود. آب بارانی است که در غدیر جمع می‌شود، بئر حقیقی نیست، بئر جبری است و اسمش با مسمّی مطابق. درخت گز در این منزل زیاد است، حجاج در جلو چادرها آتشها افروخته بودند. امروز وقت ظهر در بین راه عواف شد. چادر زدند، نماز خواندم، درد دلی عارض شد که تا ورود به منزل این درد را داشتم؛ حتّی تخت را که به زمین گذاردند، قادر نبودم که از میان تخت بیرون بیایم، تا غروب در میان تخت در جلو چادر نشستم. بعد از مداوا رفع شده از تخت بیرون آمدم و در اطراف خیام راه رفتم. هوا هم چندان سرد نبود.

یکشنبه شانزدهم اول طلوع صبح اردو حرکت کرد. ما هم از دنبال روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود، امّا تا یک میدان به منزل مانده، راه مسطّح و اطراف آن جبال بود، بعد سنگلاخ شد، ولی سنگهای آن کوچک بود و امروز مسافتْ هفت فرسنگ بود. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و در جایی عواف نشد، امروز می‌بایست در بئر نسیف منزل نمائیم. نسیف مأخوذ از نسفت‌الریاح است، ولی چون باد شدید آمده بئر مزبور را پر کرده است. اردو در آنجا نیفتاد و از آنجا مسافت دو ساعت راه را طی کرده، در

صحرایی که آب باران دو شب پیش آمده، در غدیری جمع شده بود افتادند، ولی آب آن خیلی گل‌آلود بود، به کار نوشیدن و چای پختن نمی‌خورد. هر کس از منزل بئر عثمان آب صاف در مشکها داشت، باقی حجاج به آنها رشکها داشت. هوای این منزل ملایم بود و حجاج رشتی در خیمه‌های خود شب روضه خوانی کردند. زکامی به من عارض شده بود، کسالت داشتم. اول شب خوابیدم، برای شام بیدار شدم. جناب حاجی میرزا یوسف آقا به احوالپرسی آمد. او را نگاهداشته به صحبت مشغول شدیم.

دوشنبه هفدهم طلوع صبح حرکت نمودیم. یازده ساعت در راه بودیم. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اول منزل تا یک ساعت راه خارستان بود. تپه‌های خاکی داشت و بر روی آنها خار روئیده بود و از خارستان که گذشتیم سه دماغه کوه علی‌الترتیب در سمت یسار نمودار شدند که از پهلوی آنها گذشتیم. به دماغهٔ اولی که رسیدیم اراضی راه سنگلاخ شد، ولی سنگهای آن چندان بزرگ نبودند. بعد از یک ساعت به دماغهٔ ثانیه رسیدیم، زمین ریگزار شد و عرض مابین جبال یمین و یسار کم گشت و بعد از نیم ساعت به دماغهٔ ثالثه رسیدیم. صحرا وسیع شد و حرکت به سمت شمال غربی گشت و از آنجا قلعهٔ عنتر که در فراز جبل مرتفعی است نمودار شد، ولی از آنجا تا به قلعه پنج فرسخ بود، یک ساعت به غروب مانده از پهلوی آن گذشتیم. این کوه در یسار راه و در طرف شمال واقع است و در فراز آن قلعهٔ مستطیلی است که آن را اصطبل عنتر می‌گویند، ولی خراب شده است و دیوار یک سمت آن باقی است و در طرف یمین نیز دماغهٔ کوه دیگر نزدیک شده. از فاصلهٔ وسط این دو کوه گذشتیم. اردو را در صحرای وسیعی انداخته بودند، آب این منزل بسیار کم و گل‌آلود بود که از آب باران جمع شده و از بابت آب به مردم بسیار بد گذشت، مگر کسانی که از منازل سابقه آب صاف همراه داشتند. این صحرا در سابق منزلگاه نبوده است و چند سال است به جهت نزدیکی مسافت، منزل قرار داده‌اند. عنتر از شجاعان عرب بوده است که به دست جناب ولایت مآب علیه‌السلام به قتل رسیده و بدان جهت آن حضرت را قاتل عمرو و عنتر گویند.[1] هوای این منزل ملایم بود، چندان برودتی

---

۱. عنتری که معمولاً در اشعار فارسی نیز در کنار عمرو بن عبدود یاد می‌شود، عنترة بن شداد بن عمرو بن معاویه از قهرمانان و شعرای بنام عرب است که به نقل منابع، بیست و دو سال پیش از هجرت از دنیا رفته

نداشت و چون مسافت منزل فردا بعید است، امشب در اردوی شامی جار کشیدند الشیل بین‌السبعه! و مرادشان این بود، هفت ساعت از شب گذشته باید حرکت کرد.

سه شنبه هیجدهم از دیشب تا صبح سه‌شنبه در حرکت بودیم و حرکت غالباً رو به شمال غربی بود و وقت صبح و ظهر در دو جا عواف کرده و اراضی راه غالباً مسطّح بود و در چند جا، جبال یمین و یسار به هم نزدیک شده از وسط آن عبور کرده به صحرای وسیعی وارد شدیم که یا ریگزار بود و یا سنگستان و یا اشجار گز و خار مغیلان داشت، ولی خارهای آن به سبب ترشح هوا سبز و خرّم بودند و در عرض راه، در سمت یسار، تل بسیار مرتفعی دیدیم که مخروطی‌الشکل بود و خاک آن چنان نرم بود که گویا با غربال بیخته و بر روی هم ریخته بودند. دو ساعت راه به منزل مانده، اراضی سنگلاخ شد و فراز و نشیب به هم رسانید. یک ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم و در حقیقت با عوافین شانزده ساعت از دیشب تا حالا راه رفتیم. اسم این منزل را حَدره می‌گفتند، وفی اللغة الحدر الحط من علو الی سفل. چون در آخر این منزل از بلندی به پستی می‌آیند، بدان جهت به این اسم موسوم شده است. اردو را به جهت مجاورت با آب در دامنهٔ کوه، در جایی انداخته بودند که دارای درختان گز و خار مغیلان بود و همهٔ آنها سبز بودند و آب این منزل هم آب باران بود که از سیل جمع شده بود، ولی صاف‌تر از آب منزل دیروز بود. اینجا هم سابقاً منزلگاه نبوده است و منزل معمول، هدیه است که در مسافت دو ساعت قبل از این منزل واقع است. و در طرف یمین راه قلعهٔ مخروبه و برکه‌ای بود، ولی به واسطهٔ آنکه برکهٔ آنجا آب نداشت از آنجا گذشته اینجا را منزل قرار دادند. نزدیک به صبح در این منزل سیل آمد، آب آن صاف بود، مشکها را از این آب پر کردند و از این منزل تا قلعهٔ خیبر شش فرسنگ راه است.

چهارشنبه نوزدهم نیم ساعت به طلوع آفتاب مانده روانه شدیم و حرکت به جانب شمال غربی بود. وقت ظهر عواف شد. اراضی این راه شش تنگه داشت. از اول منزل که حرکت کردیم تا نیم ساعت اراضی راه فراز و نشیب داشت، ولی به سنگ و ریگ بود و اطراف آن کوه بود. بعد از آن که از فراز و نشیب بیرون آمدیم سنگلاخ شد ولی سنگهای

است و بنابر این ربطی به زمان امیرمؤمنان (ع) ندارد.

آن چندان بزرگ نبودند. بعد از سه ساعت به تنگهٔ اولی رسیدیم. از آنجا که بیرون آمدیم به جلگهٔ وسیعی وارد شدیم. اراضی آن مسطّح بود. دو ثلث آن سنگستان بود و یک ثلث دیگرش خاک. بعد از دو ساعت به تنگهٔ دوم رسیدیم. جلگهٔ وسیعی نمودار گشت. اطراف آن نیز جبال بود. بعد از پانزده دقیقه به تنگهٔ سیم رسیدیم. فراز و نشیب داشت و تا به جلگه وارد شدیم سنگلاخ بود و احجاری داشت که سیاه رنگ بودند و بعد از یک ساعت و چهل و پنج دقیقه به تنگهٔ چهارم رسیدیم. آن نیز جلگهٔ وسیعی داشت و دو ساعت مسافت آن بود پس از آن به تنگه پنجم رسیدیم؛ یک ساعت و نیم مسافت آن بود و جلگهٔ وسیع داشت و اطراف آن جبال بود. دو ساعت به غروب مانده وارد تنگهٔ ششم شدیم. اردو را در ابتدای این تنگه انداخته بودند و اسم این منزل را بَلاّعه می‌نامیدند وَ الْبَلاّعة فی اللغة بئر ضَیِّقُ الْرَأس یَجْری فیهِ مأء المَطَر و چون بئر این منزل نیز بدین نحو بود، لهذا به این اسم موسوم شده است، ولی بئر و برکهٔ آن آب نداشت. اهل اردو آب را از منزل دیروز آورده بودند و در اراضی راه امروز چوب مسواک و سناء مکّی فراوان بود، اهل اردو می‌چیدند.

پنجشنبه بیستم طلوع صبح روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود. اراضی این راه مسطّح بود و نشیب و فراز آن کم، ولی اطراف آن کوه بود. در بعضی نقاط اراضی یمین نزدیک می‌شد و در بعضی جاها جبال یسار. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل بئر جدیدی است. چاهی است که به تازگی آن را حفر کرده‌اند و آب آن شیرین است. اردو را در نزدیک جبال شرقی انداخته بودند. در این منزل بر اهل اردو از بابت آب و از جهت آذوقه که اعراب از بره و گوسفند و غیره برای فروش آورده بودند، بسیار خوش گذشت. سلطان سلیم در طرف جنوب غربی این منزل، قلعهٔ کوچکی ساخته که اطراف آن را طاق زده روی آن را مهتابی ساخته‌اند و چند اطاق هم در مرتبهٔ تحتانی است و ابراهیم پاشای مصری تجدید عمارت نموده است. تقریباً ده ذرع طول قلعه است و درب قلعه به سمت مشرق باز می‌شود و در سمت یسار قلعهٔ باغچه مستطیلی است. دیواری در اطراف آن کشیده‌اند و دو نخل بزرگ در وسط آن است و در سمت شمال قلعه، برکه بزرگی است که از آب چاه پر می‌کنند و چاه در وسط قلعه است. دیواری در اطراف آن کشیده‌اند و اسبابی برای کشیدن آب در آنجا گذاشته‌اند و دلوها آویخته‌اند که با حیوان

حرکت می‌دهند، دلوها به میان چاه رفته پر می‌شود و بیرون آمده به میان حوضچه می‌ریزد و از آن حوضچه مجرایی به برکه گذاشته‌اند که آب از آن مجری به میان برکه می‌آید و برکه را پر می‌کند. چاهی نیز ابراهیم پاشا در سمت غربی قلعه حفر نموده است که بسیار بزرگ است و در این قلعه و سایر قلاعی که در عرض راه شام است، غالباً قراول و عسکر است و عدد آنها به اختلاف است. در بعضی از قلعه‌ها پنج نفر است و در برخی از قلاع ده نفر. در پاره‌ای قراول ندارند و خالی از سکنه است.

جمعه بیست و یکم نیم ساعت از دسته رفته حرکت شد و هفت ساعت در حرکت بودیم. در ابتدای منزل، حرکت رو به جنوب بود، بعد رو به جنوب غربی شد. امروز چهار گردنه طی کردیم. بعد از یک ساعت و سه ربع به گردنهٔ اولی رسیدیم. نشیب و فراز داشت و بعد از گذشتن از گردنه، حرکت رو به مغرب شد و مسافت گردنه سه ربع ساعت بود. پس از آنکه گردنه را طی کردیم، جبال یمین و یسار نزدیک گشته و سه کوه در قرب جادّه واقع بود. بعد از آن، وسعتی در اراضی به هم رسید و بعد از نیم ساعت، گردنهٔ دوم نمودار شد. فراز و نشیب مختصر داشت. پس از آن اراضی مسطّح گشت، ولی سنگستان بود. یک ربع که حرکت کردیم، کوهها نزدیکتر شدند. یک ساعت که گذشتیم، گردنهٔ چهارم نمودار گشت و سنگلاخ بود. حرکت رو به جنوب شرقی بود؛ بعد از آن که به نشیب رسیدیم، به تنگه‌ای وارد شدیم که سه ربع ساعت مسافت آن بود و در آخر تنگهٔ مزبوره، در سمت یمین آن، قلعه‌ای در طرف مغرب واقع بود که درب آن به سمت مشرق باز می‌شد و برکه‌ای در پهلوی آن بود که آبش سبز و کثیف بود، بدان جهت بئر زمرّد می‌نامیدند. اردو در آنجا افتاده، در سمت یسار قلعه، برکه‌ای بود، آبی از باران در آنجا جمع شده، صاف بود، ولی آبش اندک و کفایت اردو را نمی‌نمود. از آب منزل دیروز همراه داشتند. در این منزل میوه دیده شد که آن را لَوْزالنّبی می‌گفتند، مانند بادامِ تر پوست سبز داشت. وقتی که پوست آن را می‌کنند، مغز آن مانند گلهای پُرپر بود و در میان هر پری تخمی داشت، مادامی که نارس است رنگ مغز آن سفید است، وقتی که رسیده شد، رنگ آن زرد است، اگر خیلی بماند تیره می‌شود.

شنبه بیست و دوم نه ساعت از شب گذشته از بئر زمرّد روانه شدیم و حرکت رو به

شمال بود و اراضی این راه مسطّح بود و اطراف آن جبال؛ ولی وسعتی در عرض آن بود. برای نماز صبح و ظهر عواف شد. هوا سرد بود و باد می‌وزید. یک فرسنگ به منزل مانده زمین هموارتر گشت و وسیعتر شد و رنگ خاک آن اندکی میل به زردی داشت و نزدیک منزل، جبال یمین و یسار نزدیک به یکدیگر می‌شد و در سمت یمین راه کوهی دیده شد که به شکل مخروطی بود. از آن که گذشتیم یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم که آن را بعضی سهل‌المطران و برخی مَربَع می‌نامیدند. اردو را در صحرا در دامنهٔ کوهی انداخته بودند. از دیشب تا حالا چهارده ساعت در حرکت بودیم و منزل معمول اینجا نبوده است، بلکه در طرف یمین آن مسافت یک فرسنگ، محلّی بود که آن را بئرالغنم می‌نامیدند. چون زمین آن کویر است و شتر نمی‌تواند از آنجا حرکت نماید و پای آن بر زمین فرو می‌رود بدان جهت آن منزل را متروک داشته‌اند و اگر باران ببارد، گذشتن از آن راه در غایت اِشکال است. بالجمله امشب سه ساعت از شب رفته باران آمد ولی زود قطع شد.

یکشنبه بیست و سیّم نه ساعت از شب یکشنبه گذشته روانه شدیم. حرکت به سمت شمال غربی بود و اراضی این راه مشتمل بر هفت تنگه بود که اراضی بعضی از آنها وسیع و بعضی اَوسَع و در بعضی از طرف ایسر داخل می‌شدند و در برخی از سمت اَیْمَن. تنگهٔ هفتم سنگستان بود و سنگهای سخت و عظیم داشت و در صبح و ظهر عواف شد. بعد از آن که از تنگه‌ها بیرون رفتیم، به صحرای وسیعی وارد شدیم که از طرف مغرب کوهی امتداد داشت و مسافت آن خیلی بعید بود و دو ساعت به غروب مانده وارد مداین صالح شدیم. در نزدیک منزل در چند جا کوههای کوچک دیدیم که منقطع و به اشکال مختلفه بودند از ابتدای آن صحرا تا منزل، سه ساعت و نیم مسافت داشت. جلگهٔ مداین صالح بسیار وسیع بود و کوه طرف مغرب آن به طور دایره بر اطراف این جلگه احاطه کرده بود. در سمت مغرب قلعهٔ کوچکی ساخته‌اند، سه درخت نخل بزرگ در برابر آن است و چهار نخل کوچک در پهلوی آن و در میان قلعه چاهی است و در بیرون قلعه برکه‌ای که آب آن از همان چاه است و در برابر قلعه، دو قبر دیده شد که در بالا سنگ یکی اسم حاجی سلیمان را نوشته بودند و در سنگ دیگر نام احمد افندی را و این دو نفر در این منزل وفات یافته‌اند و مدفون شده‌اند. و در این منزل صد نفر عسکر با یک عراده توپ و صد بار

آذوقه از شام برای اردوی شامی آمد و مرکبات در اردو فراوان بود. از قراری که معلوم شد از سه فرسنگی این منزل از شهر الّه می‌آوردند. می‌گفتند شهر خوبی است، نخیلات و باغات فراوان دارد و نارنج و ترنج و سایر مرکّبات و انار در آنجا به عمل می‌آید و چشمهٔ آب دارد. امروز در اراضی این راه مرمرهای ریزه دیده شد و جاشیر [1] زیاد به هم می‌رسد و هوا هم سرد بود.

در صفت مداین صالح است

بدان که مداین صالح چند شهر بوده است که در قدیم، در اطراف این صحرا بنیاد کرده بودند و آن آبادیها در طرف مغرب، در کوه ممتدی واقع بوده است. چون از اردو تا آنجا مسافت بعید بود، خودمان آثار آن مداین را ندیدیم، آنچه در این منزل دیدیم، این بود: چند کوه شرقاً و غرباً در این جلگه واقع بود، علامات عمارات قوم ثمود در آنها دیده شد که کوه را تخت نموده خانه ساخته بودند و آیهٔ مبارکهٔ «**و تنحتون من‌الجبال بیوتاً**» [2] اشارهٔ به آن بیوت است. اندرون خانه‌ها، چون اطاقهای مربّع بود و چندان هم وسیع نبودند و دیوارهای درون خانه نیز حجّاری نشده بود و در بعضی خانه‌ها نیز چند حجره ساخته بودند و حجاری نموده بودند و در وسط آن غالباً حفره داشت، ولی درب خانه‌ها را مرتفع و عالی ساخته‌اند. اصل دری که از آن داخل بیوتات می‌شوند، زیاده از دو ذرع و نیم ارتفاع نداشت، ولی سرداب آن را تا پنج ذرع حجّاری نموده بودند و از دو طرف ستونها بیرون آورده، سرستونها ساخته بودند و در بالای در مثلثی از سنگ بیرون آوردند. در وسط آن، در بعضی درها، صورت عقاب ساخته بودند که پرهای خود را باز کرده بودند و در دو طرف عقاب نیز به فاصلهٔ کمی، مانند سرستون از سنگ ساخته بودند و عقابها در بعضی درها مجسّمه و برجسته بود و در بعضی درها صورت خورشید و در پاره درها صورت انسان که از دو طرف، دو گیسو آویخته بودند و عقابها مکسورالرأس بودند و بعضی صورت انسان را شکل ضحّاک و آن گیسوها را هیکل مار می‌گفتند و در برخی دربها

---

۱. نام درست جاوشیر است. در لغتنامه دهخدا آمده: صمغی باشد دوایی و معرب گاوشیر است که همان صمغ باشد. در بارهٔ ویژگیهای دارویی آن به دهخدا ذیل مورد نگاه کنید.

۲. شعراء، ۱۴۹

عقاب نداشت و صورت دو تازی در بالای در ساخته بودند و در وسط صورت خورشید بود. و در سردر اکثر بیوتات به خط سریانی چند سطر نقر کرده بودند. معلوم نشد که چه نوشته‌اند. از قرینه گویا اسم صاحب خانه و تاریخ بنای آن را نقر کرده‌اند. و کوهها غالباً از باران و تابش آفتاب ریزش کرده‌اند.

بناهای بسیار گردد خراب ز باران و از تابش آفتاب

این بیوتات را چنان می‌دانستم که محل نشیمن قوم ثمود بوده است، ولی از قراری که جناب سعیدپاشا، رئیس اردوی شامی تقریر کرد، چند سال پیش از این، شخص فرنگی به این حدود آمده، یک سال در این صفحات اقامت نموده و حجرات بیوتات را نبش کرده، نعش اموات را بیرون آورده است و کافور فراوانی در میان قبر آنها ریخته بوده است. کافورها را جمع کرده، استخوانهای اموات را بیرون ریخته است که در چند حجره خودمان استخوانها را دیدیم و از تقریر جناب سعید پاشا، چنین معلوم می‌شد که مقابر قوم ثمود بوده است، یا بعد از آن قبرستان شده و الله اعلم.

دوشنبه بیست و چهارم بعد از نماز صبح روانه شدیم. حرکت غالباً رو به شمال شرقی بود. چهار ساعت که از دسته گذشت، دایرهٔ کوهی که بر صحرای مداین احاطه داشت، انفصال به هم رسانید و مسافت انفصال آن، قریب ده ذرع بود که شبیه به دروازه شده از میان آن می‌گذشتند و اراضی راه در قرب آن پستی و بلندی پیدا کرد. حجّاج پیاده شدند و راجلاً حرکت نمودند و آن نقطهٔ کوه، معروف به مبرک‌الناقه است. از قراری که می‌گویند، بچه ناقه صالح بعد از عقر و هلاک مادرش بر سر آن کوه رفته است و هنگام رسیدن به آن مکان، که مَفْصل جبل است، جماعت جمالان، های و هوی می‌کنند و تفنگها می‌اندازند. عقیدهٔ آنها این است که اگر این صداها بلند نشود، اشتران قافله، نالهٔ بچهٔ ناقهٔ صالح را شنیده حالشان دگرگون خواهد شد و رقبهٔ آنها از ربقهٔ اطاعت بیرون خواهد شد. بالجمله از مفصل جبل که گذشتیم، فراز و نشیب به هم خواهد رسید و یمیناً و یساراً جبال مختلفةالاشکال نمودار گردید که به هیئت گنبد بودند و پس از آن، در سه محل، به فاصلهٔ بعیدی سه مفصل دیده شد که نظیر مفصل مبرک‌الناقه بودند و قافله از میان آنها می‌گذشت. ظهر عواف شد و بعد از ادای فریضه حرکت نمودیم. دو ساعت و نیم به منزل مانده، در

سمت یمین، جبلی دیده شد که سر آن شباهت به طاق داشت و به همین مناسبت آن را ابوطاقه می‌گفتند و بعد از گذشتن از آنجا، اراضی راه سنگستان شده، احجار طولانی بر زمین فرو رفته بود که سطح ظاهر آن صاف بود و پای اشتران در روی آنها می‌لغزید و بدین جهت آن اراضی را زلاّقه می‌نامیدند. غروب به منزل رسیدیم و اسم منزل شقةالعجوز می‌گفتند و در آن ناحیه، درّه‌ای است که آب باران در آنجا جمع شده، عکّامها از آنجا برای اهل اردو می‌آورند و چون در اردو آب کم بود، قرار شد فردا دیرتر حرکت نمایند تا آن که عکّامها از آن ناحیه آب آورده همراه بردارند و از قراری که می‌گفتند، از این منزل تا قریهٔ تبوک، گربهٔ کوهی و شترمرغ و افعی و آهو به هم می‌رسد و گربهٔ کوهی مانند بچه شیر و رنگش زرد است.

سه شنبه بیست و پنجم دو ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود و اراضیْ مسطّح و ریگزار؛ بعد از آن سنگلاخ شده، بلندی و پستی بهم رسانید و پس از آن باز مسطح شده، ریگزار و سنگستان شد و رنگ ریگها و سنگها بنفش بود. بعد از آن سنگلاخ عظیمی شد که عبور از آنجا مورد خطر بود. ظهر عواف کردند و بعد از ادای فریضه حرکت نمودند. چهار ساعت به غروب مانده، در سمت یمین کوهی دیده شد که اجزای آن از یکدیگر جدا شده، از دور شبیه به نخلستان بود. دو ساعت و نیم به غروب مانده به مکانی وارد شدیم که آن را ظهرالحمراء می‌گفتند. قلعه‌ای در سمت یسار داشت که سابقاً منزلگاه بوده است، ولی چون آب نداشت، اردو در آنجا منزل نکرده گذشتند و نیم ساعت به غروب مانده، وارد صحرایی شدند که آب داشت و آنجا را منزل قرار دادند. از ظهرالحمراء تا این منزل، مسطّح و ریگزار بود و رنگ ریگها سفید و سیاه بود و دُرّ نیز در میان آنها پیدا می‌شد.

چهارشنبه بیست و ششم طلوع صبح روانه شدیم و حرکت رو به شمال غربی بود. اراضی این راه، از اول تا آخر مسطّح بود و جبال یمین و یسار، در بعضی نقاط دور و غیر مرئی بودند و در برخی نقاط نزدیک و مرئی. ظهر عواف کردند و بعد از ادای نماز روانه شدند، یک ساعت به منزل مانده، جنگلی در برابر بود. اشجار گز و خار مغیلان داشت. قافله از میان آن گذشت. در قرب منزل، کوهها از دو طرف، یمیناً و یساراً، نزدیک شده،

قافله از میان جبلین گذشته، قدری بالاتر منزل کردند و وقتی که به منزل رسیدیم غروب بود و اسم این منزل را بئر معظّم می‌نامیدند. چاه عظیم و برکهٔ بزرگی داشت و قلعهٔ آن در سمت یسار واقع شده، درب آن رو به مشرق باز می‌شد و از بئر معظم تا مسافت دویست قدم، سدّی از طرف یمین بسته بودند که آب از آنجا به برکه جاری شود. آب برکه سبز رنگ و ناصاف بود و به کار شُرب دواب می‌آمد. از این منزل تا بغداد هشت منزل است، ولی به واسطهٔ تطاول اعراب، کسی از این راه عبور نمی‌کند و اعراب این راه نیز عربان سلیبی هستند که ارذل طوایف اعراب می‌باشد.

پنجشنبه بیست و هفتم طلوع صبح روانه شدیم. حرکت به جانب مغرب بود. اول جنگل مختصری دیدیم که خار مغیلان داشت، بعد چند تنگه بهم رسید که چندان طولانی نبود؛ پس از آن صحرا وسیع شد. گاهی کوهها نزدیک می‌شدند و گاهی دور بودند. شش ساعت به غروب مانده، حرکت رو به شمال شد. ظهر عواف کردند و بعد از ادای نماز حرکت نموده، یک ساعت به منزل مانده، سنگلاخ شد. سنگهای آن سیاه بود. بعد از آن از دامنهٔ کوهی گذشتیم. حرکت رو به شمال غربی شد. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم این منزل جنان قاضی بود. گویند در پشت کوه چشمه است. شخصی قاضی در آنجا غرس اشجار کرده است، بدان جهت اسم این منزل به جنان قاضی موسوم شده است، ولی از آنجا تا محل اردو، مسافت بعیدی است و چون اطراف اردو را کوه احاطه کرده است و کوهها به یکدیگر نزدیک بودند، هوای این منزل برودت نداشت و بسیار ملایم بود.

جمعه بیست و هشتم یک ساعت و نیم از دسته گذشته روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود. در نیمهٔ راه، جبال اطراف صحرا به یکدیگر نزدیک شدند، ولی فضای میان جبال وسیع بود و اراضی آن مسطح و در نیمهٔ دیگر تنگه‌ای بود غیر مسطح، و حرکت رو به شمال شرقی شد و در آخر منزل، اراضی صاف و هموار گشت و دو ساعت به غروب مانده وارد منزل اخضر شدیم. قلعه‌ای در سمت یسار راه، در قرب کوه ساخته بود که در سمت شمال آن برکهٔ عظیمی بود که اطراف آن را دیوار کشیده، به چهار برکه قسمت نموده بودند و آب برکه از مجرای درون قلعه به بیرون می‌آمد و آبش شیرین و صاف بود و

در فراز جبال از همه سمت اَمیال صغیرهٔ متعدّده نصب کرده بودند که از دور معلوم شود منزل همین نقطه است لاغیر. و امروز و امشب هوا بسیار سرد بود که حجاج در خیمه‌ها آتشها افروخته بودند.

شنبه بیست و نهم یک ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. تا مسافت یک ساعت حرکت به جانب شمال غربی بود، پس از آن وارد تنگه شدیم. حرکت به سمت شمال شرقی شد. بعد از آن به تنگهٔ دیگر رسیدیم. حرکت به جانب شمال غربی گردید و اراضی آن بسیار ناهموار و سنگلاخ بود و فراز و نشیب داشت و بعد از بیرون آمدن از تنگهٔ دوم، اراضی وسیع گشت و باز فراز و نشیب داشت و بعد از آن که پست و بلندی تمام شد، صحرا وسیع گردیده، سراشیب و سنگلاخ گردید. نزدیک منزل اشجار مغیلان نمودار گشت که از شمال به مغرب امتداد داشتند. ظهر عواف شد و یک ساعت از شب رفته وارد منزل شدیم و اسم این منزل را ظهرالمقر می‌نامیدند و بیابان این منزل طوری وسیع بود که از هیچ طرف کوهی نمایان نبود و هوای این منزل بسیار سرد بود. امروز دو ساعت به منزل مانده، از فرسنگهای عدیده کوهی نمودار بود که شباهت به منبر داشت و آن را منبرالنبی می‌گفتند. گویند کوهی است که حضرت رسول (ص) در غزوهٔ تبوک بر فراز آن تشریف برده جناب امیرمؤمنان ـ علیه‌السلام ـ را از آنجا صدا کرده‌اند، از مدینه جواب داده‌اند و به طیّ‌الارض به جناب ختمی‌مآب ـ ص ـ ملحق شده‌اند و شرح این حدیث را مرحوم مجلسی ـ اعلی‌الله مقامه ـ مفصّلاً در کتاب خود نوشته‌اند.

یکشنبه غره شهر صفر یک ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. از اول منزل تا آخر حرکت به سمت شمال، اراضی آن صاف و مسطّح و جبال اطراف آن بسیار بعید و دور بودند. یک میدان به منزل مانده، در سمت یسار، آثاری از دو قلعه نمودار شد که خراب شده، تل خاکی شده بودند و یک کوه کوچکی نیز در نزدیکی آنها واقع بود که سنگ سخت داشت. پنج ساعت به غروب مانده وارد منزل تبوک شدیم و از اردوی ما تا آبادی تبوک دویست قدم فاصله بود و در آخر اردو چاهی بود. دواب را از آن چاه آب می‌دادند و بالاتر از آن زراعتگاه بود و جو کاشته بودند، به قدری که انگشت از زمین بالا آمده بود و بالاتر از محل زراعت، قبرستانی بود که در یمین و یسار آن باغات بود. درخت انار و انجیر

و شفتالو در بعضی از باغات بود و بعض دیگر بی درخت بودند و در آنها زراعت نموده بودند.

تبوک

بدان که تبوک را صاحب قاموس به تقدیم با نوشته است[۱] و صاحب مجمع‌البحرین به تقدیم تا نوشته. مسجد و خانه‌های رعیّتی و قلعهٔ عسکریّه دارد که تخمیناً ده ذرع طول آن است و در پشت قلعه، در سمت شمال، چشمهٔ آب و سه برکه است که از آب چشمه پر می‌شوند و سکنهٔ آنجا تقریباً دویست خانوار است، ولی امروز جز معدودی از طایفهٔ نسوان دیده نشد و رجال آنها دیده نشدند. چنین می‌گفتند، امسال بعد از آمدن محمل شامی، خونی در میان آنها واقع شده، مردان آنها نزد مشایخ اعراب رفته‌اند که عمل خون را بگذرانند، ولی جناب سعیدپاشا می‌گفت: دروغ می‌گویند، مردان آنها مخفی شده‌اند و عجب‌تر آن که، در این آبادی غیر از خرما و کاه و جو آذوقه پیدا نمی‌شد.

دوشنبه دوم یک ساعت از دسته گذشته روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود. اراضی این راه از اول تا آخر صاف و مسطّح و وسیع بود و در دو سه جا انحطاط و انخفاض اندکی در راه به هم می‌رسید و جبال اطراف بسیار دور بودند و منبرالنبی دیروز و امروز نمودار بود. ظهر عواف کردند. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم منزل را قاع می‌نامیدند. آب نداشت. تمام حجاج از منزل تبوک آب برداشته بودند. امروز در این راه افعی شاخدار مخطّطی دیده شد که دو وجب قد آن بود. سرش را کوبیده آوردند، ملاحظه نمودیم.

سه شنبه سیم طلوع صبح روانه شدیم. اراضی این راه نیز وسیع بود و بعضی جاها شوره‌زار بود که سنگها شوره بسته بود. دو ساعت به منزل مانده، در سه چهار محل سنگلاخ شد، ولی چندان سخت نبودند و فاصلهٔ سنگلاخها مسطح بود و نزدیک به منزل، نخلهایی دیده شد که بعضی بلند بودند و پاره‌ای کوتاه، ولی نخلهایی که ساقهٔ آنها کوتاه بود، بیشتر از نخلهای بلند بودند. ظهر عواف کردند. غروب وارد منزل شدیم. اسم منزل را

---

۱. در قاموس از تبوک یاد نشده، در ذیل بتک به معنای قطع، از البتوک یاد کرده که ربطی به منطقهٔ تبوک ندارد.

ذات‌الحج می‌نامیدند. قلعه‌ای در سمت شمال داشت و برکه‌ای در بیرون قلعه بود که آب آن از میان قلعه می‌آید و آب این منزل جاری بود، ولی گوگرد داشت. آب خوراکی را از ذخیرهٔ آب منزل تبوک داشتند و درِ طرف شرقی قلعه، نخلستان بود که اشجار آن بعضی بزرگ بودند و برخی کوچک.

چهارشنبه چهارم طلوع آفتاب روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود و اراضی راه از اول تا آخر وسیع و مسطّح بود و فراز و نشیب و سنگلاخ آن قلیل. ظهر عواف کرده، یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم منزل را مدوّر می‌گفتند. قلعه‌ای در سمت یسار داشت و این قلعه در نقطه‌ای واقع شده است که کوهها از جهات اربعه احاطه کرده فضای صحرای آن مدوّر شده است و جاده‌ای از جنوب به شمال دارد که قافلهٔ حجاج عبور می‌کنند و صد و پنجاه قدم به قلعه مانده، چشمه است که بر دور آن ساخته‌اند که آب از وسط آن برکه جوشیده بالا می‌آید و به برکه‌ای که در پهلوی برکهٔ اول است جاری می‌شود و این هر دو برکه آب دارند و دو برکهٔ دیگر هم در آنجا ساخته بودند ولی خراب و بی آب بودند.

پنجشنبه پنجم طلوع صبح روانه شدیم. حرکت رو به شمال بود و اراضی غالباً مسطّح بود و فراز و نشیب کمتر داشت. در اول منزل، تنگهٔ کوچکی پدیدار شد. از آنجا که گذشتیم همه جا وسیع بود و بعد از تنگهٔ کوچک چند کوه در سمت یسار دیده شد. از آنها که گذشتیم، دیگر کوهی دیده نشد. ظهر عواف کرده، چهار ساعت به غروب مانده در طرف مغرب و مشرق چند کوه و چند تپه نمودار شد، ولی کوهها چندان ارتفاع نداشتند. بعد از آن دیگر کوهی ندیدیم، مگر نیم ساعت به منزل مانده، کوهها و تپه‌های کوتاه دیدیم که در یمین و یسار جاده واقع بودند و از آنجا تا به منزل سنگلاخ بود، ولی سنگها چندان بزرگ نبودند. غروب به منزل رسیدیم و اسم این منزل را بعضی ظهرالعقبه می‌گفتند و برخی بطن‌الغول می‌نامیدند. این منزل هیچ آب نداشت. از منزل دیروز آب آورده بودند. محل اردو اتّصال به تنگه کوهی داشت. امروز در عرض راه سنگ چقماق زیاد بود و مردم بر حسب اتفاق جمع می‌نمودند.

جمعه ششم طلوع صبح روانه شدیم. حرکت به جانب شمال غربی بود. در اول منزل،

تنگهٔ پر سنگی بود. آخرش منتهی شد به گردنه‌ای که بایست از پستی به بلندی بروند، اگرچه چندان سخت نبود، ولی اهل قافله غالباً پیاده شده بالا رفتند و مسافت نمودند. تقریباً نیم ساعت بود و وقتی که از گردنه بالا آمدند، در طرف یسار، به مسافت یک ربع آبی بود. عکّامها مشکها را برده آب پر کرده آوردند که برای این منزل بردارند و از قراری که جمّالان مذکور داشتند تا این گردنه خاک حجاز است و از گردنه به آن طرف داخل خاک شامات می‌شوند. پس از آن که از گردنه گذشتند تنگهٔ دیگر بهم رسید که سنگلاخ بود و آخر آن نیز منتهی شد به گردنهٔ مختصری که چندان ارتفاع نداشت. بعد از آن صحرا وسیع شد و از هیچ طرف کوهی نمایان نبود، ولی در اکثر نقاط فراز و نشیب داشت و باقی مسطّح بود و جنگل خارِ مغیلان هم زیاد دیده شد. چهار ساعت و نیم به غروب مانده برای نماز ظهر عواف کرده و یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم منزل را غدیر می‌گفتند و در نزدیکی منزل، غدیری بود که آب باران در آنجا جمع می‌شود، ولی امروز آن غدیر آب نداشت.

شنبه هفتم نه ساعت از شب گذشته روانه شدیم. حرکت به سمت شمال غربی بود. از اول منزل تا نیم ساعت به منزل مانده، اراضی راه مسطح و وسیع بود و از هیچ طرف کوهی دیده نمی‌شد، ولی در بعضی نقاط، فراز و نشیب داشت. در بین‌الطلوعین عواف کرده، بعد از ادای فریضهٔ صبح روانه شدند. در طرف یمین راه قبر زنی بود، عیوش نام. سنگ زیادی بر روی قبر او انبوه کرده بودند. از قراری که می‌گفتند، این زن به جنون و صرع مبتلا بوده، در این راه وفات یافته، مدفون شده است. چون احترام احیا و اموات مجانین در این صفحات منظور می‌دارند، لهذا هر وقت از این راه بگذرند، غالباً فاتحه در دور این قبر خوانده، پارچهٔ لباسی از قبیل پیراهن و غیره بر سر قبر او می‌گذارند. امروز هم زنی از اهل تسنن پارچهٔ سفیدی پیچیده بر سر قبر او گذاشته و گذشت. نیم ساعت به منزل مانده، گردنه بهم رسید که چندان سخت و مرتفع نبود. از این گردنه که پایین آمدیم، آبادی معان نمودار شد. پنج ساعت به غروب مانده وارد معان شدیم.

معان

بدان که معان آبادی معتبری است و در این آبادی دو معان است، یک قدیم و یکی جدید و

در میان آنها به قدر یک میدان فاصله است. از گردنه که پایین می‌آیند، معان قدیم نمودار می‌شود که در سمت یسار واقع است و متّصل به دیوار آن چشمه و قبرستانی است که در سر راه واقع است. از آنجا که می‌گذرند نشیب و فراز به هم می‌رسد، به جلگهٔ بالا که می‌روند، معان جدید نمودار است که در سمت مشرق واقع شده است و باغات زیاد دارد که در سمت یمین احداث کرده‌اند. زراعت صیفی و شتوی هر دو در این آبادی به عمل می‌آید و جو را زیادتر از گندم زراعت می‌نمایند و میوه‌جات تابستانی و زمستانی از هر مقوله در این آبادی زیاد به عمل می‌آید. این اوقات میوهٔ انار در خانه‌ها یافت می‌شد، اهل قافله خریدند و اهالی این دو آبادی با هم عداوت دارند و هر سال در میان آنها نزاع می‌شود و خون واقع می‌شود. این اوقات، خونی واقع شده بود. جناب سعیدپاشا ریش سفیدان طرفین را در خیمهٔ خود جمع کرده اصلاح می‌نمود. چند سال قبل از این هم خود سعید پاشا برای رفع نزاع آنها مأمور شده به معان آمده بود و اکنون نیز آدمی از جانب خود در اینجا گذارده است. در معان همیشه باد شدید می‌وزید و باد آنجا معروف است، ولی از حسن اتفاق امروز باد نیامد و هوا معتدل بود. چهار روز بود در منازل سابق گوشت پیدا نمی‌شد. مردم به جای گوشت، خرما در میان طعام می‌گذاشتند. امروز گوسفند و بره و مرغ در معان فراوان بود. اهل قافله از قحطی و سختی بیرون آمدند و برای منازل دیگر هم برداشتند. از معان تا شام هوای منازل بسیار سرد بود و اولِ سبزی و خرّمی راه شام دو روز دیگر است که از قیطرانیه به آن طرف باشد.

یکشنبه هشتم طلوع صبح حرکت شد و حرکت رو به شمال غربی بود. آفتاب که طلوع کرد، تپه‌های زیاد از دو طرف به هم رسید که جادّه در میان آنها، در اراضی منخفضه‌ای واقع شده بود و این صحرا را اعراب وادی‌المسوخات می‌نامیدند. آخرِ تنگه منتهی شد به مکانی که در دو طرف سنگهای کروی‌الشکل افتاده بود، بعضی بزرگ بودند و بعضی کوچک و آنها که کوچک بودند چنان صاف و مدوّر بودند که شباهتی به سر انسان داشتند و اعتقاد اعراب این بود که آنها سر انسانند که مسخ شده‌اند و بدان جهت، آن صحرا را وادی‌المسوخات می‌نامیدند؛ از آنجا که گذشتیم، اراضی راه، گاهی مسطّح بود و گاه فراز و نشیب داشت، ولی اراضی مسطّحهٔ آن غالباً مرتفعه و منخفضه بود و در سه محل

سنگهای اراضی راه سیاه بودند، در یک جا کوچک بودند و در دو جا بزرگ. سه ساعت به غروب مانده وارد قلعهٔ عنیزه شدیم. این محل همیشه منزلگاه حجاج بوده است، ولی برای آن که منزل فردا سبکتر گردد امروز در اینجا منزل ننموده گذشتند و برای نماز ظهر در اینجا عواف نمودند. قلعه‌ای در طرف مغرب داشت و نزدیک قلعه چاهی بود، دیواری به دور چاه کشیده بودند و نزدیک چاه در سمت شمال، برکهٔ بزرگی ساخته بودند و از پهلوی برکه، سدّی به طرف مغرب بسته بودند که تقریباً دویست قدم طول آن بود و این سد برای این است که آب باران داخل برکه شود. بالجمله از قلعهٔ عنیزه گذشته غروب به صحرایی رسیدیم که قلعه‌ای مخروبه داشت و آن وادی را منزل قرار دادند. امشب تصرف هوا شده‌ا، حالم خوش نبود، درد سینه عارض شده مداوا کردم.

دوشنبه نهم صبح روانه شدیم. حرکت غالباً به جانب شمال غربی بود و اراضی راه صاف و وسیع بودند. از هیچ طرف کوهی نمودار نبود، ولی خالی از ارتفاع و انخفاض نبود. گاهی از اراضی مرتفعه به اراضی منخفضه می‌رسیدیم و گاه به عکس؛ و زمین مرتفع به زمین منخفضه به قدر ده ذرع ارتفاع داشت و در وسط منزل در سمت یمین، راه به قدر دویست قدم طول و صد قدم عرض زمین صحرا عمیق گشته دو ذرع عمق آن بود و چنان معلوم شد که جریان سیل آنجا را به این حالت انداخته است. دو ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم این منزل را حصاة می‌نامیدند. در نزدیکی قلعهٔ حصاة حرکت رو به شمال شرقی شد. وقتی که به محاذات قلعه آمدیم، رو به شرقی گشت قلعه را رو به مشرق ساخته بودند و در جلو آن پلی بنا نهاده بودند که سه چشمه داشت و ارتفاع هر چشمه تقریباً چهار ذرع بود. اهل قافله که از پل گذشتند، حرکت رو به شمال شد. محل اردو تا قلعه یک میدان فاصله داشت و این پل را محمدعلی پاشای خدیو مصر بنا کرده، روی آن را سنگفرش نموده است و خیلی به کار حجاج می‌آمد. اگر این پل نباشد در وقت بارندگی از آن نقطه با هیچ مرکوبی نمی‌توان گذشت، خاصه این که شتر باشد. بالجمله کسالتی که دیشب داشتم امروز رفع شد و در اردو نیز به واسطهٔ آذوقه از بره و غیره که جمعی از اعراب آورده بودند فراوانی بهم رسید.

سه شنبه دهم سه ساعت به صبحِ روز مزبور روانه شدیم. حرکت به جانب شمال

غربی بود. جناب سعید پاشا، اگر چه اغلب روزها، چنانچه سابقاً اشاره شد، آمده مرا راه می‌انداخت، ولی امشب مخصوصاً در وقت سواری آمد و به جهت آن که شب بود، در راه احتیاط داشت، بلد همراه کرده سوار در اطراف گذاشت و با کمال مواظبت مرا راه انداخته رفت. قدری که رفتیم اراضیٔ ارتفاع بهم رسانید که از نشیب باید به فراز برود و به قدر مسافت یک ساعت، به همین حالت بود که به بلندی می‌رفتند و از جمّالان آواز قُدّام قدّام بلند می‌شد، برای آن که کجاوه نشینان خود را به سمت جلو کجاوه بیاورند. بعد از آن اراضی مسطّح شد، ولی در بعضی نقاط نیز خالی از فراز و نشیب نبود. روز که شد، در چند جا، در سمت یسار، آب صاف شیرین گوارا در گودالها دیده شد که آب باران بود و اهل قافله بر می‌داشتند. پس از آن در چند نقطه نیز به فاصلهٔ زیادی صحرای سبز و خرّم دیده شد که سبزه و علف داشتند و خیلی باصفا و طراوت بودند و برای نماز ظهر در کنار سبزه‌زار عواف کردند. این نقطه اول صفای راه شام است. هر قدر تاکنون از خشکی صحرا و کمی آب بر مردم بد گذشت، بعدها از طراوت و صفای صحرا خوش خواهد گذشت. بالجمله نیم ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم و اسم این منزل را قیطرانیه می‌گفتند. قلعهٔ آن در طرف شمال شرقی واقع است و در میان قلعه چاهی و در بیرون قلعه برکه‌ای است که از آب آن چاه پر می‌شود. در نزدیکی اردو نیز آب صافی بود که از آب باران جمع شده است و از این منزل تا شهر کَرَک شش فرسنگ است. شیخ علی کرکی[1] که معاصر با شیخ بهائی بوده است از این شهر برخاسته است و این شهر حالا هم آباد است و اکثر اهل آنجا شیعه باشند.

چهارشنبه یازدهم سه ساعت به صبح مانده روانه شدیم و حرکت به سمت شمال غربی بود. اراضی این راه مسطّح بودند و وسیع و گاهی ارتفاع و انخفاض به هم رسانیده، در طرف یمین و یسار راه، بعضی تپه‌ها نمودار می‌شد، ولی تمام صحرا سبز و خرّم بود. دو روز پیشتر باران آمده، بر این سبزه‌ها باریده، طراوت و خرّمی دیگر داشت. آفتاب که طالع شد شبنم از زمین برخاست و مه در هوا بهم رسید. چهار ساعت و نیم به غروب مانده در

---

۱. مشهور به محقق ثانی، شیخ الاسلام ایران در دورهٔ شاه طهماسب. وی بسال ۹۴۰ هجری در گذشته و معاصر با شیخ بهایی متوفای ۱۰۳۰ هجری نبوده است.

نزدیکی کاروانسرایی که معروف به زینب است عواف شد. این کاروانسرا در سمت یسار راه واقع است، مانند قلعهٔ کوچکی است، دیوارهای کوتاه دارد که تقریباً دو ذرع ارتفاع آن است، ولی مخروبه است و از این کاروانسرا تا منزل سه فرسنگ است و در نزدیکی عوافگاه، لاشه‌های اشتران فراوان دیده شد که در چهار سال قبل از این، از شدت سرما و عدم آذوقه در این صحرا با پنج نفر آدم خشک شده و مرده‌اند و استخوانهای آنها باقی مانده است و آن شترها از قادر آقای مکاری بوده است و عدد آنها را سیصد نفر می‌گفتند. امروز هم هوا سرد بود و پنج نفر از اشتران قادرآقا و حاجی محمد از خستگی و طول راه وامانده مرده‌اند. نیم ساعت به منزل مانده از تخت بیرون آمده، سوار مادیان جناب سعید پاشا شدم و بعد از سوار شدن، قدری که گذشت، تخت بر زمین خورده افتاد. این فقره را از تفضیلات خداوند دانستم که میل سواری را بر دل من انداخت و از صدمه افتادن تخت محفوظ ماندم. بالجمله یک ساعت و نیم به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را بَلْقا می‌نامیدند. قلعه در طرف یسار داشت. درِ آن به سمت مشرق باز می‌شد و یک سمت دیوار آن از طرف یسار دربِ قلعه خراب شده. عسکری در آن قلعه نبود و چند چادر سیاه در پشت قلعه در طرف مغرب زده بودند که متعلق به اعراب بود و برّه و مرغ می‌فروختند. در این منزل اندکی بوی آبادی می‌آمد و امروز از نابُلس برای سعید پاشا پرتقال آورده بودند. چند عدد برای من فرستاده بود. بسیار بزرگ و خوش طعم بود و غالباً به شکل صنوبری بودند. نابلُس جای آبادی است. اهالی آنجا تمام شیعه هستند و خارجه را به خود راه نمی‌دهند و صابون نابلُس در شامات معروف به پاکی است.

پنجشنبه دوازدهم بعد از طلوع روانه شدیم. حرکت به جانب شمال غربی بود و اراضی این راه تا نیم ساعت به منزل مانده تماماً مسطّح و صاف است و صحرا از هر طرف وسیع بود که هر قدر اشعّهٔ بَصَر ممتد می‌شد به جز صحرا و سبزی و خرمی چیز دیگر به نظر نمی‌آمد. هوا هم غالباً ابر داشت و گاهی ترشح می‌نمود. صفا و طراوت دیگر داشت و از قراری که می‌گفتند اعراب عنیزه بیست روز دیگر به این منازل آمده مدّتی اقامت کرده علف صحرا را چرانیده می‌روند. یک ساعت به منزل مانده، چاهی در راه دیدیم. دو سنگ بزرگ که یکی مدوّر و دیگری مربّع بود و وسط آنها مانند حوضچه حفره داشت، در دو

طرف چاه گذاشته بودند که اعراب از چاه آب کشیده به میان آنها می‌ریزند و به اشتران خود می‌خورانند. نیم ساعت به منزل مانده اراضی راه دره ماهور و فراز و نشیب بهم رسانید، به مادیان سوار شدم. سه ربع به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را بلاط می‌گفتند. قلعهٔ مخروبه‌ای در بالای تپه داشت و در کوههای این منزل درخت سقّز روئیده بود. امشب بارندگی شده چادرها تر شدند؛ قرار دادیم فردا دیرتر حرکت نمائیم که چادرهاخشک شوند.

جمعه سیزدهم چهار ساعت و ربع از روز گذشته که هوا صاف شد، روانه شدیم و به واسطهٔ پیچ و خم راه، حرکت گاهی به شمال شرقی و گاهی به شمال غربی بوده و اراضی این راه مسطّح و وسیع نبود. تپه ماهور داشت و از یمین و یسار کوهها بر آن احاطه کرده بود و در تمام کوهها اشجار سقّز بود و تا چهار ساعت و ربعی به منزل مانده رودخانهٔ بی آبی در راه بود؛ پس از آن به رودخانه رسیدیم که آب آن از طرف شمال به جنوب می‌آمد و تا این منزل آب جاری دیده نشده بود. اهل قافله از مشاهدهٔ آب جاری وجدها کردند. در اول رودخانه، درختان خرزهره زیاد روئیده بود و از این رودخانه تا منزل به قدر یک ساعت مسافت است و تا منزل در طرف یمین رودخانه نی‌ها روئیده است. چون در اردوی شامی شیخ سعید و شیخ ناصر حورانی بودند که از مکه معظمه بر می‌کشتند، محمد بیک حاکم نابلس که داماد شیخ سعید بود، تا کنار رودخانه به استقبال آمده بود و همچنین اعراب حورانی نیز به استقبال شیخ ناصر آمده بودند، اسبان و مادیانهای خوب سوار شده بودند، در کنار رودخانه پیاده شده، قهوه و غلیانی صرف کرده، روانه شدیم. از رودخانه که گذشتیم، کوههای طرف یمین تمام شد، کوههای طرف یسار باقی بود. نزدیک منزل، کوههای یسار نیز تمام گشت و در سمت یمین، تپهٔ ممتدی که از جنوب به شمال امتداد داشت، نمودار شد. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را عین ضربه می‌گفتند. قلعه‌ای در بالای همان تپه ساخته بودند که اطراف آن را دیوار کشیده در فضای قلعه برخی بنا نهاده بودند که از دیوار قلعه بلندتر بود و بانی این قلعه را می‌گفتند شعیب برادر عنتر بوده است. اردو را در دامنهٔ آن تپه انداخته بودند و صحرا پر از زراعت بود که در ورود به منزل اهل قافله لابدّاً از میان زراعت می‌گذشتند و این منزل به واسطهٔ

کثرت میاه و وفور سبزی و گیاه، بسیار باصفا و طراوت بود. شیخ ناصر نود سال داشت و چهار پنج پسر و دختر داشت. دو پسرش به استقبال آمده بودند. از عجایب آن که امشب بعد از ملاقات پسرانش فوراً مرحوم شد «وَ ماتَدْری نَفْسٌ بِاَیِّ اَرْضٍ تَموُتُ».[۱]

شنبه چهاردهم یک ساعت از دسته گذشته، روانه شدیم. حرکت به جانب شمال بود. اولِ منزل قدری فراز و نشیب داشت، بعد از آن اراضی راه صاف و مسطّح شده، صحراها و کوهها سبز و خرّم بودند و در طرف یسار تپه‌ها نمودار بودند که صاف و بی اشجار بودند. نیم ساعت که رفتیم، ده عدد ستون سنگی با سرستون و ته ستون در طرف یسار راه افتاده بود. از قراری که می‌گفتند، در قدیم این اراضی آبادی داشته است و این ستونها از آثار آبادی قدیم است. یک میدان که رفتیم پنج ستون دیگر در طرف یمین افتاده بود و پس از مسافتی رودخانهٔ خشکی نمودار شد که از مشرق به مغرب امتداد داشت. از آنجا که گذشتیم، حرکت به جانب شمال شرقی شد و بعد از مسافتی به اراضی رسیدیم که نشیب داشت و حرکت به جانب شمال غربی شد و بعد از آن در طرف یمین، یک ستون بر زمین نصب کرده بودند که دو ذرع ارتفاع داشت و دو سه ستون شکسته هم به زمین افتاده بود. قدری که گذشت دو ستون دیگر در طرف یسار دیدیم که یکی بر زمین نصب شده بود و دیگری افتاده. پنج ساعت به غروب مانده عواف کردند و در عوافگاه، در طرف یسار، سه ستون منصوب و دو ستون افتاده دیدیم. یک ساعت به منزل مانده، صحرا از هر طرف وسیع شده فراز و نشیب تمام گشت و تپه و کوه ابداً نبود. یک ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل مَفرَق بود. قلعه‌ای در سمت یمین داشت و این منزل آب نداشت. از منزل دیروز آورده بودند.

یکشنبه پانزدهم نیم ساعت به صبح مانده روانه شدیم. حرکت رو به شمال غربی بود. اراضی راه امروز نیز سبز و خرّم و وسیع و مسطّح بود. کوهی از هیچ طرف دیده نمی‌شد. پنج ساعت از دسته گذشته به قریهٔ رَمْطاء رسیدیم که در خط شمالی، در بالای تپهٔ ممتدّی واقع بود و خانه‌های رعیّتی داشت و در برابر آن، رودخانهٔ خشکی واقع بود و یمین و یسار راه، زراعت بود که تعلق به همین دهکده داشت و این دهکده از قرای معتبر حوران

---

۱. لقمان، ۳۴

است. زنان رَمْطاء طبقهای نان بر سر راه آورده بودند، به عابرین می‌فروختند و اکثر آنها چانه و لب و پیشانی خود را خال کوبیده بودند و از قرار معلوم این فقره، مخصوص زنان حورانی است. از قریهٔ مزبوره که گذشتیم، حرکت به جانب شمال شرقی شد و قریهٔ دیگر پیدا گشت، اسم آن را طَرْطَر می‌نامیدند و در سمت یسار واقع بود. این دهکده نیز رعیّت و زراعت فراوان داشت و زنهای آنجا به همان منوال بر سر راه آمده نان می‌فروختند. از آنجا که گذشتیم حرکت به جانب شمال غربی شد. یک ساعت به منزل مانده، پلی در طرف یسار نمودار گشت. سه چشمه داشت، ولی اهل قافله از پل نمی‌گذشتند، بلکه از جادّه حرکت می‌نمودند. قدری که رفتیم، گردنهٔ مختصری به هم رسید؛ از آنجا که بالا آمدیم اراضی مسطّح شد. سه ساعت به غروب مانده وارد منزل شدیم. اسم این منزل را مُضَیْرِبْ می‌گفتند و در ورود به منزل اغلب عسکر شامی همراه من بودند و مصطفی پاشای مریوا با یک نفر مِمْباشی و یک نفر ملازم سوار با نظام و هارون افندی مترجم قونسولخانه با ده نفر سوار نظام و ده نفر سوار جَنْدرمه از جانب مشیر پاشا، از شهر شام، استقبال آمده بودند. به هیأت اجتماع وارد مُضَیْرِبْ شدیم. مضیرب در خط شمال واقع بود. دهکده در شمال غربی بود و قلعه در شمال شرقی و در وسط آنها سه طاحونه به سمت دهکده و یک دکان به سمت قلعه ساخته بودند و رودخانهٔ عریضی نیز در آنجا بود که در نزدیکی دهکده پلی بر روی آن ساخته بودند، دو چشمه داشت. آب رودخانه از شیخ سعدی می‌آمد که تا مُضَیْرِبْ شش ساعت مسافت است و شیخ سعدی جایی است که متصرّف حوران در آنجا اقامت دارد؛ قصبهٔ معتبری است و شیخ سعد نام پیری بوده است. گویند، سنگی در آنجا هست که حضرت ایّوب علیه‌السلام بر آن تکیه کرده‌اند. علامت تکیهٔ ایشان در آن سنگ نقش بسته است و چشمه هم هست که از آنجا آب جاری شده به اعجازحضرت ایّوب(ع).

دوشنبه شانزدهم سه ساعت به صبح مانده روانه شدیم. حرکت به جانب شمال غربی بود. اراضی این راه مسطّح بود، ولی اغلب نقاط آن سنگلاخ بود و در هر جا آبادی داشت، اطراف آن زراعت و سبز و خرّم بود. از آبادی که خارج شدیم سبزی کمتر می‌شد. از آبادیهایی که در راه ملاحظه کردیم، یکی کبیته بود که در سمت یسار در بالای تپه واقع بود و برکه‌ای داشت که آب جاری بر آن وارد می‌شد و همیشه منزلگاه حجاج شامی همین

دهکده بوده است، ولی برای آن که مسافت روز ورود به شهر کمتر بشود، در این دهکده منزل ننموده گذشتیم و به سمسکین رسیدیم، در طرف یسار واقع بود. جسری ساخته بودند، یک چشمه داشت و روی آن را سنگ فرش کرده بودند. در مبدأ و منتهای پل، در طرف یمین، قبرستانی بود، سنگهای طولانی و مدوّر بر روی قبور نصب کرده بودند و در نزدیک آبادی، زنهای دهکده مانند منزل سابق، در سر راه طبقهای نان آورده می‌فروختند و از سمسکین خیابانی ساخته سنگفرش نموده بودند که مردم عبور کنند. اگر آن خیابان نباشد، در بارندگی و گِل نمی‌توان از آن معْبر عبور کرد، ولی در چند جا، سلسله خیابان خراب و منفصل شده است. پنج ساعت به غروب مانده، در سمت یسار، طاحونه دیده شد که بر اطراف آن دیوار کشیده بودند. دو ساعت به غروب مانده، به نزدیکی منزل رسیدیم. اسم منزل را سَلْمَس می‌نامیدند. قریهٔ مزبوره در یمین جاده، در خط شمالی واقع بود و پلی در برابر داشت که باید از آن گذشته به منزل برسیم. تا به قرب پل حرکت رو به مشرق شد و بعد از پل به جانب شمال غربی و آن پل پنج چشمه داشت و از پل به آن طرف، زمین را در نهایت خوبی سنگ فرش نموده بودند. بعد از گذشتن از سنگفرش، دو پل کوچک و یک پل بزرگ نیز دیده شد که از روی آنها گذشتیم و در این منزل چوبهای تلگراف است که تا شیخ سعدی کشیده‌اند و در یسار راه واقع است و محل اردو سنگها داشت که از جنس سنگ پا بودند و سعید پاشا می‌گفت، با این همه سنگها، زراعت اینجا تخمی صد تخم عمل می‌آید و اگر تخم ردی بد را نیز در این اراضی بکارند، طوری اصلاح می‌شود که سالهای دیگر از همان تخم می‌کارند و هوای این منزل ملایم‌تر از هوای منازل دیگر بود.

دمشق

سه شنبه هفدهم پنج ساعت از شب رفته روانه شهر دمشق شدیم و حرکت رو به شمال بود. اراضی این منزل از قدیم خیابانی داشته است که روی آن را سنگفرش نموده بوده‌اند، ولی آثار خیابان را در بیشتر از سه جا ندیدیم، باقی خراب و مفقودالاثر بود و تا اواسط راه که تپهٔ مخروطی در سمت یمین نمودار گشت، اراضی سنگلاخ بود و در نزدیکی تپهٔ مزبوره چند قبّه دکاکین در سمت یسار بود و به آن مناسبت اسم آن را قباب می‌نامیدند و اسباب قهوه و غلیان و چای در آنها گذاشته و به عابرین می‌فروختند. از آن نقطه که گذشتیم، اراضی مسطّح و هموار گشت. پنج ساعت به ورود شهر مانده آبادی پیدا شد که آنجا را دنّون می‌نامیدند. اشجار و نهر آب داشت. چند اطاق و چند خیمه نیز در یسار راه برای عابرین بر پا کرده بودند و مجّاناً طعامی به ابناءالسبیل می‌دادند. عسکرها از قِشله بیرون آمده، در کنار راه صف کشیدند و تعظیمات نظامی به عمل آوردند. از آنها گذشته، اول طلوع صبح چهارشنبه وارد کسْوه شدیم. از آنجا تا به شهر یک فرسخ است. آبادی خوب و مرغوبی است. رودخانه و باغات و اشجار فراوان دارد و قهوه‌خانه و دکاکین در دو طرف جادّه بنا نهاده‌اند. حسن پاشا میر لوای ارکان حربیّه و اسماعیل بیک قول آقاسی و شکیب پاشا و محمود بیک یوزباشی و عزّت افندی ملازم با البسهٔ رسمیّه تا آنجا به

استقبال آمدند. به همهٔ آنها اظهار مهربانی نموده، برای ادای فریضه در آنجا پیاده شدیم. جناب سعید پاشا و صرّه امین نیز رسیدند، با آنها به صحبت مشغول شدیم. توقف ما در کِشوه به قدر دو ساعت طول کشید. بعد از آن به تخت نشسته روانه شدیم. از کِشوه که حرکت نمودیم اراضی فراز و نشیب داشت، ولی بسیار باصفا و وسیع بود و وسعت طرف یمین بیشتر از طرف یسار بود، تا به جایی رسیدیم که سراشیب بود. شهر و باغات اطراف آن نمودار شد. تمام باغات و شهر در خط شمالی در دامنهٔ کوه واقع بودند. صحرای باصفایی بود و اغلب باغات، اشجار زیتون و سیب و گلابی و به بودند و در وسط صحرا محوطه نمودار بود که می‌گفتند، قصر یکی از اعیان شهر است. حاجی محمدصادق قونسول دولت ایران با جرجیس افندی مترجم اول، سه کالسکه برای ما آورده بودند. از تخت پیاده شده خودمان و امیرزادگان در کالسکه نشستیم. درویش افندی و سلیم افندی که متولیان زینبیّه هستند به استقبال آمدند و هر دوی آنها شیعه و از سادات موسویه بودند. از آن پس مصطفی پاشا آمده کالسکه والی پاشا را برای ما آورده بود. در ثانی به آن کالسکه نشستیم. نزدیک باغات که رسیدیم مستقبلین نمودار شدند. آنچه افواج نظام و توپ و توپچی و موزیکانچی در شام بود تماماً با کسبه و اصناف شهری به استقبال آمده بودند و در دو طرف راه صف کشیده ایستاده بودند. توپخانه و موزیکانچیان تعظیمات نظامی به عمل آورده به همهٔ آنها یکان یکان مهربانی کرده گذشتیم و نوزده شلیک توپ نمودند و در نزدیک دروازه، در پهلوی قدمگاه حضرت رسول ـ ص ـ که گنبد و بارگاه دارد، خیمه‌ها بر پا کرده، حسین فرزی پاشا مشیر اردوی پنجم و ابراهیم ادهم پاشای متصرف و حول پاشای میرمیران و ستّار بیک میرآلای و شوکت پاشای فریق عسکر و عبدالکریم پاشای فریق و عمربیک آلای بیک ضبطیه، همگی با البسهٔ رسمیّه به اتفاق کاظم بیک قاضی نایب شام و مترجم‌های قونسولهای دولت‌های فرانسه و انگلیس و نمسه و ایطالیا و اسپانیا و یونان و هولانْد با غواصان به استقبال آمده بودند، از کالسکه که خواستیم پیاده شویم، تماماً از چادر بیرون آمده، مشیر پاشا نزدیک آمده، مرا پیاده کرده، رفتیم در چادر نشستیم و به همه مهربانی نموده، بعد از صرف چای و قهوه و غلیان از خیمه بیرون آمده با مشیر پاشا در یک کالسکه سوار شده روانه شهر شدیم. برای امیرزادگان و خواص نیز درشکه‌ها حاضر

کرده روانه شدند. در نزدیک دروازه، در سمت یمین، قبرستانی و در سمت یسار قشله‌ای دیده شد. پس از آن داخل دروازه شدیم که به وضع دو طاق هلالی ساخته بودند ولی دَرْبی از چوب یا آهن بر آن ننهاده بودند. از آنجا وارد خیابان طولانی شدیم که تقریباً ربع فرسنگ طول داشت و در اطراف آن دکاکین و عماراتی به طرز ایران بود که از بیوتات اندرون خانه‌ها پنجره‌ها و دریچه‌ها به بازار و برزن نگذاشته بودند و تمام این خیابان، از دو طرف، از سطح کوچه تا بام مملوّ از مرد و زن بود که به استقبال و تماشا آمده بودند، حتّی دکاکین را یک روز پیشتر برای جلوس و قیام خود کرایه کرده بودند که ساعتی در آنجابسر برند و این خیابان چنان مملوّ از جمعیّت بود که غیر از راه عبور کالسکه، دیگر جایی و راهی برای کس باقی نمانده بود. بعد از طی امتداد خیابان، وارد بازاری شدیم که به طرز بازارهای ایران سقف داشت و در آن بازار نیز به همان منوال مرد و زن در اطراف ایستاده ازدحام کرده بودند. از آن پس وارد بازار جدیدی شدیم که به حکم مدحت پاشا در زمان ایالت شام بنا کرده‌اند. بازار وسیع و مرتفعی است و سقف آن را مانند شیروانی از چوب ساخته‌اند و از دو طرف به بنای دکاکین آن خوب پرداخته‌اند و در هر جا که به قراولخانه‌ها می‌رسیدیم، عساکر در جلو سربازخانه و قراولخانه صف کشیده، تعظیمات نظامی به عمل می‌آوردند. ما هم تعارف نظامی به جا آورده می‌گذشتیم. بعد از آن که امتداد بازار را طی کردیم، از طرف یمین بازار، به کوچه‌ای وارد شدیم که منتهی به خانهٔ عالیجاه حسن قوتلو می‌شد و خانهٔ او را که بهترین عمارات شهر است برای ما از جانب ایالت شام معین کرده بودند. چهار ساعت به غروب مانده وارد آن منزل شدیم. در اطراف درب کوچه، به وضع بدیع خوشی که معمول آن صفحات است شاخه‌های درخت نارنج را با برگش به طور هلالی بر دیوارها نصب نموده، چراغها بر آن شاخه‌ها تعبیه کرده بودند و شبها روشن می‌نمودند و آن کوچه تا پنجاه قدم چراغان می‌گشت. وقتی که وارد عمارت حسن قوتلو شدیم، صاحب منصبهایی هم که به استقبال آمده بودند همراه بودند، در اطاق مزیّنی نشسته قهوه و غلیانی صرف شد. بعد از آن به اطاق دیگر که سالون می‌گویند رفته، در سر میزْ غذا صرف کردیم. اجزای مجلس رفتند. وقت عصر به حمّامی که از جانب حکومت در بازار خلوت کرده بودند رفتم. حمّامهای شام نهایت امتیاز را دارند و از حد وصف و

تعریف بیرون است. یک ساعت از شب رفته از حمّام بیرون آمدم. احمد افندی کاتب اسرار و مهردار ایالت با تحسین بیک محاسب مرکز لوا و حلمی بیک مدیر مرکز تحریرات و حسن فهمی افندی ممیّز املاک و مراد افندی برادر حسن قوتلو به دیدن آمدند. به آنها مهربانی کرده رفتند. در این چند روز که در شام بودیم لیلاً و نهاراً در خانهٔ حسن قوتلو مهمان دولت بودیم و در نهایت خوبی خدّام خاص ایالت پذیرایی می‌نمودند و دو روز پیش از ورود ما، تمام اسباب پذیرایی را در خانهٔ مشارالیه فراهم آورده، بر زینت بیوتات افزوده بودند. منزل خودمان و هر یک از امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ و غیره اطاقهای علی حده بودند و شبها تمام چهلچراغها و لاله‌ها و فنرهای حیاط افروخته شده مانند روز روشن بود. خانهٔ حسن قوتلو دارای دو خلوت کوچک و بزرگ و یک حیاط مستطیل بود. حیاط مزبور از چهار سمت بیوتات فوقانی و تحتانی داشت و بر بالای دیوار آن محجر آهنین از چهار سمت گذاشته بودند و حوض مُدوَّری در میان حیاط بود و سطح حیاط را تماماً از احجار شفّاف ممتاز مفروش و منبّت کرده بودند که نهایت امتیاز را داشت و این صنعت در ولایت شام در همه جا معمول و متداول است که سطوح عمارات و حمّامات را به نقوش مختلفه با احجار ممتاز منبّت و مفروش می‌کنند و در اطراف حیاط در نزدیکی پنجره‌ها اشجار سرو و گل کاشته اطراف آن را به شکل هلالی، سنگها بر زمین نصب کرده‌اند. باغچهٔ مختصری شده است، از آب دستی مشروب می‌شوند. بالجمله عمارت مشارالیه نهایت آراستگی و زیبایی را داشت و کمتر عمارتی بدین قشنگی و مطبوعی ساخته شده است. یک خلوت آن معبر بود که از درب کوچه داخل آنجا شده و از آنجا وارد حیاط مستطیل می‌شوند و خلوت دیگر آن خلوت خاص بود که اطاق سالون در میان آن بنا نهاده، حوضخانه نیز در آن خلوت ساخته‌اند که آن را قاع می‌نامیدند و در واقع اطاق مسقّف مذهّب مزیّنی است که حوض هم در وسط آن واقع است و آب بر آن جاری است و چون هوا سرد بود، روی حوض را تخته گذاشته پوشانیده بودند و ماهوت قرمز بر روی آن گسترده‌اند، صورت میز به هم رسانیده بود و در آن اطاق صنوف و اقسام ظروف از چینیهای قدیم در اطراف آن در طاقچه‌ها گذاشته بودند و نهایت امتیاز را داشتند. بعد از صرف شام به آن اطاق رفته نشستیم و قهوه و غلیان صرف کردیم. شکلی بر دیوار نصب

کرده بودند، آوردند تماشا کردیم، زنی به صنعت خیاطت، تمام اعضا و اجزای آن شکل را برجسته ساخته است که مانند اشکال مجسّمه به نظر می‌آمد و در حقیقت کمال تصنّع را در دوختن و ساختن آن به کار برده است و از قراری که حسن قوتلو تقریر می‌نمود، صورت سلطان عثمانی است. بالجمله اشخاصی که از جانب جناب والی شام، لیلاً و نهاراً، مواظب خدمت ما بودند، عالیجاهان اسماعیل بیک قرّل آقاسی و شکیب بیک یوزباشی و محمد بیک یوزباشی و عزت افندی ملازم ثانی و توفیق افندی ملازم ثالث و امین افندی که از اجزای ادارهٔ نظارت است و یحیی افندی چاوش و کامل افندی و سلیم افندی دهباشی و بکر افندی و بیست نفر عسکر و محمود آقای ملازم و ده نفر جَنْدرمه بودند. در هنگام ورود ما، جناب حمدی پاشا، والی شام، در بیروت بودند. همین که از بیروت مراجعت نموده وارد شد، به دیدن ما آمدند. با ایشان صحبت داشتیم، بسیار مرد معقولی بود.

دمشق

بدان که شهر شام از اقدم مدن عالم است. اگر چه لفظ شام اسم است از برای تمام مملکت شام، ولی چون شهر دمشق که مقر ایالت و وُلات است افضل و اوسع و اجمل تمام شهرهای این مملکت است، اکنون شام گویند و از آن شهر دمشق اراده کنند و تسمیهٔ این مملکت به اسم شام در سنهٔ ۶۳۴ مسیحی شد که مسلمانان بر کفّار عرب مستولی شدند و از این جهت این مملکت را شام گفتند که در شمال کعبه واقع است، چنانکه یمن را از این جهت یمن گویند که در یمین کعبه واقع است و در اوایل زمان تمام مملکت را بر پنج ناحیت قسمت کرده شامات می‌گفتند و اکنون نیز بدان سبب این لفظ در السنه و افواه مستعمل است. شام اول فلسطین بوده که رمله و قدس شریف و عَسْقلان و سمبطیّه و نابُلس و غزّه از شهرهای این ناحیت است. شام دوم حوران بوده که شهر آن طبریّه و در وقت آمدن از مدینهٔ منوّره از اراضی دهات این ناحیت می‌گذرند. شام سیم غرطه بوده است که اکنون شهر آن معمورهٔ دمشق است و غرطه در دو فرسنگی شهر دمشق است و چنانکه اهل سیر و تواریخ نوشته‌اند از جنات اربعه روی زمین است و آن سه جنّت دیگر

سُغد سمرقند و شعیب بوّان و نهرُ الأُبُلّه باشد؛ بلکه غرطه را افضل جنّات اربعه شمرده‌اند زیرا که طول آن سی میل و عرض آن پانزده میل می‌باشد و تمام این مسافت مشتمل بر انهار و اشجار است که مشبک به یکدیگرند، کَأنّها بُسْتانٌ واحِدٌ، و هیچ یک آن جنّات را این عرض و طول و وسعت و صفا نباشد. شام چهارم حِمْص بوده است. شام پنجم قِنّسرین که شهر آن حلب است و از زمانی که دولت عثمانی بر مملکت شام مستولی شده است، تقسیمات آن به نحو دیگر گشته است. سلاطین قدیمهٔ عثمانی به دو قسمت نموده بودند. اول سوری و دوم فلسطین و سلاطین عثمانی بر چهار ایالت تقسیم نمودند، اول ایالت حلب، دوم ایالت دمشق، سیم ایالت صَیْدا، چهارم ایالت قدس شریف. و متأخرین سلاطین عثمانی تمام آن مملکت را سوری گفتند، ولی در سلطنت سلطان عبدالعزیز به دو قسمت شده، ولایت حلب، ولایت سوریه که مرکزش دمشق است و در این زمان جزئی از ولایت سوریه را که قدس شریف باشد، به جهت وسعت و اعتبارش منفصل نموده مُستقلاً متعلق به بابعالی داشته‌اند و در لفظ شام سه لغت است، شام و شأْم و شِأُم.

حدود شام

بدان که شمال شام، آسیای صغری است و جنوب آن جزئی از بلاد عرب است که آن را تیه بنی‌اسرائیل گویند و شرق آن عراق و بادیه است و غرب آن بحر روم است.

القاب شام

بدان که شهر شام را چهار لقب باشد و اُدبا و فصحا در نظم و نثر خود بدان لقب استعمال نمایند. لقب اول آن دمشق است و در وجه تسمیهٔ آن چنین بیان کرده‌اند که دمشق‌بن کنعان یا دمشق‌بن نمرود بانی این بلد بوده است. لقب دوم آن جیرون است و در وجه تسمیهٔ آن چنین گفته‌اند که جیرون‌بن سعدبن عادبن عوص‌بن دمشق بنای این شهر نموده است. لقب سوم و چهارم جلق و فیجاء است و وجه تسمیهٔ آنها را بیان ننموده‌اند.

اقسام و ابواب شام

بدان که شهر شام مشتمل بر دو قسمت است، یکی داخل سور و دیگری خارج سور. آنچه داخل سور است بنای قدیم آن باشد ولی به مرور خراب و ویران شده، بعضی مخازن

مهمّات عسکریهٔ آن باقی مانده است. تجدید عمارت نموده‌اند و خارج سور آن جدید است و در اسلام بنا نهاده‌اند و هر یک را دروازه‌ای باشد. داخل سور را هشت دروازه است، کما قیل:

دَمِشْق فی اَوْصافِها جَنَّة خُلدٍ راضِیَة　　　أما تَری أبْوابَها قَدْ جُعِلْت ثَمانِیَة

و در سمت شمال چهار دروازه می‌باشد و هر یک را نامی نهاده‌اند. اول را باب‌التوما گویند. دوم را باب‌السلام. سیم را باب‌العماره. چهارم را باب‌البوابجیّه. و باب‌العماره را باب‌الفرادیس و باب‌البوابجیّه را باب‌الفرج گفته‌اند و باب‌الفرج را در عهد سیف‌الدین ابوبکربن ایّوب تجدید نموده‌اند. شیخ عبدالغنی نابلسی در وصف شام و باب‌الفرج گوید:

قُل ما تَشاءُ من جُلَق وَ انسِبْ لَها وَ لا حرج　　　فالْخیرُ وَ الْیُمْن بِها و بابُها بابُالفَرَج

و در سمت جنوب یک دروازه است، آن را باب‌الثاغور گویند و باب‌الصغیر نیز گفته‌اند. و در سمت مشرق یک دروازه است که آن را مسلمانان باب‌الکیسان گویند و نصاری باب بولس و چون سلطان سلیم در وقت آمدن به شام از این دروازه داخل شده است از آن وقت تا کنون به جهت احترام او این دروازه را مسدود داشته‌اند و در سمت مغرب دو دروازه است، اول را باب‌الثرایا گویند و دوم را باب‌الجابیه و معروف این است اهل بیت حضرت سیدالشّهدا ـ صلوات الله علیه و علی اهل بیته ـ را از این دروازه وارد کرده‌اند و خارج سور را سه دروازه است و آنها را نامی ننهاده‌اند. دو باب آن بزرگ است و یک باب آن کوچک. بالجمله شام کثیرالمیاه است و از هفت نهر مشروب می‌شود که آنها را بَرْدی و یزیدی و دیرانی و ثوراء و نهر قنوات و بانْیاس و عَقْربا گویند. اصل همهٔ آنها بَرْدی است، منشعب شده، هفت نهر گشته است و به واسطهٔ کثرت میاه در تمام عمارات، در تمام موارد آب جاری است و مخصوصاً در اغلب خانه‌ها حوضخانه‌ها می‌سازند که آنها را قاعات گویند کما قیل: و فی بعض‌الدّور قاعات رفیعة مدهونة باجمل الادهان فی وسطها بِرکٌ یَجْری اَلیها الْماء بِاتّصال حتی در کوچه‌ها و بازارها نیز در جنب دیوارها، حوضچه‌ها ساخته‌اند، آب جاری در آنها موجود است و هوای این بلد در همهٔ فصل خوب است مگر در خریف که تب زیاد است و به واسطهٔ کثرت میاه امراض عصبانی بهم می‌رسد و خاک این بلدسهل و حمراء و کثیره‌الخصب است که غالباً سبز و خرّم باشد و این شهر مشتمل است بر جوامع ومدارس

و کنایس و خانات متعدّده و صنایع این بلد نساجی و صبّاغی و بنایی و خیاطت و حدّادی است و شمشیر را مخصوصاً در نهایت امتیاز می‌سازند و سیوف دمشقیّه معروف آفاق است.

متنزهات شام

به واسطهٔ صفایی که در آب و خاک شام است، نزهتگاه آن متعدّد باشد و هریک را اسمی جداگانه نهاده‌اند و اسامی آنها صوفانیّه و طَرْبله و مَرْجه و رَبْوه است و افضل همهٔ آنها ربْوه است «وَ اٰوَيْناهُما اِلىٰ رَبْوَةٍ ذاتَ قَرٰارٍ وَ مُعين»[۱] به اعتقاد بعضی اشاره به این ربوه است که در خارج شهر شام است. و آنچه در ایام توقف شام از متنزهات این بلد مشاهده کردیم مَرْجه و ربْوه بود. از عمارت والی شام، از کنار نهر بَرْدی و پل که می‌گذرند مَرْجه است و آن نهر را تا چهارصد قدم از دو طرف سنگ چین کرده، در ابتدا و وسط و انتهای آن قنطری بسته‌اند. قنطر اول و آخر از سنگ است و سه چشمه دارد و قنطر وسط آهنین است و چشمه ندارد و در نهایت استحکام ساخته‌اند و از دو طرف، دیواری بر آن قرار داده‌اند و عرض نهر تقریباً ده ذرع است و این پل را بر روی آن بسته‌اند و دو طرف نهر عمارات و بساتین است. از آن جمله باغی است که مدحت پاشا در طرف یسار نهر احداث نموده است و آن را باغ ملّتی گویند. عمارتی در وسط آن است که تحتانی آن بیوتات است و از چهار سمت گشاده است و فوقانی آن مهتابی است که از چهار طرف بباز است. بعد از مَرْجه داخل ربْوه می‌شوند. دو طرف آن سبز و خرّم است و رودخانه از وسط می‌گذرد و قهوه‌خانه‌ها و عمارات در دو سمت آن بنا نهاده‌اند. کسیب حمراء نیز که کوه معیّنی است در یک طرف ربْوه است. بالجمله نزهتگاه ربْوه بسیار باصفا و با روح است و از شدّت طراوت و خضارت[۲] خیلی نشاط انگیز و فرح آمیز است. نعم ما قیل:

اِنهَضْ إلی‌الرَّبوة مُسْتَمْتِعاً تَجِدْ مِنَ‌اللَّذات ما یَکْفی
فَالْطَیرُ قَدْ غَنّی علیٰ عوده فیِ‌الرَّوْضِ بین الحیک وَالْدَفّ

مولوی در مثنوی گفته:

---

۱. مؤمنون، ۵۰
۲. سبزه‌زاری

چونکه غم آمد کنارش کش بغش　　　از سر ربْوه نظر کن بر دمشق

و از ربْوه که به آن طرف گذرند، ساحت دمّار است که عمارات چند در آن حدود ساخته‌اند و بسیار خوش منظر و خوش آب و هواست.

جامع امویّه

از جوامع معتبره این بلد جامع امویّه است. گویند در عهد سلیمان بن داوُد بنا شده. کنیسه‌ای در جنب آن بوده است. ولیدبن عبدالملک بن مروان در سنهٔ ۸۹ هجری هدم کنیسه نموده داخل جامع کرده است و از نو بنا نهاده است. در طول آن بیست ستون واقع است و در عرض آن دو ستون و به همه جهت اسطوانه‌های این جامع چهل عدد است و اعتقاد اکثر اهل شام که بر مشرب محی‌الدّین اعرابی(کذا) هستند، این است که ستون شرقی جامع امویّه که در آخر قطار اول است، مکان نزول حضرت عیسی ـ علیه‌السلام ـ است که در آخرالزمان در دمشق بر آن اسطوانه بیضا نازل خواهد گشت. بالجمله این مسجد به امر ولیدبن عبدالملک به اتمام رسیده و بسیار محکم ساخته‌اند. طول آن دویست گام است و عرض آن صد و پنجاه گام و آن را سه در است. یکی در طرف جنوب و دو تا در اول و آخر است. شمالِ مصلاّی حنبلی در سمت ایسر درب جنوب است و مصلاّی شافعی در سمت ایمن آن. پس از آن مصلاّی حنفی است و بعد از آن مصلاّی مالکی و از سمت شمال جامع، بیست و دو پنجره به طرف صحن گذاشته‌اند که در تابستان باز می‌شود و بقعهٔ سر حضرت یحیی در وسط این جامع است.

صحن جامع امویّه

صحن جامع امویّه بسیار وسیع است و از برای آن ده در قرار داده‌اند و هر یک را نامی نهاده‌اند. در طرف جنوب دو در است یکی باب‌العبرانیه که آن را باب‌السّاعات نیز گویند و دیگری باب‌الزیاده است. و در طرف شمال چهار در است، یکی باب‌الفرادیس است و دیگری باب‌السّلسله و دو در دیگر آن را نامی ننهاده‌اند، یکی کوچک است و دیگری بزرگ و در سمت شرقی یکی است که آن را باب‌جیرون گویند و در سمت غربی نیز یکی

است که آن را باب‌البریدیّه نامند و در وسط باب‌البریدیّه قبّه‌ای است. این دو شعر را در آنجا نوشته‌اند:

عرّج رکابک عَنْ دَمشق فـانّها | بلد تذّل لهاالاسـود و تـخضع
ما بین جـابیها و بـاب بـریدها | قمر یغیب و الف بدر یـطلع

و در صحن دو گنبد است که سلطان عثمانی ساخته است. یکی محاذی ایوان شرقی است و دیگری محاذی سمت غربی. گنبد شرقی میقات است که در آنجا ساعت گذارده‌اند، گنبد دیگر حوضخانه است که آب از فوّارهٔ آن جاری است. گویند وقتی که سلطان عثمانی این دو گنبد را بنا کرد، علمای اهل تسنّن بر او بحث نمودند که این تصرف شما در اراضـی مسجد جائز نباشد. برای آنکه رفع ایراد آنـها را نـموده تـصرف او صـحیح باشد، گـنبد حوضخانه را طوری ساخت که مؤذّن بر فراز آن رفته اذان بگوید و گنبد میقات را هم به این شرط ساخت که در آن باز بوده هر کس بخواهد برود در آنجا نماز بخواند. و در پشت گنبد حوضخانه گنبد دیگر است که از ابنیهٔ قـدیمه است و کسـی نـمی‌دانـد بـرای چـه ساخته‌اند. گویند یکی از وزرای شام درب آن را باز کرده کاوش کرد که بداند در میان آن چیست، غیر از مکاتیب چیزی ندید. و در سمت شرقی صحن، ایوانی است که از آخر آن ایوان، دری به مسجدالرأس جناب سیدالشهدا ـ علیه‌السلام ـ باز می‌شود.

مسجدالرّأس

بدان که مسجدالرّأس سه مسجد است که توی یکدیگر واقعند. مسجد اول اطول از ثانی است و مسجد ثانی اطول از ثالث و در وسط مسجد اول، سنگهای مربّع صاف گسترده‌اند و در آن مسجد دو پنجره به سمت ایوان گذاشته‌اند که روشنی بخشد و محاذی در مسجد ثانی حوضچه‌ای است که به دیوار شرقی اتّصال دارد و گویند جریان آب آن از اعجاز سید سجّاد ـ علیه‌السلام ـ است، چه این مساجد، مجلس یزید ـ علیه‌اللعنه ـ بوده است که اهل بیت را داخل آن نموده‌اند و بالاتر از حوضچه ضریحی است که دو ذرع طول آن است و یک ذرع عرض آن. گویند مقام حضرت سید سجاد ـ علیه السلام ـ است که در مجلس یزید در آن مقام نشسته‌اند و بالاتر از آن منفذی است در دیوار که به قدر دو وجب طول آن

است و پرده‌ای بر روی آن آویخته‌اند و آن منفذ به مسجد سیم باز می‌شود و برابر ضریح رأس‌الحسین است و بالاتر از آن دری است که از آنجا داخل مسجد سیم می‌شوند. مسجد مربّعی است و اضلاع آن تقریباً یک ذرع و نیم طول آن است و سه چارک عرض آن. قبّهٔ کوچکی در میان ضریح است، جامهٔ سبزی بر روی آن پوشانیده‌اند و عَلَمی که با جمل شامی حرکت می‌دهند و پنجهٔ آن طلا است، در زاویهٔ این مسجد گذارده‌اند.

پنجشنبه نوزدهم بعد از صرف نهار کالسکه حاضر کردند، به اتفاق حسن پاشا، به عزم بازدید جناب والی پاشا و مشیر پاشا رفتیم. والی پاشا عسکر و موزیکانچی در درب خانهٔ خود احتراماً حاضر کرده بود، تعظیمات نظامی به جا آوردند و موزیکان زدند. وارد خانه شدیم تا نزدیک پلّه به استقبال آمد. از پلّه‌ها بالا رفته وارد اطاق شده مشغول صحبت شدیم. آدم معقول پختهٔ ساده است، چندان پیرایه برای خود در منزل قرار نداده بود. بعد از انقضای مجلس بیرون آمده به خانهٔ مشیر پاشا رفتیم. او نیز عسکر و موزیکانچی در درب خانهٔ خود حاضر کرده بود. در یک سمت جلو عمارت او باغچه‌ای بود. موزیکانچیان در میان باغچه موزیکان می‌زدند و در طرف دیگر یک دسته عسکر صف کشیده تعظیمات نظامی بجا آوردند. خود مشیر پاشا نیز تا نزدیک کالسکه به استقبال آمده بود. خودش مرا از کالسکه پیاده کرده بازوی مرا گرفت و به عمارت خود برد. مشغول صحبت شدیم و بعد از انقضای مجلس مراجعت نمودم.

جمعه بیستم بعد از ظهر کالسکه‌ها حاضر کردند با امیرزادگان و خواص اصحاب از باب‌الثاغور به سمت زینبیّه رفتیم. از شهر تا زینبیّه به قدر یک ساعت و نیم مسافت و هر دو طرف خیابان سبز و خرّم است. دو گنبد در طرف یسار است و یک دهکده در سمت یمین و اسم آن را بابیله می‌گفتند. زینبیّه در قریه رادیه واقع است. عمارات و آبادی دارد و برابر زینبیّه عمارت عالی است که متعلق به سعید آقای موصلی است و از آن بالاتر حمّامی است که تازه بنا شده.

صحن و مسجد زینبیّه

بدان که صحن و مسجد زینبیّه در سمت یسار شرقی واقع است. از در که داخل می‌شوند،

دالانی است، دو طرف آن را حجرات ساخته‌اند. بعد از آن وارد فضایی می‌شوند که سقف ندارد و از آن فضا دری به صحن گشوده می‌شود. قریب ده ذرع طول صحن است و در میان صحن حوض مدوّری است، نصف صحن را از طرف بالا سنگ گسترده‌اند و نصف دیگر بی سنگ است و در طرف بالای صحن که سمت شرقی است، ایوان ساخته‌اند که یک ستون در وسط آن است و دو سمت یمین صحن که طرف جنوب است به امتداد طول آن سکویی است و در آخر سکّو چاهی است و در پهلوی چاه گلدسته است که دوازده پلّه دارد. بالجمله از ایوان داخل مسجدی می‌شوند که درب آن در زاویهٔ یمنای ایوان است و این مسجد مربع است. چهار ستون در طول آن واقع است و چهار ستون در عرض آن و دو پنجره از مسجد به ایوان گذاشته‌اند و در وسط مسجد چهار ستون مربّع است که قبّهٔ بقعه زینبیّه را بر روی آنها نهاده‌اند. درب بقعه از سمت جنوب است و چهار صفّه دارد و اطراف آن را شباک آهنین نصب کرده‌اند. ضریح مبارک به فاصلهٔ دو ذرع در وسط آن بقعه است و از چوب ساخته‌اند و این مسجد و بقعه را در این سنوات شخص تاجری تجدید عمارت کرده است و قبر والدهٔ جناب سپهسالار اعظم نیز در این مسجد در پهلوی منبر است. چون امروز روز اربعین بود، بعد از زیارت آن مظلومه، مشغول خواندن زیارت اربعین شدیم و بعد از ادای فریضه، دو نفر روضه خوان ترک در آنجا ذکر مصیبت نمودند. رقّتی دست داد؛ پس از آن بیرون آمده در صحن نشستیم. درویش افندی و سلیم افندی متولیان زینبیّه قدری تنقّلات آورد صرف شد. جناب حاجی میرزا یوسف‌آقا و میرزا اسحاق مستوفی آذربایجان نیز در آنجا بودند و بعد از آن بیرون آمده مراجعت به منزل نمودم.

شنبه بیست و یکم بعد از ظهر به جامع امویّه رفتیم و بعد از زیارت رأس حضرت یحیی ـ علیه السلام ـ به مسجد رأس‌الحسین وارد شدیم و از آنجا به مقبرهٔ سید صلاح‌الدین رفتیم که از سلاطین شام بوده است. جلو مقبرهٔ او مسقّف است و بقعهٔ آن مربّع، دیوارهای آن را تا نصف کاشی مُعرّق نصب نموده‌اند. در نهایت امتیاز بود و مانند چینی به نظر می‌آمد. در یک سمت قبر آن نوشته‌اند. تَجَدَّد هذهِ الْمَقبرة فی اَلف و مِأتینِ وَ خَمس وَ تِسْعین؛ تولدَ فی قَلْعة تِکْریت فی خَمْسَماْة و اثْنَیْن وَ ثلاثین، مُدّة سَلْطَنَتِهِ عِشْرینَ

سنة، توّفی یوم‌الاربعاء فی تِسْعَة و عِشْرین صفر سنة خَمْسمأة وَ تِسْعَة و ثمانین. قبر ابراهیم پسر او نیز در همان بقعه است. از آنجا به صحن جامع امویّه مراجعت نمودیم. از درب اواسط شمالی آن بیرون رفتیم، یکی دو کوچه که طی کرده بـه درب بـقعهٔ مـبارکه رقـیّه رسیدیم. در سمت یسار بازار در طرف غربی واقع بود.

بقعهٔ مبارکهٔ رقیه علیهاالسلام

از در که داخل می‌شوند دالان مختصری دارد. بعد از آن فضای مسقّفی که حوضچه در میان آن است و بعد از آن مسجدی است که تقریباً شش ذرع طول و پنج ذرع عرض آن است. از در که داخل مسجد می‌شوند در سمت یمین آن که سمت جنوب است، ضریح مستطیلی است که از چوب ساخته‌اند و متّصل به دیوار است. تقریباً دو ذرع طول و یک ذرع عرض آن است. گویند این مسجد همان خرابه‌ای بوده است که اهل بیت را در آنجا جا دادند و این ضریح در محلّی است که سر مبارک حضرت سیدالشّهدا ـ علیه‌السلام ـ را به خرابه آورده در آنجا گذارده‌اند و بالاتر از ضریح محراب است و بالاتر از محراب منفذ مربّعی است. گویند قبر فرنگی که در مجلس یزید بوده، کشته شده است، در آنجا است و در سمت شرقی مسجد سکّویی است که در عرض مسجد واقع است و در زاویهٔ سمت شمالی دری است که از آن در داخل بقعهٔ مبارکه می‌شوند. بقعهٔ مربّعی است، چندان وسیع نیست. بر ضریح مبارک جامهٔ زری زمینه گُلی پوشانیده‌اند و در آن طرف ضریح قـبری است، روی آن جامهٔ ماهوت سیاه پوشانیده‌اند. اعتقاد اهل آنجا ایـن است کـه دسـتهای مبارک حضرت عباس ـ علیه‌السلام ـ در آنجا مدفون است. بعد از زیارت آن بقعهٔ مبارکه به بازدید امیر عبدالقادر پاشای مغربی رفتیم. از ملوک جزایر است. دولت فرانسه او را اخراج کرده به شام فرستاده‌اند و ماهی ششصد لیره شهریّه بـه او مـی‌دهند. در عـمارت او در حوضخانه‌ای نشسته، بعد از صحبت و صرف قهوه و شربت بیرون آمده در کالسکه نشسته با حسن پاشا که از ارکان حربیّه است و چند نفر عسکر به سمت صالحیّه رفتیم. از پلی که روی نهر بَرْدی بسته‌اند، و تفصیل آن در ضمن نزهتگاه مَرْجه بیان شده است، گذشته رو به شمال وارد خیابانی شدیم که مدحت پاشا یک سال است در زمان ایالت خـود تسـطیح

نموده است. در سمت ایسر خیابان، مریضخانهٔ عالی ساخته‌اند که آن را خسته خانه گویند. طبقات تحتانی و فوقانی دارد و دریچه‌ها رو به خیابان گذاشته‌اند و در سمت یمین آن عمارت کمپانی است که آن نیز عالی است و از آنجا ابتدای صالحیّه است و بیوت دیگر نیز در دو سمت خیابان است ولی چندان عالی نیستند. مسافت خیابان را که طی کردیم به کوچه‌ای که رو به مشرق بود رسیدیم، تا به جایی که وسعت داشت با کالسکه رفتیم، بعد از آن که فراز و نشیب به هم رسانید سوار اسب شدیم و دو طرف کوچه نیز دکاکین و عمارات است. مسجد و مقبرهٔ محی‌الدین در منتهاالیه این کوچه در سمت یمین واقع است و صالحیّه در جبل قاسیون واقع است. گویند اصحاب کهف در این جبل مدفونند. و در وجه تسمیهٔ صالحیّه گویند: شیخ ابوعمرو جماعیلی مقدس، مدرسه‌ای در آنجا ساخت و چون اصحابش از صالحین بودند آن ناحیت را صالحیّه نامیدند. و شیخ مزبور در سنهٔ ۶۰۷ مرحوم شده است و در وصف صالحیّه گفته‌اند:

الصالحیّة جنة والصالحون بها أقاموا　　فعلی الدّیار و أهلها منّی‌التحیة والسلام

بالجمله وارد صحن و مسجد و مقبرهٔ محی‌الدّین شده فاتحه خوانده مراجعت به منزل نمودیم و شب والی پاشا و مشیر پاشا و سعید پاشا آمده، چند ساعتی نشستند و رفتند.

مُحی‌الدّین عربی

مُحی‌الدین بن احمدبن عبدالله، امام صوفیه و ربّ طریقت آنها بود. در سنهٔ ۵۶۰ متولّد شد و در شب جمعه بیست و دوم ربیع‌الثانی سنهٔ ۶۳۸ نزدیک صبح وفات یافت. مسکن آن در دمشق بود و نشر علوم می‌نمود و به لقب حاتمی نیز معروف بود. در مادّه تاریخ او گفته‌اند:

انّما الْحاتمی فِی‌الْکون فَرْدٌ　　وَ هوَ غَوثٌ وَ سیّدٌ و امامٌ
اِن شئتم مَتی تَوَفّی حمیداً　　قُلْتُ اَرِّخ ماتَ قُطب هِمام

قبر او بعد از وفاتش تا زمان سلاطین آل عثمان پیدا نبود. سلطان سلیم به شام آمده پیدا نمود و مدرسهٔ عظیمه‌ای در آنجا بنا کرد و جامعی ساخت و اوقافی برای او معین نمود و این عبارت از محی‌الدین معروف است: اِذا دخل السیّنُ فیِ‌الشّین ظَهَرَ قَبر مُحی‌الـدّین. مُراد از سین سلطان سلیم و مراد از شین شام است.

صحن و مسجد و بقعه محی‌الدین

از درب صحن داخل دالان وسیع می‌شوند و از آنجا وارد صحن می‌گردند و در ورود به صحن در یمین و یسار آن ایوان سر پوشیده است که چهار ستون در طول آنها واقع است و در طرف غربی صحن نیز ایوانی است که چهار ستون دارد و در وسط صحن، حوضی است و در جنوب صحن جامع ظریفی است که دیوار جنوب آن مشرف بر باغچه است و چهار دریچه به باغچه گذاشته‌اند و در این مسجد چهار اسطوانه است و درب مقبرهٔ شیخ در زاویه دیوار شرقی صحن است که اتّصالی به زاویهٔ جنوبی دارد و سطح مقبره پست‌تر از سطح صحن است. شانزده پلّه از سنگ گذارده‌اند تا وارد مقبره شوند. محاذی در مقبره سه قبر است. بر فراز هر یک عمّامه سبز بزرگی گذارده‌اند. دو نفر آنها که نزدیک به ضریح شیخ محی‌الدین هستند، از احفاد او باشند. یک نفر دیگر که قدری دورتر است، محمد امین پاشا است که در آنجا مدفون است. این مقبره مستطیل است و تقریباً ده ذرع طول آن است. در طرف جنوب دو دریچه به نارنجستان باز است و در سمت مغرب، طاقچهٔ بزرگی که یک ذرع و نیم طول آن است، ساخته، پنجره‌ای نصب کرده، شیشه انداخته‌اند و کتابهای شیخ را در آنجا گذاشته‌اند و در سمت مشرق نیز دو دریچه گذارده‌اند که به باغچه باز می‌شود و در شمال مقبره نیز دری است که از زمین بالاتر است. ضریح شیخ در وسط مقبره است و این اشعار را در اطراف آن نوشته‌اند. در طرف شرقی این شعر است:

قَد کانَ صاحِبُ هذاالقَبْر جوهرةً یَتِیـ ـــمةً صَاغَها الْباری مِنَ‌النـطف

و در سمت غربی آن این بیت است:

عَزّت فَلَمْ تَعْرِف الایّام قِیْمتَها فَــردُّها غــیرةً مِــنهُ إلیِ‌الصَّدَفِ

و در تاریخ مرمّت ضریح نیز در اطراف آن نوشته‌اند:

مــقامك مــحیِ‌الدیــن سامی الذّرا وَإنْ کُــنت مــحجوباً بــهذاالضــریح
وَ أنتَ سِــــرُّاللـــه فــیِ‌الأولیــاء و أنت مــن فــیه یــلیق المــدیح
مُــصطَفی پــاشا وَزیــرالْــعُلوّم وافــاکَ فی قَــلْب سَلیم صحیح
فَأقــــبلت و أقــبل مِــنْهُ شــهریه یَــرجُــو بِهاالتــاریخ خَیر تَنْسِیح

از این اشعار معلوم می‌شود مصطفی پاشای وزیر علوم، در سنهٔ ۱۲۹۰ مرمت ضریح نموده است. و در جنوب ضریح این شعر است:

قَبر مُحیِ‌الدّین ابْنِ مَغْرِبی | کُلُّ مَنْ لاذَ بِه أو زارَه
قُضِیتْ حاجاتُه مِنْ بَعْدِها | غَفَرَاللهُ لَه أوْزارَه

روز یکشنبه بیست و دوم جایی نرفته و کسی هم نزد ما نیامد. فقط در منزل به استراحت گذشت.

دوشنبه بیست و سیم کالسکه حاضر کردند. بعد از نهار عازم نزهتگاه رَبْوه شدیم. اول از مَرْجه گذشتیم و تا قشلهٔ کوچکی که در سمت یسار ساخته‌اند و ده نفر عسکر گذاشته‌اند مَرْجه است و از آنجا که گذشتیم وارد بوغازی شدیم که ابتدای رَبْوه است. آب نهر بَرْدی از وسط می‌گذرد و دو طرف آن سبز و خرم است، ولی صفای رَبْوه در بهار است که مشحون از ریاحین و ازهار است. میر عبدالقادر مغربی عمارتی در سمت یمین ساخته است. تا آنجا رَبْوه است، از آنجا که گذشتیم، داخل ساحت دمّار شدیم. احمد افندی و راشد پاشا عماراتی در سمت یمین ساخته‌اند، بسیار خوش وضع بود. بعد از آن به عمارتی رسیدیم که در سمت یسار در کنار نهر ساخته بودند. داخل آن عمارت شدیم. اختصاص به شخص یهودی داشت و بسیار باصفا بود. از آنجا بیرون آمده به عمارت خواجه موسی یهودی رفتیم که در سمت یمین واقع بود. سطح عمارت را تماماً سنگهای صاف گسترده بودند و در اطراف حیاط باغچه‌های کوچک تعبیه کرده اشجار کاشته بودند و در طرف مشرق صفّه‌ای بود که چوب بست کرده سه شیروانی از چوب بر روی آن ساخته بودند و حوضی در وسط داشت و از دو طرف راهرو گذارده بودند و در پشت آن عمارت نیز باغچهٔ کوچکی بود که خالی از صفا نبود. قدری در آن عمارت نشسته تفرّج کردیم، پس از آن به منزل مراجعت نمودیم.

سه شنبه بیست و چهارم خیال حرکت از شام داشتیم که به سمت بیروت برویم. تدارک اسباب حرکت تا شب کشید. عصری والی پاشا و مشیر پاشا آمده وداع کرده رفتند. یازده ساعت از شب رفته در کالسکه نشسته نزدیک پل آهنین رفتیم و از آنجا در کالسکه مخصوصی که به جهت راه بیروت ساخته‌اند سوار شده روانه شدیم. حرکت از آنجا تا

رَبْوه رو به مغرب بود. بعد رو به جنوب شد و پس از آن رو به شمال و بعد از آن به واسطهٔ پیچ و خم راه کمپانی، ضبط حرکت ممکن نشد. از شام تا بیروت صد و ده کیلومتر است. این راه را کمپانی فرانسه شوسه کرده است. با آنکه فراز و نشیب و دره‌ها دارد، چنان به قانون هندسی پیچ و خم راه را مسطّح نموده که کالسکه در نهایت سهولت و آسانی می‌گذرد. الحق بسیار خوب ساخته است و شرط کرده تا چهل سال در دست کمپانی باشد و مخارج خود را ببرد. هیجده سال آن گذشته بیست و دو سال دیگر باقی مانده است و تقریباً دو میلیان! خرج این راه کرده است. سنگ ریزه و چرخ تسطیح راه در اغلب نقاط حاضر است که هر جا عیب کند فوراً می‌سازند. از شام تا بیروت دوازده محطّه است و سکنهٔ آنها اهل فرانسه می‌باشد و اسامی محطّه‌ها از این قرار است: اِلْهامه، راس‌الصّحرا، مَیْشلون، جُدیده، مَصْنع، جسر زینون، هشطوره، مُریْجَاتْ، خان‌مراد، صَوفر، خان‌بودخان، جمهور. و در این محوطه ها اصطبل و قهوه‌خانه و مهمانخانه ساخته‌اند. اسبها را در آنها عوض می‌کنند و هشت نفر عسکری هم که همراه ما بودند در هر محطّه عوض می‌شدند. این راه بسیار باصفا است. دره‌های خوش منظر دارد و اغلب کوهها مشجّرند و درختان کاج و گردو و غیره در کوهها و دره‌ها بسیارند و تمام صحرا سبز و خرم است.

چهارشنبه [بیست و پنجم] به محطّه هشطوره که رسیدیم، حبیب بیک قایم مقام از جانب حکومت زَحْله که متعلق به لبنان است به استقبال آمد، به او مهربانی کردیم و در محطّهٔ جمهور مُورل‌بیک مأمور پولتیک با لباس رسمی و اسکندر بیک مترجم اول با نشان شیر و خورشید از جانب حکومت لبنان به استقبال آمدند و خواجه اسکندر نصرانی کارپرداز ایران و حاجی علی افندی ویشقونْسُول لاذقیّه و حسین افندی وکیل کارپرداز سوریه و حاجی ابراهیم اصفهانی و آقا عبدالصمد یزدی و مشهدی محمد طهرانی و آقا سید ابراهیم تبریزی و حاجی بابای دیلقانی و آقا محمدحسین اصفهانی و حاجی محمود و حاجی جعفر حکّاک که از اهالی ایران هستند، از بیروت تا جمهور به استقبال آمدند. به آنها نیز مهربانی شد و در حازمیّه که تا بیروت سه ربع ساعت مسافت است، خیمه‌ای برپا کرده بودند. رستم پاشا متصرّف لبنان که مرکز حکومتش بیت‌الدین است و فخری بیک رئیس بلدیّه و امین پاشا کماندان عسکر بیروت و طیّار پاشا کماندان سواره و خلیل افندی

خَوْری مدیر روزنامهٔ جنّت که در ولایت سوریه رتبهٔ اولی دارد با نشان شیر و خورشید و یوسف افندی کاتب پولتیک و محمد شریف افندی محاسبه‌چی وکیل متصرّف و نعوم افندی رئیس مجلس جنایات با البسهٔ رسمیّه به اتفاق شیخ عبدالباسط فاخوری مفتی و جمال‌الدین افندی قاضی همگی با کالسکه‌ها به استقبال آمده بودند. در خیمه نشستند به تمام آنها اظهار مهربانی کرده با متصرّف لبنان در یک کالسکه نشسته روانه شدیم و در سرحد بیروت که تا شهر ربع ساعت مسافت دارد، موزیکانچی و نظام حاضر کرده بودند و قریب پنج‌هزار نفر مرد و زن از نصاری و غیره ازدحام کرده پیاده و سواره با کالسکه‌ها و درشکه‌ها به استقبال آمده بودند و مرد و زن با هم در یک کالسکه نشسته بودند. اهل نظام تعظیمات نظامی به عمل آوردند. ما هم تعارف نظامی با آنها کرده گذشتیم. چون غروب بود شب وارد خانهٔ حاج محی‌الدین پسر مرحوم سید عبدالفتاح عرب شدیم و خانهٔ او را از جانب حکومت از برای ما مشخص کرده بودند، عمارت زیبایی بود. باغچهٔ ظریف مطبوعی داشت و در یک طرف باغچه عمارت سرپوشیده قشنگی داشت که همهٔ اسباب و مُبل آن حاضر و آماده بود. اول در اطاق پایین نشسته با مستقبلین به صحبت مشغول شدیم. بعد برای صرف غذا و استراحت به عمارت سرپوشیده رفتیم. خوابگاه مرا در همانجا مشخص کرده بودند. شیخ عبدالله مجتهد عامل [1] نیز که مرد مُعمّری است و هشتاد سال عمر دارد، درویش بیک و نعیم بیک را با یک ملاّ از عامل برای تهنیت ورود ما تا بیروت فرستاده بودند. به آنها هم اظهار مهربانی نموده رفتند. جبل عامل محل توطن حُرّ شهید [2] و شیخ بهائی بوده، از طایفهٔ شیخ بهائی کسی نمانده است، ولی از طایفهٔ حُرّ باقی هستند.

وصف بیروت

بیروت از بنادر فلسطین است و از اقدم مُدُن سوریه می‌باشد. در بانی آن اختلاف کرده‌اند. بعضی گویند جرجسا یولس یا جرجسی خامس از ابناء کنعان است و بعضی ساتور نوس

۱. مقصود جبل عامل است. در اصل (و در موارد بعدی نیز) به اشتباه: آمل
۲. کذا!!! شیخ حر عاملی(م۱۱۰۴) صاحب وسائل الشیعه است. مؤلف شهید ثانی(م ۹۶۵) را با شیخ حر اشتباه کرده است.

دانند و در نزد جمهور بانی آن مجهول است. در عهود سالفه، در دست فرنگیها و ملوک ترکیه، دیار مصریه و چرکسیّه بوده است. از عهد سلطان سلیم اول که آنجا را تصرّف نمود الی کنون در دست سلاطین عثمانی است. مدارس زیادی دارد. از آن جمله کمپانی انگلیس و فرانسه و امریکا و آلمان مخارج زیاد کرده برای هزار نفر دختران رومیه و ارامنه و کاتولیک مدرسه‌ها ساخته‌اند که در آنجا درس می‌خوانند و در شهر بیروت یازده مطبعه است که جراید و روزنامه‌ها در آنها طبع می‌شوند و پانزده جامع است و بیست و سه کنیسه و آثار قدیمه در این شهر بسیار است، ولی در تحت‌الارض واقعند. هر وقت حفر کرده‌اند اعمده و احجار عظیمه بیرون آمده است. رودخانه‌ای از شرقی شهر می‌گذرد و تا به آنجا نیم ساعت مسافت است ولی آب آن خوب نیست. رودخانهٔ دیگری است که آن را نهرالکلب گویند. از جبل قَسْردان که در شرقی بیروت واقع است جاری می‌شود. آب آن گوارا است و از شهر تا آنجا چهار ساعت مسافت است. کمپانی انگلیس مخارج کرده آن آب را به شهر آورده است و با لوله‌های آهنین وارد خانه‌ها می‌شود و هر مِتْری را که به قدر یک لولهٔ کوچک است سالی به صد و پنجاه فرانک می‌فروشد. جبل قسردان رشته از جبل لبنان است و جبل لبنان از طرابلس تا صیدا امتداد دارد و شرقی و غربی و جنوبی بیروت را احاطه کرده است و برف شهر بیروت را در تابستان از جبل قسردان می‌آورند زیرا که برف این کوه در زمستان زیاد است، برای تابستان نگاه می‌دارند. بالجمله بلدهٔ بیروت شهر خوبی است، قلعه و سور ندارد و از بیست سال قبل ابتدا به آبادی آنجا کرده‌اند و پنج سال است که آبادی آن تمام شده، عمارات و باغچه‌های خوب دارد و بازار این شهر غالباً در کنار اسکله است و هفت سال پیش از این کم آب بوده است. از وقتی که کمپانی انگلیس آب رودخانه را به شهر آورده است آب این شهر حالا به قدر کفاف است، اگر چه آب و هوای این شهر لطیف است ولی هوای لبنان از بیروت و شام بهتر است و اغلب اعیان شام و بیروت در فصل ییلاق به بیروت می‌روند.

روز پنجشنبه بیست و ششم تا عصر در بیروت ماندیم. دو ساعت از روز گذشته قونسول طرابلس به دیدن آمد. با او صحبت داشتیم، رفت. بعد از آن تجار ایرانی آمدند. اظهار مهربانی کردم رفتند. بعد از آن اعیان بیروت آنهایی که دیروز به استقبال آمده بودند

حاضر شدند که عصری ما را راه بیندازند، چون بازدید حاکم لبنان لازم بود. سه ساعت به غروب مانده به خانهٔ او رفتیم. تشریفاتی فراهم آورده بود. از او بازدید کردیم و بیرون آمدیم و به قشله رفتیم. طیّار پاشا کماندان عسکرحاضر بود، موزیکان و سرباز حاضر کرده بودند، تعظیمات نظامی به عمل آورده بیرون آمدیم. چون دیروز که به بیروت آمدیم شبانه وارد شدیم و شبها رسم نیست توپ بیندازند، امروز که به قشله رفته بودیم، از آنجا که خواستیم به کشتی برویم بیست و یک شلیکّ توپ انداختند. فخری بیک رئیس بلدیّه و وکیل متصرّف و یوسف افندی مترجم و پاشایان تماماً تا کنار اسکله به مشایعت آمدند. از آنها خداحافظی کرده در قایق نشسته به کشتی فرانسه آمدیم. از اسکله بیروت تا لنگرگاه کشتی، نیم ساعت مسافت بود. غروب وارد کشتی شدیم و هوا خیلی مساعد بود و دریا به هیچ وجه انقلابی نداشت و کشتی نیز کشتی ممتازی بود. ساعت ده میل حرکت می‌نمود و این کشتی با سفاین دیگر چند امتیاز داشت، یکی آنکه قمرات آن پنجره‌ها داشت که هوا داخل و خارج می‌شد و دیگر یکی از استوانه‌های سالون آن را که در وسط واقع بود، به طرز بخاری ساخته، دودکش آن را از سقف خارج کرده بودند، بخاری را روشن می‌نمودند، هوای سالون همیشه گرم بود و نیز میز سالون را در دو طرف قرار داده بودند، وسط آن گشاده بود. پیشخدمت به آسانی در سالون حرکت می‌نمود و این کشتی قوت سیصد اسب داشت، قریب صد و شش متر طول آن بود و قریب شش متر عرض آن و چهار دیگ داشت. اسم کپیتان آن وِلیْت بود و اسم محرک جرّ اثقال کشتی مُوسیُو کیران. شب در دریا حرکت کردیم. بسیار باصفا بود. از برابر بندر حیفا و صور و صیدا گذشتیم.

جمعه بیست و هفتم بعد از طلوع صبح به نزدیک اسکلهٔ یافه رسیدیم، اگر چه آب دریا در نزدیک اسکله یافه همیشه تلاطم دارد و نمی‌توان با قایق از لنگرگاه کشتی تا کنار اسکله رفت، ولی از تفضلات الهی امروز دریا ملایم بود و از این خطرات مصون بودیم. محمد بیک، توفیق بیک قایم مقام یافه و احمد رئیس مجلس بلدیّه و یوسف افندی مترجم پولتیک و سایر صاحب منصبان با عارف افندی طبیب ایرانی و احمد خراسانی و سید حسین، قونسول معزول دولت ایران و عطاء افندی مترجم، تماماً با البسهٔ رسمیه تا به کشتی به استقبال آمدند. با آنها اظهار مهربانی کرده و در قایق نشسته به کنار اسکله آمدیم

و از آنجا سوار شده به منزل رفتیم. منزل ما عمارتی بود که از جانب حکومت معین کرده بودند. بیوت تحتانی و فوقانی و در جلو آن باغچهٔ وسیعی داشت که سبز خرم بود. برای عملجات در اطراف باغچه چادر زدند و خودمان با خواص اصحاب در عمارت فوقانی به سر بردیم. در اطاق سالون حلویّات چیده بودند. تنقلی نموده، پس از آن غذا آوردند، در سر میز صرف شد. دو ساعت به غروب مانده قونسولهای فرانسه و نمسه و انگلیس و عثمانی و مسکو و اسپانیا و امریکا به دیدن آمدند. با آنها صحبت داشته رفتند. امروز و امشب در یافه مهمان دولت بودیم و خوب پذیرایی از ما کردند.

وصف یافه

یافه شهر خوبی است و آن را یافا نیز گویند و یونانیان جوبه نامند. مشهورترین بلاد است و در طرف شرقی دریا واقع است. گویند پیش از طوفان نوح نیز بوده است و در نزدیکی اسکله در میان دریا سنگها است. معلوم می‌شود قدیم آبادی آن تا به آنجا بوده، به واسطهٔ طغیان آب خراب شده است. در روزگار یونانیان صد و نود و شش محلّه بوده است. بعد خراب شده و حالا هفتاد و چهار سال است که آبادی و حالت حالیّه را به هم رسانیده است. حصاری در طرف دریا ساخته‌اند. از طغیان آب در بعضی نقاط شکستگی بهم رسیده؛ عمارات و مدارس و باغات آن زیاد است و اغلب میوهٔ باغات آن مرکبات است و از اقسام مرکبات پورتقال زیاد است و خیلی بزرگ می‌شود. چهار پنج عدد آن یک من است و بدون تخم است. نهایت امتیاز را دارد و بسیار خوش چاشنی است. آب آن را گرفته به جای شربت استعمال می‌نمایند و باغات را از آب چاه مشروب می‌کنند و در تمام باغات سیصد چاه است که آنها را بیار گویند و آب چاهها شیرین است و دور باغات یافه را از درخت صبّار کاشته‌اند که به منزلهٔ دیوار است. ساقهای قوی و سخت دارد و برگهای آنها پر از خار است. نمی‌توان از آنها عبور کرد. در حقیقت برای حفظ باغات سد محکمی است و این درخت را به فارسی درخت انجیر فرنگی گویند. و عدد نفوس یافه چهل‌هزار است. نصف مسلمان و نصف دیگر یهود و نصاری هستند و هوای یافه در همه فصل خوب است مگر در تابستان که شبها اختلاف پیدا می‌کند، بدین جهت اهالی آنجا از

تصرف هوا مبتلا به امراض می‌شوند. خسته خانه‌ای شخص مسکوی بر حسب نذر در یافه ساخته و در باغچه آن انواع حیوانات از وحوش و طیور در قفسها گذارده‌اند. خیلی باصفا است و مخارج مریضها را در آن خسته‌خانه از خودش می‌دهد و در این فصل در باغات یافه شکوفهٔ بادام بود و سنگی به صورت انسان در کنار اسکله یافه در روی عرّاده دیدیم که دست و شکم و ریش و سبیل آن معلوم بود و سه ذرع طول آن بود. می‌گفتند در غزّه که دوازده فرسنگی یافه است، در تحت‌الارض پیدا کرده بودند و از مسکو آمده بودند و به قیمت گزاف آن سنگ را خواستند بخرند نفروختند و حالا می‌خواستند به اسلامبول ببرند. گویند غزّه مولد سلیمان بن داود و محمدبن ادریس شافعی است.

شنبه بیست و هشتم پیش از طلوع آفتاب یک درشکه و پنج عرّاده از برای ما و اصحاب آوردند که سوار شده به سمت بیت‌المقدس برویم. خودمان در درشکه سوار شده و سایرین در عرّاده‌ها نشسته روانه شدیم. صاحب درشکه خودش ناخوش بود، زنش جای شوهرش آمده در جلو درشکه نشسته، عنان اسبها را به دست گرفت، کلاهی از سبد بر سر نهاده، گیسوان را از عقب بالا زده، درشکه را در نهایت چابکی می‌راند. از یافه تا بیت‌المقدس دوازده ساعت مسافت است که غروب به منزل می‌رسند و راهها را از یافه تا بیت‌المقدس به قاعدهٔ هندسه تسطیح کرده‌اند. هر جا ممر سیل و آب بوده است وسیع نموده است و پل بسته‌اند و هر جا کوه و تپه بوده مسطّح نموده اطراف آن را سنگ چین کرده‌اند و در هر نیم ساعت مسافت قراولخانه ساخته‌اند که محوطه مربّعی است و زیر آن اصطبل است و بالای آن مهتابی و در وسط مهتابی نیز اطاق مربعی ساخته‌اند که جای قراول است و در هر قراولخانه دو نفر سوار گذارده‌اند و قراولخانه‌ها در بعضی جاها در سمت یمین هستند و برخی در سمت یسار و نیز از یافه تا بیت‌المقدس چوب تلگراف نصب کرده‌اند. بالجمله این راه را طوری مسطح نموده‌اند که درشکه و عرّاده در نهایت سهولت از فراز و نشیب می‌گذرد و حرکت از یافه تا بیت‌المقدس رو به جنوب شرقی است. نصف اوّل این راه بی فراز و نشیب است. بر حسب ساعات زودتر طی کنند. از یافه که حرکت نمودیم تا ثلث فرسنگ خیابان وسیع است و اطراف آن تماماً باغات است و مشحون از اشجار مرکّبات و پورتقال و لیمو و سایر مرکّبات طوری انبوه است که چشم از

دیدن آنها خیره می‌شود و در بعضی باغات عماراتی هم بنا نهاده‌اند که در فصل میوه به آنجا می‌روند. از خیابان که بیرون رفتیم قراء یاز و بَیْت و زَنْ و صَرْفَنْد را به فاصله‌ای چند در سمت یمین دیدیم. بعد از آن وارد آبادی رَمْله شدیم که آن نیز در سمت یمین بود. مدیر و قاضی و مفتی آنجا با معدودی از عسکر در کنار قهوه‌خانه که در سر راه است به استقبال آمده ایستاده بودند، به آنها اظهار مهربانی نموده گذشتیم.

رمله

رَمْله در عهد بنی‌اسرائیل شهر بزرگی بوده است و دوازده دروازه داشته است. مورخین می‌نویسند حضرت یونس ـ علیه‌السلام ـ مدّتی در آن شهر اقامت داشته، بعد به بیت‌المقدس عزیمت نموده‌اند. از روزگار ملک ناصر محمدبن قلاوون به بعد، جوامع چند در آن شهر بنا شده است.[۱] از آن جمله جامع کبیری سلیمان‌بن عبدالملک در سنهٔ ۹۸ در آنجا بنا نهاده موسوم به جامع ابیض شده است. گویند حضرت صالح ـ علیه‌السلام ـ و فضل‌بن عباس ابن عم حضرت رسول ـ صلی‌الله‌علیه‌واله ـ در مغارهٔ صحن جامع ابیض مدفونند و این جامع در زمان ملک ناصر صلاح‌الدّین نیز در سنهٔ ۵۸۶ به دست الیاس‌بن عبدالله تجدید شده و اکنون خراب و ویران است و از قراری که تحقیق شد، چهار جامع معمور و ده جامع مخروب در این آبادی است و در اول و آخر آبادی رمله، قبرستانی مشاهده شد که یکی از مسلمانان است و دیگری از گبْران و آنچه دیدیم آبادی رمله کثیرالاشجار است و اغلب آنها نخل و این آبادی به دریا نزدیک است. گویند در سمت غربی رمله، در نزدیک دریا، بقعه و ضریح روبیل‌بن یعقوب است. در موسم معیّن از غَزّه و رمله جمعی به زیارت او می‌روند و در رمله جمعی از مجذومین را دیدیم که در کنار راه جمع شده سئوال می‌نمودند. از قراری که گفتند از اطراف به آنجا آمده جمع شده‌اند. چون از رمله گذشته مسافتی طی کردیم، قراء بریّه و دانیال و قُباب را در یمین و یسار دیدیم و پیش از ظهر وارد قطرون شدیم که در سمت یمین واقع است و همه جای این راه باصفا و طراوت بود.

---

۱. این ملک ناصر از ممالیک است که سه بار یکی در سال ۶۹۳ بار دوم در ۶۹۸ و بار سوم در سال ۷۰۹ هجری به سلطنت رسید.

قطرون

قریهٔ قطرون آبادی معتبری است و کمپانی انگلیس لکانته و مهمانخانه در کنار جادّه بنا نهاده که محل آسایش است و خودش نیز در آبادی قریهٔ مزبوره عمارتی ساخته است که منزل او است و تا این دهکده راه نصف می‌شود و صحرا از همه طرف وسیع و فسیح است و همه جا سبز و خرم است. چون از جانب حکومت قدس شریف در آن لُکانْته تهیه و تدارک نهار دیده بودند پیاده شده به آنجا رفتیم و قدری نشسته بعد از ادای فریضه حرکت نمودیم. بوغازی نمودار شد. اول آن را باب‌الوادی می‌گفتند و تتمّه آن را وادی علی و وجه تسمیهٔ آن این بود که در اواسط این تنگه، در طرف یمین راه، در زیر اشجار، صفّه‌ای است که جناب امیر مؤمنان ـ علیه‌السلام ـ در آنجا نماز خوانده‌اند. مسجد کوچکی در آنجا بنا نهاده بودند، خراب شده، محراب آن باقی است. بالجمله عاصم بیک ممباشی سوار در نزدیک قهوه‌خانه‌ای که در قرب باب‌الوادی است از قدس شریف به استقبال آمده در کنار راه ایستاده بود. به او مهربانی کردم سوار شده به جلو درشکه افتاد و بعد از طی مسافتی دهکده بئر ایّوب و سَریس را در طرف یمین دیده به قریهٔ ابی‌غَوْش رسیدیم که آن نیز در طرف یمین واقع بود.

ابی غوش

این دهکده موسوم به کُنْیهٔ کسی است که در این ناحیت اقتدار داشته است و نوزده سال است که وفات یافته و از اولاد و احفاد او در این دهکده هستند. آبادی معتبری است و عمارات آن مانند عمارات شهرستان است و کلیسیائی در کنار راه دارد و مقبرهٔ ابی‌غَوْش هم در نزدیکی جاده است و اشجار زیتون و رَزْ نیز در این دهکده بسیار است و قهوه‌خانه و باراندازی هم در آخر آبادی ساخته‌اند. چون از دهکدهٔ ابی‌غوش گذشتیم بعد از مسافتی آبادی صوبعه و عین‌کارم را در طرف یمین دیدیم و در عین کارم پلی از چوب بر روی آب بسته بودند که می‌بایست از روی آن گذشت و قهوه‌خانه‌ای هم در کنار پل ساخته بودند که خالی از امتیاز نبود. دو نفر کشیش با اسبان سفید از جانب بطریق اَرْمَنْ به استقبال آمده در

کنار راه ایستاده بودند. به آنها اظهار مهربانی نموده سوار شدند و به جلو درشکه‌ها افتاده مسافتی که طی شد دهکده حکونیا را در سمت ایسر ملاحظه نمودیم و از آن گذشته نیم ساعت به غروب مانده به اوّل جلگهٔ شهر قدس شریف رسیدیم. خسته خانهٔ معتبری در طرف یمین راه ساخته بودند و به جهت تشریفات ما خیمه‌ای در نزدیکی آن بر پا کرده اسباب شربت و قهوه و غلیان فراهم نموده بودند. یک فوج سرباز با موزیکانچی حاضر کرده، پس از آنکه به آنها رسیدیم، تعظیمات نظامی به جا آوردند. رئوف پاشای متصرّف قدس شریف با سلیمان پاشای کمانْدان عسکر و یوسف افندی مترجم و فرزی افندی قاضی با البسهٔ رسمیّه تا دم کالسکه آمده مرا پیاده کرده به خیمه بردند. به تمام آنها اظهار مهربانی نمودم و بعد از صرف شربت و قهوه و غلیان بر اسبان مخصوص که حاضر کرده بودند سوار شده روانه شدیم. از آنجا تا منزلی که در میان قلعهٔ قدیم برای ما مشخص کرده بودند تقریباً یک ساعت مسافت است و تمام این مسافت را از دو طرف مرد و زن از نصاری و یهود و غیره با البسهٔ فاخره در بالا و پایین و در کوچه‌ها و کنار دیوارها احاطه کرده به استقبال آمده بودند و متصرّف و مستقبلین نیز همه جا همراه بودند. ازدحام غریبی مشاهده شد که گویا دو ثلث اهالی این شهر به استقبال آمده بودند و در ورود به شهر شانزده توپ شلّیک کردند. از خیابان گذشته به دروازهٔ قلعهٔ قدیم رسیدیم. از دروازه داخل شده به خانهٔ موسی افندی که شیعه است رفتیم. پیرمرد محاسن سفید معقولی بود و از سادات حسینی است. خانهٔ او را برای ما مشخص کرده بودند. متصرف پاشا و سلیمان پاشای کماندان عسکر و فرزی افندی قاضی نیز تا آنجا آمدند. قدری صحبت داشته رفتند. امشب متصرّف پاشا پذیرایی کرده بود. محض اتحاد دولتین علیّتین پذیرایی یک شب را قبول کرده ضمناً خواهش کردم که دیگر زحمت پذیرایی را نکشد. امشب چون خسته بودم به زیارت مشرّف نشدم، به استراحت گذشت. ولی سجدات شکر خداوند را به جا آوردم که بحمدالله توفیق رفیق شده به صحّت و سلامت به بیت‌المقدس رسیدم و این شعر حافظ ابن حجر را به خاطر آوردم

اِلی الْبیت القُدس جئتُ أرْجُو — جَنانَ الْخُلدِ نُزلاً مِنْ کَریم
قَطَعْنا فی مَحَبّتِهِ عِقاباً و — ما بَعدالْعقابِ سَویَ النَّعیم

یکشنبه بیست و نهم از منزل به عزم زیارت صخرهٔ شریفه رفتیم و از باب‌النّاظر داخل صحن شدیم. متولی مسجد تا آنجا به استقبال آمده بود. ما را با اصحاب و اجزا از طرف شمالی صحن به طرف قبّهٔ صخرهٔ شریفه برد. چون وسط صحن مرتفع است از پلّه‌های سمت شمالی بالا رفته در نزدیک درب شمالی قبّه ایستاده دعا خواندیم. بعد از آن داخل فضای قبّه مبارکه شدیم. در حقیقت بیت‌المقدس همان قبّهٔ مبارکه است که صخرهٔ شریفه در آن است. محاذی درب شمالی، سنگ مربع مُشبّکی در سطح زمین گسترده‌اند. زیر آن خالی است. گویند حضرت سلیمان ـ علیه‌السلام ـ در آنجا مدفونند. در آنجا دو رکعت نماز خوانده به سمت صخرهٔ شریفه رفتیم که در وسط واقع است و ضریحی بر دور آن احاطه کرده است. بعد از زیارت، از درب جنوبی ضریح به مغارهٔ تحت‌الصّخره رفتیم، نماز خوانده بیرون آمده به سمت جامع قبلی و مسجد عمر رفته تماشا کردم و از آنجا به قبّهٔ حضرت سلیمان ـ علی نبیّنا و آله و علیه‌السلام ـ رفته نماز خوانده بیرون آمدم و داخل مسجداقصی شدم و بعد بیرون آمده از صحن خارج گشته به سمت مقبرهٔ حضرت داود ـ علیه‌السلام ـ رفته بعد از زیارت به منزل مراجعت نمودم.

بیت‌المقدس

اسم این شهر در عهد حضرت داود ـ علیه‌السلام ـ به محراب معروف بوده است زیرا که در حِصْن آن محرابی ساخته منزل نموده بودند، به محراب داود معروف شد، بعد از آن به قدس‌شریف و بیت‌المقدس و بیت‌الاقدس موسوم گردید. وقتی که بیت‌القدس گویند معنی آن این باشد: مکان طهارت از گناهان است و چون بیت‌المقدس مفهومش این باشد بیتی است مطهّر از اصنام و به عبرانیّه دُرّ شلم به تشدید «راء» گویند و حالا به اُورشلیم معروف و معنی آن به عبرانی بیت‌السلام است. این شهر از بلاد معتبر فلسطین است و فلسطین یکی از اقسام پنجگانه شام است که در سابق ذکر شد و تمام ولایت شام را سوریه نامند. بیت‌المقدس سابقاً تابع شام بوده است. چند سال است به جهت اعتبارش منفصل کرده حکومت مستقله نموده‌اند. از اقدم مداین کرهٔ ارض است و همیشه طمع اصحاب همت بر افتتاح آن هیجان داشته است. از شهرهای عظیم محکم‌البنائی است. تسخیرات و تغییرات در این شهر بسیار واقع شده است و در عهود قدیمه در تصرّف فرنگیان بوده است. بعد از آن به تصرف سلاطین اسلام در آمده است و از سلاطینی که فتح بیت‌المقدس نموده‌اند ملک ناصر صلاح‌الدین یوسف‌بن ایّوب بوده است که بعد از انقراض دولت

فاطمییّن در دیار مصر سلطنت نمود و در ششم محرم سنهٔ ۵۷۸ حرکت نموده در صفر به دمشق رسید و در ماه صفر سنهٔ ۵۷۹ به حلب رفته آنجا را تصرّف نمود و در بیست و هفتم رجب سنهٔ ۵۸۳ قدس‌شریف را فتح نمود. محی‌الدین ابن زکی قاضی پیش از فتح او قصیده‌ای انشا کرده بود این فرد از آن است:

وَ فَتَحتُمْ حَلَباً بالسیفِ فی صَفَرٍ　　　مُبَشِّر بِفُتُوحِ القُدسِ فی رَجَبِ

بانی شهر بیت‌المقدس

بعضی نویسند مدینهٔ قدس‌شریف در ابتدا صحرایی بوده است میان اودیه و جبال که سام‌بن نوح به آنجا آمده، در یکی از جبال آن به عبادت مشغول شده است. پادشاهان آن عصر که دوازده نفر ملوک‌الطوایف بوده‌اند، بر حال آنها واقف شده اعتقاد بهم رسانیدند و وجوهی ایثار قدوم آنها نمودند که در آنجا عمارت کند. ایشان هم عمارت نمودند موسوم به روشلّم شد و آن ملوک اتفاقی بر سلطنت و اطاعت ایشان نموده مکّنی بابی‌الملوک ساختند و در آن وقت، مکان مسجداقصی در وسط شهر واقع شده، صخرهٔ شریفه نیز در وسط مکان مسجد بوده است، ولی مشهور این است که حضرت سلیمان ـ علی نبیّنا وآله و علیه‌السلام ـ بعد از فراغت از بنای مسجد، شهر را بنا کرده، در مدّت سیزده سال به اتمام رسانید و وقتی که تمام شد، بیست و چهار سال از سلطنت ایشان گذشته بود. و بعضی نویسند بانی اول سور آن افریدون‌بن‌القیان بوده است که از ملوک فارس است و از بنای بیت‌المقدس تا هجرت آنچه نوشته‌اند، هزار و سیصد و شصت سال فاصله بوده است و بعضی دو هزار و سیصد و شصت سال نوشته‌اند.

هدم و عمارت شهر

این شهر را بخت‌النصر، هزار و سیصد و پنجاه سال قبل از هجرت خراب نمود و برج داود را که برج عظیمی بوده به حال خود گذاشت. پنج مرتبه این شهر خراب و آباد شده است. عمارت رابعه را عمر نموده، خامسه را ولیدبن عبدالملک نموده است. داریوش ثانی و هیلانه مادر قسطنطین و عبدالملک مروان و مهدی نیز عمارت کرده‌اند و در عهد سلطان

سلیمان نیز قلعه را تجدید عمارت نموده‌اند و سلطان محمود در سنهٔ ۱۲۳۳ و سلطان عبدالعزیز در سنهٔ ۱۲۹۳ بعضی عمارتها نمودند. برج داود حالا موجود است. آنچه نوشته‌اند، ملک ناصر داود که در سنهٔ ۶۳۷ فتح شهر بیت‌المقدس نمود، خراب کرد و عاقبت به طاعون مبتلا شد و در شب بیست و ششم ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۶۵۶ در دمشق در قریهٔ بُویضا وفات یافت، در صالحیّه در مقبرهٔ پدرش عیسی‌بن ابوبکربن ایّوب صاحب دمشق مدفون شد. روسها نیز در وقتی که متصرف بیت‌المقدس بودند قلعه را تجدید عمارت نموده‌اند.

قلعهٔ شهر

قلعهٔ آن در عهد قدیم بزرگ بوده، مسجداقصی در وسط قلعه واقع بوده است و اکنون طرف شرقی و غربی مسجد بیابان است. و از قراری که نوشته‌اند، در قدیم آبادی این شهر از مصر و بغداد زیادتر بوده است. ارتفاع قلعهٔ حالیّه آن صد و بیست قدم است و طولش دو هزار ذرع و عرض آن هزار ذرع و از سنگ و گچ ساخته‌اند. باروی آن بسیار محکم است و این قلعه دوازده دروازه دارد. در طرف شرق یک دروازه است، آن را باب‌الاسباط گویند، زیرا که منازل یوسف و روبیل و شمعون و یهودا در آن سمت بوده است و در سمت غربی سه دروازه است و اسامی آنها باب سرّالصغیر و باب‌المحراب و باب الرّجه است و اکنون باب المحراب را باب‌الخلیل و باب بیت‌اللّحم نامند، زیرا که از آن دروازه به سمت خلیل‌الرحمن و بیت‌اللّحم روند. و در طرف جنوب دو دروازه است و اسامی آنها باب‌المغاربه و باب‌صِهْیونْ است و اکنون باب صِهْیونْ را باب داود می‌گویند و در قدیم باب‌الیهود نیز می‌گفتند. و در سمت شمال چهار دروازه و اسامی آنها دیرالسرب و باب‌العمود یا باب‌العامود و باب‌الدّاعیه و باب‌الساهره است و اکنون باب‌العمود را باب‌الشام نامند. کوچه‌های میان قلعه پست و بلند است و بازارهای قدیم تنگ و تاریک و ده بازار دارد؛ یکی از آنها که سوق‌القطّانین است، در نهایت ارتفاع است، و در غربی باب صحن مسجداقصی است و اکنون بیرون قلعه نیز شمالاً و غرباً آبادی شده، عمارات وکنایس ساخته‌اند. و عمارات بیرون قلعه خیلی با شکوه است و اغلب آنها باغچه دارد.

و عدد نفوس این شهر سی هزار نفر است. بیست هزار نفر یهود است و پنج‌هزار نفر نصارا و پنج هزار نفر دیگر سنّی و غیره است.

جبال شهر

از جبال معروفه آن یکی طورزیتون است که جبل زیتا نیز گویند و در جانب شرقی مسجداقصی واقع است و این کوه را جبل‌الخمر نیز گویند، زیرا که کثیرالشجر است و خمر در لغت عرب مفید همین معنی باشد. و در آنجا شجرهٔ خَرْنوب است که آن را خرنوبة‌العشره نیز گویند، ولی وجه تسمیهٔ آن معلوم نشد. و مسجدی در پهلوی آن شجره است که زیر آن مغاره است و در فراز طور زیتون کنیسه‌ای بنا نهاده‌اند که آنرا کنیسةالصّعود می‌نامند، از بنای امپراطور هیلانه است. گویند آن مکان مَصْعَدْ عیسی علیه‌السلام است و در آنجا اثر گام ایشان هست و آیهٔ مبارکهٔ **والتّین و الزّیتون** اشاره به این کوه است. و دیگر جبل سلوان است که در جنوب غربی زیتون است. قبور یهود در آنجا است و چشمهٔ سَلْوانْ هم که آب شیْرین گوارا دارد، در این کوه است و به همان جهت موسوم به جبل سَلْوانْ گشته است. گویند هر وقت دشمنی برای تسخیر این شهر آمده است اطراف آن چشمه را گرفته‌اند که بر قلعه‌گیان سخت بگذرد، زیرا که شهر بیت‌المقدّس آب ندارد؛ آب باران را در ایّام بارندگی در چاه‌ها ذخیره می‌نمایند.

شوارع معروفه شهر

سه شارع در این شهر است که اسم مخصوص دارند. اول شارع اعظمی است که آن را خط داود نامند و در وجه تسمیهٔ آن گویند: حضرت داود(ع) از منزل خودشان سردابی در زیر این خط بنا نهاده، از آنجا به مسجد اقصی تشریف می‌بردند و حد آن از باب‌الخلیل تا باب السلسله است که یکی از ابواب مسجد اقصی است. دوم شارعی است که آن را خط مرزبان گویند، ولی وجه تسمیهٔ آن معلوم نباشد. در قباله جات به این اسم می‌نگارند. سیّم شارعی است که آن را خط وادی‌الطّواحین نامند. طاحونه‌های[1] شهر در آن خط واقع است و این شارع نیز عظیم و ممتد است.

۱. آسیاب

بئر ایّوب

در جهت غربی طورزیتون بقیعی است که آن را ساهره نامند و آیهٔ **اِذا هُمْ بالْسّاهِرة**[1] اشاره به آن بقیع است. گویند در زمان قیامت، حشر مردم از آنجا خواهد شد. و اکنون مقابر مسلمین و صالحین در آن بقیع است. و گویند در برابر ساهره، مغاره‌ای است که آن را مغارة‌الکتان نامند، از تحت سور شهر، اتّصالی به زیر صخرهٔ شریفه دارد. مغارهٔ کبیره‌ای مستطیله است و امور مهوّله از آن نقل کرده‌اند و بئر ایّوب در نزدیکی چشمه سَلْوان است. گویند هشتاد و پنج ذرع عمق آن است و وسعت سر آن قریب ده ذرع است و عرض چاه، چهار ذرع و از سنگهای پنج ذرعی بالا آورده‌اند و آب آن سرد و خفیف و گوارا است و آیهٔ مبارکهٔ **اُرْکُضْ بِرِجْلِک هذا مُغْتسلٌ بارِدٌ و شَراب**[2] اشاره به این آب است. در موسم تابستان جوشیده و از سر چاه بیرون می‌ریزد.

وادی جهنم

در پشت سور شرقی صحن مسجداقصی، وادی است که آن را وادی‌جهنم گویند که در ذیل طور زیتون است و در وجه تسمیهٔ آن گویند: وقتی که عمربن خطاب در فتح بیت‌المقدس لشکر فراوان به آنجا آورد، چون به این وادی رسید، گفتند: این وادی جهنم است، پس از آن به این اسم معروف گشت. و از بنای قدیم، دو خانه از سنگ در آن وادی است که گنبدی از سنگ بر سر آنها گذارده‌اند. گویند خانهٔ فرعون و زوجه‌اش آنجا بوده. مردم سنگ می‌اندازند و بعضی گویند قبر زکریّا و یحیی در آنجا است و برخی این را صحیح ندانند و گویند قبر زکریّا و یحیی در سبطیه انابلس یا به جامع دمشق است و بالجمله غرایب شهر بیت‌المقدس بسیار است و مدارس و کنایس و رباطات آن بی‌شمار و از قرار روایت کعب‌الاحبار قبر هزار پیغمبر در آنجاست.

---

۱. نازعات، ۱۴
۲. ص، ۴۲

صحن قبّه صخره شریفه

طول صحن از جنوب به شمال است و عرض آن از مشرق بـه مـغرب. اگـر چـه شـهر بیت‌المقدس در سر کوه واقع بوده است، ولی سطح صحن را مستوی و هموار کرده‌اند و سوری بر اطراف آن نهاده‌اند و از بیرون وادی، هر جا که نشیب است، سور آن بلند است و هر جا فراز است سور آن کوتاه است؛ چنانچه سور جنوبی آن از بیرون وادی تقریباً صد ذرع است و از سنگهای عظیم بنا نموده‌اند، گل و گچ در میان آنها نهاده‌اند. و طول صحن بر حسب ذرع این زمان، ششصد و شصت ذرع است و عرضش چهارصد و شش ذرع و وسط این صحن را طولاً دویست و پنج ذرع و عرضاً صد و هشتاد و نـه ذرع مـرتفع نموده‌اند و حجارهٔ ابیض بر آن گسترده‌اند و ارتفاع آن هفت ذرع می‌شود و از چهار طرف پلّه‌ها از سنگ گذارده‌اند و عدد پلّه‌ها بیست و پنج باشد که همه از سنگ است و عریض ساخته‌اند و قبّهٔ صخره شریفه در وسط این سطح است.

مسجد اقصی

مسجداقصی مسجد عظیمی است که در تحت تمام صحن بزرگ واقع است و در آن از زاویهٔ سور شرقی صحن است و این مسجد را در نهایت استحکام بنا کرده‌اند و بنای آن از عجایب روزگار است و اگر کسی ستونها و سنگهای آن مسجد را مشاهده نماید، می‌داند که کسی را غیر از نبوّت، قدرت و توانایی آن نیست که مسجدی به آن وسعت و فسحت با اعمدهٔ عظیمهٔ متعدّده در تحت‌الارض بنا کند؛ افسوس که بنای به آن عظمت و اتقان را، دست تطاول اشرار روزگار خراب و ویران کرده است و دیگر به هیچ وجه بـه صـورت اولی عود نخواهد کرد،

هیهات أنْ یأتی‌الزمان بِمثلِه　　　　إنّ‌الـزمان بِـمثلِه لَـبَخیل

آنچه از بنای آن نمودار بود دوازده طاق در طول و یازده طاق در عرض بود و ستونهای ده ذرعی در پایه‌های طاق نصب کرده بودند و بر دیوارها سنگهای ده ذرعی و پانزده ذرعی نشانده بودند که شخص از مشاهدهٔ آنها حیران می‌شود و باقی مسجد خراب و مسـدود

است که نمی‌توان رفت. از قراری که خدّام می‌گفتند، پنج طبقه هم در زیر آن است و العهدة علی‌الراوی؛ ولی آثاری از آنها پدیدار نبود. و این مسجد را به آن جهت اقصی گویند که از کعبه دور است و پاره گویند که در وسط عالم واقع است. از جهت قبله، حجاز و یمن و هند بر آن محیط است و از جهت شرق، بغداد و عراق و مملکت عجم بر آن احاطه دارد، و از جهت شمال بلاد شام و روم بر آن محیط است و از جهت غرب بلاد مصریه و مملکت عرب بر آن احاطه دارد. اکنون سنّی‌ها جامع قبلی صحن را که عبدالملک مروان ساخته است به مسجد اقصی موسوم کرده‌اند و صاحب تاریخ «انس‌الجلیل» می‌نویسد: و حَقیقةُ الْحال اَنَّ الاَقْصی اِسْمٌ لِجَمیع المَسْجِدِ مِمّا دار عَلَیهِ السّور.[1]

بانی مسجد

بعضی روایت کرده‌اند مسجد اقصی از بنای مُحکمه بوده است که به امر خدا ساخته‌اند و پاره‌ای نویسند از بنای اسرافیل بوده؛ و برخی نویسند از بنای آدم بوده و بعض دیگر از بناهای سام‌بن نوح دانسته‌اند و پاره‌ای دیگر نوشته‌اند بانی آن یعقوب بن اسحق بوده، ولی مشهور این است که از جانب ایزد تعالی به حضرت داود امر شد بنا کند، ناتمام ماند، وصیّت نمودند، حضرت سلیمان به اتمام رسانیدند. و ممکن است جمع مابین همه روایات نموده گفته شود که هر یک تجدید بنای یکدیگر را نموده عمارت مرمّت کرده‌اند.العلم عندالله.[2]

قبّهٔ صخرهٔ شریفه

ارتفاع قبّه از صحن مرتفع پنجاه و یک ذرع است و شکل بقعه مثمن است و محیط آن از اندرون بقعه دویست و بیست و چهار ذرع است و از بیرون دویست و چهل ذرع و به حکم تثمین هشت ضلع دارد، ولی از بیرون به پنجاه و دو طاق‌نما تقسیم کرده‌اند. فاصلهٔ دیوار از صخرهٔ شریفه صد گز است و بام قبه را با زر اندود کرده‌اند. در عهد حضرت سلیمان زینت آن قبّهٔ شریفه از حد افزون بوده است و به انواع جواهر و ذهب و فضّه

---

۱. الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، ج ۲، ص ۲۴
۲. الانس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل، ج ۱، صص ۸ـ۷

و یاقوت و مرجان مزیّن نموده بودند و مورخین بعضی تفصیلات نوشته‌اند که ذکر آنها خارج از بنیان این سفرنامه است، ولی آنچه این اوقات در قبّهٔ صخرهٔ شریفه دیده شد از این قرار است: از جهات اربعه ابوابی به اندرون بقعه گذارده‌اند که راه خروج و دخول است. باب شرقی را باب اسرائیل گویند و باب شمال را باب‌الجنّة نامند و در اطراف باطنی قبّه نیز دو دوره ستون از سنگ نصب کرده‌اند که دورهٔ اولی شانزده ستون دارد و دورهٔ ثانیه دوازده ستون و در دورهٔ اولی هشت ستون آن مضلّع مربّع است که ضلع کبیرش دو ذرع و یکچارک است و ضلع صغیرش یک ذرع و دو گره و مابین هر دو مضلّع نیز دو ستون مدوّر است که دو ذرع و یک چارک قطر آن است. سنگهای ستونهای مضلّع از احجار شفّافه منقشهٔ طبیعی است. گویند سنگهای ستونهای مدوّر را از هند آورده‌اند و به رنگ یشم است و میان ستونها شش گز است و بالای ستونها را از سنگهای ریزه منبّت کرده‌اند که شبیه به خاتم سازی است. الحق نهایت امتیاز را داشت و دورهٔ دوم هم به همین منوال بود الاّ آن که مضلّع آن چهار عدد است و مدوّر آن هشت عدد و دیوارهای بقعه را تا نزدیک سقف تماماً از همان احجار منقشه طبیعی نصب نموده‌اند و در میان دورهٔ دوم قندیلها از اطراف آویخته‌اند و یک قندیل آهنی آن در طرف جنوب واقع است و جای هزار چراغ دارد و در برابر درب جنوبی در سمت ایسر ایوان، مسقّفی است که آن را دکّةالمؤذّنین نامند. سه ذرع طول دارد و ده ستون در اطراف آن نصب کرده‌اند و در سقف آن قرآن بزرگی بالای رحل گذارده‌اند و برابر سنگ مشبّکی که در سمت درب شمالی است و به مقام سلیمان معروف است، دیوار کوچکی از سنگ نهاده‌اند و دو ذرع طول و یک ذرع ارتفاع آن است. و در بیرون قبّه زینت ندارد جز اینکه طوق بلندی از فلزّ طلای احمر در بالای قبّه شریفه نصب نموده‌اند.

صخرهٔ شریفه

در قدیم قبلهٔ پیغمبران و اهل عالم صخرهٔ شریفه بوده است. حضرت موسی، قبّه بر آن نهاد و حضرت خاتم‌الانبیا (ص) در شب معراج از روی آن عروج فرموده‌اند. در وسط بقعه واقع است، سنگ بزرگی است سی و سه ذرع در بیست و هفت ذرع است و تاثیر قدم

مبارک در آن صخره بوده است. بخت‌النصر شکسته است و از صخرهٔ شریفه منفصل گشته و آن را در ضمن، در قبّه‌ای علیحده گذارده‌اند که معروف به قبّهٔ موضع‌القدم است. یک طرف صخره از جانب جنوب متمایل است. گویند وقتی که حضرت رسول(ص) بر روی صخره شریفه تشریف بردند، از هیبت ایشان یک طرف آن متمایل شده است. و در جهت دیگر موضع اصابع ملائکه است که آن را در آن وقت نگاه داشته‌اند. و بعضی گویند نشان پای حضرت اسحاق است که در طفولیّت بالای صخره رفته‌اند. و این صخرهٔ شریفه عظیمه معلّق است و در زیر آن سردابی است که انبیا ـ علیهم‌السّلام ـ در آنجا نماز خوانده‌اند و مورد اجابت دعوات است و لیکن محی‌الدّین اعرابی(کذا) اطراف آن را بالا آورده به صخرهٔ شریفه متصل ساخته است و ظاهراً از حالت تعلیق انداخته و سبب را چنین می‌گویند که مقصود محی‌الدین این بوده که این سرّ از نظر مردم مستتر ماند و وحشت ننمایند زیرا که حالت معلّق بودن صخرهٔ عظیمه خالی از مهابتِ نیست، چنانچه گویند زنی حامله به میان آن مغاره رفته و وحشت کرده از ترس بچه سقط نموده بوده است. محی‌الدین به این جهت اطراف آن را متصل نمود که دیگر از اینگونه حوادث روی ندهد. و درب سرداب از طرف جنوب است و یازده پلّه پایین می‌روند تا وارد آنجا شوند و در آن سرداب مقامات انبیا ـ علیهم‌السلام ـ است که در آنجا عبادت کرده‌اند. وقتی که وارد سرداب می‌شوند در سمت یمین درب آن، محراب حضرت سلیمان است و در سمت یسار آن، محراب حضرت داود و در زاویهٔ شمالی آن مقام حضرت خضر است که ایوان کوچک و دو ستون دارد و در پهلوی آن محرابی است که می‌گویند مقام حضرت خاتم‌الانبیاء(ص) است و برابر مقام خضر جایی است که می‌گویند مقام حضرت ابراهیم ـ علیه‌السلام ـ است. و اطراف صخرهٔ شریفه را ضریح چوبین نصب کرده‌اند و چون صخرهٔ شریفه متناسب‌الاندام نیست و سمت جنوب آن قدری پیش آمده است، ضریح نیز بدین واسطه طرف جنوبیش خروجی است و در زاویه میانی طرف جنوبی ضریح، قبّهٔ کوچکی است. می‌گویند دو تار مُو از محاسن مبارک حضرت ختمی ماب(ص) که در شب معراج افتاده بود در میان شیشه است و آن شیشه در میان این قبّه است؛ و در پشت آن قبه شمعدانی گذاشته‌اند که چند شاخه دارد.

احادیث مکتوبه در اطراف صخرهٔ شریفه

دربالای درب قبّه صخرهٔ شریفه این حدیث را نوشته‌اند: **قال عیسی عَلیه‌السَّلام صَخْرَةُ بَیْتِ‌الْمُقدسْ مِنْ صُخُورِالْجنّة**[1] **صَدَق رَسُولُ‌اللهُ صلی الله عَلَیهِ و آله.** در بالای درب جنوبی این حدیث را نوشته‌اند: **اِبْشروُا هذَالْقرآن طَرَفه بیَدالله و طرفه بِاَیْدیکُمْ فَتَمسکّوا بِه فَاِنَّکُم لَنْ تُهْلِکُوا و لَنْ تضلُّوا بَعْده،** رَواهُ‌الْطَبَرانی. و در طرف غربی قبّه این حدیث را نگاشته‌اند: **عَنِ‌الْحسنِ البَصْری** رحمه‌الله: **انّ‌النَبیّ صَلَی‌الله علَیه و آلِه قالَ مَنْ تَصدّقَ فی بَیْتِ‌الْمُقَدّسِ بدْرهم کانَ فَدائه مِنَ‌الْنّار و مَنْ تَصَدّقَ برغیفٍ کَأنْ کانَ تصدّق بِجبالِ‌الاَرْض ذَهَباً.**[2] و در برابر باب شرقی این حدیث را نوشته‌اند: **روی‌الْحَسْن عَنْ ابی‌الحسن عَنْ جدّالحَسَن اَنّ أحسَنَ الحَسَنِ الخلقُ الحَسْن؛**[3] **قالَ عَلی(ع): عَزَّ مَنْ قَنَع،**[4] **ذَلَّ مَنْ طَمَع مِنْ کلِّ فجٍّ عَمیقٍ** حسام الدّین.

تواریخ مکتوبه در اطراف قبّه صخرهٔ شریفه

چون سلطان عبدالعزیز در سنهٔ ۱۲۹۲ حرم مبارک را عمارت نموده است در بالای درب شرقی این شعر را نوشته‌اند:

کرده عمارت در حرم، سلطان بحر و بر تمام گفت بتاریخش خرد سهلٌ بِهِ حُسْن الْخِتامْ

و چون سلطان محمود در سنهٔ ۱۲۳۳ تجدید عمارت کرده است در بیرون قبّه در طرف یمین درب جنوبی نوشته‌اند: بسم الله الرّحمن الرّحیم، جُدِّد تَعْمیر هذا المَقام عَلی هذَالنَقْش بِحُسنِ انْتِظامِ مَوْلانا سُلْطان الْبرّیْنَ و خاقان البَحْرَین وَ خادِمِ‌الحَرَمَیْن‌الشریفَیْن و هذاَ الْمَسْجد الاَقْصی اَوَلُ‌القِبْلَتَیْن، الغازی حَضْرةِالسُّلطان محمود خان نَصرةُ الله وَاَدامَه و خَلَّدَ مُلْکَهُ و سُلْطانَه و قَرن اُمُوره بالْتَّوفیقِ احْکامه و نَشرَ عَلی‌اَلْخافِقَیْن بِالعَدْلِ اَعْلامَه و ذلِکَ عَلی یَدِالْوَزیرِالْشّهیرِالْمَاْمُور بالأمرالْعالی‌الخَطیرِالدستورالوَقُور صاحِبُ‌الْخیرِ

1. الانس الجلیل بتاریخ القدس، ج ۱، ص ۲۳۵
2. الانس الجلیل، ج ۱، ص ۲۳۵
3. بحار الانوار، ج ۶۸ ص ۳۸۶
4. الغرر و الدرر، ش ۶۶۶۵

وَالسرور وَالسّعادَةِ الحاج سلیمان پاشا والی صیدا و ذ لِکَ فی ثَلاثَةِ وثلاثین و مِأتَیْنِ و اَلْفَ. و چون سلطان عبدالحمید هم عمارت در را کرده‌اند، در طرف غـرب نـوشته‌انـد سَـلامٌ عَلَیْکُمْ فَادْخُلوها خالِدین، قَدْ جَدّدالمَلِک التّقی سُلْطان عَبْدالحَمید ذاک الْباب.

بیان جامع قِبَلی

این جامع در منتهاالیه قبلی صحن منخفض است و از قبله به شمال امتداد دارد. صد ذرع طول آن است و هفتاد و شش ذرع عرض آن. نماز جمعه در آن خوانده می‌شود و ایـن جامع را عبدالملک مروان بنا کرده است. جامع عالی مـحکمی است و سـلطان مـحمود تجدید عمارت کرده است. در طرف یمین، پنج ستون مضلّع مربّع دارد و پنج ستون مدوّر و در سمت یسار نیز به دین روش ستونها نصب کرده‌اند. در سمت راست ستون چهارم سقط شده بوده است، در ثانی ساخته‌اند، قدری بزرگتر است و در نزدیک محراب نیز در چهار طرف ستون نصب کرده‌اند و چهلچراغ بزرگی سلطان عبدالعزیز در نزدیک محراب آویخته است و منبری که مرصّع به آج و آبنوس است، سلطان نورالدّین شهید در حلب برای این جامع ساخته بود که بفرستد، ملک صلاح‌الدّین که در سنهٔ ۵۷۹ فتح حلب نمود این منبر را آورده در این مسجد گذارد. و در سمت غربی این جامع، مسجد مطوّلی است که از جامع به آنجا راه است و ایـن مسـجد در طـول غـربی واقـع است و مـعروف بـه جامع‌النّساء است. گویند از بنای فاطمیّین است و از زاویهٔ سمت شرقی جامع نیز راهی به مسجد دیگر است که آن را مسجد عمر می‌گفتند، چندان وسیع و عالی نبود. در محراب آن بعضی ستونهای سنگی تازه نصب کرده بودند و خوب حجّاری کـرده بـودند و پـاره‌ای می‌گویند: این مسجد نیز از آثار بنی‌امیّه است. و در سمت شمال جامع عمر ایوانی است که گویند، مقام عُزَیْر بوده است. و در جنب آن ایوان، از جهت شمال، ایوان دیگری است که محراب زکریّا در آنجاست و در جامع مزبور دو مـحراب است، مـحراب بـزرگ جـانب شرقی منبر را محراب داود گویند و محراب جانب مغرب را محراب مـعاویه نـامند و در برابر این جامع، در بیرون آن، حوض مدوّری از سنگ ساخته‌اند و کشکولی از سنگ در وسط آن است گویند، آب این حوض را از جانب خلیل‌الرحمن آورند.

ابنیه و قُباب صحن مرتفع

در ضلع جنوبی صحن مرتفع در ابتدای آن سه هلالی، و در وسط چهار هلالی، و در انتهای آن سه هلالی است؛ و در یمین هلالی وسط منبری است از سنگ که قبّهٔ کوچکی در عرشهٔ منبر است و شش ستون سنگی در زیر قبّه است و دو ستون در جلو منبر و دو ستون در عقب آن و این منبر را قاضی برهان‌الدین بن جماعه بنا کرده است. سابقاً از چوب بوده است و به آسانی حمل و نقل می‌شده است. قاضی مزبور، منبر را تبدیل به سنگ کرده است و بالاتر از منبر یک محرابی است که دو ستون از سنگ دارد و منسوب است به صلاح‌الدّین؛ و بالاتر از آن محرابی است که مهاجرین منزل می‌کنند؛ بعضی قبّه دارند و بعضی بی‌قبّه هستند. و در ضلع شمالی صحنین مرتفع، در ابتدا و وسط آن سه هلالی است و بعد از هلالی اوّل یک حجره است و قبّه دارد با ایوان و حجره سیم آن قبّه دارد با ایوان و دو هلالی و در جلو حجره دوم به فاصله چند ذرع قبّه است که آنجا را مغارةالارواح گویند و در ضلع غربی صحن، در ابتدای آن، چهار هلالی است و در کنج آن، قبّهٔ کوچکی است که قبّهٔ میزان گویند و بعد، سه حجره در امتداد آن است که هر یک، قبّه دارند و در وسط آن یک هلالی است که دو حجره بعد از آن است و قبّه ندارند و در وسط ضلع شرقی پنج هلالی است و آن مکان معروف به درج‌الُبراق است. و طرف یسار آن یک حجره است و قبّه دارد و منسوب به شیخ عبدالله است که مکان جلوس او بوده است.

آنچه ذکر شد، ابنیه‌ای است که در جوانب اضلاع اربع صحن ساخته‌اند، امّا ابنیه و قبابی که وسط صحن مرتفع واقعند، از این قرار است: در سمت جنوب، در وسط صحن، محراب کوچکی به محراب امام اعظم مشهور است و در یمین محراب به فاصلهٔ چند ذرع، علامت تعیین زوال است که میل آن خراب شده. و در سمت یسار آن بئری است که زیر آن برکه‌ای است از سنگ خارا و در طرف غربی، محرابی است که هشت ستون سنگی دارد و به مقام‌النّبی معروف است. گویند، حضرت خاتم‌الانبیاء ـ صلی الله علیه وآله ـ در لیلةالاسری، در آنجا نماز خوانده‌اند و برابر آن قبّه‌ای است که به قبّةالمعراج معروف است. گویند حضرت پیغمبر(ص) از آنجا عروج فرموده‌اند. و نیز قبّه دیگری

است که اطراف آن سی ستون دارد و قطعهٔ منفصلهٔ صخرهٔ شریفه در آنجا است و در سابق به موضع‌القدم معروف بوده است. در این عصر به بقعهٔ بَخٍّ بَخٍّ معروف است و جهتش این است در قدیم صخرهٔ بوده است که حضرت خضر بر روی آن نماز می‌خوانده‌اند و معروف به صخرهٔ بَخٍّ بَخٍّ بوده است. بعد از تغییرات ابنیه مسجداقصی آن صخره در تحت‌الأرض این قبّه واقع شده است. و در سمت شرقی نیز قبّه بزرگی است که اطرافش باز است و علاوه بر دو ستون محرابش، دو دوره ستون در میان آن است که دورهٔ اولی ده ستون سنگی دارد و دوره دوم هفت ستون و به مَحْکمهٔ حضرت داود(ع) و قبّهٔ سلسله معروف است و قبّهٔ سلسله از آن جهت نامند که حضرت سلیمان، سلسله‌ای از آسمان معلّق در آن مکان کرده بودند که حق از باطل معلوم گردد و غیر از خداوند حق، دست ظالم و غاصب به آن نرسیدی. یک نفر یهودی با مدّعی خود حیله کرده، صد دینار که از او ادّعا داشت، در میان عصا ریخته، سرش را محکم کرد و در وقت محاکمه عصا را به دست مدّعی داده، قسم یاد نموده که وجه او را رد کرده‌ام، لهذا دست او به زنجیر رسید و بعد عصا را از مدعی گرفته، وی قسم یاد نموده که وجه به او نرسیده. دست او نیز به زنجیر رسید، چون در این امر نیز حیله و تزویر بهم رسید. از آن پس سلسله موقوف شد.

لَقَدْ مَضیَ الْوَحی و ماتَ الْعُلا　　　و ارْتفع الْجُود مَعَ السلسلة

و گویند حضرت پیغمبر(ص)نیز در شب معراج حورالعینی در آنجا مشاهده فرموده‌اند. به آن جهت مقام حورالعین هم می‌نامند. بسیار قبّهٔ محکم متقنی است و قبّهٔ دیگری نیز هست که آن را قبّهٔ جبرائیل نامند. یک محراب و چهار ستون دارد و گویند بُراق را در شب معراج به آنجا آورده است. و در تمام صحن، بیست و پنج قبّه و پنجاه چاه است و چهار مناره دارد، دو مناره در سمت غربی و دو منارهٔ دیگر در سمت شرقی است.

ابواب صحن

جوانب صحن را چهارده باب است. در جانب شرقی سه باب است و هر سه مسدود است. اول باب‌الرحمه است و دوم باب‌التّوبه است و گویند آیهٔ مبارکه **فَضُرِبَ بَینَهم بِسورٍ**

لَه بابٌ باطِنهُ فیهِ الرَّحْمةُ و ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ‌الْعَذابُ[۱] اشاره به باب‌الرحمه است که یک طرف آن وادی جهنم است، هر چند اعتقاد اهالی آنجا این است. این دو باب را در قدیم عمر بسته است، تا حضرت عیسی(ع) نازل شده باز کند ولی چون یک طرف آن صحرا و بیابان است بدان جهت بسته‌اند که محفوظ باشد. و در تسمیهٔ باب‌التوبه گویند، بابی است که ایزد تعالی توبهٔ حضرت داود را در آنجا قبول فرموده‌اند. باب سیّم باب‌الجنائز است که باب‌البُراق نیز گویند. و در طرف شمال سه باب است: اوّل باب‌الاسباط که در شمال شرقی است، دوم باب‌الحیطه است که یهودان داخل شده آیهٔ مبارکهٔ: **اُدْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً و قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ**[۲] اشاره به این باب است. سیّم باب شرف‌الانبیاء است که دویداریّه نیز گویند و در این زمان باب‌العظیم گویند. و در جانب غربی هشت باب است: اول باب‌الغوانمه وباب‌الغانم‌المقدس نیز گویند، در غربی شمالی است و منتهی به خانه‌های بنی‌غانم می‌شود و در قدیم باب‌الخلیل می‌گفتند. دوم باب‌الناظر است؛ گویند جبرئیل بُراق را به آن در بسته است و در قدیم باب‌الخلیل می‌گفتند(کذا). سیم باب‌الحدید است و آن را ارغون الکاملی، نایب شام تجدید کرده است. چهارم باب‌القطّانین است که منتهی به سوق قطّانین می‌شود و در آنجا نوشته‌اند: إنّ‌السلطان المَلِک‌النّاصر جَدَّدَ عِمارَته فی سنة سبع و ثلاثین و سبعمائة. پنجم باب‌المتوضّاء است و آن را علاءالدین‌النصر تجدید نموده است و در آخر غربی است. ششم باب‌السلسله است، در قدیم باب داود می‌گفتندو هفتم باب‌السّکینه است و در وجه تسمیهٔ آن گویند، تابوت سکینه را فرشتگان در آنجا نهاده‌اند. هشتم باب‌المغاربه است که مجاور جامع مغاربه است در قدیم باب‌النبی می‌نامیدند. حالا معروف به باب‌البراق است، گویند حضرت پیغمبر(ص) در شب معراج از آن در داخل شده‌اند و این باب ده گز پهنا دارد و سنگهای بزرگ در درجات آن نصب کرده‌اند و نزدیک در نقش سپر حضرت حمزه در سنگ است که به آنجا تکیه کرده بودند. بالجمله در قدیم، از ابواب صحن، بعضی اسامی معروف بوده است که حالا معروف نباشند، مثلاً باب‌الهاشمییّن و باب ابراهیم و باب امّ خالد و باب برکهٔ بنی‌اسرائیل و باب

---

۱. حدید، ۱۳

۲. بقره، ۵۸

محراب مریم می نامیدند ، ولی در این عصر آن اسامی تغییر کرده و لِکُلّ دَوْرٍ طَوْرٌ.

قباب صحن منخفض

قبّهٔ سلیمان قبّهٔ محکمةالبنائی است و صخرهٔ ثانیه در میان آن است و آن سنگی است که حضرت سلیمان(ع) بعد از اتمام بنای مسجداقصی بر روی آن ایستاده، دعا کردند و اکنون آن سنگ را بر دیوار شرقی آن قبّه نصب کرده‌اند. سنگ صاف مسطّحی است و این قبّه در طرف سور شرقی، در نزدیکی باب دویداریّه است و از بناهای بنی‌امیّه است. قبهٔ موسی، قبه‌ای است که در قدیم به قبّةالشّجره معروف بوده است و ملک صالح نجم‌الدّین ایّوب بن ملک‌الکامل در سنهٔ ۶۴۹ این قبّه را بنا کرده است. این که قبّه موسی گویند مقصود حضرت موسی نیست ولی تصحیح نسب آن را نکرده‌اند. قبهٔ طوما، قبّه‌ای است که در سمت جنوب شرقی صحن است و در وجه تسیمهٔ او چنین گویند که، بعضی از ملوک از جبل زیتون طوماری انداخته بوده‌اند، به آن موضع افتاده است، لهذا در آنجا قبّه بنا کردند.

رواقهای صحن

در صحن مبارک، در سه طرف آن که شرقی و غربی و شمالی باشد، رواقها ساخته‌اند. آنچه در سمت شرقی بوده است، منهدم شده آثاری از آنها باقی نمانده است و آنکه در سمت غربی است رواقهای محکمةالبناء است و طول آنها از جنوب به شمال است. اوّلش از باب‌المغاربه و آخرش باب‌الناظر است و در سلطنت ملک ناصر محمّدبن قلاوون تجدید عمارت شده است و آنکه در سمت شمال است، طول آنها از مشرق به مغرب است و حدّ آنها از باب‌الاسباط است تا مدرسهٔ جادلیّه که آن را در این عصر دارالنّیابه گویند. و در سلطنت اشرف شعبان‌بن حسین در سنهٔ ۷۶۹ بنا شده است.

مهد عیسی

در طرف زاویه شمالی سور صحن، زمینی است آن را خدّام، سوق‌المعرفه گویند، مهد عیسی در تحت آن زمین است. بعد از چند پلّه وارد فضای مربّعی می‌شوند. در سمت شرقی آن سنگی است حفره دارد و بر روی آن قبّهٔ کوچکی ساخته‌اند. گویند همان سنگ مهد عیسی بوده است. در طفولیّت در آن مهد سخن گفته‌اند و آن قبّه دو ستون دارد، جای

دو انگشت در آن ستونها هست. گویند حضرت مریم در وقت وضع حمل، آن ستونها را به دو انگشت گرفته‌اند، جای انگشت‌ها مانده است و در آن قبّه محرابی هم هست که آن را محراب مریم نامند. سورهٔ مریم در آنجا می‌خوانند و گویند در آن مقام دعا مستجاب است. صنایعی که در بیت‌المقدس دیده شد، این است: از چوب زیتون، انواع اسباب از قبیل لوازم‌التحریر و شمعدان و میوه‌خوری و غیره می‌سازند که خالی از امتیاز نیست و از صدف نیز بعضی اسبابها می‌سازند که ظریف و ممتازند.

مقبرهٔ حضرت مریم

در طرف شمال غربی واقع است، نصارا کنیسهٔ جسیمانیه گویند و آنجا را هیلانه، ام قسطنطین بنا نهاده است. صحن مربّعی دارد که در پستی واقع است و بنای آن از سنگ است و برابر درِ صحن، دری به میان مقبره است که چهل و هفت پلّه دارد و از آنها وارد سرداب می‌شوند و تمام پلّه‌ها از سنگ است. در اواسط پلّه‌ها در یمین و یسار، دو صفّه بنا کرده‌اند و صُوَر و اَشْکال حضرت عیسی(ع) را در آنها گذاشته‌اند. فضای سرداب مستطیل است و درِ دو طرف صفّه وسیع است. بقعهٔ حضرت مریم در صفهٔ یمین است و دو درِ کوچک دارد، یکی رو به صفه است و در زاویهٔ یمین بقعه واقع است و دیگری در طرف یسار بقعه است و بقعهٔ آن بسیار کوچک است و قبر حضرت مریم به قدر یک ذرع از سطح بقعه مرتفع و متصل به دیوار است، شبیه ایوان کوچکی است. سنگی بر روی آن گسترده‌اند و قندیلها آویخته‌اند و در عقب بقعه فضایی است، زینتها گذاشته و صُور و تماثیل آویخته‌اند. کشیشها شمعها به دست گرفته، روشن کرده بودند. کتاب نوّاب مستطاب معتمدالدوله ـ دام اقباله ـ را همراه آورده، در بالای قبر گشوده قصیدهٔ مریمیّه را از جانب ایشان تا آخر قرائت نمودم.

مقبرهٔ حضرت داود

مقبرهٔ حضرت داود خارج قلعه است. جلو مقبره فضای ممتدّی است. از در که داخل می‌شوند دو بقعهٔ تو در تو است. قبر آن بزرگوار در بقعهٔ ثانیه است و طولانی است و به

اندازهٔ طول بقعه است. جامهٔ مفتول‌دوز بر روی آن کشیده‌اند و در سمت یمین بقعه پرده‌ای بر دیوار آویخته، می‌گویند از آنجا تا به سرداب حضرت خلیل‌الرّحمن ـ علیه‌السّلام ـ که مدفن حضرات انبیا ـ علیهم‌السّلام ـ است از تحت زمین راه است و مسجدی هم در پهلوی آن دو بقعهٔ شریفه ساخته‌اند که جای خدّام و متولی است؛ به آنجا رفته قدری نشستم و قهوه و غلیانی صرف نمودم.

دوشنبه سلخ صفر چند رأس اسب حاضر کردند. خودمان با اصحاب و اتباع، عزیمت زیارت خلیل‌الرّحمن ـ علیه‌السلام ـ نمودیم. حضرت ابراهیم خلیل در حبرون مدفون است و در جنوب قدس شریف است و از قدس شریف تا به آنجا دوازده میل است و بر حسب ساعات شش ساعت راه است و اراضی آن فراز و نشیب و سنگلاخ است و چوب بلوط در این صحرا فراوان است. بالجمله از قدس‌شریف که بیرون آمدیم در طرف یمین راه، عمارت روسها بود. از آن که گذشتیم، بعد از مسافتی در سمت یسار، خسته‌خانهٔ[1] بزرگی بود که از جانب دولت نمسه[2] ساخته شده است. قونسول نمسه تا به کنار دیوار آمده بود. سواره با او صحبت داشته گذشتیم و قرار دادیم در مراجعت به تماشای خسته خانه برویم. از قراری که می‌گفت، مخارج مریضها دولت نمسه می‌دهند و در سال گذشته قریب ده هزار مریض از اطراف به آنجا آمده معالجه شده رفته‌اند. از آنجا که گذشتیم در طرف یمین، خانهٔ مختصری دیدیم که در پشت آن باغچه و درخت زیتون بود و بعد از مسافتی در سمت راست بقعهٔ راجیل مادر حضرت یوسف ـ علیه‌السّلام ـ نمودار شد. درب آن بسته بود، فاتحه خوانده گذشتیم و در وقت نهار به قلعه‌ای رسیدیم که در طرف یسار واقع بود و سه بِرْکهٔ عظیم در سمت جنوب داشت که اول از ثانی و ثانی از ثالث بزرگتر بود و به یکدیگر راه داشتند و از قراری که معلوم شد، آب این برکه‌ها از بارانی است که از کوهها آمده جمع می‌شود و از آنجا نهر سرپوشیده تا قدس شریف ساخته‌اند و آب این بِرْکه‌ها به شهر می‌رود و در طرف یمین قلعه نیز در بالای بلندی عمارتی ساخته‌اند که مستحفظین قلعه در تابستان در آنجا به سر می‌بردند. از آنجا که گذشتیم، چند

---

۱. خسته خانه به درمانگاه، بیمارستان و آسایشگاه گفته می‌شده است.
۲. اطریش

نفر سوار جانب مصطفی افندی، قائم مقام حبرون به استقبال آمدند. بعد از مسافتی به چشمه‌ای رسیدیم که در سمت یسار بود؛ سکّوئی داشت و حوضچه‌ای در جلو آن ساخته بودند. آب آن جاری بود و مصطفی افندی خودش تا به آنجا به استقبال آمده بود. به او اظهار مهربانی کردیم، همراه ما آمد. بعد از آن در سمت راست برج خرابی دیدیم که جای قراول بوده است و بعد از مسافتی، در سمت یسار قریهٔ حَلْحولْ نمودار شد که قبر حضرت یونس (ع) در آنجا است؛ ولی مسافت داشت و وقت تنگ بود، مجال زیارت نشد. از آنجا تا حبرون یک ساعت راه است و بعد از مسافتی در سمت یمین، عمارتی از روسها دیده شد که در بالای بلندی ساخته بودند که در طول، پنج پنجره داشت و در عرض چهار پنجره؛ و درخت بزرگی در جلو عمارت بود؛ می‌گفتند، چهار هزار سال است که در این صحرا است و العهدة علی الرّاوی. و این عمارت را روسها برای مسافرین ساخته‌اند که در آنجا منزل کنند. از آنجا که گذشتیم، بعد از فراز و نشیب وارد کوچه باغ حبرون شدیم که از دو طرف باغات است و دیوارهای آن را سنگ چین کرده‌اند. کوچه باغ را که طی کردیم در سمت یسار، آثار سور ناتمام کهنه‌ای بود. آنچه معلوم شد آن موضع را رامه می‌نامیدند و همان موضعی است که حضرت سلیمان اول در آنجا بنای ساختن سور داشتند. وحی رسید که موضع قبر ابراهیم در آنجا بنا شد. لهذا موقوف نمودند و تفصیل آن بیان خواهد شد. در اول آبادی حبرون، اهالی آنجا به استقبال آمده، متولی حضرت ابراهیم نیز دو علم سبز همراه آورده، در وسط جادّه نگاهداشته بود احترام کرده گذشتیم. در جلو کوچه حبرون بِرْکهٔ بزرگی دیده شد که آب آن از باران است. منزل ما را در خانهٔ حاجی شیخ محمدعلی شیعه معیّن کرده بودند. به آنجا رفته پیاده شدیم و سه ساعت از شب رفته، از بازار سر پوشیده رفته، سی و یک پلّهٔ عریض سنگی طی کرده، از باب‌الیوسف داخل شدیم. در سمت یمین درب سبزی بود که به مقبرهٔ حضرت یوسف (ع) باز می‌شود؛ ولی آن در همیشه بسته است و جهت، این است موضع یوسف (ع) را علی‌التردید در دو جا دانند. یکی در همین مکان است که در گذارده‌اند و دیگر در بقعه‌ای است که در زاویهٔ صحن حضرت ابراهیم است، ولی آنچه در تواریخ مسطور است، حضرت یوسف که در سنّ صد و ده سالگی رحلت نمودند، اهالی مصر در تعیین مکان

قبر ایشان مشاجره داشتند و هر طایفه برای حصول شرافت می‌خواست در محلّهٔ خود دفن کنند و این مشاجره، منجر به منازعه و قتال شده، بالاخره آراء بر این متفق شد که تابوتی از رخام ساخته، نعش حضرت یوسف(ع) را در آن گذارده و به رصاص مسدود نموده، در نزدیک شهر، به رود نیل انداختند که آب آن به همه محلاّت برسد و در شرافت شریک و یکسان باشند و حضرت موسی بعد از غرق فرعون، همان نعش حضرت یوسف را از رود نیل بیرون آورده، حمل [به]تیه کرد.

بالجمله از آن در چند پلّه بالا رفته به درب دوم رسیدیم و از آنجا داخل دالانی شدیم. چهار طاقنمای آن را از سمت یمین سنگهای سفید ساده نصب کرده بودند. درب بقعهٔ حضرت ابراهیم در طاقنمای چهارم واقع بود. داخل شده زیارت حضرت خلیل و زوجه‌اش ساره و حضرت اسحاق (ع) و زوجه‌اش ریقه یا رفقه و حضرت یعقوب و زوجه‌اش لائقه یا اِلْیا یا لِیا یا لیقا، به اختلاف اسم، و حضرت یوسف(ع) را خوانده دوباره به دالان آمده از سمت یمین، از در دیگر بیرون رفته، در یک جا یازده پلّهٔ دیگر طی نموده از باب‌الّرباط بیرون آمده به سمت منزل رفتیم. قائم مقام و سایرین مشایعت کرده رفتند و ما به منزل آمدیم. در حدیث نبوی است: **مَنْ لَمْ یمْکنْه زیارَتی فَلیَزر قَبْرَابی ابراهیم‌الخلیل علیه‌السّلام.** شکر خداوند را بجا آوردم که بحمدالله به زیارت هر دو بزرگوار موفق و مشرّف شده به این سعادت فائز و نایل شده از این نعمت محروم نماندم.

حبرون

حبرون از توابع کنعان است. به عربی به فتح حا و به عبری به کسْرِ حا خوانند و اسم اصلی آن اربع است و از طرف قِبَلی آن، مواجه قدس‌شریف است و آبادی حبرون اماکن عالیه و منخفضه دارد و شوارع آن بعضی سهل است و بعضی وَبر. شرقی سور، بقعهٔ حضرت ابراهیم مرتفع و بالای کوهی است که آنرا یَسْلونْ گویند و غربی آن منخفض است و عمارات و مدارس و مساجد آن بسیار است و جمعیّت آن پنج هزار و اکثر آنها مسلمانند و یهودی در این آبادی کم است و آنچه یهود باشد در قدیم از بابل آمده در اینجا سکنی کرده‌اند و این آبادی محلاّت متعدّده دارد، معتبر آنها حارّهٔ داریّه است که در غربی سور

حضرت ابراهیم واقع است و اسواق بلد در آن است و در حقیقت احسن محلاّت است و این محلّه به آن جهت موسوم به داریّه است که حضرت پیغمبر(ص)، اقطاعی به تمیم‌الداری بخشیده بودند. طایفهٔ او را بنو داریّه گویند و این محلّه را حارهٔ داریّه؛ و یک محلّه دیگر نیز حارهٔ رأس‌قیطون است که آن هم در جهت غربی است؛ و دیگر حارّهٔ اکراد است که در سمت شرقی در سفح جبل است. در این آبادی درخت انگور زیاد است و اطراف آن باغات است. در تابستان در باغات منزل می‌کنند و در سمت غربی شهر در بالای کوه مسجدی است موسوم به مشهد اربعین. گویند چهل شهید در آنجا مدفونند. اهالی حبرون به زیارت آنها می‌روند.

بقعهٔ ابراهیم خلیل و سایر انبیا

گویند در زمان حضرت خلیل، مغاره مکفیله در صحرا بوده، بنایی نداشته است و آن مغاره متعلق به عفرون بن صحر بوده است. بعد از آن که ساره، زوجهٔ ابراهیم رحلت نمود. حضرت خلیل آن مغاره را از عفرون ملک به چهار هزار درهم خریداری نمود. عفرون در قیمت آن بهانه جوئی کرده می‌گفت، باید هر[1] درهمی بر وزن پنج درهم باشد و سکّهٔ آنها به ضرب ملک. حضرت خلیل مأیوس شدند. جبرئیل نازل شده، چهار هزار درهم به همان صفت حاضر کرده، تسلیم حضرت خلیل نمود. آن حضرت هم تسلیم عفرون کرد. ساره را در آن مغاره دفن نمودند. بعد حضرت ابراهیم رحلت کرده در آنجا دفن نمودند. حضرت ابراهیم صد و هفتاد و پنج سال داشت و بعضی گویند صد و نود و پنج سال. از قرار سال اول، فاصله ما بین فوت خلیل و هجرت، دو هزار و هفتصد و هیجده سال بود. و کنیهٔ او ابومحمّد و ابوالانبیاء و ابوالضیفان بود. بعد زوجهٔ اسحاق رحلت نموده، در برابر ساره دفن شد. بعد اسحاق بن ابراهیم رحلت کرده، در برابر زوجه‌اش به فاصلهٔ ده ارش مدفون گشت. بعد حضرت یعقوب بن اسحاق رحلت نموده، در باب مغاره دفن شد. بعد زوجه‌اش رحلت کرده در برابر او مدفون گشت. عیص و برادران او نزد اولاد یعقوب جمع شدند که باب مغاره باید مفتوح باشد و هر کس از ما رحلت نماید باید در این مغاره دفن

۱. در اصل: در هر

شود و مشاجره کردند. یک از اولاد یعقوب لطمه بر عیص زد، سر او جدا گشته در مغاره افتاد. سرش در مغاره ماند. جسد او را برده در قریهٔ سعیر دفن کردند و اولاد یعقوب محوّطه بر مغاره کشیدند و علامات قبور را در هر موضع معین کردند که هذا قبر ابراهیم و هذا قبر زوجته ساره، هذا قبر اسحاق و هذا قبر زوجته ریقه و هذا قبر یعقوب و هذا قبر زوجته لیعا، و بعد در را بستند. پس از آنکه آن حدود به تصرّف فرنگیان در آمد، گنبدی بر روی آن بنا کردند و چون به تصرف سلاطین اسلام در آمد آن گنبد را منهدم نمودند.

سور سلیمان

گویند بر حضرت سلیمان، بعد از بنای بیت‌المقدس، از جانب ایزد تعالی امر شد که بر قبر حضرت ابراهیم سوری بکشد. از قدس شریف به ارض کنعان رفت، پیدا نکرد. جبرئیل نازل شده پیغام آورد که نوری ظاهر خواهد شد و قبر ابراهیم بر شما پدیدار خواهد گشت. نوری از آسمان آمد، حضرت سلیمان موضع رامه را که نزدیک به حبرون است تصوّر کرده، بنای سور در آنجا گذارد. جبرئیل دوباره نازل شده پیغام آورد، این موضع نیست، نور دیگر ظاهر خواهد شد و به موضع قبر ابراهیم نازل خواهد گشت. نوری دوباره آمد و بر موضع قبر خلیل نازل شد و حضرت سلیمان نیز بنای سور نمود و پس از بنای ایشان اطراف آن کم کم آبادی بهم رسانید و اول یوسف رامی از متموّلین بنی‌اسرائیل بود و ادراک زمان حضرت عیسی (ع) را هم نموده بود. بنای آبادی گذارده، بعد از آن به مرور آباد شد. سوری که حضرت سلیمان (ع) بنا کرده‌اند، سنگهای عظیمه عریضه دارد، سنگ پنج ذرعی و هشت ذرعی نیز در آنجا مشاهده شد که قطر آنرا دو ذرع می‌گفتند و شخص از مشاهده آن حیران می‌شد که این سنگهای عظیم را به چه نحو حمل کرده‌اند. طول سور از جنوب به شمال، هشتاد ذرع است و عرضش از مشرق به مغرب چهل و یک ذرع و ارتفاع آن بیست و شش ذرع و بسیار سور محکمی است و در میان آن، در زمان دولت [ناصر الدین محمد]قلاوون مسجد و بقاع ساخته‌اند و سلاطین عثمانی نیز به مرور مرمّت کرده‌اند.

وصف مسجد

طول مسجد بیست و هشت قدم و عرضش سی قدم است. چهار ستون دارد، دو ستون در یمین و دو ستون در یسار. وسط مسجد بی ستون است و در حقیقت مسجد به سه قسمت منقسم شده و هر قسمتی سه طاق دارد. محراب در بالای مسجد واقع است و در طرف آن منبری است از چوب، در زمان خلیفه مصر المستنصربالله، در سنهٔ ۴۸۴، به صوابدید بدرالجمالی مدبر دولتش ساخته شده است. تاریخ آن به خط کوفی در آن منبر مکتوب است. و در سمت یسار محراب، ساعت بزرگی آویخته‌اند و در زاویهٔ دیوار شرقی، چند سطر به خط یونانی نوشته‌اند که نویسندهٔ آن الیس بوده است. ابتدا بنام خداوند قاهر قادر شدیدالبطش نموده، بعد از آن اسامی قبور انبیائی که در سرداب مدفونند نوشته است و در آخر رقم زده است کتبه الالیس بخطه. و در قرینهٔ آن زاویه چند سطر به خط نسخ نوشته‌اند که در تاریخ سنهٔ ۷۳۳ قلاوون این مسجد را عمارت کرده است.

بالجمله در این مسجد مغاره و سرداب است که حضرت ابراهیم و سایر انبیا در آنجا مدفونند. بقعهٔ حضرت اسحاق در مسجد در میان دو ستون سمت یمین است و بقعهٔ رفقه زوجه‌اش در برابر آن میان دو ستون یسار و بعد از بقعهٔ زوجهٔ اسحاق، قبّه‌ای است که اطراف آن گشاده است و نه ستون دارد که بر هر طرف آن سه ستون است و جای مؤذّنین است و نزدیک درب مسجد، در یمین، قبّه‌ای کوچکی بنا نهاده‌اند که اطرافش باز است و چهار ستون دارد و در وسط آن منفذ مدوّری به میان سردابی است که انبیا در آنجا مدفونند و چراغی در آن منفذ آویخته‌اند و عمق سرداب به اندازه‌ای است که می‌بایست هفتاد پلّه طی نموده داخل سرداب شوند و درِ سرداب سابقاً برابر مقبره زوجهٔ اسحاق بوده است، مدتی است آن را مسدود نموده منفذ را گشوده‌اند.

بقاع ابراهیم و سایر انبیا

بقعهٔ حضرت ابراهیم و ساره برابر یکدیگرند. بقعهٔ ابراهیم در سمت یمین است و بقعهٔ ساره در سمت یسار، و میان هر دوی آنها فضای مربّع مسقفی فاصله است و درب هر دو

بقعه نقرهٔ مشبّک است و ضریح مبارکشان در وسط بقعه و برابر در است. پردهٔ اطلس سبز مفتول‌دوز روی ضریح کشیده‌اند و به قدر یک ذرع مخمل مشکی نیز بر آن وصل کرده، این عبارت را با مفتول دوخته‌اند، هذا قبر خلیل‌الله علیه‌السلام. بقعهٔ مبارکه مدوّر است و دو پنجره دارد، یکی رو به صحن و یکی به مسجد حضرت یوسف و در برابر درِ بقعه، قرآن بزرگی در روی رحل گذارده‌اند. بعد از زیارت باز کردم که بخوانم، سوره مبارکهٔ اِنّا فتحنا بیرون آمد، به فال نیک گرفتم.

بقعهٔ حضرت یعقوب در سمت شمال صحن است، آن هم مانند بقعهٔ حضرت ابراهیم است و لایقه زوجه‌اش در برابر او است. بقعهٔ یعقوب در یسار است و بقعهٔ لایقه در یمین. درب اول آن که وارد فضای مربّعی می‌شوند از چوب است و درهای بقعتین از آهن است. بقعهٔ حضرت یوسف در زاویه غربی صحن است. قبل از بقعه، مسجد مطوّلی است، محرابی در سمت یسار است و کتابخانه در سمت یمین و در سمت چپ محراب فضائی است، ضریحی گذارده‌اند. می‌گفتند، مقام حضرت پیغمبر (ص) خاتم است و از زاویه یُمنای آن مسجد، داخل بقعهٔ حضرت یوسف (ع) می‌شوند. بقعهٔ ایشان وسیعتر از سایر بقاع است و درب بقعهٔ یوسف نیز آهن است، و تمام این قباب را بنی‌امیّه بنا کرده و بعضی آنها را مرمّت کرده‌اند.

مسجد جاولیّه

مسجد جادلیّه برابر درب بقعهٔ حضرت ابراهیم است. در قدیم مقبرهٔ یهود و کوه بوده است. در عهد ملک ناصر محمدبن قلاوون امیر ابوسعد سنجر جاولی، ناظم حرمین‌الشریفین کوه را بریده و مجوّف کرده مسجد بنا نموده است. چهل و سه ذرع طول آن است و بیست و پنج ذرع عرض آن و شش ستون مضلّع و مربّع دارد و تاریخ بنای آن ابتدای ربیع‌الاخر سنهٔ ۷۱۸ هجری بوده است. و از اموال خود این مسجد را بنا نموده است.

صحن

در سمت جنوب صحن ایوانی است؛ چهار هلالی دارد و بر دیوار آن تا نزدیک نصف، سنگ سفید نشانده‌اند. درب بقعهٔ حضرت ابراهیم خلیل در وسط ایوان است و طول

صحن سی و یک قدم و عرضش چهارده قدم است.

سه شنبه غرّه ربیع‌الاول از خلیل‌الرحمن حرکت کردیم. قائم مقام به مشایعت آمد، با او خداحافظی کرده روانه شدیم. نهار در کنار برکه‌های قلعه عرض راه صرف شد. بعد از آن به بقعهٔ راجیل رسیدیم. خدّام از آمدن ما مطّلع شده بودند. درِ بقعه را باز کرده چراغها روشن نموده فاتح خوانده از سمت یمین خارج شده به سمت بیت‌اللّحم رفتیم. در سمت شرقی واقع بود. قال‌الله تعالی: **وَ اذْكُرْ فی الْكِتاب مریم اَذا انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِها مَكاناً شَرْقیّا**[1] عمر افندی مُدیر آنجا، تا مسافتی به استقبال ما آمده بود.

بیت‌اللّحم

قریه معتبری است. عمارت عالیه دارد و اغلب‌سکنهٔ آنجا نصارا است. شوارع آن پست و بلند است و مولد حضرت عیسی ـ ۴علیه‌السلام ـ در آنجا است. در جلو آن فضای بزرگی است و در زاویهٔ سمت یسار آن، درِ کوچکی است. از آنجا داخل مسجد صغیری می‌شوند که مربّع است و از وسط آن داخل مسجد بزرگی می‌شوند که مستطیل است. بیست ستون در سمت یمین دارد و بیست ستون در سمت یسار. به این معنی در هر طرف، دو قطار ستون دارد و در هر قطاری ده ستون است و وسط مسجد گشاده است و در ابتدا و انتهای مسجد نیز غرفه مرتفعی بنا نهاده‌اند و سقف این مسجد از چوب است. گویند از بنای هیلانه مادر قسطنطین است و از آن مسجد، داخل فضای مسقّف دیگر می‌شوند که در عرض مسجد اول واقع است. سطح وسط آن مرتفع است و جنبَیْن آن منخفض و به قدر نیم ذرع ارتفاع و انخفاض آنها است و هر یک شاه‌نشینی دارد و عقب شاه‌نشین، وسط کلیسا است و در وسط آن طاقنمایی از سنگ ساخته صلیب را با انواع زینت‌ها در آنجا گذارده بودند و در فضای مسجدی که شاه‌نشین دارد چهل چراغها آویخته‌اند و زیر آن سردابی است، چند پلّه دارد که به میان سرداب می‌روند، شمعها روشن کرده بودند، در دست کشیشها بود و در سمت یمین طاقنمای مرتفعی بود، سنگی بر آن گسترده بودند. مولد حضرت عیسی در همان‌جا است. یک ذرع و یک چارک طول آن

---

۱. مریم، ۱۶

طاقنما است. سوراخ مدوّری در وسط آن است. اطراف آن را نقره گرفته‌اند. در طرف یسار نیز اطاقی است که در پستی واقع شده است. در آنجا هم چراغ روشن کرده بودند. سنگی در آنجا بود، می‌گفتند، مهد حضرت عیسی(ع) است و بر دیوار سرداب پردهٔ منقش از آهن آویخته بودند. می‌گفتند، از اسلامبول به آنجا آورده‌اند. آهن را نازک کرده، مانند پرده ساخته بودند. نهایت امتیاز را داشت و نخله در بیت‌اللحم است. می‌گویند، نخلهٔ ولادت حضرت عیسی علیه‌السّلام است.

بعد از زیارت بیت‌اللّحم بیرون آمده از کشیشان و مدیر خداحافظی کرده سوار شدیم و به خسته خانهٔ نمساوی که رسیدیم پیاده شده منزل قونسول رفتیم و با او صحبت داشتیم. به زبان فرانسه حرف می‌زد و فرزندی ابوالنصر میرزا ترجمه می‌نمود. مرد خوش صحبتی بود. از آنجا بیرون آمده، غروب به منزل رسیدیم و شب را در منزل، به واسطهٔ خستگی به استراحت گذراند. و بعضی اسباب از صنایع بیت‌المقدس خریداری شد.

چهارشنبهٔ دوم سه ساعت از روز گذشته، درشکه و عرّاده‌ها آوردند، سوار شده به سمت یافه روانه شدیم. متصرف باکمانْدانْ و سایر پاشایان با البسهٔ رسمیّه تا بجایی که استقبال کرده بودند به مشایعت آمده و یک فوج سرباز با موزیکان حاضر کرده بودند، تعظیمات نظامی به عمل آوردند. از آنها خداحافظی کرده: رفتیم نهار را در ابی‌غوش صرف نموده، دو ساعت از شب رفته وارد یافه شدیم و در خانهٔ عطا افندی مترجم قونسول خانهٔ دولت علیّه ایران منزل نمودیم. بسیار آدم خوش خدمت و خوش صحبتی بود و نهایت انسانیّت را بجا آورد.

پنجشنبه سیّم موعد آمدن کشتی فرانسه بود که عصر حرکت نماید؛ منتظر آمدن کشتی شدیم اگر چه کشتی آمد ولی به جهت تلاطم دریا عبور و مرور از اسکله اشکال داشت؛ لابدّاً توقف نمودیم که خود را به هلاکت نیندازیم. وقتی امپراطور دولت نمسه در وقت تلاطم دریا از این اسکله رفته بود نزدیک بوده است که غرق شود. کپیتان کشتی طناب انداخته ایشان را از قایق به زحمت بیرون آورده به کشتی رسانیده بود.

جمعه چهارم برای نماز ظهر به جامع شهر یافه رفتیم که درک ثواب نماز جمعه و جماعت را بنمائیم. این جامع در وسط بازارچهٔ یافه است و مُلقب به جامع ابی نبوت است

و امام جمعه آن ملاّ حسین نامی است؛ طبع موزونی دارد. بعد از نماز و معاودت به منزل، قصیدهٔ عربیّه انشاء کرده برای ما فرستاد و اشعار آن قصیده غالباً از کلمات مطلع ترکیب و ترتیب یافته است و قصیده این است:

قالوا أَتَهوی الّذی فی طرفه حور — قلت اعذرونی فحبّی غیر منفصم

قالُوا أَتسلُوا حسام‌النّصر قُلتُ لَهُم — لا وَالَّذی خَلَق‌الإنسانَ مِنْ عَدَمِ

قالُوا أتهوی جَمیلاً صُبح عزّته — من تحتِ طُرّته تجلوا دُجیَ الظّلَم

قالوا أَتهوی الّذی رقّت محاسنه — و ثَغرِهِ‌العَذبُ حُلْوٌ قلتُ مُبتسِم

قالوا أتهوی الذی فی خَدّه لَهَبٌ — قلت اسئلوا عنه قلبی من نطاهُ دم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه کحل — لیکن له عاذل ینهاه قلت عم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — اهل الهوی فی یدیه قلت کالْخَدم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت ارحموا ذلّتی یا جیرةالحرم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت اعذرونی فانی فیه لم الم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت اعذرونی فحبّی غیر مُنصرم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت اعذرونی فحبّی غیر متّهم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت اعذرونی فحبّی قد أباح دم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت اعذرونی فمن ذافیه لَمْ یهُم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حورٌ — قلت اسئلوا مهتی عن القلم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه حور — حلو الرضاب فقلب الحبّ من شیم

قالوا أتهوی الذی فی طرفه وعج — حلواالمراشف و الاعطاف و الشیم

قالوا أتهوی الذی فی قده سف — کانه غضن بانٍ قلت من قدم

قالوا أتهوی مراداً قلت جاریة — علیه عینیَّ وقف قط لم تنم

قالوا نراک قتیل العشق قلت لهم — ما حیلة الصّب و الاحشاء فی ضرم

عصری به باغی رفتیم که متعلق به شخص‌ارمنی بود. عمارت و باغچهٔ ظریف داشت که مشحون از اشجار مرکبات بود. قدری توقف و تفرّج کرده باصفا بود. هوا ابر شده بنای باریدن گذاشت، مراجعت به منزل نمودیم. یک روز و یک شب باران آمد. از قراری که

می‌گفتند، چهل روز است که در یافه بارندگی نشده است و حالا به موقع باریده است.

شنبه پنجم بعد از ظهر به کنار دریا رفتیم. هوا مساعد بود و صحرا باصفا؛ قدری تفرج نموده مراجعت به منزل نمودیم. امروز قونسول روس به دیدن آمد، با او صحبت داشتم، مرد محاسن سفید خوش مشربی بود.

یکشنبه ششم بعد از ظهر به باغی که متعلق به قبطیان است رفتیم. رئیس آنها را مطران می‌گفتند. در آنجا حاضر بود و عمامه سیاه بر سر داشت. مرد قطوری بود. باغ مزبور بسیار خوش منظر و باصفا بود و ارتفاع آن از تمام باغات یافه بیشتر. حسن افندی مفتی یافه و سعید افندی که از اُدبا است در آنجا حاضر شدند که ما را ملاقات نمایند. با آنها به صحبت مشغول شدیم. سعید افندی مادّه تاریخی برای سفر ما گفته بود. بعد از مدیحه ماده تاریخش این بود:

و طالع‌السعد بالإقبال ارّخه　　　مبرور حجّ و فیه السّعی مشکور

دوشنبه هفتم به مقبره شیخ ابراهیم رفتیم که شیعه بوده در این صفحات مقتول شده است. پاره‌ای مکارم از او دیده‌اند، محترم می‌دارند. قبر او در فراز تپّه واقع است. از آنجا مراجعت به منزل نموده، عصری به باغچه شخص مسکوی رفتیم که خسته خانه ساخته است و انواع گُلها و ریاحین در آن باغچه کاشته است. قدری در بالاخانهٔ خسته‌خانه نشسته تفرج کردیم و اطاقهای او را تماشا نمودیم. پس از آن به مکتب خانه اطفال که در نزدیک همان باغچه است رفته تماشا کردیم. مشق پیانو می‌نمودند و از آنجا به بازدید قونسول دولت روس رفتیم. خانهٔ او چندان دور نبود، چون اِخبار کرده بودیم که عصر به دیدن او خواهیم رفت، تا آنجا به خانهٔ او رفتیم. چاهی در خانهٔ خود حفر نموده، دلوهای کوچک از چوب ساخته، مانند رشتهٔ تسبیح به یکدیگر وصل نموده بود. از یک طرف به میان چاه رفته پر می‌شد و از طرف دیگر بالا آمده به مجرای آب می‌ریخت و در بیست و چهار ساعت اصطخر بزرگی را پر می‌نمود. قدری در منزل او نشسته غروب معاودت به منزل نمودیم، باغچهٔ باصفای خوبی داشت.

سه شنبه هشتم بعد از ظهر سوار شده به باغ سعید افندی دُجانی رفتیم. مشارالیه مرد ادیبی است. در منزل او پاره‌ای کتب ادبیّه بود، ملحوظ افتاد، تا غروب در آنجا بودیم، پس

از آن مراجعت به منزل کردیم. امروز هوا خیلی مساعد بود و دریا هم از تلاطم افتاده آرام بود. شب را دو نفر قاری مصری آمدند، اغلب سور قرآنی را حفظ کرده بودند. هر یک چند سوره به لحن مصری قرائت کردند. بسیار خوب تلاوت نمودند و قواعد تجوید را در نهایت خوبی و صحّت رعایت می‌نمودند. چون خوب تلاوت قرآن می‌کردند، قرار دادم فردا هم بیایند قرائت نمایند.

چهارشنبه نهم بعد از طلوع آفتاب به باغچهٔ منزل خودمان رفته آن دو نفر قاری مصری نیز آمده مشغول قرائت شدند و از تلاوت آنها محظوظ شدم. الحق قرائت قرّاء مصری نهایت امتیاز را دارد و طرز قرائت، آن است که آنها دارند. بعد از ظهر سوار شده از باغات یافه خارج گشته به مکتب‌خانه اسرائیلیّه رفتیم. این مدرسه در سمت یمین صحرا واقع است و از جانب اسرائیلیین شهر پاریس ساخته‌اند و ده سال است ساخته شده است و معروف به مکتب خانهٔ اسرائیلیّه است. اطفال چند از قدس‌شریف و یافه آورده در آنجا منزل داده‌اند، درس فیزیک و شیمی و جغرافیا و علوم دیگر می‌آموزند و اغلب آنها اطفال فقرا هستند و مخارج شب و روز آنها را از هر مقوله در آن مدرسه می‌دهند. و در جلو مدرسه، خیابان مرغوبی ساخته‌اند و در دو طرف آن باغچه‌های موزون مرتّب انداخته‌اند و اشجار مرکبات را به نظم و ترتیب غرس کرده‌اند و انواع ریاحین کاشته‌اند رئیس و ناظر مدرسه به استقبال آمدند و احتراماً پردهٔ بیرق را در بالای مدرسه کشیدند. اول به اطاق رئیس مدرسه رفتیم، میوه و غذا حاضر کرده بودند؛ از مرکبات آن قدری صرف شد. از قرار معلوم بنای این مدرسه نیز به دست همین رئیس شده است. بعد به اطاق خوابگاه متعلّمین، در نهایت تنقیح بود. بعد از آن به مجلس متعلّمین رفتیم و به میرزا سید مهدی طبیب، که از تربیت یافتگان مدرسه دارالفنون طهران است، گفتیم چند مسأله از آنها سئوال نمود؛ در نهایت خوبی از عهدهٔ جواب بر آمدند. اظهار مهربانی به آنها کرده آنها هم به الحان خوش تورات را به دست گرفته به زبان عبری به نام نامی اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه دولت علیّه ایران ـ روحنا فداه ـ و اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان ـ خلدالله ملکه و سلطانه ـ خطبه خوانده و دعا کردند؛ پس از آن بیرون آمده در اطراف باغچه‌ها گردش کردیم. درختی در آنجا دیدیم که برگ آن عطر سوسنبر داشت، دو کوزه از آن

تعارف کردند که به طهران بیاوریم و کتابچهٔ رئیس مدرسه آورده، خواهش کرد تاریخ آمدن خودمان را به این مدرسه و امتحان درس اطفال را در آن کتابچه نوشته به یادگار بگذاریم؛ لهذا چند سطری نوشته مهر کردیم و نزدیک غروب از آنجا روانه شده به طرف شهر آمدیم. یکی از زنهای نجیبهٔ انگلیسی که دو سال است با شوهر خود به یافه آمده است، از ما دعوت کرده بود که به عمارت او برویم. در مراجعت به منزل او رفتیم، زن متموّلی است و شوهری اختیار کرده است که مانند نوکر خدمت می‌نمود. منزل منقّحی داشت و اسباب و کتاب زیاد در اطاقها گذاشته بود. یک ساعت و نیم از شب رفته معاودت به منزل کردیم.

پنجشنبه دهم چون کشتی نمساوی رسید و دریا هم قدری آرام گرفت، بنای حرکت گذاردیم. پنج ساعت از روز گذشته از منزل بیرون آمده به کنار دریا آمدیم. اشخاصی که روز ورود به استقبال آمده بودند به مشایعت آمدند؛ با آنها خداحافظی کرده در قایق نشسته به طرف کشتی رفتیم. با این که دریا خالی از تلاطم نبود، بحمدالله سلامت به کشتی رسیدیم. کشتی کوچک ظریفی بود. یک ساعت به غروب مانده به حرکت افتاد و حرکت رو به شمال غربی بود. شب را دریای ابیض تلاطم داشت. حال اکثر همراهان را منقلب کرد.

جمعه یازدهم قریب به ظهر به اسکله پورتسعید رسیدیم. بیست و یک شلیک توپ انداختند و به قانون سابق، عساکر آنجا در کنار اسکله صف کشیدند و اسماعیل پاشای محافظ پورت سعید به میان کشتی به دیدن ما آمد؛ بعد از آن خداحافظی کرده رفت که ورود ما را تلگرافاً به خدیو مصر اطلاع بدهد. محمد بیک عرب قونسول پورتسعید و حسن افندی ویسقونسول دمیاط که از جانب دولت ایران مأمور هستند به کشتی آمدند؛ چون احمد ویسقونسول عکّه از بیروت همراه ما آمده بود که به سفارتخانهٔ اسلامبول برود، او را به بازدید اسماعیل پاشا فرستاده پیغام دادیم که از جانب ما هم تلگرافاً از خدیو مصر احوالپرسی کند. در این اثنا تلگرافی از مقرب‌الخاقان میرزا، قونسول مصر رسید، از رفتن ما به مصر استفسار کرده بود، اطّلاع دادیم.

شنبه دوازدهم قبل از ظهر از اسکلهٔ پورتسعید حرکت کردیم و حرکت رو به شمال شرقی بود و در وقت حرکت بیست و یک توپ شلیک کردند و عساکر و موزیکانچیان در

کنار اسکله صف کشیده تعظیمات نظامی به عمل آوردند و اسماعیل پاشا هم آمده ما را راه انداخت. قونسول پورت سعید و دمیاط نیز به اتفاق احمد بیک همراه ما در این کشتی آمدند. دو ساعت به غروب مانده از برابر دمیاط گذشتیم. دمیاط از توابع مصر است و در جانب شرقی واقع است و یک شعبهٔ رود نیل از دِمْیاط می‌گذرد و به دریا می‌ریزد و دو ساعت از شب رفته از برابر بُرلُس گذشتیم و هشت ساعت از شب رفته به محاذات رشید رسیدیم؛ آن هم از توابع مصر است و یک شعبهٔ بزرگ رود نیل نیز از آنجا گذشته داخل دریا می‌شود. بیست میل به اسکندریّه مانده، فنری در میان دریا مشاهده شد. از آن به بعد به جهت اتصال نیل به دریا، آب کنار دریا گل‌آلود است. دوازده میل به اسکندریه مانده جزیرهٔ کوچکی است که ناظر حربیّهٔ انگلیس در نزدیکی آن با ناپلئون جنگ کرده، سفاین فرانسه را تصرّف نموده است. آن جزیره به اسم او معروف است.

مصر

یکشنبه سیزدهم یک میل به اسکندریّه مانده، حرکت رو به مشرق شد و یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته وارد لیمان اسکندریه شدیم و این لیمان را کمپانی انگلیس به طور دایره به جهت امنیت سفاین در دریا ساخته است و هر سنگ مربعّی به یک لیره تمام شده است. وقتی که لنگر کشتی را انداخته‌اند، اول مقرب‌الخاقان میرزا احمد خان قونسول با محمد خان قونسول ازمیر و میرزا حبیب‌الله قونسول اسکندریّه و محمد حسن بیک خراسانی ویسْقونسول و خواجه عبدالله که ویسْقونسول مرسین و میرزا عباس زنجانی کحّال باشی و میرزا سید مهدی حکیم به میان کشتی آمدند؛ از تمام آنها احوالپرسی کردم. بعد از آنها جناب حسن پاشای حلمی، مستشار زراعت که از مصر به مهمانداری مأمور شده بود، با احمد پاشای رأفت، محافظ اسکندریّه و قاسم پاشای ناظر حربیه و وکیل ضبطیّه و وکیل‌المحافظ نیز به کشتی آمدند؛ با هر یک صحبت کردیم. بیست و یک توپ برای ورود ما شلیک کردند و زورق خدیوی را با عَلَم شیر و خورشید حاضر کردند، در آن نشسته از آب بیرون آمده، به خشکی رفتیم. منزل ما را در عمارت رأس‌التین معیّن کرده بودند. به هیأت اجتماع به آنجا رفته در سر میز، نهار صرف شد. بعد مصطفی فهمی پاشای وزیر دُوَل خارجهٔ مصر نیز به دیدن ما آمده با او به صحبت مشغول شدیم و پس از رفتن او

به حمّام عمارت مزبور رفته استحمامی نموده و بعد با حسین پاشا در کالسکه نشسته، به گردش اسکندریّه رفته، مراجعت نمودیم.

عمارت رأس‌التین

این عمارت در سمت شمال دریا واقع است و به کنار دریا اتصال دارد. جلو عمارت را در نهایت امتیاز حجاره ممتاز گسترده‌اند و چون در بلندی واقع است راهی که به عمارت می‌روند مرتفع است و در سمتِ ایسر واقع است، ولی با درشکه به آسانی می‌توان رفت. فضای عمارت میدان وسیعی است، اطراف آن بیوتات است و در فضای میدان باغچه بندیها کرده‌اند و در وسط آن برکه ساخته‌اند که دو مرتبه است، مرتبه پست آن آب نداشت ولی مرتبهٔ بلند پر از آب بود و در وسط آن مجسّمه‌هایی به صورت انسان نصب کرده‌اند که اشکال آنها غرابت دارد و از زوایای آنها، آب به برکه می‌ریزد و همین عمارت را به جهت آن رأس‌التین می‌نامند که سابقاً انجیرستان بوده و حالا عمارت حکومتی است. بیوتاتی که دارالحکومه است در طرف یمین واقع است و رو به جنوب است و منظر آن دریا است و بسیار باصفا است و اسباب مبل آن از هر مقوله در نهایت خوبی و امتیاز حاضر و موجود است و این عمارت از طرف مشرق نیز دری دارد که از آن در وارد خیابان شده به طرف شهر می‌روند و ستونهای خوب در این دروازه نصب کرده‌اند که خالی از غرابت و تماشا نیست.

وصف اسکندریّه

بانی این شهر اسکندر ذوالقرنین بوده است و در نبوّت و سلطنت اسکندر اختلاف کرده‌اند. حق این است که سلطان بوده است نه نبی و اسم اصلی او را مرزبان بن مرزبه نوشته‌اند و اصلش از یونان بوده است. سیصد و سی و دو سال قبل از ولادت حضرت عیسی ـ علیه‌السلام ـ این شهر را بنا کرد. در کتب نوشته‌اند: دیوارهای این شهر را تماماً سفید کرده بودند. اهالی آنجا روزها به لباس سیاه متلبّس می‌شدند که سفیدی ابنیه و عمارات کمتر مزاحم بصر گردد. حالا عمارات این شهر به وضع دیگر است، ربطی به

بنای آن زمان ندارد. عمارات و کوچه‌های آن به طرز فرنگستان سه مرتبه و چهار مرتبه است و کوچه‌های وسیع ساخته‌اند که کالسکه و درشکه حرکت می‌کند و اغلب مردم با درشکه و کالسکه حرکت می‌نمایند. از قراری که می‌گفتند پانزده هزار کالسکه و درشکه در این شهر است و جمعیّت این شهر را تا دویست هزار می‌گفتند، ولی مسلمان آنجا کمتر از نصارا است و از ایرانی هم تقریباً صد و بیست نفر در آنجا هستند. میدان منشیّه و باغ نزهت و سایر باغات آن نهایت امتیاز را دارد و در اغلب کوچه‌ها چراغ گاز می‌باشد.

محمد علی پاشا دو خندق بر دور اسکندریّه قرار داده، باروی محکمی کشیده است که دو خندق پهلوی یکدیگر است و میان آنها دیوار محکمی فاصله است، یکی برای داخله شهر است و یکی برای خارج شهر و در میان شهر قلعه و باستیان[1] مضبوطی ساخته‌اند و توپهای بزرگ در آنجا گذارده‌اند که به همهٔ شهر مشرف است و لنگرگاه کشتی را می‌زند(کذا) و شُمَنْدُفِرْ نیز از اسکندریه تا مصر ساخته‌اند. به این جهت از بنادر خوب و مرغوب عالم است و از اسکندریه تا قاهرهٔ مصر مستقیماً صد میل انگلیسی است و راه آهنش صد و سی و یک میل انگلیسی می‌باشد و محمد علی پاشا نهری از رود نیل تا اسکندریّه جدا کرده آب آن را آورده است و به اسم سلطان محمود خان نامیده است و حالا معروف به نهر محمودی است و مردمان آنجا سابقاً از قلّت آب در سختی و عسرت بودند و اکنون در رفاه هستند.

میدان منشیّه

این میدان در حقیقت خیابان طویل عریضی است؛ وسط آن را مرتفع نموده‌اند و ستونهای کوتاه از دو طرف بر زمین نصب کرده‌اند و زنجیرها بر آنها وصل کرده‌اند و اسماعیل پاشا صورت جدّ خود محمد علی پاشا را با عمامه در حال سواری، از مفرغ ریخته در وسط میدان در فراز سکّوی مرتفعی گذاشته‌اند. بعد از آن از برای موزیکانچیان کلاه فرنگی ساخته‌اند که عصرها در آنجا جمع شده موزیکان می‌زنند و دو طرف خیابان را باز خیابان دیگر انداخته حجارهٔ صاف بر سطح آنها گسترده‌اند و در حقیقت سه خیابان است که

۱. باستیان کلمه‌ای فرانسوی به معنای استحکام برآمدهٔ برج مانندی است که در قلعه می‌سازند.

اتّصال به یکدیگر دارند و از خیابان دو طرف کالسکه‌ها و درشکه‌ها و پیادگان حرکت می‌نمایند و در دو جانب این میدان نیز دکاکین بسیار بنا نهاده‌اند و انواع اجناس نفیسه از هر مقوله در آنجا گذارده‌اند و در منتهی‌الیه این خیابان نیز عمارت حقانیّه ساخته‌اند که عمارت دیوانخانهٔ عدلیّه باشد. شبها که میدان به چراغ گاز و چراغهای دیگر روشن می‌شود صفا و شکوه دیگر دارد و در هیچ نقطه به این شکوه و امتیاز میدانی دیده نشده است. و تفرجگاه مردم غالباً در روز و شب همین میدان است و قهوه‌خانه‌های خوب در این میدان است که مردم در آنجا جمع می‌شوند و قهوه و غلیان و مشروبات صرف می‌نمایند و در آن میدان هر چند نفر، انجمنی کرده دور هم نشسته با یکدیگر صحبت می‌دارند و عیشها می‌نمایند.

باغ نزهت

این باغ در سمت یمین خیابانی است که محمدعلی‌پاشا در کنار نهر محمودیه انداخته است و این باغ را اسماعیل پاشا ساخته است. باغ وسیعی است خیابانها دارد و اشجار آن به حدی فراوان است که آفتاب کمتر به سطح آن می‌تابد. در وسط باغ، در مرتبهٔ اعلا کلاه فرنگی برای موزیکانچیان ساخته‌اند که عصرها در آنجا موزیکان می‌زنند و در اطراف کلاه فرنگی هشت ستون از چوب است. اطراف آن باز است. صندلیهای زیاد در اطراف کلاه فرنگی گذارده‌اند. یکشنبه و جمعه مرد و زن آمده می‌نشینند و در ورود و خروج از این باغ از احدی اجرت نمی‌گیرند. باغی است که از دولت برای نزهت خاطر رعیّت احداث شده است و در این باغ انواع و اقسام اشجار و ازهار است؛ از آن جمله درختی بود که اسم آن را لَنج می‌گفتند؛ درخت بلند بالایی است، ازهندوستان می‌آورند. از قراری که می‌گفتند خالی از سمیّت نیست. باغی هم بالاتر از باغ نزهت است که شخصی نصارا ساخته است، باغچه بندیها کرده است و مجسّمه‌های متعدّده از سنگ و غیره در اطراف باغچه‌ها نصب کرده‌است و انواع گلها و ریاحین در آن کاشته است. درخت گلی در اطراف دیوار عمارت خود کاشته بود که آن را ابوجمیل می‌نامیدند. شاخه‌های آن به دیوارها چسبیده بالا رفته بود و کل آن ارغوانی رنگ است و دیوارهای عمارت به واسطهٔ

این گل ارغوانی رنگ به نظر می‌آمد و بسیار باصفا بود. یک کوزه به ما داد که به طهران ببریم و از قراری که می‌گفتند در زمستان هم سبز و خرّم است. درخت فلفل فرنگی هم در آن باغ بود که خوشه‌های آن مانند مرجان است و درختی هم دیده شد که برگهای آن مانند لوله است و معطّر است و آن را ابوحاری می‌گفتند و نیز درختی مشاهده شد که برگهای آن شبیه به برگ نارنج است و اسم آن را یَنْبِتِکْ می‌نامیدند. درخت مَوْز هم که برگهای پهن دارد و میوه می‌دهد در این باغ فراوان و میوهٔ آن شبیه بادنجان است، ولی زرد رنگ است و خطوط سیاه بر روی آن است. مزه‌اش شبیه به مزهٔ گرمک است و کلاه فرنگی هم در این باغ دیده شد که سقف و دیوار آن را تماماً از شاخه‌های اشجار ساخته، طوری به هم وصل کرده بودند که نهایت امتیاز را داشت. میز و صندلی آن را نیز به همان قسم به حالت طبیعی از شاخه‌های درخت ساخته بودند و از طرف اندرون کلاه فرنگی حصیر نازکی بر دیواره کشیده روی آن را نقاشی کرده بودند که ممتاز بود.

منارهٔ فَرُوس اسکندریّه

این مناره در قدیم بوده است و حالا آثاری از آن باقی نیست و مشهور بود آینه بر این مناره نصب کرده بودند؛ هر وقت لشکری از جانب روم می‌آمد، عکس آنها در این آینه می‌افتاد، مطّلع می‌شدند. ولی آنچه ناصر خسرو علوی در سفرنامهٔ خود نوشته و به رأی‌العین دیده است، مناره در لب دریا بوده است. به آن مناره آینهٔ حرّاقه نصب کرده بودند، هر وقت کشتی رومی می‌آمد، چون به مقابل آن رسیدی، آتش گرفتی، رومی‌ها حیله و تدبیر کرده کس فرستاده آن آینه را شکستند. بالجمله قبر حضرت دانیال پیغمبر نیز در این شهر است و مقبرهٔ شیخ بوصیری، صاحب قصیده بُرده[1] که اسمش محمد بن سعید، کنیه‌اش ابوعبدالله است در این شهر است. بوصیر قریه‌ای است از قرای مصر؛ و بعد از او مقبرهٔ ابوالعباس مَرْسی است که به اعتقاد سنّی‌ها، از اولیا بوده و محترم می‌دانند.

دوشنبه چهاردهم استحمامی به عمل آمد؛ بعد از آن جنرال قونسول دولت روسیّه به دیدن ما آمد؛ با او صحبت کردیم. بعد از آن تجّار ایران با میرزا حبیب‌الله قونسول آمده

---

۱. قصیدهٔ معروفی در وصف رسول خدا(ص) که دهها شرح بر آن نگاشته شده است.

ایستاده اظهار مهربانی کردم، رفتند. سه ساعت به غروب مانده با حسن پاشا در یک درشکه نشسته به تفرّج رفتیم. اوّل از میدان منشیّه گذشته به کارخانهٔ ماشین تصفیهٔ آب رفته تماشا کردیم و از آنجا به باغ نزهت و باغ شخص نصارا رفته تماشا کرده مراجعت نمودیم.

کارخانهٔ ماشین تصفیه آب

چون آب نهر محمودیّه به شهر اسکندریّه نمی‌نشیند، شعبه‌ای از آن در محلّی جدا کرده‌اند که آن را تُرعه می‌گویند و آب نهر نیل بر آن وارد می‌شود و چون گاهی آب نیل نقصان به هم رسانده به تُرعه وارد نمی‌شود، در کنار نهر دو واپور ساخته‌اند که در آن وقت جلب میاه از نهر تُرعه می‌کند و این تُرعه در خارج باب شرقی می‌باشد و در آنجا واپور دیگر ساخته‌اند که آب را از تُرعه به مجمع میاه می‌رساند و مجمع میاه فضای مستطیلی است که آب در آنجا جمع شده، منقسم به حواجز است که شانزده قسمت است و میان هر قسمتی با قسمت دیگر دیوار کوچکی فاصله است. سطح زیرین هر یک را کلوخهای کبیرالحجم گسترده‌اند و بالای آن را کلوخهای کوچک ریخته‌اند و بالای آنها ریگ گسترده‌اند که آب را صاف کرده ته‌نشین شود و برای این، خانه خانه ساخته‌اند که وقتی این آب به حوض دیگر می‌ریزد، قوت میاه مجرای آن را خراب نکند، چه وقتی که منقسم به حواجز شد از قوّت می‌کاهد؛ پس از آنکه وارد بِرْکه دیگر شد، از آنجا به کارخانهٔ ماشین می‌رود و در آنجا به اسباب و آلات آب را صاف کرده گنگْهای[1] آهنین در زیرزمین ساخته‌اند که آب از آن کارخانه به مجمع دیگر می‌رود که داخل باب شرقی است و مشرف بر تمام عمارات است و از آنجا شعبه شعبه شده به محلاّت قسمت می‌شود، و در هر محلّه، به قدری که برای هر خانه لازم باشد و خریداری کرده باشند، مجرایی ساخته‌اند و به توسّط لوله‌های باریک به تمام خانه‌ها می‌رسانند.

سه شنبه پانزدهم بنای حرکت از اسکندریّه به مصر گذاردیم. کالسکه و درشکه‌ها حاضر کردند، سوار شدیم، به محطّهٔ مرکز سکّةالحدید که اول راه آهن است رفته، پنج واگُن ممتاز حاضر کرده بودند؛ خودمان با اجزا و اتباع در آنها نشسته حرکت نمودیم.

---

۱. گنگ به معنای لوله‌ای که به جهت راه آب از سفال سازند و در زیرزمین به هم وصل کنند.

حسن پاشا و میرزااحمد خان قونسول و محمدخان قونسول با سایر قونسولها نیز همراه آمدند. دو ساعت و نیم از دسته رفته روانه شدیم و هفت ساعت و نیم از دسته گذشته، وارد مصر شدیم. در حقیقت با مکثهایی که در عرض راه شد، از اسکندریه به مصر در پنج ساعت رفتیم. و در این راه سیزده محطه است، اول حضره است، دوم سیدجبار، سیم ملاحد، چهارم کَفردوار است و کفر به معنی قریه است، پنجم ابوحمص است، ششم دَمَنْهور است، هفتم تیه بارود است، هشتم کفرالزیّات است، نهم طَنْکاء است، دهم برکة السبع است، یازدهم نَبْها است، دوازدهم طُوخ است، سیزدهم قَلْیوب است. این محطه‌ها محل رحال است. پاره‌ای در طرف مشرقند و برخی در طرف مغرب، ولی چندان قابل نباشند. از اسکندریّه تا مصر از دو طرف تمام صحرا زراعت سبز و خرّم است و از این محطه‌ها آنچه آبادی معتبر داشت، یکی دَمَنْهور بود، دوم تیه بارود بود، سیم کفرالزیّات. و در کَفرالزیّات راه نصف می شود. در آنجا مکث کرده نهار صرف شد، و چهارم طَنْکا که مریضخانه و محل حکومت دارد و گنبد سیداحمدبدوی هم که محل اعتماد مصریان است در آنجا است و چند قنطرهٔ[1] بزرگ و کوچک نیز در این راه ساخته‌اند، معتبر آنها قنطرهٔ کَفْرالزیّات و نَبها است، ولی کَفْرالزیّات اطول از قنطرهٔ نَبْها است و در چند جا مرداب هم دیده شد که صحرا را آب گرفته است و در سید جبّار قبر سید جبّارانصاری است، ولی قدری دورتر از محطه است و در طرف مغرب واقع است و در برکةالسبع نیز، شخصی فرنگی، باغچهٔ ظریفی در جلو عمارت خود ساخته است. بالجمله چون به محطّه، مرکز سکةالحدید مصر که رسیدیم پیاده شدیم. خیری پاشا، مُهردار خدیو مصر با احمد پاشا محافظ و ضابط محروسهٔ مصر و علی پاشا صادق، مأمور عموم سکّةالحدید و راشد پاشا و جمعی از عسکر حاضر شده به استقبال آمده بودند. در آنجا غلیانی کشیده درشکه‌ها حاضر کردند نشسته، به هیأت اجتماع به منزلی که در شهر در عمارت فائقه خانم، معیّن کرده بودند وارد شده نشستیم.

عمارت فایقه خانم

این عمارت در محلّهٔ اسماعیلیّه که اسماعیل پاشا، خدیو مصر، آن محلّه را احداث

---

۱. پل

کرده است. فضای عمارت وسعت دارد و بیوت آن را در وسط ساخته‌اند که همگی دو رو است و در سمت مشرق آن باغچهٔ ظریفی است و برکه‌ای در وسط آن است و کوه مصنوعی هم در آخر باغچه ساخته‌اند که آب از زوایای آن به برکه جاری می‌شود و خیلی باصفا است و این عمارت متعلق به خواهر توفیق پاشا خدیو مصر است و مُبْل و تمام اسباب اطاقها از هر مقوله، در نهایت خوبی و امتیاز موجود است. بالجمله در این عمارت، مهمان حضرت خدیو بودیم و حسن پاشا مهماندار ما است. عبدالحلیم، ملازم اول، محمود افندی ملازم ثانی و اونباشی و چاوش که از خدّام مخصوص خدیو هستند، با حسن افندی معاون اول ضبطیّه مصر با محمد بیک سرّاج ضبطیّه مصر و احمد افندی، ناظر سرای با چهار نفر از خدام خاصهٔ خدیوی و قراولان مخصوص، همه روزه مواظبت داشته خدمت می‌نمودند و میرزااحمدخان قونسول ایران نیز همه روزه در این عمارت حاضر می‌شد و از ما غفلت نمی‌کرد. آدم معقول متینی است و امروز از تجار ایرانی، حاجی حسن تاجر کازرونی و حاجی‌میرزا محمد مشکی اصفهانی و حاجی عباسعلی نمازی و حاجی یوسف نمازی و حاجی میرزا حسن نمازی و حاجی‌ملاتقی تبریزی و حاجی عبدالله خویی و سید جواد کربلایی و حاجی میرزا علی اکبر تاجراصفهانی و میرزا عبدالرزّاق نمازی و حاجی سید علی شیرازی و حاجی عبدالرسول شیرازی به دیدن آمدند و میرزا احمدخان قونسول آنها را معرّفی نمود، به تمام اظهار مهربانی کردم، رفتند.

چهارشنبه شانزدهم در منزل به استراحت گذشت. حسن پاشا و میرزا احمد خان قونسول حاضر بودند، با آنها به صحبت مشغول شدیم. شب، درد دندانی عارض شد، قدری اذیّت کرد، صبح تخفیف یافت.

پنجشنبه هفدهم دو ساعت از روز گذشته از جانب خدیو مصر، ذوالفقار پاشای تشریفاتچی با دو کالسکهٔ خاصهٔ خدیوی و دو کالسکهٔ دیگر آمده، اِخبار کرد که به دیدن حضرت خدیو برویم. ما هم با امیرزادگان و جناب حاجی ملا باقر واعظ در کالسکه‌ها نشسته به سرای عابدین که عمارت خدیو است رفتیم. یک فوج سرباز و دو دسته موزیکانچی در درب سرا حاضر کرده بودند، موزیکان زده، تعظیمات نظامی به عمل آوردند، وارد عمارت شدیم. خدیو تا دم پلّه به استقبال آمدند؛ هر چه خواستند مرا پیش

بیندازند قبول نکرده متّفقاً وارد اطاق شدیم. خواستند ما را بالا دست خود بنشانند، قبول نکرده در یک کَتْ[۱] نشستیم و مشغول صحبت شدیم. شخص خدیو بسیار معقول و متین است و پدرش اسماعیل پاشای خدیو سابق مصر است و بسیار خوش رو و خوش خو باشند. بعد از صرف قهوه و غلیان مراجعت به منزل کردیم. نیم ساعت دیگر حضرت خدیو با راشد پاشای صدر اعظم به دیدن آمدند. امیرزادگان را تا پایین پلّه به استقبال فرستادم و خودم در درب اطاق اول ایستادم. بعد از آنکه تشریف آوردند، به اتفاق به اطاق دوم رفته نشستیم و مشغول صحبت شدیم. بعد از صرف غلیان و قهوه تشریف بردند و بعد از رفتن ایشان، ریاض پاشا ناظر داخلیّه و مالیّه و رئیس نظّار و علی پاشا مبارک ناظر اشغال عمومیّه و محمود پاشا ناظر جهادیّه و بحریّه و اوقاف و حسین فخری پاشا ناظر حقانیّه و علی پاشا ابراهیم ناظر معارف و علوم، مُتدّرجاً به دیدن آمدند؛ با هر یکِ آنها مهربانی و صحبت کرده رفتند و بعد از صرف نهار با حسن پاشا و امیر زادگان و اصحاب و اتباع به بقعهٔ حضرت زینب ـ علیهاالسلام ـ رفته زیارت کردیم و از آنجا به بقعهٔ رأس‌الحسین؛ بعد از آنجا به باغچه ملتی رفتیم.

بقعهٔ حضرت زینب سلام‌الله علیها

در جلو بقعهٔ مبارکه فضای مسقف کوچکی است که از آنجا داخل بقعه می‌شوند. در بالای درب بقعه این دو شعر را نوشته‌اند:

و زینب وَردَة زهراء بنت علی — اخت الحسین لهم بین الوری شأن

طالت لنا بلسان الشکر واصفة — نسل الرسول الذی انباه قرآن

و تاریخ آن هزار و دویست و ده بوده. بقعهٔ مبارکه مستطیل است و ضریح مبارک در سمت بالای بقعه است و در بالای ضریح مبارک سلطان عبدالعزیز به خط جلی ثلث با طلا این آیهٔ مبارکه را نوشته‌اند: **قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً اِلاّالْمَوَّدَةَ فِی الْقُرْبیٰ**[۲] و در پشت بقعهٔ مبارکه، جامعی است که پنج ستون در طول دارد و چهار ستون هم در عرض و ستونها از سنگ است.

---

۱. تخت شاهی
۲. شوری، ۲۳

بقعه رأس‌الحسین

رأس‌الحسین به روایتی در مصر است. بقعهٔ مبارکهٔ آن، سه در دارد، یکی از آن درها به جامع باز می‌شود که از آنجا به جامع می‌روند و درب سیّم در سمت بقعه است، به مسجد کوچکی وارد می‌شوند و از زاویهٔ سمت غربی مسجد به بقعهٔ شریفه می‌روند.[۱] ضریح رأس‌الحسین در وسط بقعه است و دیوارهای بقعه را سنگ نشانده‌اند و این دو شعر را در بالای درب بقعهٔ مبارکه نوشته‌اند:

یا أَهْلَ بَیْتِ رسول‌الله حُبُّکم — فَرْضٌ مِنَ‌الله بِالْقُرْآنِ أَنْزله
یَکْفیکُمْ مِنْ‌عَظیم الفخر إِنَّکُم — مَنْ لا یُصلی عَلَیْکُم لا صَلوة لَهُ[۲]

و در یمین و یسار محراب بقعهٔ مبارکه، این حدیث و این آیه را نوشته‌اند: «**أَحبُّ أهل بَیْتی الیّ‌الحَسَنُ والْحُسَیْن**»، «**قُلْ لا اَسْئلکُمْ عَلَیْهِ اَجْراً اِلاّالْمَوَدَّةَ فی الْقُرْبی**»[۳] و از بقعهٔ مبارکه دری به جامع است که در طول جامع نه ستون و در عرضش پنج ستون واقع است که من حیث‌المجموع چهل و پنج ستون دارد و تمام آنها سنگ مرمر است و یکپارچه و این جامع بزرگ را اسماعیل پاشا تجدید عمارت نموده.

باغ ملتّی

باغ ملتّی بسیار وسیع است و در میان آن دریاچهٔ عظیمی است که واپور کوچک در میان آن حرکت می‌کند و اطراف باغ از جوانب اربعه دیواری از شباک آهن دارد و فضای باغ را باغچه بندیها کرده‌اند و همهٔ باغچه‌ها سبز و خرّم است و در اطراف باغچه‌ها صندلیهای آهنین خوبی گذاشته‌اند که عدد آنها بسیار است و مرد و زن در بالای آنها، لیلاً و نهاراً، جلوس می‌کنند و کوه مصنوعی در این باغ ساخته‌اند که چشمهٔ آب از وسط آن کوه بطور مصنوعی، که در ظاهر مانند طبیعی به نظر می‌آید، جاری است؛ زیر این کوه خالی است که آب از میان آن می‌گذرد و بسیار باصفا و طراوت و منقّح است و این باغ، ابواب متعدّده

---

۱. در متن سخنی از درب دوم به میان نیامده است.
۲. این شعر از محمد بن ادریس شافعی است.
۳. شوری، ۲۳

دارد که همهٔ آنها مفتوح است و از جوانب به آنجا داخل می‌شوند.

وصف مصر

شهر مصر از اَقْدَم مداین ارض است و آن را بدان جهت مصر گفتند که مصر به معنی شهر است: سُمّیَت مصراً لتمصّرها؛ و بعضی نویسند: مصر بن مصرایم بن سام بن نوح بنا کرده، به اسم او موسوم شده است. مصری که فراعنه در آن سلطنت کرده‌اند و معروف به مصر فرعون است، در مُنف بوده و نیل از شرقی آن می‌گذرد و از این مصر جدید تا به آنجا به مسافت سه ساعت راه است و غیر از مصر فرعون، مصر دیگر هم بوده است که آن را مصر عتیق و قاهرهٔ معزّیه گویند، در کنار شرقی مصر جدید است و به دست جوهر غلام المعزّلدین الله ابومسلم معدبن اسماعیل‌الملقبّ بالمنصور بن ابی‌القاسم نزارالمقّلب بالقائم بن عبیدالله بنا شده است؛ و المعزّ لدین‌الله در سنهٔ ۳۶۳ هجری با سی هزار سوار به مصر رفت و حاکم آنجا را به ربقهٔ اطاعت در آورد. در لشکرگاه خود شهری بنا کرد و آن را قاهره نام نهاد و قاهره در جنب فسطاط است و فسطاط مصری بود که عمروعاص بنا کرد صاحب قاموس گوید: الفسطاط عَلَمٌ مِصر العتیقه التی بناها عمروُ بن عاص [1] و از مصر جدید تا قاهره یک میل راه است و مصر جنوبی است و قاهره شمالی و نیل از مصر می‌گذرد و به قاهره می‌رسد. قاهرهٔ معزّیه خراب است، آثاری از قلعه آن باقی است، ولی مصر جدید آباد است و محمدعلی پاشا باعث آبادی آن شد. عمارتها و خیابانها و باغها بنا نهاد و بعد از او اسماعیل پاشا قرضها کرد و مخارجها نمود، محلهٔ اسماعیلیّه را او بنا نهاد و خیابانهای وسیع انداخت که در واقع مصر جدید است. در دو طرف خیابانها، درختها کاشته و چراغهای گاز نصب نموده است و قناطر ساخت و از آن جمله قنطره‌ای است که در کنار قشله برای نیل از آهن ساخته است و چهارصد و چهارده ذرع طول آن است و دوازده ذرع عرض آن؛ قنطرهٔ بسیار محکمی است و برای عبور کشتی باز می‌کنند و نیز نهر اسماعیلیّه را از رود نیل جدا کرده به سویس (کذا) آورد. الحق مملکت مصر طوری

۱. در اصل در هر سه مورد فسطاس آمده و آنچه نیز از قاموس نقل شده اشتباه بود که بر مبنای آنچه در قاموس بود، اصلاح شد.

آباد شده است، و ملت و دولت آن به نحوی ترقی نموده است که برابری با بعضی دولتها می‌کند. مالیات آن دوازده ملیان لیرهٔ انگلیسی است، سه ملیان از املاک خالصه به عمل می‌آید و باقی از املاک اربابی و رعیّت. و جمعیّت شهر مصر از غریب و بومی پانصد هزار می‌شود. سی و پنج فوج دارد که هر فوجی هشتصد نفر است. ماهی سی قروش مواجب می‌گیرند و لباس و خوراک آنها نیز با خدیو مصر است و اکنون خدیو مصر پانزده واپور دارد که در دریا حرکت می‌کند و یک واپور کوچک دارد که در نیل است و در محلّهٔ بلاغ[1] کارخانهٔ کاغذ سازی دارد که محتاج به خارج نیستند. حسین بیک نامی که ناظر کارخانه است، به فرنگستان رفته و آزموده است و کارخانه کاغذ سازی راه انداخته و در نهایتِ امتیاز کاغذ می‌سازند. طول خاک مصر ششصد میل است و عرض آن دویست و پنجاه میل. شمالش به بحر ابیض اتّصال دارد و شرق آن به بحر احمر و جنوباً به بلاد نوبه و غرباً به صحاری مغرب. و هوای آنجا به اختلاف فصول مختلف می‌شود. امراض وبائیّه و عینیّه در آنجا فراوان است. معدن رخام و یشم در آنجا به هم می‌رسد. و یعفور و استر ممتاز در این ولایت بسیار است. بالجمله شهر مصر عماقریب بهترین شهرهای عالم خواهد شد.

لَعمرکَ ما مِصرٌ بِمصرٍ و اِنَّما   هی‌الجنّةالدُّنیا لِـمَنْ یـتبصّر

و مصر را به دو قسمت کرده‌اند، وجه بحری را مصر واطیه گویند و آن را شش مدیریّه است: قیلوبیّه، شرقیّه، قهلیّه، منوفیّه، غربیّه، بحیره. وجه قِبَلی را مصر صعید نامند و آن را هشت مدیریّه است: جیزمیّه، بنی سویف، فیوم، مِیْنا، سَیوط، جَرجا، تیافا، اَسنا. و کوچه‌های قدیم مصر را به جهت حفظ از تابش آفتاب بسیار تنگ ساخته بودند که از غرفات این طرف ممکن بود به آن طرف بجهند، ولی این عصر کوچه‌ها را وسیع کرده‌اند و آنچه از کوچه‌های قدیم باقی مانده است به مرور خراب کرده وسیع می‌نمایند. و مدارس علمیّه در این شهر فراوان است و علوم را تکمیل کرده‌اند و علم فرنگی را به زبان عربی به اطفال و متعلّمین درس می‌دهند و از نعمتهایی که خداوند به اهل مصر عطا فرموده است، یکی رود نیل است که رعیّت آنجا سالی سه مرتبه یا چهار مرتبه در یک زمین زراعت می‌نمایند و فایده‌های بسیار از حاصلها عاید آنها می‌شود و از جمله میوه‌ها، نارنگی در مصر زیاد است.

---

۱. ظاهراً بولاق درست است.

رود نیل مصر

ابن الوردی گوید:

دِیارُ مِصْر هِیَ الدّنیا و ساکِنُها هُمُ الأنام فَقابِلْها بِتفضیل

یا مَنْ تُباهی بِبَغْدادِ و دَجْلَتِها مِصْرُ مُقدّمة وَالشَّرحُ لِلنیل

رود نیل از غربی مصر جدید می‌گذرد. منبع آن را بعضی گویند از جبال بلخ است که کوه قاف باشد؛ ولی مشهور این است از جبل قمر است و جبل قمر عظیمی است. شانزده درجه وراء خط استوا واقع شده است، بر سمت جزء رابع از اقلیم اول، و کوهی از آن بزرگتر در عالم نیست و چشمه‌های بسیار از آن جاری است. مصبّ بعضی بُحیْره است که در آنجا است و مصب بعض دیگر، بحیرهٔ دیگر است و بعد از آن، انهار کثیره از بحیرتین خارج شده، تماماً در یک بحیره وارد می‌شود و در نزدیکی خط استوا، در ده منزلی جبل قمر است و از این بحیره دو نهر خارج می‌شود، یکی به ناحیهٔ شمال می‌رود که در سمت بحیره است و آن نهر را نیل مصر گویند و تا وارد نیل شود هزار و دویست ذرع مسافت طی می‌کند و از سنگهای جبال می‌گذرد و این نیل بعد از ناحیه شمالی به بلاد نوبه می‌گذرد و از آنجا به بلاد مصر و بعد شعب متقاربه به هم می‌رساند که هر یک را خلیج می‌گویند و تمام آنها در اسکندریّه به بحر روم می‌ریزد و مسافت مجرای نیل را هشتصد فرسخ معیّن کرده‌اند. و دیگری به جانب مغرب منعطف می‌شود، و بعد از آنجا گذشته به بحر محیط می‌ریزد و آن را در آنجا نهر سودان گویند که از اقلیم پنجم است و بعد جنوباً به ارض روم و ملطیّه می‌گذرد و از آنجا به صفین و رقّه و کوفه رفته، منتهی به بطحایی می‌شود که میان بصره و واسط است و از آنجا به بحر حبشه می‌ریزد و انهار کثیره در طریق حبشه به او متصل شده، نهارهای دیگر نیز از آن خارج گشته به دجله می‌ریزد. گویند آب رود نیل بالذّات، شدیدالحلاوه است. چون خَرق بحر اخضر مالح نموده، بر معادن ذهب و فضّه و یاقوت و زمرّد گذشته تا بحیرهٔ زنج می‌رود می‌توان آب آن را خورد و الاّ در اصل منبع از کثرت حلاوت نمی‌توان آشامید. در تابستان زیاد می‌شود و در زمستان کم. زیادتی و نقصان آن مرتّب و منظم است. ابتدا و انتها زیادتی و نقصان آن سه ماه و بیست روز

است. زیادتی آن را وفاء ماء نیل گویند و نقصان آن را اندفاع ماء نیل. آفتاب که به سرطان رسید بنای زیادتی می‌گذارد و تا بیستم آبان ماه قدیم وفاء کند. در آن وقت بشارت دهند و در سر نیل ندا کنند و شادمانی نمایند تا هیجده ارش که بالا آمد آن را رکوب فتح خلیج نامند و وقتی که از هیجده ارش کم شدند، نذرها کنند و صدقات دهند و وقتی که بیست ارش بالا آمد بر صحرا می‌ریزد، زراعتها را مشروب می‌نمایند و محتاج به باران نیستند، بلکه آمدن باران برای زراعت آنها آفت است. و نیل مصر در واقع دو جبل است، یکی شرقی و یکی غربی و در این نیل، خاصه در طرف صعید، تمْساح و اسب آبی به هم می‌رسد که آن را جاموس‌البحر گویند. بعضی از ظرفا گویند: إنّماالتمساح فیِ‌النّیل. و عرض رود نیل چهارصد و چهارده ذرع است، و عمق آن به قدری است که کشتی می‌تواند در آن حرکت نماید و آب نیل به قدری گوارا و لذیذالطعم است که به وصف نمی‌آید، و گوارایی آن دو سبب دارد، یکی آن که از جنوب به شمال می‌رود، اثر آفتاب در اصلاح آن دائمی است و دیگر آن که از سنگهای جبال می‌گذرد:

وَانظُر لِماءِ النیل فی مَدِّهِ   کَأنَّه الصَّندل قَدْ مُسِّکا

شعبات نیل مصر

نیل مصر مُنشعب به هشت شعبه می‌شود، یکی از آنها از سمت کَفْرالْزَیّات به بندر رشید رفته داخل بحر ابیض می‌شود؛ آن را فرع غربی و بحر غربی نامند و در این شعبه، سدّی در صحرا کشیده‌اند که در وقت طغیان آب نیل، ضرری به دهات اطراف نرسد. و دیگری به سمت بندر دَمْیاط رفته، به بحر ابیض وارد می‌شود. آن را فرع شرقی و بحر شرقی گویند، و پلهای آهنین بسته‌اند بالای شمندفر است. و چهار شعبه هم در میان بحر شرقی و بحر غربی است که هریک رودخانهٔ عظیمی است و بر آنها پل بسته‌اند و میان بحر شرقی و مصر نیز دو شعبه است که یکی از آنها نهر اسماعیلیه است که به سوئز می‌رود. و بعضی از انهار صغیره نیز از نیل جدا کرده‌اند که با چرخ و ماشین و دولاب از آنها آب می‌کشند و زراعت می‌نمایند.

بالجمله، شب جمعه را در خدمت حضرت خدیو اسماعیلیّه مدعوّ بودیم. نیم ساعت

به غروب مانده که از باغ ملتّی مراجعت کردیم، با امیرزادگان و حاجی ملاباقر واعظ به آنجا رفتیم. به همان سبک و سیاق سابق احترام کردند و در وقت نماز اقتدا به امام جماعت کردیم و من به قانون شیعه نماز خواندم و بعد از ادای فریضه، شام را در سر میز حاضرکردند. من و حضرت خدیو برابر هم نشستیم و سایرین علی‌الترتیب در یمین و یسار من و حضرت خدیو نشستند. مجلس به خوشی گذشت و از ما وعده گرفتند که سه ساعت از شب رفته با امیرزادگان در تیاتْر حاضر شویم. ما هم به جهت خاطر خدیو وعده دادیم. از منزل خدیو مراجعت به منزل کرده، سه ساعت ازشب گذشته به آنجا رفتیم. من و خدیو در یک غرفه نشستیم و در غرفهٔ دیگر امیرزادگان نشستند. چون امشب وضع بازی تیاتْر مطبوع نیفتاد، من و حضرت خدیو پیش از ظهور پردهٔ آخر برخاسته بیرون آمدیم و از ما وعدهٔ فردا شب گرفتند که بازی خوبی تماشا نمائیم.

تیاتْر مصر

در جلو تیاتْر، فضای بسیار وسیعی است که شبیه به میدان است و خیلی منقّح و باصفا است و از برای آن دو در قرار داده‌اند، یکی برابر میدان و ستونهای سنگی در اطراف آن برافراشته، روی آنها را مُسقّف نموده‌اند. درب دیگر در ضلع یسار تیاتْر است. فضای تیاتْر نیز وسیع است و چهار طبقه غرفات دارد و چهل‌چراغ بزرگی در وسط آویخته‌اند و از مرمر شبیه به شمع کافوری ساخته بر لاله‌های آن گذاشته‌اند که گاز در میان آنها است و سایر زینتهای آن نیز در نهایت امتیاز است و در دو سمت غرفات تیاتْر اطاقها بنا کرده‌اند که بسیار منقّح و مزیّن است. میز و صندلی و آینه‌های بزرگ در آنجا گذاشته و نصب کرده‌اند که مرد و زن در وقت افتادن پرده به آنجا رفته گردش و آسایش نمایند تا پردهٔ دیگر بالا رفته باز به جای خود بیایند. الحق این تیاتْر نهایت امتیاز را داشت.

جمعه هیجدهم مُوسیُو کِرکُور قونسول مسکو آمد. قدری صحبت کردیم، رفت. بعد از ظهر با حسن پاشا و اتباع، درشکه سوار شده به گردش رفتیم که قلعهٔ قائد جوهر و مقبرهٔ سیّده نفیسه و حضرت سکینه و امام شافعی و ابراهیم پاشا را ملاحظه کنیم، القائد ابوالحسن جوهر که معروف به کاتب رومی است.

قلعهٔ قائد جوهر

این قلعه را قائد جوهر، زیاده از ششصد سال است در زمین مرتفعی ساخته است که در سمت جنوب شهر است و سلطان صلاح‌الدّین یوسف‌بن ایّوب نیز در سنهٔ ۱۲۴۳[۱] بر استحکام آن افزوده است. حصار و جامع و برجهای عریض محکم دارد، چاه آبی هم نزدیک درب اول قلعه است که صد ذرع عمق دارد و بعضی گویند آن‌قدر حفر کرده‌اند که به آب نیل رسانیده‌اند. اعتقاد عوام این است که چاهی است که حضرت یوسف(ع) را به آن انداخته‌اند، ولی این مطلب صحیح نباشد. و در نزدیکی این قلعه، جامعی، محمدعلی پاشا ساخته است که از سطح تا سقف مرمرهای مصری نصب کرده‌اند و چهار ستون مضلّع مربّع دارد که گنبد مسجد را بر روی آنها نهاده‌اند و آن را منقسم به هفت گنبد نموده‌اند که سه گنبد در وسط است و چهارگنبد در طرفین آن. پایه‌های ستونهای مضلّع به رنگ طبیعی است. بالای ستونها را به رنگ پایه‌ها ملوّن نموده‌اند و برابر صحن نیز هشت ستون عرضاً از سنگ نصب کرده‌اند و مقبرهٔ محمدعلی پاشا در زاویهٔ همان جامع نزدیک به صحن است. مجسّمهٔ او را در حال قیام بر بالای قبرش نصب کرده‌اند و کلاه بزرگی از مِس شبیه به فِسْ[۲] ساخته و به رنگ قرمز ملوّن نموده بر سر مجسّمه گذارده‌اند و روپوش قبر را قلاّب دوزی بسیار ممتاز کرده‌اند و به خط ثلث جلی در نهایت امتیاز قلاّب دوزی نموده‌اند و چند جلد کلام‌الله نیز در آن مقبره بود که بسیار خوب نوشته‌اند. صحن مسجد نیز وسیع است و یازده ستون از سنگ در طول صحن واقع است و نه ستون در عرض و به همه جهت چهل و چهار ستون در اطراف صحن است و سطح صحن را تا بالای دیوارها سنگ گسترده‌اند. آنچه سنگ سفید است از سنگهای مصری است و آنچه به رنگ دیگر است از اُروُپْ آورده‌اند. و در وسط صحن، آبگیری است که سقفی بر روی آن ساخته‌اند و شادروان نامند. اطراف آن باز است و هشت ستون به دور آن نهاده‌اند و خود آبگیر بسته است. شیرهای متعدّد در اطراف آن گذاشته‌اند و مرحوم سنگلاخ، به خط نستعلیق

---

۱. کذا در اصل. گویا تاریخ عیسوی است.!

۲. نوعی کلاه که در شهری با همین نام می‌ساخته‌اند و ترکان عثمانی و مصریان از آن استفاده می‌کرده‌اند.

خطوط چند در اطراف نوشته است. واین صحن را دو در باشد که برابر یکدیگرند و بیرون صحن مشرف به شهر است و گنبد هرمان[1] از آنجا نمودار است. و در قرب جامع، عمارتی هم محمدعلی پاشا ساخته است. باغچه دارد، برکه‌ای در وسط آن است، اطاقهای بزرگ با جمیع مُبل و اسباب از میز و صندلی و چهلچراغ در نهایت امتیاز از عهد محمدعلی پاشا در آنجا موجود است. حمّام خوبی هم که تماماً از سنگ مرمر مصری ساخته‌اند، شبیه حمّامی بود که در شهر اسلامبول در عمارت بیگلربیگی دیده بودیم. از قراری که معلوم شد، سنگهای حمام اسلامبول را برای همین حمّام ساخته بودند. سلطان عثمانی از اسلامبول خواستند، دوباره این حمّام را از این سنگها ساخته‌اند. و این عمارت و جامع را قریب بیست و هفت سال است که محمدعلی‌پاشا بنا نهاده است.

مقبرهٔ امام شافعی

این مقبره در مصر فسطاط در سَفْح جبل مقطّم است. اسم امام شافعی، محمدبن ادریس است و از ائمهٔ اربعه اهل تسنن است و قرشی نسب می‌باشد. مقبرهٔ او را ملک شمسه در سنهٔ ۶۰۸ ساخته است. تاریخ تولد و وفات او را در پهلوی ضریحش در ستونی نوشته‌اند: در سنهٔ ۱۵۰ تولد یافته و در شهر رجب سنهٔ ۲۰۴ وفات کرده است و پنجاه و چهار سال عمر داشته است. قبر ملک شمسه و سلطان محمد کامل پسرش، با اولاد عبدالحکیم نیز در آن بقعه می‌باشد.

مقبرهٔ ابراهیم پاشا

این مقبره در نزدیکی مقبرهٔ امام شافعی است، بقعه دارد، قبور اولاد مرحوم محمدعلی پاشا که عباس پاشا و الهامی پاشا و احمد پاشا و ابراهیم پاشای صغیر و مصطفی پاشا ولد ابراهیم پاشا با محمدبک دفتردار و حرمهای پاشاها در آنجا می‌باشد و مرحوم سنکلاخ، آیات و اشعار چند به خط جلی در اطراف قبور نوشته است.

---

۱. اهرام

مقبرهٔ سیّده نفیسه

سیّده نفیسه دختر ابی محمد حسن بن زید بن حسن بن علیّ بن ابیطالب(ع) است و زوجهٔ اسحاق بن جعفرالصادق(ع) بوده است و ازجملهٔ نساء صالحات و تقیّات و قبر او محل اجابت دعوات است. بقعهٔ آن بزرگوار در سمت دروازهٔ شرقی که قدیماً معروف به باب‌السباع بوده واقع شده است. رو به دروازه که می‌روند کوچهٔ طولانی در سمت یسار است. مقبرهٔ آن بزرگوار در آخر آن. در بالای درب اول بقعهٔ مبارکه که مواجه کوچه است این اشعار را نوشته‌اند:

أللـــه طَـهَّر أهـل بـيت نـبيّه	و بجاهِهم مَنَح الْـمَكارم و الْـمِنَن
يـا زائِـر هـذالمَكـان لَكَ الهـناء	بنفيسة بِنْتِبن زيـد بْـن الْـحَسَن
مـن أُمّـها حسـن‌الفِـعال وَ جـائها	من أرض ارزنجان يدعوه‌الشَّجَن
نـادته ان جـدد رجـائى مُـنْشاً	و لك القبول من‌المزيد مُدى الزّمن
فـبنى و جَـدَّد والمـعالى أرّختَ	ذا بـاب جـاه را نِهْ انشـاء حسـن

در تاریخ سنهٔ ۱۲۴۸ این آستانه را حسن نام ارزنجانی تجدید کرده است و ضریح مبارک آن را عباس پاشا ساخته است و ممتاز است.

بالجمله بعد از مراجعت به منزل، شب را در سه ساعتی بر حسب دعوت حضرت خدیو به تیاتر رفتیم. امشب وضع بازی تیاتر خیلی مطبوع بود. تا پردهٔ آخری با خدیو نشسته، بعد از آن معاودت به منزل نمودیم.

شنبه نوزدهم سه ساعت از روز گذشته با حسن پاشا و میرزا احمد خان قونسول در کالسکه و درشکه سوار شده به تماشای اهرام رفتیم. از جسر آهنینی که بر روی نهر اسماعیلیه بسته‌اند گذشتیم، در سمت یمین سربازخانه و میدان وسیعی نمودار شد، یک فوج سرباز مصری در آنجا مشق می‌نمودند. قدری مکث کرده مشق آنها را تماشا کرده خوب از عهده بر آمدند، پس از آن به محاذات سرایی رسیدیم که در کنار رود نیل ساخته‌اند و آن را قصرالنیل نامند. بعد از آن به پلی رسیدیم که محمدعلی پاشا تمام آن را از آهن ساخته است و عرض و طول آن سابقاً ذکر شده است. بعد از آن وارد خیابانی شدیم

که تا پای اهرام، ازمیان گل و لای بالا آورده ساخته‌اند و در دو طرف درختهای لَنْج کاشته‌اند. خیابان ممتدّی است و با کالسکه در یک ساعت می‌توان رفت و این خیابان بسیار باصفا است و دو طرف آن سبز و خرّم است و رود نیل در یک سمت آن است و اسماعیل پاشا در سمت یمین خیابان، در وادی جیزه، باغ بسیار وسیعی ساخته‌اند که اطراف آن را با کالسکه در یک ساعت می‌توان طی کرد. دیوارهای آن تماماً از سنگ بنا شده است و جلوخان و درهای متعدّد دارد و نزدیک درها، دیوارها را از شباک آهنین ساخته‌اند و این باغ را بدان جهت در این طرف رود نیل ساخته بوده است که آبادی بهم رسانده مانند بوغاز اسلامبول بشود که دو طرف نیل آبادی باشد و چون آب نیل به این طرف نمی‌نشست کارخانهٔ ماشین ساخته است که با اسباب و آلات، آب را از نیل کشیده به این طرف می‌آورند و زراعت می‌نمایند. چون اسماعیل پاشا معزول شده دولت فرانسه و انگلیس او را به ایطالیا فرستادند. این باغ و آن آبادی ناتمام ماند. بالجمله با مکثهای عرض راه، چهار ساعت و نیم از روز گذشته به آخر خیابان رسیدیم. دو دستگاه عمارت در دو طرف ساخته‌اند و از آنجا به بالا، اراضی مرتفعه است؛ اگر چه راه را صاف کرده‌اند، ولی اسبان کالسکه به جهت ارتفاع و بلندی راه خسته شده به زحمت می‌روند. و در پای اهرام اسماعیل پاشا عمارتی ساخته است که محل آسایش باشد و دو اطاق بزرگ فوقانی دارد و در پهلوی آنها نیز اطاقهای کوچک بنا نهاده‌اند. پانزده دربچه در طول اطاقهای بزرگ واقع است و سه دربچه در عرض. بالجمله قدری در اطاقهای بزرگ مکث کرده، بعد از آن به تماشای اهرام رفتیم و در وادی اهرام شکلی از سنگ دیدیم که آن ابوالهَوْل می‌گفتند. بعد از تماشای اهرام ابی‌الهَولْ، سه ساعت و نیم به غروب مانده، مراجعت به منزل نمودیم.

اهرام

اهرام چند گنبد عظیم باشند که در سمت مصر قدیم فرعون و در غربی مصر جدید واقعند و از آنجا تا مصر فرعون، مسافت دو ساعت راه است. و لفظ اهرام جمع هَرَم است. در لغت به معنی اقصی‌الکبیر [1] است، چون این گنبدهایی که در بر جیزه واقعند درنهایت

---

۱. در قاموس: اقصی الکبر

بزرگی باشند، به آن جهت، هریک را هَرَم گویند و تمام آنها را اَهرام و این که لفظ هرَمان معروف است، چنانچه گفته‌اند، بنی‌الهرمان فی‌السرطان، به واسطهٔ آن است که دو گنبد آنها بسیار بزرگند، به جهت بزرگی دو گنبد، به لفظ تثنیه ادا کنند و الاّ اهرام کبیره و صغیره افزونتر از دو بوده‌اند؛ چنانکه نوشته‌اند هیجده هَرَم بوده، اکثر آنها را در عهد سلطان صلاح‌الدّین یوسف بن ایّوب قرْقوش، زوجهٔ او منهدم کرده، سنگهای آنها را در قناطر بکار برده است و ما چهار گنبد آن را باقی و بر قرار دیدیم که دوتای آنها بسیار بزرگ بودند و اوّلی بزرگتر از ثانی بود و دوتای دیگر به همان نسبت کوچکتر از هَرَمان بودند، و شکل آنها مربّع مخروطی است که مشتمل بر مثلثانند؛ ضلع اکبر آنها بر حسب ذرع، قریب دویست و سی ذرع است و بر حسب اَقدام پانصد قدم است و بر حسب ذراع، چهار هزار ذراع و محیط آن سه هزار ذراع است و چنین شکلی مرکز ثقیلش در وسط باشد؛ اجزای آن یکدیگر را فرا گیرند و از هبوب ریاح و تقاطر امطار و مرور دهور منهدم نگردد و اجزای بنیان آنها در هَرَمان حجارهٔ بیضا است و چنان سنگها را بر یکدیگر پیوسته‌اند که یکپارچه به نظر می‌آید و طول سنگها از یک ذرع افزونتر نباشد و در غیر هَرَمان، در بعضی حجاره حمراء صوانه ملوّن است، و صوانه نوعی از حجارهٔ مصر است که منقط و شدیدالصلابه است، بحیث لا یؤثر فیه الحدید. و جمع صوانه، صوّان گویند و در برخی طوْب و طین است که از آجر و گل بنا نهاده‌اند و هر یک بر حسب ظاهر، اگر چه مخروطی هستند و بایست منتهی به نقطه شوند، ولی بالای آن مخروطی حقیقی نباشد، چنانچه بر بالای گنبد بزرگ هَرَمان که رفتند، سطح مربّعی بود و هر یک از اضلاع آن نه ذرع بودند. در این گنبد، در ارتفاع بیست ذرع از طرف شمالی واقع است که چند سال است کاوش کرده یافته‌اند و پیش از آن مسدود بوده است و درب آن به اندازه‌ای است که یک نفر بتواند داخل شود و تا پنجاه ذرع سراشیب است؛ سنگها گسترده‌اند که باید به احتیاط رفت که اقدام لغزش نکند. و عرض این معبر به قدری است که یک نفر دو دست خود را بتواند به دیوار دو طرف متصل نماید و تا هر جا که شعاع آفتاب تابش کند روشن باشد، از آن پس تاریک گشته، احتیاج به چراغ افتد. و در آنجا سنگ سه ذرعی هم دیده شد. و بعد از طی این مسافت، فضایی نمودار می‌شود که چندان بزرگ نباشد و معلوماتی ندارد؛ پس از آن،

پنجاه ذرع دیگر هم باید بالا رفت تا وارد فضای دیگر شوند و در آنجا اطاقهای کوچک و فضای مسطّحی است که دوازده ذرع طول آن است و شش ذرع عرض آن و در آنجا نقوش و خطوط سُریانیه است و در میان آن فضا، صندوقی از سنگ است. گویند نعشی در آن بوده است بیرون آورده‌اند. و در حقیقت این بنای پایدار از عجایب روزگار است ولی جز عظمت بنا، صنعتی در احجار آن بکار نبرده‌اند؛ اگر کسی سنگهای تخت جمشید و ستونها و صورتهای آن را دیده باشد که به چه قسم حجّاری کرده، صنعت نقاشی به کار برده‌اند، می‌داند که این بنا را در جنب آن بنا، بر حسب حجّاری اعتباری نباشد، معهذا از غرایب است و عقول از مشاهدهٔ آن حیران می‌شود. و در نزدیکی اَهْرام کلیسایی بوده است که حالا شانزده ستون آن باقی است و از قراری که می‌گفتند، ده ماه است از آنجا تا هَرَمانْ راهی یافته‌اند که دو هزار و چهارصد و بیست متر امتداد آن است و چهارده متر عمق آن و تمام آن را از سنگ مفروش کرده‌اند. و در دو جا هم حفرهٔ خرابی است می‌گویند، غار بوده است، حجارهٔ بنیان آن باقی است.

بانی و سبب بنای اَهْرام

صاحب قاموس نوشته: الهُرْمان بناءانِ أزَليّانِ بَناها اِدْريس لِحفظِ‌العُلوم فيهما عن الطوفان أو بناء سنان بن مُشَلْشَل أو بناءُ الاوائلِ لمّا علموا بالطوفان من جهة النّجوم و فيهما كلّ سحرٍ و طِبٍّ و طَلْسَمٍ[1] و بعضی گویند گنبد اکبر را اخیوبس ملک منف یا صوفی ساخته و گنبد اصغر را خَفرم برادر او یا سَنْصوفی و گنبد ثالث را مقرینوس یا منقاوی.[2] و خطوط سریانیه[3] را که بعضی در اندرون گنبد اکبر خونده‌اند، این عبارات بوده است: خَوفر و خَفْره و مَنْقاره. و این عبارت را اشاره به اسامی اخیوبَس خَفرم و مَقْرینوس دانسته‌اند. و برخی گویند: سورید، که یکی از ملوک بوده است، خواب غریبی در انقلابات زمین دیده است. کَهَنه و مُعبرّین به خرابی ارض تعبیر نمودند؛ او نیز به بنای اَهرام امر نموده است که اخبار و کتب و کنوز آنها در آنجا محفوظ بمانند و در مدّت شصت سال به اتمام رسانیده

۱. متن بر اساس آنچه در قاموس در ذیل مورد «هرم» آمده بود، تصحیح شد.
۲. به نقل معین بنیادگذاران این اهرام سه تن از فراعنهٔ مصر بوده‌اند با نامهای: کئوپس، کِفرن، و می‌کرینوس.
۳. در اصل: بربانیّه

است. در هَرَم شرقی سورید و در هَرَم غربی هرجیب و در هَرَم ملوّن افریبوبن هَرْجیب مدفون بوده است. صابئه گویند: در گنبد اکبر قبر شیث است و در گنبد اصغر قبر هرمس و در ملوّن قبر صابی‌بن هرمس. و پاره‌ای گویند شدّادبن عاد بنا کرد. و اعتقاد اهالی آن زمان این بوده است که شخص بعد از مردن خود، پس از چند سال رجعت کند و به همین جهت هر کس ثروت و مکنتی داشت، نفایس اموالش را از جواهر و طلا آلات با جنازه‌اش دفن می‌نمودند که در بدایت رجعتش مؤونه داشته باشد و هر کس صاحب صنعتی بود، آلات و ادوات صنعتیش را با او دفن می‌نمودند که دربدو رجعت به کار آید و ما در آنتیق‌خانه [1] مصر بعضی از آن نعشها را که از اهْرام بیرون آورده‌اند، به رأی العین دیدیم که بر روی نعش اسباب طلا از هر مقوله نصب کرده بودند. اگر این نعشها واقعاً از آن اَهْرام بیرون آمده باشند، قول آخر اقرب به صدق است. بالجمله در تواریخ و سیر، در بنا و بانی اَهْرام اقوال مختلفه ذکر نموده‌اند. ظاهر است تمام آنها صحیح نباشد و الله اعلم بحقایق الامور.

ابی‌الهول

در سمت جنوبی هرمان، شکلی است از سنگ گردن و سر زنی است که دور کلّهٔ آن بیست ذرع است و طول آن که بر زمین نصب است، بیست و پنج قدم است و از چانه تا سر آن، پنج ذرع باشد. اجزای صورت آن بسیار موزون و متناسب است. گویند جُثّه و قامت آن زیاده از هفتاد ذرع است و بر زمین فرو رفته است و در حقیقت شکل هولناکی است و کنیهٔ آن با مکّنی خیلی مناسب است. بالجمله، بعد ازمراجعت به منزل، یک ساعت و نیم به غروب مانده، به باغ شُبری رفتیم و غروب مراجعت نمودیم و شب به حمام والدهٔ اسماعیل پاشا که در سرای او ساخته‌اند رفتیم و به واسطهٔ سلیمان آغای خواجه، احوالپرسی کردیم. احترام کرده عمارت را چراغان نموده فرشها گسترده بودند. چهار ساعت از شب رفته مراجعت نمودیم.

---

۱. مقصود انتیک خانه یا موزه است.

باغ شبری

این باغ در قریهٔ شُبری در شمال واقع است و از محلّه اسماعیلیّه تا به آنجا قریب یک ساعت راه است، از پل آهنین اسماعیلیّه که می‌گذرند، وارد خیابان وسیعی می‌شوند که از آنجا تا شبری ساخته‌اند و در دو طرف، اشجار لَنْج کهن واقع است و در اطراف خیابان نیز آبادیها و باغات است. باغ نزهت و باغ شوکانی نیز در دو طرف این خیابان برابر یکدیگر واقعند. باغ شوکانی در وقت رفتن در سمت یمین است و باغ نزهت در یسار خیابان و باغ شُبری را محمدعلی پاشا بنا کرده است. باغ بسیار وسیعی است و در اواسط باغ کلاه فرنگی است که مرتفع است و از چهار طرف پلّه‌هایی از سنگ دارد و جوانب اربعهٔ کلاه فرنگی ایوان است. درخت رزْ کاشته بر داربست کشیده‌اند و در میان کلاه فرنگی حوضچه است و ایوانها را از سنگ منبّت نموده‌اند که بسیار ممتاز بود و در آخر باغ، عمارتی ساخته‌اند که اطراف آن دیوار است. در درب عمارت دو ستون از سنگ نصب کرده‌اند که به سقف ایوان درب عمارت اتّصال دارد و این عمارت مستطیل است. جوانب اربعهٔ آن را ایوان مسقف ساخته‌اند و ستونها نصب نموده‌اند و من حیث‌المجموع، یکصد و بیست ستون در اطراف عمارت نصب شده‌اند و تماماً مرمر یکپارچه‌اند و در چهار گوشهٔ عمارت اطاق ساخته‌اند که تمام لوازم آن در نهایت امتیاز از میز و صندلی و آینه و چهلچراغ ازعهد محمدعلی پاشا موجود است. اطاق سمت یمین درب عمارت با اطاق زاویه سمت یسار بالا بزرگ و به یک اندازه است و آن دو اطاق دیگر کوچکترند و به یک اندازه. و در وسط عمارت دریاچه است و در وسط دریاچه جزیره‌ای از سنگ ساخته‌اند که از چهار سمت پلّه دارد، به بالا می‌روند و در چهار گوشهٔ دریاچه، به شکل کشکولی از سنگ ساخته‌اند و شیرهای مجسّمه نهاده‌اند و دراطراف شیرها، ماهی های کوچک از سنگ بر آن کشکول نصب کرده‌اند و آب از دهان شیرها جاری می‌شود. الحق صنعت خوبی بکار برده‌اند که نهایت امتیاز را دارد و برابر درب عمارت نیز جای مسقفی در ایوان ساخته‌اند که اطراف آن از همه سمت باز است.

باغ نزهت و باغ شُوکانی

باغ نزهت از باغات خدیو مصر است. برابر درب باغ به مسافت مناسبی، در دو طرف،

عمارت فوقانی و تحتانی ساخته‌اند که در نهایت امتیاز است و اطراف باغ را از چهار سمت ایوان مسقّف ساخته‌اند که در وقت ترشح و بارندگی اطراف باغ را می‌توان گردش کرد و تفرّج نمود. باغ ظریف و قشنگی است. ولیعهد دولت نمسه را که سه روز بعد از ما وارد شد در این باغ منزل دادند. باغ شوکانی متعلق به شخص فرانسوی عقیم[۱] است. باغ بسیار وسیعی است؛ از باغ اول به باغ دوم وارد می‌شوند. خیابان و اشجار از هر مقوله در آن باغ هست و ریاحین متعدّده کاشته‌اند و کوه مصنوعی در آن باغ ساخته‌اند که دوازده ذرع ارتفاع آن‌است و کلاه فرنگی مرتفعی دارد که چند مرتبه بر روی هم است. الحق باغ خوبی است.

یکشنبه بیستم با حسن پاشا و میرزا احمدخان قونسول به مدرسه رفتیم. اول به اطاقی وارد شدیم که در آن از خلقت حشرات‌الارض بیان می‌نمودند. قدری مکث کردیم و به تدریس معلّم و تعلّم اطفال گوش دادیم. به زبان عربی تفهیم و تفهّم می‌نمودند و از آنجا به اطاق موالید ثلاثه رفتیم. انواع حیوانات و طیور و معدنیّات در آن اطاق گذاشته بودند، همه را ملاحظه کردیم. اگر چه تعدادآنها از حیّز تحریر بیرون است اکتفا به ذکر بعضی از غرایب می‌نماییم: تمساحی در آنجا دیدیم که به قدر یک ذرع بود. دندانهای آن از فکّ اعلی به اَسَفل مُتصّل شده بود و پوست خشنی داشت که خارهای برجسته بر روی آن بود و هیچ آهنی به او اثر نکند. مار بزرگی دیدیم که چهار ذرع طول آن بود، گویند زهر ندارد و به قوت پیچیدن، انسان یا حیوان را کشته، بلع می‌کند. مار دیگر دیدیم که سه چارک قد داشت. در دم آن شبکه‌ای بود که در وقت حرکت زنگ می‌زد و از تفضلات خداوند است که از صدای زنگ آن انسان مخبر شده احتراز می‌نماید. گویند سمیّت این مار به اندازه‌ای است که بعد از مردن نیز تا پانزده سال، اگر دندان او به اعضا برسد و بخراشد، سمیّت آن اثر می‌کند و در نصف دقیقه هلاک می‌نماید. این مار را از امریکا آورده‌اند. ماهی در آنجا دیدیم که فقرات ظهر آن، ده متر فرانسه بود و طول کلهٔ آن سه متر و اطراف دهان او از یک متر و نیم متجاوز بود. گویند در بحر شمالی از جنس این ماهی به قدر سی چهل ذرع می‌رسد. دمش را که به کشتی بزنند می‌شکنند. و نیز حیوانی دیدیم که دو سر داشت و آدم آبی دیدیم که شباهت به انسان داشت و قریب یک ذرع بالای آن بود و بدن آن اندکی

---

۱. کذا. شاید: مقیم

بو (کذا) داشت. از آن اطاق پایین آمده به اطاق کحّالی رفتیم که از امراض چشم گفتگو می‌نمودند و از آنجا به اطاقی رفتیم که ابدان مأوفه! را مجسّم کرده در طاقچه‌ها گذاشته بودند؛اسباب حیرت و نفرت هر دو بود. اکثر آنها را از مقوّی ساخته بودند و جای زخم را ظاهر کرده بودند و بعضی از آنها بدن اصلی بود که قطع کرده نگاه داشته‌اند. بالجمله از مدرسه بیرون آمده در کالسکه نشسته به محلّهٔ بولاغ برای تماشا و ملاحظه آنتیق خانه رفتیم که اسباب قدیمهٔ غریبه که در آنجا هست ببینیم و بعد از تماشای آنجا مراجعت به منزل نمودیم.

آنتیقه خانه[1]

فضای عمارت آن چندان وسعت ندارد، ولی چند اطاق تو در تو دارد. مجسّمات انسانی و حیوانی و اسباب و آلات مصنوعه از طلا و مس و سنگ و سایر معدنیّات، به حدّی است که از حیّز ضبط و تحریر بیرون است. در فضای بیرون اطاقها، چند صندوق بزرگ از سنگ گذاشته‌اند و در اطاق اول گاوی از سنگ تراشیده و در جنب آن صورت مرد و زن ساخته‌اند که هر سه در نهایت امتیاز است و ابدان اموات قدیمه را که می‌گویند از اندرون اهْرام بیرون آورده‌اند، در اطاق چهارم، تماماً بر دیوار تکیه داده‌اند. میان کفن میّت کافور و مومیائی و دوای دیگر ریخته‌اند که اجزای آن از هم متلاشی نشود و بر روی کفن، کرباس کشیده‌اند و نوار پهنی از ساق تا زیر گلو بر آن پیچیده‌اند و شکل میّت را از سر تا گردن در مقوّا منقوش کرده بر آن چسبانیده‌اند که شمایل جوانی و پیری و ملتحی[2] و امرد بودن آنها معلوم است و آن را میان قوطی از مقوّا می‌گذارند که از پشت باز می‌شود و آن مقوا را هم با میّت در میان قوطی دیگر می‌گذارند که بزرگتر از قوطی اول است و سر هر دو قوطی نیز مصور است و پس از آن، قوطی را در میان تابوت سنگی می‌گذارند و تابوت را در میان صندوق سنگی و بر بالای صندوق سنگی به عرض و طول آن سنگ یکپارچه در نهایت استحکام وصل می‌نمایند. انگشت پای یکی از آنها را سلطان عبدالعزیز در سنهٔ

---

۱. مقصود موزه است.
۲. داشتن ریش

۱۲۷۹ که به مصر آمده بودند باز کرده‌اند و به همان حالت گشوده مانده است و ناخن آن در روی انگشت باقی است، ولی رنگ انگشت سیاه شده است. و این آنتیقه‌خانه را محمدعلی پاشا در سنه ۱۲۵۲ بنا کرده است؛ و آشکالی که در آنجا بود خیلی قدیم است، بعضی را شش هزار و برخی را پنج هزار سال می‌گفتند و به عدد هندسه فرانسه علامت گذاشته‌اند، و الله اعلم. بالجمله بعد از مراجعت به منزل دو ساعت به غروب مانده، به سفارتخانهٔ دولت علیّه ایران رفتیم و تا غروب در آنجا بودیم، با میرزااحمدخان به صحبت مشغول شدیم. بعضی از تبعهٔ دولت علیّه نیز حاضر بودند و میرزا احمد خان پسری داشت، قرآن را به لحن مصری بسیار خوب می‌خواند، به مجلس آمده چند آیه تلاوت نمود و بسیار خوب خواند و به او اظهار محبّت و مهربانی کرده، بعد از صرف عصرانه و چای معاودت به منزل نمودم.

بازگشت به اسلامبول

دوشنبه بیست و یکم بنای حرکت از مصر شد. هشت ساعت از دسته رفته با حضرت خدیو وداع کرده در شُمَنْدفر نشسته غروب وارد اسکندریّه شدیم و در ورود به اسکندریّه محافظ و اعیان تا مرکز سکّةالحدید به استقبال آمدند. در کالسکه نشسته به عمارت رأس‌التّین آمدیم. حسن پاشا نیز تا به اسکندریّه آمد. شب را به گردش رفتیم و به قونسولخانه میرزا حبیب‌الله خان قونسول اسکندریّه نیز رفته سرکشی نمودیم.

سه شنبه بیست و دوم چهار ساعت به غروب مانده بنای حرکت از اسکندریّه گذاشتیم. حسن پاشا و محافظ و رئیس اسکندریه با قونسولها تا کنار اسکله رفته در قایق نشسته به کشتی نَمْساوی رفتیم که به سمت اسلامبول برویم. در وقت حرکت هیجده توپ شلیک نمودند. از حضرات خداحافظی کرده کاغذ رضایت نامه از زحمات حسن پاشا به خدیو مصر نوشته و به حسن پاشا داده روانه شدیم. کشتی نمساوی صد و پنجاه قدم طول داشت و پانزده قدم عرض و در هر ساعت ده میل حرکت می‌نمود. بیست میل که رفتیم فنری در دریای ابیض نمودار شد که شبها آن فنر را روشن می‌نمایند و مسافتی زیاد روی دریا را روشن می‌دارد.

جزائر میان اسکندریه تا ازمیر

اول جزیره بزرگ رودِس است که به فاصلهٔ بیست میل در یمین است. گویند بسیار خوش آب و هوا است و اشجار مرکبات دارد و خدیو مصر نیز در آنجا عمارتی برای ایّام ییلاق ساخته است. دوم جزیرهٔ کوچک اِسْکارْپَن‌تو است که به فاصلهٔ ده میل در طرف یسار است. سیّم جزیرهٔ مَدنَو است و از آنجا تا اسکندریّه سیصد میل است و حرکت از اسکندریّه تا مَدْنو به جانب شمال مشرق است. چهارم نَیْ‌رزی است. پنجم جزیرهٔ کرکی است که در سمت یمین است. ششم جزیرهٔ تِلوس است که اتراک پیش قاپی گویند. هفتم جزیرهٔ کوچک نی‌سرد است. هشتم جزیرهٔ کوس است. نهم جزیرهٔ کلیم‌نوء است. دهم جزیرهٔ لُیِرد است. یازدهم جزیره اِسْپار است. دوازدهم جزیرهٔ پاتمِس است. سیزدهم جزیرهٔ اَرْکی است. چهاردهم جزیرهٔ کوچک فوْرنی است. پانزدهم جزیرهٔ بزرگ سَموس است. شانزدهم جزیرهٔ لُرِس است. از آنجا رو به شمال حرکت می‌شود. هفدهم جزیرهٔ سقز است که کیوس نیز گویند. ازآنجا حرکت رو به شمال شرقی است. هیجدهم جزیرهٔ اِسْپال مقوری است. از آنجا رو به شمال مغرب حرکت می‌شود. نوزدهم قرابورن است و تا دماغهٔ قرابورن رو به شمال حرکت می‌شود و از آنجا تا به خلیج ازمیر وارد شوند، حرکت رو به مغرب است و از خلیج تا ازمیر رو به جنوب و تمام جزایر در آناطُوْلی واقعند و اغلب آنها را دیدیم.

چهارشنبه بیست و سیم کشتی را در نزدیکی جزیرهٔ لُرِس نگاهداشته، لنگر انداختند. در میان دو کوه مرتفع واقع است. عمارات سفید داشت و در فراز یکی از دو کوه قلعه بنا نهاده‌اند و در میان جبلیْن هشت آسیای بادی ساخته‌اند. دو دستگاه آن ساکن و شش دستگاه دیگر متحرک بودند و تماماً در ردیف یکدیگر واقع هستند. اطراف آب دریا را در نزدیکی لرس کوه احاطه نموده، به طور دایره واقع شده است. سمت شمال شرقی آن برای عبور و مرور کشتی باز بود و کوههای آن تماماً سبز و خرّم بودند و یک کشتی بادی و چند قایق نیز در کنار اسکله بود. آبادی سمت شرقی آن در بالای کوه است و در طرف غربی نیز که اراضی سبز و مسطّح داشت، چند عمارت به فاصلهٔ متناسبه ساخته‌اند. از روز حرکت

از اسکندریّه، دریا تلاطمی داشت و احوال تمام اهل کشتی منقلب بود. کسی که بیدار و هوشیار بود من و محبوب بود. امروز که در لنگرگاه لُرس دریا آرام گرفت، اهل کشتی از منازل خود بیرون آمدند و حالت: **یَوْمَ یُبْعَثُ مَنْ فی الْقُبور** در آنها مشاهده شد.

لنگرگاه جزیرهٔ سقز در بحر ابیض

پنجشنبه بیست و چهارم چهار ساعت به صبح جمعه مانده، کشتی را در لنگرگاه جزیرهٔ سقز نگاهداشته لنگر انداختند. لیمانی دارد خراب است و طول این جزیره از شمال به جنوب است و چند قریه و بندر دارد و در آنجا مربّا آلات و مصطکی [۱] به هم می‌رسد و به کشتی می‌آوردند و به ساکنین کشتی می‌فروختند و به این جهت هم اسم این جزیره را سقز [۲] نامند.

خلیج ازمیر

جمعه بیست و پنجم وارد خلیج اِزْمیر شدیم. حرکت رو به جنوب شد و اطراف بوغاز از سه سمت کوهستان است که به طور دایره احاطه کرده است. ولی وسعتی داشت کوهها از هم دورند و در سمت شرقی، در دامنهٔ کوه، در چند نقطه آبادی است. آنها را دُزْله می‌گفتند و جنگل هم در دامنهٔ کوه زیاد است و در طرف مغرب به فاصلهٔ زیاد قلعه است که آلات حربیّه و توپخانه در آنجا است. اراضی آن پیش آمده و طبیعی است و در سه سمت کوه آبادی معتبر دیده شد. این بوغاز و آبادی خیلی شباهت به بوغاز و آبادی اسکندریّه دارد. سه کشتی بزرگ و کوچک در نزدیکی اسکله بود. بزرگ آنها رودی بود. در میان آب لیمانی ساخته‌اند که در وقت طغیان دریا، کشتیها محفوظ بمانند. کشتی ما که در لنگرگاه ازمیر مکث نمود، محمدخان قونسول با مترجمها و عجمها که مسافت بعیده در دریا به استقبال آمده و عقب مانده بودند رسیدند. به آنها اظهار مهربانی کردم؛ پس از آن یک نفر پاشا از جانب مدحت پاشا حاکم ازمیر آمد؛ پس از آن خود مدحت پاشا با لباس رسمی و نشان تمثال همایون که در سفر عتبات عالیات به او مرحمت شده بود و نشان وحمایل عثمانی به کشتی آمد. با او صحبت داشتیم، مرا با امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ

۱. در بارهٔ آن نگاه شود به دهخدا، ذیل مورد.
۲. سقز در لغت نوعی شیره است که از درخت وی گرفته می‌شود.

به منزل خود وعده خواست. نزدیک عمارت عسکر و موزیکانچی حاضر کرده بودند، تعظیمات نظامی به عمل آوردند و بیست و یک توپ شلیک کردند. به سرای حکومت وارد شدیم و عصری برای تفرّج به ییلاق بودن آباد[۱] رفتیم. باغات خوب داشت و شب را در منزل مدحت پاشا ماندیم و نهایت احترامات را به جا آورده خیلی خوش گذشت.

ازمیر

شهر ازمیر در جنوب غربی واقع است و آن را یونانیان سَمیرْنه گویند. سه محلّه دارد و دویست هزار نفر جمعیّت دارد و اغلب آنها رومی هستند که با روسها هم مذهبند و از شهر تا ییلاق بورون‌آباد که چهار میل است با شُمندفِر می‌روند و در ده دقیقه می‌رسند. درخت نارنگی و مرکبات در آنجا زیاد است و مخصوصاً لیموی ترش فراوان است. سروهای خوب در ازمیر دیده شد که به قاعدهٔ فرنگستان در قبرستانها غرس کرده‌اند و در کنار خیابان، دکاکین و قهوه خانه‌ها ساخته‌اند. مرد و زن آمده می‌نشینند و این خیابان را کمپانی فرانسه ساخته است، بدین نحو سی هزار ذرع زمین را از دریا خشکانیده خیابان مسطحّی به طول نیم فرسنگ ساخته و با دولت عثمانی قرار داده است که تا پنجاه سال در دست او باشد، بعد از آن به دولت منتقل شود. راه آهنی که کمپانی فرانسه ساخته است در دو خطّ است، یکی هفت ساعت راه است، بعد از هفت سال به دولت منتقل می‌شود و سالی صد و پنجاه هزار لیره هم به کمپانی دستی می‌دهند. سه سال است که هنوز نداده‌اند، و دیگری شش ساعت راه است و از قراری که می‌گفتند، در سابق سه ساعت راه بوده است و سالی چهل هزار لیره می‌بایست دولت عثمانی به کمپانی بدهد، سه ساعت دیگر را دولت از پول خود ساخته، به کمپانی در عوض چهل هزار لیره داده و مدّت را هم کم کرده، پانزده سال قرار داده است. شش سال آن گذشته، نه سال دیگر باقی است. و بازار ممتاز این شهر، بازار اهل اروپ است که خوب ساخته‌اند و از تمام دولتها در این شهر، قونسول و قونسولخانه است.

شنبه بیست و ششم بعد از ظهر به تماشای بازار رفتیم و بعد از گردش معاودت به کشتی

---

۱. مؤلف اندکی بعد از بورون آباد یاد می‌کند.

نمودیم. سه ساعت به غروب مانده واپور حرکت کرد. سرباز و موزیکانچی حاضر کرده به قانون، روز ورود شلیک توپ کردند. بعد از آن با مدحت پاشا وداع نموده رفتیم از ازمیر تا اسلامبول سیصد و شصت و هفت میل انگلیسی است. و تا آنجا جزایر و بنادر چند است که در بعضی از آنها کشتی ما اندکی مکث کرد و از بعض دیگر گذشت و مکث ننمود و در هر جا را که ندیده‌ایم مسکوت عنه خواهیم گذاشت. اول می‌تی‌لین است که عثمانی‌ها مِدِلّلَوْ و مِدِلّی نیز گویند. کشتی ما در آنجا مکث کرد. دوم باغچهٔ آواسی است که آن را بوغچهٔ آواسی نیز گویند. کشتی ما نیز در آنجا مکث کرده لنگر انداختند. سیم کلیدالبحر است. چهارم چاناق قلعه است. پنجم قوم قلعه است که به یونانی تِنِدوسْ گویند و در بالای ریگ، قلعه آنجا را بنا کرده‌اند و در قوم قلعه انگور زیاد است و تا بدینجا دریای آرچی‌پیلکر است یعنی جزایر مجموعه. بعد از آن داخل دریای ابیض می‌شوند. ششم کلّی‌پولی است. بالجمله از اسکلهٔ ازمیر روانه شدیم و کشتی ما در خلیج ازمیر حرکت می‌نمود و پنج ساعت از شب رفته به محاذات می‌تی‌لینْ رسیده مکث نمود. فنرهای سبز و سرخ دریا که به جهت هدایت سفاین است، در سمت شرقی نمودار بود. دو ساعت در آنجا لنگر انداخته، بار زیادی از کشتی به آنجا بردند و بره‌های کشتهٔ زیادی از آنجا، به کشتی آوردند که به شهر اسلامبول ببرند. درخت زیتون در آنجا زیاد است و بیست وچهار قریه و بندر دارد. جمعیّت آنجا قریب سی هزار نفر است و در سمت یسار آن اوزان آذا است، جزیرهٔ کوچکی است و در میان خلیج ازمیر است و بسیار باصفا می‌باشد.

باغچه آواسی

یکشنبه بیست و هفتم دو ساعت و نیم از روز گذشته به محاذات باغچه آواسی رسیدیم. یک ساعت کشتی ما مکث نمود. باغچه آواسی در جنوب غربی واقع است، قلعه و آبادی دارد، شش عرّاده توپ در آنجا بود و برابر درِ شمال شرقی در میان آب، زمین مرتفعی بود؛ قلعهٔ توپخانه را در آنجا ساخته‌اند. ده عراده توپ هم در آنجا بود و در سمت یسار باغچه آواسی هشت آسیای بادی و در سمت یمین سه آسیا بود و سه جامع هم در آنجا ملاحظه شد و برابر آن فنری در بالای سنگ مرتفعی نصب کرده بودند. و آبادی در دامنهٔ کوه واقع شده است و قلعهٔ کوچکی هم در بالای کوه است و اسکله را به خط ممتدّی سنگ ریخته

پیش آورده‌اند، ولی مرتّب نبود و سنگ بر آن نگسترده‌اند و از باغچه آواسی به دماغهٔ مشرفه که آن را کیپ بابا می‌نامیدند، و کیپ به معنی دماغه است و از آجا به بابابورْنی یک میل که گذشتند، قطعه سنگ بزرگی در دریا است که کشتیها را دورتر از آن عبور می‌دهد که به خطر نیفتند. پنج ساعت به غروب مانده، کشتی ما در چاناق قلعه، یک ساعت مکث کرد و دو ساعت و نیم به غروب مانده به محاذات کلّی پَوْلی رسیده لنگر انداختند. کلّی‌پَوْلی در سمت شمال است و در اول بوغاز دارْدانِل واقع است و آبادی آنجا معتبر است و در مکان مرتفعی ساخته‌اند. عمارات عالیه و جوامع چند دارد و طول آبادی آن زیـاد است. چند کشتی در نزدیکی اسکله لنگر انداخته‌اند و از کلّی پولی تا بوغاز، دریای مرمره، صد و ده میل است و تا اسلامبول، صد و چهارده میل است و حرکات کشتی از می‌تی‌لیْن تا کلّی‌پولی به اختلاف است، یا به سمت شمال و یا به شمال شرقی و از این دو حالت خارج نبود. و از کلّی پَوْلی تا بوغاز اسلامبول دریای مرمره است.

اسلامبول

دوشنبه بیست و هشتم اول طلوع صبح به لنگرگاه بوغاز اسلامبول رسیدیم، لنگر انداختند. اول جناب معین‌الملک سفیر کبیر به میان کشتی به استقبال آمد. بعد از آن منیربیک و خلیل بیک ازجانب اعلیحضرت سلطان آمدند. قدری به جهت قایق نشستیم که حاضر شود، آن وقت از کشتی بیرون آمده به قایق نشسته به طرف شهر رفتیم. چون از بین راه به جناب معین‌الملک نوشته بودم که در مراجعت می‌خواهم به طور آزادی حرکت نمایم و در سفارتخانه منزل خواهم کرد، لهذا من و امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ با معین‌الملک به سفارتخانه رفتیم و اجزا و اتباع، در نزدیکی سفارتخانه، در خانهٔ دیگر منزل نمودند و در چند روز که در اسلامبول اقامت کردیم، مهمان جناب معین‌الملک بودیم پذیرایی خوبی کردند.

سه شنبه بیست و نهم در سفارتخانه بسر بردیم. جناب منیف پاشا، اول شب به دیدن ما آمد با ایشان صحبت داشتیم، رفتند.

چهارشنبه غرّه شهر ربیع‌الاخر حسام‌الدّین افندی، پدر جناب فخری‌بیک، سفیر کبیر

دولت عثمانی با ناشد پاشا به دیدن آمدند. با آنها به صحبت پرداختیم. چهار ساعت به غروب مانده در کالسکه نشسته به بیک‌اوغلی رفتیم و به مغازه رفته، قدری اسباب ابتیاع نمودیم.

پنجشنبه دوم در سفارتخانه بسر رفت، بعضی از اجزای اعلیحضرت سلطان به دیدن ما آمدند؛ با آنها صحبت کرده رفتند.

جمعه سیم چون خیال داشتم دندان مصنوعی بگذارم و دندانهایی که معیوب بود و همیشه اذیّت می‌نمود از بیخ بکنم، لهذا شخص فرانسوی که در این صنعت ماهر است به سفارتخانه آوردم، هشت عدد[1] از دندانهای مرا که معیوب بود، در یک دقیقه به طوری کشید که چندان اذیت نکرد و قرار داد که چند روز دیگر دندانهای مصنوعی ساخته بیاورد.

شنبه چهارم در سفارتخانه بودم، جناب رضابیک سفیر کبیر سابق آمد؛ قدری با او به صحبت پرداختیم. مشارالیه مذهب شیعه دارد و از اهل معرفت و مرد کافی و کاردانی است.

یکشنبه پنجم از جانب اعلیحضرت سلطان اخبار شد که شرفیاب شود. غروب، دو کالسکهٔ مخصوص سلطانی با یاور خاص به سفارتخانه فرستاده بودند که مرا به حضور اعلیحضرت سلطان ببرند و شب را در خدمت سلطان شام صرف نماید. با جناب معین‌الملک و سه نفر از اجزای سفارتخانه که حاجی میرزا نجف خان قونسول و میرزا جوادخان مستشار و میرزا رضاخان مترجم اول، به سمت عمارت سلطانی رفتیم. امیرزادگان نیز همراه بودند، به سرای همایون یلدوز که رسیدیم، پس از آنکه بعضی تشریفات به قانون سابق به عمل آمد، خود اعلیحضرت سلطان با نشان دولت علیهٔ ایران، تا نزدیک پلّهٔ عمارت تشریف آورده بودند. تعظیم کردم و شکرگزاری نمودم که زنده ماندم و بار دیگر شرفیابی حاصل نمودم. همگی به اتفاق در خدمتشان به میان اطاق رفته اذن جلوس دادند، نشستیم و مرا نزدیک خوشان نشاندند و تفقّدات فرمودند؛ پس از چند دقیقه بر سر غذا رفتیم. وزرا و وکلای دولت نیز حاضر بودند، به آنها هم اذن جلوس دادند و وضع نشستن سر میز را طوری ترتیب داده بودند که با کثرت حاضرین، مراتب احترامات من و امیرزادگان نیز در سر میز محفوظ مانده بود. یک طرف میز به واسطهٔ وجود اعلیحضرت سلطان صدر شده بود و طرف دیگر به واسطهٔ وجود پسر اعلیحضرت

---

۱. در اصل: نفر!

سلطان صدر دیگر شده بود و اجزای مجلس در یمین و یسار دو طرف نشسته بودند و من در طرف اعلیحضرت سلطان بودم؛ بعد از صرف شام، من با جناب معین‌الملک به قدر دو ساعت در حضور اعلیحضرت سلطان ماندیم. بعضی صحبتها به میان آمد و پاره‌ای عرضها در تشیید اتحاد دولتین عرض نموده، مجلس به خوشی به اختتام رسید.

دوشنبه ششم در سفارتخانه بودم و عصر به تماشای عمارت سلطان محمد فاتح رفته بعد از آن، مراجعت به منزل نمودم.

سه شنبه هفتم نزدیک نهار صرّاف یونانی که بسیار معتبر و متموّل است به دیدن ما آمد. پس از آن قونسول دولت ایران که از پاریس به جهت امور معادن به اسلامبول آمده است وارد شد، با آنها صحبت داشتیم. صراف یونانی بسیار خوشخو بود و قونسول مأمور پاریس نیز می‌گفت، به جهت راه آهن که از ایران به قفقازیه خواهند کشید، دوباره به پاریس می‌روم. صدق و کذب این مطلب را ندانستم و بی اطّلاع بودم و یک نفر فرانسوی هم که داخل نظام دولت عثمانی است با مخبر روزنامه شمس لندن و سه نفر ژاپونی نیز به دیدن آمدند. از قراری که می‌گفتند، از ایران آمده، به ولایت خود می‌روند. همهٔ آنها در وقت نهار در سفارتخانه حاضر بودند. بعد از صرف نهار، به بالاخانه نزد من آمدند؛ با آنها صحبت داشتیم. چای که آوردند، چون شیرینی داشت ژاپونیها نخوردند و گفتند در ژاپون چای را طوری دَمْ می‌کنند که تلخی ندارد و به این جهت عادت داریم که بی‌شیرینی می‌خوریم. گفتم حالا هم همانطور دَمْ کنند تا بدانیم به چه وضع است. سماور[۱] نقره از سفارتخانه آورده بالای میز گذاردند و چهار پنج قوری نیز خواستند؛ بعد از آنکه آب سماور جوشید، در قوری اول ریختند و از قوری اول به قوری دوم و هکذا تا قوری چهارم. بعد از آن چای را در قوری پنجم ریختند، قدری که در میان قوری آخر ماند، رنگ پس داد و در میان فنجان ریختند صرف شد و تلخ نبود و بی‌شیرینی امکان نوشیدن داشت. و حکمت نداشتن تلخی این است: وقتی که آب جوشیده را در قوری اول می‌ریزند، اگر چای را در همان قوری بریزند، به واسطهٔ شدّت گرمی که در آن آب است، هم رنگ چای را به خود جذب می‌کند و هم تلخی آن را؛ ولی بعد از آن که آب را از قوری

۱. در اصل: سماوار

اول به قوری دوم و هکذا تا قوری آخر بریزند، صورت گرمی آب می‌شکند و در قوری آخر همین قدر رنگ چای را جذب می‌نماید، دیگر آن قوّت را ندارد که تلخی چای را جذب کند؛ بدین جهت می‌توان بی‌شیرینی نوشید؛ ولی بسته به عادت است. و بعد از رفتن حضرات، دو نفر شاهزاده خانم روسیّه‌ای به دیدن ما آمدند، جناب معین‌الملک و میرزا جوادخان مستشار به اطاق اول رفته، دست آنها را گرفته به اطاق من آوردند. در روی صندلی نشسته به فرانسه حرف می‌زدند. جناب معین‌الملک ترجمه می‌نمودند، یکی از آنها پیر و دیگری جوان بودند. هر دو بشاش و خوشرو بودند، یک ساعت نشسته صحبت داشته، رفتند.

چهارشنبه هشتم در سفارتخانه بودم، شخص فرانسوی دندانساز دندانهای مصنوعی را آورده و نصب کرد. شب را با همان دندانها خوابیدم که خوب جاگیر بشود. آنها را بی فنر ساخته بود که چندان اذیّت نکند. طبقهٔ سُفلی خوب محکم شد، طبقهٔ علیا جاگیر نشده بود. هنگام نماز وقتی ذکر تسبیحاب اربعه را گفتم، افتاد، بسیار خندیدم.

پنجشنبه نهم حاجی محمدباقر تاجر اصفهانی، مقیم اسلامبول که تاجر معتبری است، بعضی جواهرات آورده بود تماشا کردیم. امروز جناب معین‌الملک، مرا با اجزا وعده گرفته بود که به عمارت یالی که از یک نفر پاشا برای ییلاق گرفته بود، برویم. در واپور جناب معین‌الملک سوار شده، در بوغاز حرکت کرده به عمارت معین‌الملک رسیدیم. چای در آنجا صرف شد، معاودت نمودیم. عمارت باصفایی است و با تمام مبل و اسباب به ده هزار تومان ابتیاع کرده است. بیوتات و باغچه و حمام ظریف دارد. وقتی که آنجا بودیم خبر فوت میرزایعقوب خان پدر میرزا ملکم خان رسید. صحبت از مذهب او شد، جناب معین‌الملک می‌گفتند، میرزا یعقوب خان مذهب شیعه را اختیار کرده بوده است ووصیّت نموده او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند. بعد از آن از میرزا ملکم خان سخنی به میان آمد؛ جناب معزّی‌الیه می‌گفتند: خرج میرزاملکم خان کم شد. گفتیم اعداد حروف این کلمات را[1] حساب کنید شاید بتوان این عمارت را مادّه تاریخ قرار داد. منشی باشی حساب کرده به اندک تصرّفی مطابق آمد و این اشعار را مرتجلاً انشاء نمود

۱. مقصود از کلمات «خرج میرزا ملکم خان کم شد» است.

باب ملکم خان، بود شخصی محترم تاسع ماه ربیع، رفت تا ملک عدم
خاطر شاد سفیر، گشت مقرون الم گفت در تاریخ او: ملکما شد خرج کم

جمعه دهم در سفارتخانه بودم. بعضی نوشتجات از طهران رسید. مدّتی بود از سلامت حال متعلّقان اطّلاع درستی نداشتم و در تشویش بودم؛ وصول نوشتجات آنها مایهٔ حصول بهجت و اطمینان شد.

شنبه یازدهم تلگرافی از امیرزاده ابوالفتح میرزا[1] از کردستان رسید. ضمناً از انتظام ولایت اظهاری کرده بود که در مقدّمهٔ شیخ عبیدالله امر کردستان را منتظم نگاهداشته است و اقساط را درست رسانده است. جواب او را نوشته تمجید کردم و خدمت نوّاب علیّهٔ عالیه افسرالدّوله ـ دامت شوکتها ـ عرض ارادت رساندم و عصر به بازدید جناب منیف پاشا رفته تا غروب نشسته صحبت کردم. بعد از آن به سفارتخانه مراجعت نمودم.

یکشنبه دوازدهم در سفارتخانه بسر رفته، دندانساز آمد دندانها را امتحان کرد و در این مرتبه از موم قالب گرفت و دندانها را برد که دو مرتبه طوری بسازد که دیگر نیفتد.

دوشنبه سیزدهم مشغول تحریرات طهران شدیم و عریضه به خاکپای اعلیحضرت شاهنشاه ـ روحنا فداه ـ عرض نمودم. بعد از ظهر، خبر کشته شدن امپراطور روس رسید و چون روز مولود پادشاه ایطالیا نیز بود، در یک روز هم اسباب تعزیت فراهم آمد و هم اسباب تهنیت. امروز شریف عون و متصرف پاشا و یاور اکرم به دیدن آمده صحبت داشتند و رفتند.

سه شنبه چهاردهم به استراحت گذشت. عبدالله پاشا به دیدن آمد؛ با او صحبت داشتم رفت. بعد به خواندن کتاب پرداختم. از حضرت نایب‌السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ ـ روحی فداه ـ تلگرافی رسید، ابلاغ فرمایش ملوکانه را فرموده بودند که هر چند دیر آمده‌اید، ولی به موقع به اسلامبول آمده‌اید، باید در باب تبعید شیخ عبیدالله به اتفاق جناب معین‌الملک سفیر کبیر در بابعالی مذاکره کنید که این امر بگذرد و بدین جهت چند روز در اسلامبول بمانید.

چهارشنبه پانزدهم جناب وهّاب افندی مستشار عدلیّه و بعد از او جناب عاصم افندی

---

۱. وی از فرزندان مؤلف است.

وزیر دول خارجه به دیدن آمدند؛ با آنها به صحبت مشغول شدیم و در باب تبعید شیخ عبیدالله و تعدّیات و خونریزیهای او مکالمات مناسبه با وزیر دول خارجه نمودم، رفتند.

پنجشنبه شانزدهم هوا سرد گشته بارندگی شد و برف هم بارید. عصری جناب سعید پاشای باش وکیل که رئیس‌الوکلاء است به دیدن آمد؛ با جناب معزّیٰ‌الیه نیز در باب تبعید و تعدّیات و خونریزی شیخ عبیدالله صحبت به میان آوردم که حضور اعلیحضرت سلطان عرض کنند.

جمعه هفدهم در سفارتخانه بسر رفت. جناب معین‌الملک همهٔ وکلای دولت عثمانی را برای شب دعوت کرده بودند. جناب سعید پاشای باش وکیل مانعی بهم رسانیده بودند، از آمدن عذر خواستند، ولی سایر اعیان و وکلاء تماماً برحسب دعوت آمدند. جناب معین‌الملک مهمانی بزرگ خوبی کردند و به همگی خوش گذشت.

شنبه هیجدهم در سفارتخانه بسر رفت. بعضی تلگرافها از ایران، از احباب و آشنایان رسید، جواب آنها را نوشتم.

یکشنبه نوزدهم روز تحویل و نوروز است. قبل از تحویل با جناب معین‌الملک به بازدید جناب سعید پاشا رفتم و در باب رفتن خودم و اتمام کارها، پیغامی به اعلیحضرت سلطان دادم که عرض کنند و مرخّصی مرا بگیرند و در ساعت تحویل در سفارتخانه با جناب معین‌الملک و امیرزادگان حاضر بودیم. مجلس به خوبی و خوشی گذشت و نهایت افسوس را داشتم که در این موقع از شرفیابی حضور اعلیحضرت ملوکانه محروم ماندم.

دوشنبه بیستم تجار تبعهٔ دولت علیّهٔ ایران به سفارتخانه آمده در اطاق بزرگ ایستادند. جناب معین‌الملک و اجزای سفارتخانه با البسهٔ رسمیّه حاضر بودند؛ ما هم به آن اطاق رفتیم و به یکان یکان آنها تبریک عید گفتم و اظهار محبت و مهربانی نمودم، رفتند.

سه شنبهٔ بیست و یکم در سفارتخانه بسر رفت. عصری تفرّجاً قدری پیاده حرکت نموده مراجعت نمودم.

چهارشنبه بیست و دوّم عصری جناب منیر پاشا از جانب اعلیحضرت سلطان آمد و بعضی عطایا از جانب سلطان آورد، یک عدد سیگاردان مرصّع اعلا با یک قبضه تفنگ

و دو قبضه طپانچه پنج لولهٔ ممتاز برای ما مرحمت فرموده بودند و سه عدد انفیه دان[۱] مرصّع به جهت سلیمان میرزا و ابوالنصر میرزا و محمد میرزا[۲] عنایت فرمودند و در باب شیخ عبیدالله پیغام داده بودند که او را به اسلامبول احضار می‌کنم و آدمی هم با نامهٔ جداگانه همراه شما به طهران می‌فرستم که حضور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیّه ایران مشرّف شود. من هم اظهار کمال امتنان از آن فرمایش و از آن عطایا نموده لازمهٔ تشکر را بجا آوردم که بنده را در این مقدّمه سربلند فرمودند.

پنجشنبه بیست و سیّم در سفارتخانه بسر رفت. هوا ابر و در نهایت شدّت می‌بارید به طوری که عبور و مرور مُیسّر نبود.

جمعهٔ بیست و چهارم بعد از ظهر با جناب معین‌الملک در کالسکه نشسته به تماشای کاغذ خانه رفتیم. کاغذ خانه خارج شهر است و از بیک‌اوغلی گذشته، مسافتی طی کرده به آنجا رفتیم. جای باصفایی است. در یکشنبه‌ها نزهتگاه و محل گردش اهالی اسلامبول است. درّه‌های مشجّره و بیدهای مُوَلهه و آبهای جاری دارد.

شنبه بیست و پنجم عصری جناب وزیر مختار روس به دیدن ما آمد. با او به صحبت پرداختیم. غروب دندان ساز آمده دندانهای مصنوعی را آورده، محکم ساخت. جناب حاجی میرزایوسف آقای مجتهد نیز امروز آمده، وداع کرده به سمت آذربایجان رفت.

یکشنبه بیست و شش با جناب معین‌الملک به بازدید سفرا رفتیم. اول به سفارتخانه دولت بهیّهٔ روسیه رفتیم. وزیر مختار حاضر بود، دیدن کرده، صحبت داشتیم و گردش کردیم. چون در مجلس کمسیون وعده داشت با ادب، عذر خواسته اظهار کرد منزل متعلّق به خودتان است. شاهزاده خانمهای روسی که با من خویشند و به دیدن شما هم آمده بودند در اینجا هستند، از شما پذیرایی می‌کنند. این بگفت و خداحافظی کرده رفت و ما هم جناب معین‌الملک در تمام اطاقهای سفارتخانه گردش کرده، بسیار مزیّن بودند. بعد از آن بیرون آمده به سفارتخانهٔ دولت بهیّهٔ انگلیس رفتیم. وزیر مختار انگلیس حاضر نبود

---

۱. جعبه و ظرفی که انفیه یعنی نوعی مواد معطر و مخدر در آن می‌ریزند و استفادهٔ آنها از طریق استشمام و بینی است.

۲. هر سه فرزندان مؤلف هستند.

و به مجلس کُمیسیون رفته بود. کارْت گذاشتیم و چون دانستیم که سایر سفرا نیز به مجلس کمیسیون رفته‌اند، چند کارت به غوّاص جناب معین‌الملک دادیم به سفارتخانه دولت فرانسه و ایطالیا فرستاد و خودمان با معین‌الملک به کاغذ خانه رفتیم. هوا معتدل و مساعد بود، بسیار مُلتذّ شدیم. چون روز یکشنبه بود، جمعیّت زیادی از مرد و زن در صحرا به طور آزادی حرکت می‌نمودند و آن ازدحام در نهایت انتظام بود.

دوشنبه بیست و هفتم بعد از ظهر سفرای دول متحابّه انگلیس و فرانسه و ایطالیا به دیدن آمدند.

سه شنبه بیست و هشتم بعد از ظهر با جناب معین‌الملک و امیرزادگان مجدّداً به کاغذ خانه رفتیم و بسیار خوش گذشت.

چهارشنبه بیست و نهم در سفارتخانه بسر رفت. عصری در باغچه جلو عمارت سفارتخانه گردش کردیم و از جناب منیربیک پیغام رسید که اعلیحضرت سلطان فردا که پنجشنبه است، چهار ساعت از روز گذشته شما و امیرزاده‌هارا احضار کرده‌اند که وداع نموده بروید و کشتی مخصوصی هم از جانب اعلیحضرت سلطان مرحمت و معین شده است که شما را تا پوتی برسانند، ما هم وعده شرفیابی دادیم.

پنجشنبه سلخ چهار ساعت و نیم از روز گذشته با جناب معین‌الملک و امیرزاده‌ها به عمارت سلطان رفته، شرفیابی حاصل نمودیم. به قانون سابق التفات و احترام فرمودند و سلیمان پاشای، یاور اکرم را که برای مأموریت دارالخلافه انتخاب شده بود در آن مجلس معرّفی فرمودند. چون درست برای رفتن حاضر نشده بودم در آن مجلس استدعا کردم که مرخص فرمایند. روز دوشنبه آینده بروم، قبول فرموده مقرّر فرمودند که روز دوشنبه آینده روانه شویم و فرمودند که شاید یک بار دیگر شما را خواسته ملاقات نماییم.

جمعهٔ غرّه جمادی الاولی در سفارتخانه بسر بردیم. بعد از ظهر سفیر آلمان آمد؛ با او به صحبت مشغول شدیم. عصری پیاده گردش کرده در نزدیکی سفارت‌خانه به بابعالی رفتیم. از دربِ رو به مشرق داخل شده، از درب رو به شمال بیرون آمدیم. منشی باشی با دو نفر پیشخدمت همراه بودند.

شنبه دوم جناب معین‌الملک قرار دادند، در عمارت یالی ایشان مهمان حاجی

نجفقلی خان قونسول باشیم. امیرزادگان در واپور بزرگ نشسته با اجزای سفارتخانه به یالی رفتند. من و جناب معین‌الملک و محمد میرزا و منشی باشی در واپور کوچک مختصِّ جناب معین‌الملک که موسوم به موش است، نشستم. قدری که حرکت کرد صدای غریب از واپور شنیده می‌شد. جناب معین‌الملک از کپیتان پرسیدند که این صدا چیست؟ از ترس مواخذه جهتش را پنهان نمود و ضمناً آتش آن را زیادتر کرد که زودتر به منزل برسد و عیب آن ظاهر نشود. نیم ساعت راه به یالی مانده در بحبوحهٔ بوغاز دیگ واپور از تندی آتش و عیبی که داشت شکسته بخار از آن خارج گشته بر سر و صورت نوکرها و اجزا خورده واپور در میان آب به حالت انقلاب افتاد، نه بخار داشت که به قاعده حرکت نماید و نمی‌توانستند که پاروزنها حرکت بدهند. تموّج آب آن را به حرکات مختلفه انداخت. همگی به حالت اضطراب افتادیم و نزدیک شد که از تموج آب غرق شود چنانکه یکبار تموج آب، آن را به نزدیکی کنار بوغاز آورده، دوباره به قهقرا برگردانید و وقتی که به نزدیکی ساحل رسید. امامقلی پیشخدمت خواست خود را به خشکی برساند، به میان آب افتاد. آدمهایی که در کنار بودند، دست او را گرفته فوراً از میان آب بیرون آوردند. بعد از آنکه دوباره به بحبوحهٔ بوغاز رسید، اشخاصی که در قایقها بودند این حالت را مشاهده کرده دانستند این واپور عیب کرده است. فوراً خود را از اطراف رسانیده دور واپور احاطه کردند که حرکت نکند. من و معین‌الملک و اجزا از میان واپور بیرون آمده در قایقها نشسته به طرف یالی رفتیم و از این حادثه ایمن شدیم، بحمدالله بخیر گذشت.

یکشنبه سیم عصری از سفارتخانه به مقبرهٔ ابی‌ایّوب انصاری رفتیم. به مقبرهٔ مزبوره از خشکی می‌توان رفت و از راه بوغاز هم می‌روند. از طرف خشکی رفتیم، دو ساعت رفتن و آمدن طول کشید. در پنجاه دقیقه رفتیم و در پنجاه دقیقه با کالسکه برگشتیم. تقریباً بیست دقیقه هم در آنجا مکث نمودیم.

مقبرهٔ ابی‌ایّوب انصاری

درِ غربی مایل به شمال اسلامبول است. صحنی دارد و بقعهٔ صحن آن بسیار خوب است

و سه اصله چنار بزرگ نزدیک به یکدیگر در آنجا غرس کرده‌اند و بقعهٔ آن مشتمل بر رواق طولانی است. بعد از آن در سمت یمین آن، بقعهٔ مربّعی است؛ کاشی کاری کرده‌اند، ضریح چوبی دارد و دوازده عدد شمعدان نقره و چند قندیل در آنجا آویخته‌اند. ضریح را سلطان سلیمان خان ثالث در سنهٔ ۱۲۰۸ ساخته است و در سمت یسار بقعه، چاهی است که سه چهار ذرع طناب می‌برد؛ آب آن را به جهت استشفا می‌نوشند، زیرا که ابوایّوب انصاری از صحابه بوده است، در غزوهٔ بَدْر و اُحُد و خندق و غیره در رکاب مبارک حضرت ختمی مآب ـ صلوات الله علیه و آله ـ بوده است و در وقعهٔ جمل و نهروان در خدمت جناب امیر مؤمنان (ع) بوده و در نهروان مقدّمةالجیش بوده است و در بیعت عقبه نیز حاضر بوده، اسمش خالد است و از بنی‌نجّار. در خلافت معاویه در قسطنطنیّه رحلت نموده؛ در پهلوی مقبره نیز مسجدی است؛ بسیار خوب ساخته‌اند. یک طرف صحن مسجد دیوار بقعهٔ ابی‌ایّوب است و سه سمت دیگر ایوان است. دوازده ستون دارد و در وسط صحن مسجد دو اصله چنار بزرگی است و در میان مسجد شش ستون ضخیم است. اصل بانی سلطان محمد فاتح بوده است و سلطان سلیم خان ثالث در سنهٔ هزار و دویست و پنجاه و یک تزئین و تجدید عمارت کرده است. مهاجرین از زن و مرد در آنجا اجتماع داشتند، از دولت به آنها جیره می دادند.

دوشنبه چهارم در سفارتخانه بسر رفت. عصری صرّاف معتبر آمده بعد از آن به بازدید پدر جناب فخری‌بیک رفتیم.

بازگشت به ایران

سه شنبه پنجم هوا انقلاب داشت. قرار بود حرکت نماییم. شب سه شنبه منیربیک با سلیمان پاشا که مأمور دارالخلافه است آمدند. منیربیک گفت: فرمایش اعلیحضرت سلطان این است کارهای سلیمان پاشا ناتمام است، سه شنبه را هم توقف داشته باشید تا کارهای او تمام شود. من هم اطاعت کرده قبول نمودم و سه شنبه را ماندم. امروز از جزیرهٔ سقز خبر رسید که در دوم این ماه زلزلهٔ شدیدی در سمت مغرب آن جزیره واقع شده، سه ربع قصبه و دهات آنجا منهدم گشته است. تمام اهالی آنجا که زیاده از سی هزار نفر هستند حیران و سرگردان صحرایی شده‌اند و بی آذوقه مانده‌اند. دولت عثمانی به مجرد اطّلاع، یک فروند کشتی باطوم‌نام آذوقه و ادویه با پانزده نفر طبیب و جرّاح برای معالجهٔ مجروحین فرستاده، از قراری که خبر رسید از ازمیر نیز از جانب دولت فرانسه و انگلیس و عثمانی با کشتیها، آذوقه برای آنها فرستاده‌اند.

چهارشنبهٔ ششم خیال حرکت بود، هوا مختلف شده، دریا طغیان به هم رسانید، کپیتان پیغام داده بود، اگر حرکت را به فردا بیندازید بهتراست. منیربیک نیز تلگرافی کرده بود که به جهت طغیان دریا حرکت را به تعویق بیندازید. خودم هم حالا برای ابلاغ فرمایش سلطان می‌آیم. عصری آمد و فرمایش سلطان رساند که امروز هم حرکت ننمایید؛ ما هم

قبول کرده نرفتیم. عصر را به باغچه یک نفر از اعیان اسلامبول که در برابر سفارتخانه بود رفته گردش کردیم. باغچه ظریف مطبوعی بود. بعد تکلیف کرد به عمارت رفته قهوه و غلیانی صرف شد. مرد خوشرو و متموّلی بود.

پنجشنبه هفتم دو ساعت به غروب مانده از سفارتخانه حرکت کرده، به کنار بوغاز و اسکله آمدیم. جناب معین‌الملک و تمام اجزای سفارتخانه به مشایعت آمدند. از جانب اعلیحضرت سلطان، واپور مخصوص کوچک آورده بودند که در آن نشسته به کشتی بزرگ برسیم. با جناب معین‌الملک نشسته به کشتی سلطانی رسیدیم. عملجات سلطانی در کشتی حاضر بودند و اسباب مهمانداری و پذیرایی را تا پوتی فراهم آورده بودند. این کشتی موسوم به عزالدّین بود. کشتی ظریف خوبی بود. بعد از لحظه‌ای منیربیک و خلیل پاشا و سریاور با سلیمان پاشا که مأمور طهران است آمدند. سلیمان‌پاشا به پسرش و منشی سفارت دولت علیّه عثمانی که به طهران می‌رفت، ماندند و سایرین خداحافظی کرده رفتند. یک ساعت به غروب مانده واپور در حرکت افتاد. کشتی تندروی است؛ ساعتی پانزده میل حرکت می‌کند، ولی به جهت انقلاب هوا ساعتی ده میل حرکت کرد و در نصف شب یک پرّهٔ چرخ آن عیب کرده بود. کشتی را نیم ساعت نگاه داشتند که پرّه را درست کنند. صداهای عجیب و غریب بسیار مهیب از کشتی می‌آمد که خواب برای راکبین کشتی امکان نداشت. پشّه هم در کشتی فراوان و خیلی اذیّت می‌رساندند و همچنین از کثرت اذیّت و فراوانی برغوث، الغوث‌الغوث می‌گفتیم و رو به شمال شرقی می‌رفتیم.

مرمره

جمعه هشتم حرکت به جانب مغرب شد و در وقت ظهر از طرف جنوب، ساحل نمودار بود و امروز و امشب هوا ابر بود و ترشح داشت و باد می‌وزید، ولی باد موافق بود نه مخالف؛ از پشت کشتی می‌وزید، حرکت واپور سریعتر بود. عصری از محاذات اینه‌بولی که در طرف یمین بود گذشتیم و حرکت رو به مشرق شد.

شنبه نهم صبح از برابر سامسَون گذشتیم و حرکت رو به جنوب شرقی بود و سامسَون در سمت یمین واقع بود. امروز نیز هوا ابر بود و غالباً باد می‌وزید، گاهی موافق و گاهی مخالف بود. عصری از برابر طرابوزان عبور کردیم و لیکن دیده نمی‌شد و امروز به واسطهٔ

انقلاب دریا کپیتان صلاح دانست که کشتی را به طرف طرابوزان حرکت بدهد زیرا که هم راه دورتر می‌شد و دیرتر به پوتی می‌رسیدیم و هم احتمال خطر داشت. ما هم از دیدن طرابوزان که چندان لزومی نداشت، صرف نظر کرده، حکم کردیم کشتی را مستقیماً به طرف پوتی حرکت بدهند. شب را دریا تلاطمی داشت و چرخ طرف یسار کشتی قدری عیب کرده بود. چهار ساعت از شب رفته کشتی را نگاه داشتند و با طناب و غیره به هر قسم بود وصّالی کرده کشتی را حرکت دادند، ولی خیلی خطر داشت.

یکشنبه دو ساعت از روز گذشته سه نفر کپیتانها در بالای سقف چرخ طرف یمین ایستاده با دوربین به اطراف دریا نگاه می‌کردند. میل بزرگی شکسته به میان پرّه‌های چرخ افتاده سقف بالای آن را خراب کرد. کپیتانها به پایین افتادند، خداوند رحم کرد که چرخ از حرکت افتاد و کشتی ایستاد و الاّ اگر در حرکت بود کپیتانها را که هادی کشتی بودند متلاشی کرده بود. عملهٔ کشتی به چابکی کپیتانها را بالا کشیده بیرون آوردند. بحمدالله تعالی از تفضّلات الهی به هیچ وجه عیب نکرده بودند. چون راه پوتی دورتر از راه باطوم بود و به واسطهٔ طغیان آب و خرابی چرخ کشتی ممکن نبود در آن حالت به سمت پوتی بروند، چنین صلاح دانستند که اقرب طرق را طی کرده به باطَوْم بروند. کپیتانها به چستی و چابکی کشتی را تا نزدیک باطَوْم رسانیده لنگر انداختند و مشغول ساختن چرخهای کشتی شدند. تا دو ساعت به غروب مانده با نجّار و آهنگری که داشتند چرخها و سقف آن را ساختند، ولی چون دریا تلاطم و انقلابی داشت و هوا ابر و بارندگی بود، حرکت را صلاح ندانستند و وقت را مساعد ندیدند. در این اثنا از باطوم فتحعلی خان ایروانی مهندس که نوکر دولت روس و مقیم باطوم است با صاحب منصب دیگر به کشتی آمده استفسار کردند که اگر به شهر باطوم خواهید آمد، قایق حاضر کنم جواب گفتم، احتمال آمدن دارد؛ هر وقت خواستیم بیاییم قایق کشتی خودمان حاضر است. بعد شهبندر عثمانی که در باطوم بود آمده خبر کرد که حاکم آنجا با اجزای خود به دیدن می‌آید. پنج ساعت از روز گذشته آمده دیدن کردند و رفتند. همه بالباسهای رسمی آمده بودند. بعد از رفتن آنها قونسول فرانسه با لباس رسمی آمد و زود رفت. خلاصه امروز را خداوند عالم به ساکنین کشتی ترحّم فرمود که از این حادثه خرابی چرخ کشتی با حالت طغیان دریا آسیب

و خطری نرسید و الحق کپیتانها هم کمال چابکی و استادی را در این مقدّمه بکار بردند؛ آنها را خواسته مهربانی نمودم.

در صفت باطوْم است

باطوم بندر کوچکی است؛ لنگرگاه خوب دارد. در یسار آن، رودخانه چوروق است و تا باطوم پنج میل است، میان ارض‌روم و باطوم است و در یمین، رودخانهٔ چولوک که حدّ و سدّ عثمانی و روس است و مابین پوتی و باطوم واقع است و تا باطوم ده میل است و از باطوم تا پوتی سی و دو میل است. شهر باطوم آبادی زیاد داشت و صحرای آن سبز و خرّم و اشجار زیاد نمودار بود. دو کشتی دودی بزرگ با کشتیهای کوچک، در کنار اسکله لنگر انداخته بودند. یک کشتی بزرگ را به اسکله وصل کرده بارگیری می‌کردند. شهر مزبور ملک عثمانی بود، در این جنگِ روس و عثمانی، به دولت روس انتقال یافت؛ اکنون در دست روسها است. اسباب آبادی آن را از هر جهت فراهم آورده‌اند. مسلمانهایی که در آنجا بوده‌اند، به مرور مهاجرت کرده‌اند و تا پنج سال روسها به آنها مهلت داده‌اند، سه سال آن گذشته، دو سال دیگر باقی است. بعد از دو سال، هر کس بماند داخل در تحت احکام و قوانین رعیّتی روس خواهد بود و مانند رعیت خود، با آنها رفتار خواهند کرد. و این کشتی سلطانی که ما را آورده است در مراجعت هر قدر از مهاجرین را که بروند خواهد برد. بالجمله امروز بنا بود به تماشای شهر باطوم برویم و از حاکم هم بازدید بکنیم. آنها سوار و سرباز نظامی حاضر کرده بودند؛ چون هوا ابر و مساعدت نداشت و همچنین حالت خودم هم اقتضای رفتن به آنجا نداشت وکسالت داشتم، لهذا نرفتم.

دوشنبه یازدهم به واسطهٔ انقلاب هوا و طغیان دریا، در نزدیکی باطوم اقامت شد. قدری درد دل عارض گشت؛ به امساک و جزئی مداوا تخفیف حاصل نمود. عصری به بازدید حاکم باطوم رفتیم. کنار اسکله درشکه آوردند و اهل نظام صف کشیده، خودش به استقبال آمد. به منزل او رسیدیم، قدری صحبت داشتیم. زنش هم حاضر بود، چای و پورتقال و مربّای زرشک صرف شد. طفلی داشت نزد ما آورد، به او مهربانی کرده، مراجعت نمودیم.

لنگرگاه پوتی

سه شنبه دوازدهم دو ساعت از دسته گذشته به لنگرگاه پوتی رسیدیم. عریضه به حضور سلطان، در رضامندی از کپیتان و عمله‌جات نوشته به آنها دادیم و از واپور سلطانی پایین آمده در قایق نشسته، در نیم ساعت به اسکلهٔ پوتی و به کشتی روس رفتیم. لنگرگاه پوتی بسیار بد است، غالباً در تلاطم و انقلاب است و کشتی را از آنجا که لنگر انداخته‌اند نمی‌توانند بیشتر بیاورند؛ به آن جهت کشتی دیگری که کوچکتر باشد، از جانب روسها از پوتی آورده‌اند و از رودخانه گذرانده تا مسافت نیم ساعت در دریا نگاه می‌دارند تا سکنه و احمال و اثقال کشتی بزرگ را که لنگر انداخته‌اند، با قایقها از آن کشتی به این کشتی حمل و نقل شوند و غالباً طوری می‌شود که حمل و نقل هم اشکال به هم رسانیده به خطر می‌افتند. و شبها ازاحتیاط، کشتی را در لنگرگاه پوتی و دهنهٔ رودخانه حرکت نمی‌دهند. امروز که ما آمدیم، بحمدالله تلاطم دریا کم بود؛ خودمان و اسبابها بی آسیب و خطر به کشتی روس آمدیم. وقتی که به آنجا رسیدیم، چهار ساعت به غروب مانده بود. میزرا مصطفی منسوب میرزا فتحعلی آخونداوف را که زبان فارسی می‌داند، پنج روز پیش، از تفلیس برای پذیرایی ما فرستاده بودند، با رئیس سفاین و ناظر فنرها و قونسول پوتی که از ارامنهٔ ایروان است، با البسهٔ رسمیّه، به اتفاق سیدعلی عامل حاجی محمد حسن امین‌الضرب که به پطرزْبورغ می‌رفت، در کشتی حاضر بودند، تبریک ورود گفتند، به آنها اظهار مهربانی کردم. کشتی به حرکت افتاد. نیم ساعت در دریا حرکت کردیم؛ بعد از آن داخل رودخانهٔ ریون شدیم. تا جایی که مصب رودخانه به دریا است، رنگ آب رودخانه گِل‌آلود است و رنگ آب دریا کبود و از یکدیگر امتیاز دارند. به اسکله که رسیدیم، یک فوج سرباز در کنار اسکله حاضر کرده بودند. حاکم پوتی با رئیس نظمیّه و سرهنگ و نایب فوج و رئیس و ناظر گمرک و رئیس باشبرد با البسهٔ رسمیّه در کنار اسکله ایستاده بودند؛ احترامات به جا آوردند. ما هم تعارفات به جا آوردیم و از میان فوج گذشتیم. دو نفر پیش آمده به زبان روسی راپورت دادند که ما مأمور به خدمت شما هستیم؛ ما هم جواب مناسب دادیم. حاکم پوتی و تمام صاحب‌منصبان پوتی به جهت عزای امپراطور تور مشکی بر بازوی خود بسته و همچنین روی نشان سردوش خودشان نیز کشیده

بودند. حالت عزاداری آنها خیلی اثر می‌نمود. بالجمله درشکه‌های متعدّده حاضر کرده بودند؛ خودمان با اجزا، به اتفاق سلیمان پاشا و همراهان او به طرف قونسولخانهٔ دولت علیّهٔ ایران رفتیم. حاکم پوتی و تمام صاحب منصبها و مستقبلین تا آنجا آمده قدری نزد ما نشسته رفتند. سیدعلی ماند. ازاو بعضی احوالات پرسیدیم، سیّد حراف سخنوری بود.

در بیان صفت رودخانهٔ رِیَونْ

رودخانهٔ عظیمی است و از کوتایس که یکی از شهرهای راه تفلیس است تا به پوتی می‌آید. آب رودخانهٔ قودی‌ریله که آن هم از رودخانه‌های راه تفلیس است، با آب سایر رودخانه‌ها بر آن داخل شده و در نزدیکی پوتی دو شعبه می‌شود و به دریا می‌ریزد. و آب این رودخانه همیشه گل آلود است و طغیان دارد و اطراف آن در پوتی جنگل است و در دو طرف رودخانه مانند خانه‌های رشت و مازندران خانه ساخته‌اند. عمارات یمین بیشتر از عمارات یسار است و در سمت یسار مناره‌ای است که سی و شش ذرع ارتفاع دارد. فنری بر بالای آن گذارده‌اند که شبها به جهت هدایت سفاین روشن می‌نمایند و تا بیست میل انگلیسی از دریا نمودار است و اگر هوا صاف و مهتاب باشد، از باطوم هم نمودار می‌شود. و در اطراف فنر چند عمارت است و چوبی هم در طرف آن نصب کرده‌اند و بیرقهای چهار دولت را بر آن آویخته‌اند که هر کشتی از دور می‌آید با بیرق آن موازنه کرده بدانند که کشتی کدام دولت می‌آید تا آنکه به تکلیفات خود رفتارنمایند.

بندر پوتی

پوتی بندر معموری است. کارخانه‌ها و کلیسیاها دارد؛ از جمله کلیسیای روسها است که اَشکال حضرت عیسی و حواریّین را خوب کشیده‌اند. جمعیّت مختلفه از چرکس و لزگی و گرجی و داغستانی و مسلمان و باش‌آجق فرنگی در آنجا است، ولی هوای آنجا خیلی رطوبت دارد، رطوبتش از گیلان هم زیادتر است و کوچه‌ها غالباً گل است و در میان آبادی، خیابانی است دو طرف آن سبز و خرم است و در نزدیکی اسکله، باغی است؛ در سرداب آن ساعت بزرگ نصب کرده‌اند. از اسلامبول تا پُوتی به خط مستقیم پانصد

و هشتاد میل انگلیسی است و به حرکت از سواحل دورتر می‌شود و از باطوم تا پُوتی حرکت رو به سمت شمال است. بالجمله چهار ساعت از شب رفته، بعد از صرف شام به اتفاق سلیمان پاشا با اجزا و اتباع از قونسولخانه بیرون آمده در درشکه نشسته به طرف شُمَنْدُفِر رفتیم. میان راه شُمَندفِرْ و بندر پُوتی، رودخانهٔ ریون واقع است. پل آهنی بسیار خوبی بر روی آن ساخته‌اند، سیصد و چهل و پنج قدم طول آن است و در وسط پل، در دو طرف، دو عقاب دو سر نصب کرده‌اند. از قرار مذکور، چهار صد و پنجاه هزار منات خرج این پُل شده است؛ هر منات سه هزار و پانصد دینار پول ایران است و در این پل از سواره و پیاده که عبور می‌نمایند، نفری یک کاپاک می‌گیرند و کاپاک پول سیاه است، صد عدد آن یک منات است. بالاخره از پل مزبور عبور کرده به شُمَنْدُفِرْ رسیدیم و شُمَنْدُفِرْ رو به طرف مشرق حرکت نمود.

راه تفلیس

از پوتی تا تفلیس سیصد وِرْس است و هر وِرْسی به ذرع بزّازی عراقی، یک هزار و سی و دو ذرع و سه چارک است، زیرا که هر وِرْسی پانصد ساجن است و هر ساجنی سه ذرع روسی و ذرع روسی مُساوی نیم ذرع و سه گرهٔ عراقی است. در راه پوتی تا تفلیس چهار رودخانه است، یکی رودخانه ریون، دوّم رودخانه قُودی ریله که آب آن، چنانچه در سابق ذکر شد، به رودخانه ریَوْن می‌ریزد. سیّم رودخانه سردله است که از جبال شمالی می‌آید و آب آن هم به رودخانهٔ قودی ریله می‌ریزد. چهارم رودخانهٔ پی‌جی‌توبْن است و شش پل آهنین در این راه است که بعضی ممتدّ است و پاره‌ای امتدادشان کمتر است. رودخانهٔ رِیَونْ و رودخانه قودی ریله و سردله، سه پل آهنین دارند. رودخانهٔ پی‌جی‌توبن هم در سه جا پل آهنین دارد و از کوری تا تفلیس، در طرف یسار سه رودخانه است که به یکدیگر ملحق می‌شوند. بزرگ آنها سَنْگا است. و دو شهر در این راهست که از سایر آبادیها معتبرترند. اول شهر کوتایس است. دوم شهر کوری است که شهر زیبایی است؛ قلعه‌ای در بالای تپه ساخته‌اند؛ بعضی گویند، وُلات گرجستان ساخته‌اند و پاره‌ای گویند نادرشاه بعد از آنکه تفلیس را گرفت، این نقطه را دروازهٔ گرجستان دانست، این قلعه را بنا

کرد. و کلیسیایی هم در این شهر است؛ محض دلربایی مردم، به کلیسیا رفته نماز خواند و هزار تومان جواهر انفاق کرد، والعهدة علی‌الرّوای. پل چوبی هم در این آبادی است که شش چشـمه دارد و در نـزدیکی گـوری، در دامـنهٔ کـوه یسـار، قـلعه‌ای است آن را اَوْپ‌لی سیخَه نامند. خانه‌ها را از کوه تراشیده‌انـد مـانند مـغارات است. رودخـانهٔ کُـر از پهلوی آن می‌گذرد و از بالای کوه برای برداشتن آب، راهی ساخته‌اند، خراب است. و در راه تفلیس سه تونل است که در هر جا کوه بوده شکافته‌اند و از میان آن می‌گذرند. تونل دوم امتدادش زیادتر از تونل اول است و مانند سیم، امتدادش افزونتر از دوم است. و غیر از تفلیس شانزده اِسْتاسْیَونْ در این راهست که در آنها مکث می‌نمایند، اقل زمان مکث سه دقیقه و اکثر آن یک ربع و اسامی آنها به لغت گرجی از این قرار است: اول چیلاوید است که از پوتی تا آنجا چهارده ورس است. دوم سواقی است که عوام نوِشناک گویند؛ تا آنجا سی و پنج وِرْس است. سیم سامْتِریدی است که تا آنجا شصت و یک ورس است. چهارم شهر کوتایس است که تا آنجا نود وِرْس است. پنجم قودی ریله است که ده معتبری است، بازار دارد و تا آنجا صد و هیجده ورس است. ششم بله کوری است که تا آنجا صد و نه وِرْس است. هفتم پی‌چی‌تَوبْن است که از آنجا به گردنه می‌روند؛ تا آنجا صد و شصت و هفت وِرْس است. هشتم سورام است، قریه‌ای است در سمت یسار، در دامنهٔ کوه، قلعهٔ سنگی بالای تـپه سـاخته‌انـد، خـراب است. مـنزل مـهندسین راه آهـن است. از گـردنهٔ پی‌جی‌توْبن تا تفلیس، در تحت اختیار ایالت تفلیس است که سورام هم جزو ایالت است. همه کوهسار و جنگل است، اشجار آزاد دارد و تا سورام صد و هفتاد و سه وِرْس است. نهم منحائیلو است. کارخانهٔ خوبی برای تهیهٔ راه آهن ساخته‌اند و تا آنـجا صـد و هـفتاد و هفت ورْس است. دهم قارْلی است و تا آنجا دویست و یک وِرْس است. یازدهم کوری است و تا به آنجا دویست و هـیجده وِرْس است. دوازدهـم کـراخـالی است و تـا آنـجا دویست و سی و دو وِرْس است. سیزدهم قصبی است و تا آنجا دویست و چهل و چهار وَرْس است. چهاردهم قسانْقه است و تـا آنـجا دویست و پـنجاه و هشت وِرْس است. پانزدهم مِخِط است و تا به آنجا دویست و شصت و نـه ورس است. شـانزدهـم اَوْچـلی است و تا به آنجا دویست و هفتاد و نه ورس است؛ و تا تفلیس دویست هشتاد و دو وِرْس

است. بالجمله از پوتی تا تفلیس تمام صحراها سبز و خرم است، یا زراعت است، یا اشجار جنگلی و در این فصل شکوفه‌های الوان دیده شد و دو طرف راه، غالباً آبادی است. الحق این راه خیلی باصفا است و در راه آهن، علاوه بر لوازمی که مخصوص راه آهن است و سابقاً ذکر شده است علم سبز و علم قرمز و علم قرمز و سیاه به مستحفظین راه داده‌اند؛ اگر علم سبز را بلند کرد، علامت آن است که راه بی عیب است و اگر علم قرمز را بلند نماید، علامت آن است که راه احتیاط دارد، به آرامی باید رفت و اگر علم قرمز و سیاه را بلند نماید، علامت آن است که راه خراب است و نباید رفت. و شبها فانوسهایی که شیشه‌های آنها به همان رنگ و علامت است دارند. سیم تلگراف نیز یمیناً و یساراً تا تفلیس امتداد دارد. از کوه سورام که می‌گذرند هوای آن حدود گرمسیر است. کوه مِکْرل که در شمال و مشرق پوتی است، اغلب اوقات حتی در تابستان برف دارد. قفقازیه در ماوراء آن واقع است.

چهارشنبه سیزدهم هوا ابر بود و طراوتی داشت. در وقت نهار به استاسیون مین ثیلو رسیدیم. گویند آنجا را مینی‌ثیل برادر امپراطور ساخته است. استاسیون منقّح خوبی است. اتباع در آنجا نهار صرف کردند. هر چه به تفلیس نزدیک می‌شدیم، رودخانه کُر گاهی در یسار راه نمودار می‌شد و گاهی در یمین راه هویدا می‌گردید.

رودخانه کُر

قدما این رودخانه را رودخانهٔ کیخسروی نامیدند و در وجه تسمیه‌اش می‌گفتند که کیخسرو در طفولیّت به این رودخانه افتاده غرق نشده است و چون یونانیان کیخسرو را سروس می‌گفتند، این رودخانه را هم رود سروش می‌نامیدند. گویند این رودخانه فاصلهٔ میان آذربایجان و ارّان است و بعضی گوید، ابتدای نهر آن از خاک ارمنیّه عثمانی است، از دامنهٔ کوه بلندی جاری است که در طرف شمال کوه طاوْر واقع است؛ وبرخی به این عبارت گویند: ابتدای این نهر درّهٔ کوه باب‌الابواب است یا کوههای قفقاز و جریان آن از جنوب به شمال و به دریای خزر می‌ریزد، چنانکه صاحب تقویم‌البُلدان می‌نویسد: نَهرالکر اَلّذی بارّان اَوّلهُ جبل باب‌الابواب. در هر حال رودخانه‌ای است بی‌منفعت در

گودی واقع شده است، به زراعت نمی‌نشیند و در کنار کر، در میان جنگلها، درّاج [۱] فراوان است و عمق آن به اندازه‌ای است که با اسب نمی‌توان عبور کرد.

بالجمله دو ساعت به غروب مانده وارد آخر شُمَنْدُفِرْ شدیم. مقرّب‌الخاقان جنرال قونسول با گُوْرِناطُورْ و صاحب‌منصب نظام و مأمور وزارت خارجه و رئیس پولیس و عملهٔ پولیس و قزّاقها با صاحبمنصبها تا به آنجا به استقبال آمده بودند. تجّار و کسبهٔ ایرانی نیز اجماع کرده در آنجا حاضر بودند. با اجزای حکومت تفلیس و سایر مستقبلین اظهار مهربانی کردیم. درشکه‌ها حاضر کرده بودند با اجزا و اتباع سوار شده به طرف قونسولخانه رفتیم. من و گورناطور در یک درشکه مخصوص نشستیم؛ سایرین در درشکه‌های دیگر نشستند. با کمال احترامات مارا به قونسولخانه ایران بردند. بعد از صرف چای خداحافظی کرده رفتند. عمله‌جات را در میان شهر، در سرای اعجام منزل دادیم، خودمان و امیرزادگان و سلیمان پاشا در قونسولخانه توقّف نمودیم. قونسولخانه مشرف بر شهر است و در بلندی واقع است؛ چندان وسعتی نداشت، ولی جنرال قونسول مزیّن و منقّح نگاهداشته و در ورود ما نواب جالینش حاضر نبود و از تفلیس خدمت اعلیحضرت امپراطور جدید رفته بودند؛ پسر ایشان در تفلیس بود.

پنجشنبه چهارم پسر نواب جانشین که معاون و نایب پدرشان است، با اِشتاراسیل اَسْکی که رئیس اهل قلم و بسیار محترم است و دو جنرال، صبح با لباس رسمی به دیدن آمدند. احترامات لازمه نسبت به آنها بجا آوردم. قدری صحبت داشته رفتند. چهار ساعت از ظهر گذشته خودم با جنرال قونسول به بازدید آنها رفتیم. در درب عمارتشان قراولها و قزّاقها و سایر اجزا حاضر بودند، احترامات بجا آوردند، داخل عمارت شدیم. خود پسر نوّاب معزّی‌الیه تا درب اطاق به استقبال آمدند. رفته نشسته صحبت داشته معاودت نمودیم. چون امروز در ضمن صحبت مذکور داشتند، راه آهنی که تا بادکوبه می‌سازند ناتمام است و نمی‌توان رفت و دریای خزر نیز انقلابی دارد، خیالم از رفتن به طرف انزلی منصرف شده راه آذربایجان را ترجیح دادیم و خدمت حضرت اشرف والا نایب‌السلطنه ـ روحی فداه ـ تلکرافاً عرض کردم که به میرزامحسن بفرمایند مالها را از راه آذربایجان

۱. مرغی است رنگین که در فارسی به آن جرب و پوپ می‌گویند.

روانه کند و به جناب جلالتماب علاءالدّوله امیر نظام نیز تلگراف کردم که مال سواری و قاطر در جلفا حاضر کنند. از شاهنشاهزادهٔ اعظم و جناب معزی‌الیه جواب رسید که همینطور که زحمت دادم قبول نمودند. قریب دو ماه بود که در تفلیس باران نباریده بود. در این چند روز اتّصالا می‌بارید. حیدرقلی میرزا پسر نوّاب بهمن میرزا که در تفلیس سلطان فوج است به دیدن آمد. مهربانی به او کردم، رفت. زبان روسی را خوب می‌دانست، کلاه روسی در سر داشت.

جمعه پانزدهم چون میرزا محمود خان قونسول را جناب سپهسالار اعظم که مأمور پطرزبورغ شده بودند احضار کرده بودند که به ایشان ملحق شود، لهذا با کمال معذرت وداع کرده رفت و اجزای خود را در قونسولخانه برای پذیرائی ما گذاشت. بعد از یک ساعت با امیرزادگان به حمّام رفته، استحمامی به عمل آورد. دو ساعت از ظهر رفته با میرزا رضای مترجم به بازدید نایب جانشین رفتیم و از آنجا به بازدید اِسْتاراسیل اَسْکی رفتیم و با او به صحبت پرداختیم. دو نفر پسر خود را که نه ساله و شش ساله بودند نزد ما آورد، با آنها مهربانی کردم و بعد از انقضای مجلس معاودت نمودم.

شنبه شانزدهم بعد از نهار به جبّه خانه رفته، توپهایی که در آنجا گذارده بودند تماشا نمودم. توپی در آنجا بود که لوله و چرخ آن از یکدیگر جدا می‌شد و با یک مال، آن را حمل می‌کنند. بسیار توپ ظریف خوبی بود؛ پس از آن چند دستگاه در آنجا دیدیم که به یک حرکت بخار ماشین، که قوّت بیست و پنج اسب داشت محرّک می‌شدند. در بعضی دستگاه لولهٔ تفنگ سوراخ می‌نمودند و در برخی چوب می‌بریدند. بعد از آن به بیوتات فوقانی رفته دستگاه تفنگ سازی را ملاحظه نمودیم. بسیار خوب می‌ساختند. بعد از آن از بیوتات فوقانی به زیر آمده به جبّه خانه دیگر که نزدیک به این جبّه خانه بود رفتیم. در یک اطاق شصت و پنج هزار تفنگ مُرتّباً منظماً انبار کرده بودند و بیرقهای کهنه را هم که در اسفار مستعمل شده‌اند در آنجا آویخته بودند. جنرال اسْتاراسیل اَسْکی هم همراه بود. پس از آن به اطاقی رفتیم که تفنگهای کارروس که برای سوار ساخته‌اند گذارده‌اند. آنها را هم تماشا کردیم، بسیار خوب تفنگهایی هستند و به کار سوار می‌خورند. چهار قبضه از تفنگهای مزبور برای ما و امیرزادگان تعارف فرستادند. بعد از آن بیرون آمده در صحن

جبّه ماشینی دیدیم که آب را به مرتبهٔ اعلا برای خاموش کردن حریق می‌رساند. قدری آب را به منارهٔ مرتفعی که در آنجا بود رساندند، تماشا کردیم. بعد از آن معاودت به منزل نمودیم.

یکشنبه هفدهم بنای حرکت گذاردیم. چون اسبهای دُرْغـه و تـیرانُ تـاش و عـرّاده و فَرغون که از تفلیس تا جلفا حرکت می‌نمایند و مسافر احمال و اثقال را حمل می‌کنند، آنقدرها در منازل نبود که جمعیّت ما در یک روز حرکت بدهد، لهذا این جمعیّت را سه دسته کردیم که هر دسته به فاصلهٔ یک روز حرکت نمایند. منشی باشی و حکیم‌باشی و مترجم سفیر کبیر با آدم سلیمان پاشا و یک نفر فراشخلوت و شربت دار را روز یکشنبه روانه کردیم که روز دیگر خودمان برویم و بعد از ما، فرزندی سلیمان میرزا با بعضی اتباع بروند. امروز منشی باشی و حکیم باشی و غیره رفتند، ما و سایر اجزا ماندیم که فردا یا پس فردا به تدریج برویم. امروز هم در قونسولخانه بسر بردیم و هوا هم ابر بود و از صبح تا نزدیک عصر چند ساعت باران زیادی بارید و طرف عصر هوا صاف شده خیلی باصفا و طراوت گردید.

وصف تفلیس

تفلیس در عهد خلافت عثمان‌بن عفّان به دست لشکر اسلام فتح شده است. شاه شهید آقا محمدخان میرور ـ طاب ثراه ـ نیز در سنهٔ ۱۲۱۰ با والی گرجستان جنگ کرده شکست دادند و از کوهی که در جنوبی شهر تفلیس است بر شهر حمله آورده، تفلیس را قتل و غارت کردند. و وقتی که شاه شهید به عزم تفلیس می‌رفتند، والی گرجستان لشکر فرستاده بودند. شاه شهید در میان درهٔ طولانی و عمیق که در یاغلوجه است، پنهان شده بودند، از آنجا حمله آور شده آمدند و شهر را تاختند و صفت یاغلوجه در موقعش بیان خواهد شد. گویند، لفظ «گشایش تفلیس» تاریخ این قضیّه است، ولی یکسال زیاد است و در تاریخ، یکسال کم و زیاد چندان عیب نباشد. و این شهر در دامنهٔ کوه واقع است و طول شهر از کوه جنوبی به کوه شمالی است. کوه جنوبی بسیار بلند و سخت است. در فراز آن علامت برج و بارهٔ قدیم است که وُلات گرجستان داشته‌اند و در میان شهر نیز از طرف جنوب، آثار برج و باره و دیوار قدیم است که از سنگ و گچ ساخته‌اند و کلیسایی

در دامنهٔ کوه جنوبی است و به اسم شیخ صنعان معروف است و گویند قبر او در آنجا است. کوه شمالی نیز مرتفع است و مشرف به شهر می‌باشد و در دامنهٔ آن قورخانه و جبّه خانه و توپخانه ساخته‌اند. آبادی طرف جنوبی شهر افزونتر از آبادی طرف شمالی است. عمارات و بازارهای مرغوب در طرف جنوب ساخته‌اند. قونسولخانهٔ ایران هم در آنجا است. بالجمله شهر تفلیس منقسم به دو قسمت است، جدید و قدیم و رودخانهٔ کر از وسط شهر می‌گذرد. پل آهنین بر روی آن ساخته‌اند. شهر جدید در سمت جنوب است و محلّهٔ فرنگیها است. عمارت جانشین هم در آنجا است. کوچه‌های آن راست و لطیف و عریض است. شصت قدم عرض آنها است. هفت کاروانسرا و دو مسجد در شهر جدید است. ابنیهٔ عالیه از مریضخانه و غیره دارد و شهر قدیم در طرف شمال است. کوچه‌های تنگ و کثیف دارد و چهارده کلیسیا دارد. شش کلیسا مخصوص گرجیها است و باقی مال ارمنیها و باغ وسیعی در تفلیس می‌باشد که سابقاً باغ مرحوم میرفتاح بوده است. در بازار تفلیس از گروه مختلفه می‌نشینند. ایرانی هم زیاد است که تجارت می‌نمایند. از قرار مذکور از تعدّیات مصون هستند. جمعیّت این شهر را پنجاه هزار و شصت و پنج هزار و صد و یک‌هزار هم گفته‌اند، گُرجی و روسی و کاتولیک و داغستانی و آلمانی و ارمنی و مسلمان هستند. و در تفلیس و سرحدّاتش، ده هزار قشون است. هوای تفلیس خوب نیست. مستعد امراض وبایی است. در تابستان و پائیز بسیار گرم می‌شود و از مختصّات شهر تفلیس این است که در دامنهٔ کوه جنوبی، هفت چشمهٔ آب گرم است که از آنها مجرایی به حمّامات شهر ساخته‌اند. آب حمّامهای شهر تماماً از آن چشمه‌ها است، بدن را نرم می‌کند و بوی گوگرد ندارد. و لفظ تفلیس به زبان گرجی تپلیس است، یعنی مکان آب گرم؛ و قلّهٔ کوه قاف از شهر پیداست. کوه مرتفعی است، همیشه مملوّ از برف است. روسها راه عرّاده ساخته‌اند که حالا با کالسکه به آن طرف کوه می‌روند. شهر دُلاد قفقاز آن طرف کوه است. از تفلیس تا پطرزبورغ دو هزار و سیصد و هشتاد هزار ذرع است و در هزار ذرعی جنوب شرقی، دریای سیاه واقع است و بُعْد تفلیس از دریای خزر، دویست و چهل هزار ذرع است. در تفلیس دو پل آهنین است، پل اول یک چشمه دارد و در آنجا رودخانهٔ کُر دو شعبه شده، میان آن جزیره گشته، دکاکین ساخته‌اند. پُل دوم شش چشمه

دارد و آن را جانشین قدیم که دوازده سال حکمران قفقازیّه بوده ساخته است. شکل آن[۱] را از مفرغ ریخته، در دستش دوربین است. هشت عرّاده توپ عثمانی را زنجیر نموده، در دور شکل او، وارونه گذاشته‌اند. دهان توپها بر زمین است و این هیکل و شکل در برابر پل است. و این جانشین در تفلیس آبادیها نموده است. مردم از او راضی بوده‌اند و اسمش پرنْس ورانسوف بوده است.

دوشنبه هیجدهم خودمان و امیرزادگان و جناب حاجی ملاباقر واعظ و ناظر و آبدار و قهوه چی و آشپز و غیره روانه شدیم. از تفلیس تا جلفا که کنار رود ارس است، چهارصد و چهل و یک ورس و سه ربع است و بیست و هشت چاپار خانه دارد و فاصلهٔ چارپارخانه‌ها کمتر از ده ورس و بیشتر از بیست و چهار ورس نباشد؛ هر اسبی را در هر ورسی سه کاپاک می‌گیرند و در هر چاپارخانه، کمتر از ده اسب و زیادتر از بیست اسب نیست و عرّاده و دُرغه در هرجا شش هفت عدد هست و این راه را تا ایروان شوسه کرده‌اند و صاف و مسطح نموده‌اند و پُلهای بزرگ و کوچک در هر جا لازم بوده است، بنا نهاده‌اند که دُرغه و عرّاده بگذرد. و در هر پستخانه، دو اطاق با میز و صندلی و آئینه بنا کرده‌اند و صفای این راه مستغنی از شرح و بیان است. همه جا اطراف راه سبز و خرّم است و رودخانه جاری است، خاصه راهی که به دلیجان می‌روند، درّهٔ بسیار باصفایی است و کوهها تماماً مشجّرند و در همه جا سبزه و گیاه و لیکن در هنگام بارندگی بسیار بد می‌شود و به اندازه‌ای گل می‌شود که در نهایت عسرت عبور می‌کنند.

پستخانه‌های راه تفلیس

در خاک تفلیس پنج پستخانه است، اول در شهر تفلیس است. از آنجا ده ورس و نیم طی کرده به قریهٔ سوقانْلو می‌رسند. پستخانه دوم را در آنجا ساخته‌اند؛ رودخانه کُر از کنار آن می‌گذرد. در طرف یمین آن کوهی است که تا تفلیس امتداد دارد. اغلبِ آن را تراشیده‌اند و این کوه از جنوب به شمال امتداد دارد و در کوهسار آن، قلّهٔ مخروطی است، بر فراز آن کلیسیا است به تِلِت معروف است. اهالی تفلیس سالی یکبار به آنجا می‌روند و سه خانوار

۱. ظاهراً: او را

از خدمهٔ کلیسیا در اطراف آن سُکنی دارند و در میان آن کوه، در میان دره، آبادی و باغات است، چون مواجه چاپارخانه کوه است، کلیسیا نمودار نیست. و از سوقانْلو دوازده ورس که طی نمایند پستخانه یاغلوجه است که چاپارخانهٔ سیّم است ولی آب ندارد، باید یک ورسْ طی کرده از کُر بیاورند. فضای یاغلوْجه آبادی زیاد دارد ولی اشجار غرس نمی‌نمایند، چندین ورسْ دره ماهور دارد و در وسط دره ماهور قراولخانه ساخته‌اند؛ آن قراولخانه نیز آب ندارد. از رودخانه کُر می‌آورند و تا رودخانه، هفت ورس مسافت است. در آنجا هرچه چاه بکنند آبش شور است و در میان تپه ماهور، درهٔ طولانی عمیق است که آن را شاه کزْلِنِن نامند، همان دره است که آقا محمدشاه شهید ـ طاب ثراه ـ در فتح تفلیس در آنجا پنهان شده بودند. نکتهٔ ساختن قراولخانه هم در آن تپه ماهور گویا همین است که بعدها کسی در آن حدود بُشقو نکند. و بعد از تپه ماهور تا ده ورْسْ به آخر منزل مانده، خیابانی است که رو به جنوب امتداد دارد و ده ذرع عرض آن است. آب کُر از راه دور می‌شود و در همه جا، در دورهٔ کوه یاغلوجه می‌گردد. از یاغلوجه بیست و دو ورس که طی می‌نمایند پستخانهٔ آلْ‌کِت نمودار می‌شود که پستخانهٔ چهارم است. چاپار خانه آب ندارد، باید مسافتی طی کرده از رودخانه بیاورند. بر مسلمین بد می‌گذرد. رودخانه‌ای که در نزدیکی آن است، قنطره‌ای از سنگ بر روی آن ساخته‌اند که یک چشمه دارد و رودخانه از جنوبی چاپارخانه می‌گذرد. از آلْ‌کِتْ بیست ورس که می‌گذرند، قریهٔ صلاحلو نمودار می‌شود که پستخانهٔ پنجم در آنجا است. قریهٔ معتبری است، هشتصد خانوار رعیّت دارد، چاپارخانه هم در نزدیکی این قریه واقع است. رودخانهٔ کُر از کنار چاپارخانه می‌گذرد و صحرای صلاحلو تماماً بیشه است که آن را قرایازی گویند. انواع حیوانات از مرال و خرس و آهو و غیره در آنجا یافت می‌شود و این بیشه را از طرف دولت قوروق کرده‌اند. ابتدای آن از یاغلوجه است و انتهای آن قراولخانه مینکه‌چور است. رودخانهٔ کُرْ در همه جا پیدا است؛ گاهی به قدر دو هزار قدم دور می‌شود و گاهی دویست قدم نزدیک. ده وِرْس به صلاخْلو مانده قریهٔ سخلو است. قبرستان طایفه سخْلُو هفت ورس دورتر از قریهٔ سِخْلو است. نزدیک قبرستان رودخانهٔ خرام است. از سِنق‌کرپی می‌گذرد؛ سنِق‌کرپی به ترکی به معنی پل شکسته است. یک پایه از پل سابق باقی است که

شکسته است. دوباره پل دیگر بنا نهاده‌اند و همه را از سنگ و آجر ساخته‌اند و سه چشمه دارد و معلوم نیست که در چه عهد بنا کرده‌اند. اطراف رودخانه بیشه است. درسِیق کرپی چوب گذارده‌اند که بلند می‌نمایند و از مواشی سوار هر یک نه کاپاک می‌گیرند. مجرای این رودخانه از قرار مذکور از بلوکات بزچلّو است.

چاپارخانه‌های محل قزاق گنجه

در محال قزاق گنجه شش چاپارخانه است .اول روزْآرْخْ است که از صلاحلو تـا آنـجا سیزده ورس است. چاپارخانهٔ آن قابل نیست، دو سه ورس بـه آنـجا مـانده تـپه مـاهور کوچکی است. دوم آق‌استفا است. بازار و آبادی مختصر دارد. چاپارخانه از آبادی دور است. رودخانهٔ بزرگی دارد که بلوک قزاق تماماً از آن مشروب می‌شود. پل آهنین محکمی در آنجا ساخته‌اند؛ گویند شصت هزار منات خرج آن شده است. هفت زوج پایهٔ آهنین در یک سمت دارد و هفت زوج هم در سمت دیگر. در اول پـل قـراولخـانه خـوبی بـرای محاسب و مستحفظ پل ساخته‌اند. از هر اسبی نه کاپاکْ می‌گیرند و در آق‌استفا بنای آبادی گذاشته‌اند و تلگرافخانه‌ها ساخته‌اند. تلگراف در این راه دو شعبه است، تیر آهنین متعلق به دولت انگلیس و تیر چوبی متعلق به دولت روس است. سیم اوزان‌تلی است که آن را چقماقلی نیز گویند. از آق‌استفا تا آنجا سیزده ورس و نیم است و چاپار خانهٔ آن مانند سایر منازل است. چهارم کاروانسرا است و از اوزان‌تلی تا آنجا هفده ورس و ربع است. پنجم ترساچای است و از کاروانسرا تا آنجا هیجده ورس و نیم است. ششم دلیجان است. در میان دره‌ای واقع است که رودخانه از وسط آن می‌گذرد و در یمین و یسار آن عـمارات اربابی و رعیّتی فراوان است و یک فوج صالدات در دلیجان بود که در نزدیک عـمارت بالای کوه و در کنار رودخانه خیمه‌ها زده مسکن دارند .این شش منزل در تحت اختیار گُوْرِناطور ولایت گنجه می‌باشد.

پستخانه‌های درهٔ چیچک ولایت بایزید

چاپارخانه‌های محال دره چیچک ولایت بایزید چهار است. اول آنها سَمَسْ‌اُفقا است و از

دلیجان تا به آنجا هیجده ورس و ربع است و تماماً کوه است که باید بر فراز جبال شامخه رفت، ولی راه را طوری به پیچ و خم مسطّح کرده‌اند که کالسکه و عرّاده به سهولت می‌رود و این راه پانزده سال است که دولت بهیّه روس ساخته است. دوم یَلَنْ افقا است و از سمس‌افقا تا آنجا نوزده ورس و ربع است. یَلَنْ اَفْقا آبادی معتبر دارد. در وسط، خیابان طویلی دارد و در دو طرف آن خیابان، عمارات و آبادی است. سیم آخته است و از یَلَنْ‌اَفْقا تا آنجا شانزده ورس و نیم است. راه آخته مسطّح است و قریهٔ آخته شباهتی به دهات ایران دارد. چشمهٔ رنگی از آخته به ایروان می‌رود. چهارم سوخای فانتان است و آن را دامجلق نیز گویند. از آخته تا آنجا دوازده ورس است. قریهٔ مزبوره نیز شبیه دهات ایران است و یک عمارت به طرز فرنگی در آنجا بنا کرده‌اند و این چهار منزل در تحت اختیار حاکم ایروان است.

چاپارخانه‌های خاک ایروان

چاپارخانه‌های خاک ایروان به همه جهت شش است. اوّل اَیْلَرْ است از سوخای فانْتان تا آنجا نوزده ورس و ربع است. اَیلرْ آبادی مختصری است. همان چاپارخانه و کاروانسرایی واقع است و دکانی دارد. دوم شهر ایروان است و از اَیْلِر تا آنجا پانزده ورس و نیم است و در این راه جلگه‌های سبز و مسطّح دارد و آب جاری هم که موسوم به قِزِخ‌بولاغ است در این راه دارد که از ایلَرْ به ایروان می‌رود. توپهای ایروان را در آنجا می‌گذارند و محل توپها مشرف بر همه جا است و راه در اول مسطح است، بعد سراشیب شده جادّه متعدّد گشته رو به جنوب آن جادّه به سمت شهر ایروان می‌روند و در بعضی اطراف این راه سبز و خرّم است.

ایروان

لفظ ایروان در لغت ارامنه به معنی منظر نیز آمده است و در واقع خوش منظر است. جلگهٔ باصفایی است و در جنوب واقع شده و در گودی افتاده است که از اراضی مرتفعه بر اول شهر وارد می‌شود. ولی شهر در زمین مسطّح است و در اول جلگهٔ شهر در طرف یسار در

بالای کوه قراولخانه ساخته‌اند. سوار و مستحفظ در آنجا هستند و از آنجا وارد خیابانی می‌شوند که بسیار طولانی است و دو طرف آن باغات و عمارات است، ولی عمارات آن چندان با شکوه نیست و به سبک قدیم است و پاره‌ای عمارتها به طرز فرنگی تازه ساخته‌اند و این خیابان منتهی می‌شود به بحبوحهٔ شهر که عمارت حکومتی و بازار و دکاکین و حمّام در آنجا است. خیابان دیگری هم به تازگی برابر این خیابان در جلو عمارت حکومت احداث کرده‌اند. باغ ملّتی هم در آنجاست که دیوار ندارد. باغچه‌بندیها کرده‌اند. بِرکه در میان آن است و بعد از عمارت حکومتی و باغ ملّتی، میدانی است که اجناس در آن می‌فروشند. عزیزخان سردار نیز در ایروان باغی دارد. در کنار شهر ایروان رودخانه است که موسوم به ایروان‌چای است. ماهی قزل‌آلا در آن زیاد است و این شهر از دو چشمه مشروب می‌شود، یکی چشمهٔ زنگی است و دیگری قِرخْبولاغ است که سابقاً اشاره شد. قِرخْبولاغ رودخانه کوچکی است؛ از وسط شهر می‌گذرد و به باغات و عمارات می‌رود. چشمهٔ زنگی رود بزرگی است و از خارج شهر می‌گذرد. در شهر ایروان، هفت مسجد و شش کلیسیا می‌باشد و هفت حمّام و یک مریضخانه و سه معلّم خانه مردانه و یک معلّم خانه زنانه است که برای دختران مسلمانان ساخته‌اند. و از آن سه معلم خانه مردانه یکی مخصوص روسها و دوتای دیگر مخصوص ارامنه است و عماً قریب این شهر از شهرهای خوب روس خواهد شد و در این شهر هزار نفر سرباز حاضر و موجود است و در سرحد سَمّه‌لی نیز چهارهزار نفر سرباز و بیست و چهار عرّاده توپ و سوار قزاق است. جمعیت ایروان شصت و پنج هزار نفر است و اغلب آنها ارامنه هستند و هوای ایروان سالم است. کوزه‌گری و صبّاغی ایروان امتیازی دارد و معروف آفاق است. اعتقاد ارامنه این است که اول تاکی که حضرت نوح غرس کردند در ایروان بوده و موضع آن را در نیم فرسنگی معیّن می‌کنند و ایروان در صد و شصت و نه هزار ذرعی جنوب و غربی تفلیس واقع است و در دوازده فرسنگی ایروان، در سمت شرق، کوه آغْری داغ است که بسیار مرتفع است و همیشه برف دارد. گویند قطر دورش از کوه دماوند زیادتر است، ولی سرش مخروطی نیست. طرف شمال و مغرب آن کوه، خاک روس و طرف جنوبش بایزید عثمانی. فرنگی‌ها این کوه را آرارات نامند و ارامنه میس نامند. اسم پسر

آرام، اجداد آنها است و به اسم خود نسبت داده است. عقیدهٔ جمعی این است که کوه جودی است که سفینهٔ نوح بر آن قرار گرفت و ایروان در شمال و شرق این کوه واقع است و به حسب ذرع از ایروان تا آن کوه، پنجاه و چهار هزار ذرع است. در دو فرسنگی ایروان اوچ کلیسیا است، یعنی سه کلیسیا در آنجا بنا نهاده‌اند. سیم آقامَزْلی است. از ایروان تا آنجا سیزده ورس است. در ابتدای منزل، در خارج شهر پلی بر روی رودخانه زنگی بسته‌اند. چهارم قمرلو است و تا آنجا پانزده ورس است و در وسط آبادی قمرلو، خیابانی است، دو طرف خیابان کسبه هر صنفی نشسته دکاکین دارند. قریهٔ معتبری است. پنجم دولو است و تا آنجا هیجده ورس و سه ربع است. آبادی دولو مانند دهات متعارفه ایران است. ششم سدرک است و تا آنجا هیجده ورس و سه ربع است. جلگه سدرک وسیع است و از سه طرف به جبال منتهی می‌شود. در طرف مشرق باغات است جای بسیار باصفایی است.

چاپارخانه‌های شرور دره لی‌کر

چاپارخانه‌های محال شرور دره‌لی‌کر دو جا باشد. اول باش‌نورْاشنْ است و تا سدرک بیست و دو ورس و ربع است. رودخانه آرپه‌چای در باش‌نوراشنْ جاری است. آبادی و باغات زیاد دارد و ملک آن متعلق به اسماعیل بیک است. عمارت و باغی هم در آنجا دارد. دوم چاپارخانه داش‌اُرْخ است و تا آنجا ده ورس است و در بین راه آبادی و باغات و دهات است و این دو منزل در تحت اختیار گُوِرناطور ایروان است.

چاپارخانه‌های نخجوان

چاپارخانهاهای خاک نخجوان پنج است. اول کوِراخ است و تا آنجا نوزده ورس است و این دهکده در جنوب شرقی واقع است. دوم بویکْ ذری است و تا آنجا چهارده ورس است. سیم نخجوان است و تا آنجا هیجده ورس است و زراعت دارد و تا نصف راه مسطح و هموار است. نصف دیگر ناصاف و دره ماهور است. شهر نخجوان در جنوب واقع است.

وصف نخجوان

قبل از وصول به نخجوان، کوهی در یسار نمایان است. در دامنهٔ آن دهکدهٔ معتبری است.

شهر نخجوان در بلندی واقع است. در دامنهٔ آن باغات است. در ابتدای آبادی قبرستان است و در طرف یسار عمارت یکنفر روسی است.چشمه‌ای هم در نزدیکی‌آن است شهر نخجوان چندان رونقی ندارد و کلیسیا و مسجد و عمارت حکومتی در سمت یمین واقع است و در خارج شهر آثار مسجد عظیمی است که در او دو مناره و گنبد وسط مسجد باقی است. از درب مسجد تا گنبد مسافتی است و این فقره معلوم می‌شود که مسجد بزرگی بوده است. از مسجد که می‌گذرند، رودخانه نخجوان جاری است. عمق آن به قدری است که آب تا کمر اسب می‌رسد. چهارم النجه‌چای است و تا آنجا بیست و چهار ورس و ربع است و در طرف یمین راه کوههای خوی و مرند پیدا است. نزدیک النجه‌چای کوه مدوّری نمایان است و گویند در آن کوه مار فراوان است. النجه‌چای رودخانه است و آبش گل‌آلود است و به طرف رود اَرَس جاری است. پنجم جلفا است و تا آنجا پانزده ورس است. به جلفا نرسیده تنگه‌ای است که سنگلاخ است. بعد از گذشتن از تنگه، مسافتی که طی می‌شود، در طرف یمین، آبادی از دور نمودار است. جلفا در آنجا است. از جادّه خیلی دور است؛ پس از آن جلگهٔ وسیع ارس است. در دو طرف ارس، از جانب دولت روس و دولت ایران عماراتی ساخته‌اند که نمودار است. این منازل نیز در تحت اختیار گُوِرْناطور ایروان است و از جانب خودش نایب فرستاده است که آن را قَمْصَرْ می‌نامند.

رودخانهٔ ارس

آب رودخانهٔ اَرَسْ از مغرب به مشرق جاری است. در برابر عمارات دو شقّه شده و میان دو شقّه خشکی مختصری است. شقّه‌ای که طرف عمارت ایرانی است، عمقش کم است. مردم با قایق می‌گذرند و حیوانات به پای خود می‌روند. شقّه‌ای که در طرف عمارت روس است عمیق است. انسان و حیوانات را با باروم می‌گذرانند، ولی بالاتر از عمارت روس، معبری دارد که حیوانات را بدون باروم می‌برند، مگر آنکه شتر لاغر باشد و تاب قوّت آب را نداشته باشد. و در رودخانهٔ ارس دو باروم است، یکی مال رحیم‌خان سرتیپ کرکری است، نفری دوهزار و از هر مالی دوهزار کرایه می‌گیرند. و دیگری مال روس است.

باروم

دو عدد کرجی بزرگ را به طول رودخانه قرار داده به هم متصل می‌کنند و بالای آن را تخته پوش کرده اطراف آن را محجری از چوب قرار می‌دهند و از دو طرف، راهی برای خروج و دخول می‌گذارند و به عرض رودخانه از دو طرف، طناب صحیحی به چوبهای قوی محکم بسته‌اند و یک چوب صحیحی هم وسط تخته بندی باروم نصب نموده‌اند که آن چوب و طناب به هم می‌خورند و مانع می‌شوند که بارَوْم را آب ببرد و آن چوب به طرز قرقره می‌پیچد و در نهایت سهولت حرکت می‌کند. در وقتی که شتر را می‌خواهند داخل بارَوْم کنند، خیلی تماشا دارد زیرا که شتر نمی‌خواهد وارد تخته‌بندی باروم شود. آن را به عُنْف داخل می‌نمایند، می‌افتد و بر می‌خیزد و گاهی به آب افتاده بیرون می‌آید و از ترس صدا می‌کند.

عمارات کنار ارس

در طرف ساحل شمالی که حد خاک روس است، سه اطاق ردیف یکدیگر ساخته‌اند. اطاق وسط بزرگ است و اطاقهای جنبیَن کوچک و جلو اطاقها، ایوانی به طرف رودخانه بنا کرده‌اند. هشت ستون چوبی نصب نموده‌اند، پایه‌های ستونها تماماً از سنگ است و در پشت این عمارات میدان وسیعی است و در آخر میدان، عمارات تلگرافخانه و کالسکه خانه و حمّام و بیوتات دیگر ساخته‌اند و در طرف ساحل جنوبی تلگرافخانه و تذکره خانه و چاپارخانه ساخته‌اند و بالجمله از خاک خارجه خارج شده داخل خاک ایران شدیم. از تفلیس تا کنار ارس، شش روزه آمدیم.

دوشنبه هیجدهم از تفلیس به آق‌استفا آمدیم.

سه شنبه نوزدهم از آق استفا به دلیجان رسیدیم. منزل ما را در عمارت قرار داده، پذیرایی نمودند.

چهارشنبه بیستم به ایروان آمده و در ورود ما احترامات به جا آوردند و در عمارت حکومتی جا دادند و پذیرایی نمودند. گُوزناطور مرد کاملی بود و تا به حال عیال اختیار ننموده است.

پنجشنبه بیست و یکم در ایروان توقف نموده به اوچ‌کلیسیا رفته تماشا کردیم.

جمعه بیست و دوم به باش‌لرزاش رفتیم و در عمارت اسماعیل بیک بسر بردیم.

شنبه بیست و سیم به کنار ارس آمده شب را در عمارت روسها توقف نمودیم. جناب جلالت مآب امیرنظام ـ دام اقباله ـ درشکه و اسب و یدک و مال بنه مختصر برای ما فرستاده بودند. مقرب‌الخاقان ساعدالملک نیز نظر به تلگرافی که از تفلیس به او کرده و از آمدن سلیمان پاشا اطّلاع داده بودم، اسب و یدک و مال بنه مختصر به همراهی میرزا حسن خان سرهنگ پسر مرحوم میرزا علی دایی برای ورود سلیمان پاشا فرستاده بودند. در کنار رود ارس حاضر بود.

یکشنبه بیست و چهارم پنج ساعت از روز گذشته در باروم نشسته، از میان رود ارس بیرون آمدیم. قَمْصَر و سایر رؤسا که در آنجا بودند مشایعت کردند. چند دقیقه در منزل میرزا علی امین تذکره که در کنار ارس است توقف نموده سوار شدیم. از کنار ارس تا تبریز، اول از خاک کَرْکَر می‌گذرند و بعد از خاک مَرَند. پس از آن به خاک تبریز وارد می‌شوند. حاجیه خانم همشیرهٔ مرحوم حاجی حسنعلی خان که عیال مرحوم محمدرضا خان سرتیپ کَرْکَری بوده است آدم فرستاده خواهش کرده بود که در کَرْکَر در خانهٔ او منزل کنم. چون وقت نداشتم عذر خواسته قرار دارم عبوراً چای را در منزل صرف کنم. ساعتی در خانهٔ او مانده چای صرف شد و پاره‌ای تشریفات قرار داده بود. زن مُعمّرهٔ محترمه‌ای است. از آنجا روانه شدیم.

کَرْکَر

تا گردنهٔ کوچکی که در وقت رفتن از ارس در طرف یمین است و قراولخانه در آنجا ساخته‌اند، آخر خاک کَرْکَر و اول خاک مرند است. رودخانه از میان دره می‌گذرد و هشت فرسنگ طول مسافت کرکر است. محال خوبی است و قصبه‌اش تقریباً چهارصد خانوار رعیّت دارد. از خاک کَرْکَر که خارج شدیم وارد تنگه گشتیم. سنگلاخ عظیم داشت؛ درشکه به زحمت می‌رفت و بعد از آنکه اراضی راه صاف و هموار شد، لطف‌الله خان که مستحفظ راه کَرْکَر و مرند است، با سی نفر سوار به استقبال آمد. شفیع خان حاکم مرند نیز

یدک فرستاده بود. غروب وارد کلین‌قیا شدیم و در خانهٔ رعیّتی بسر بردیم. منزل اینجا بسیار بد بود. در آن دهکده عمارت خوبی نبود و این دهکده در جزو مرند است.

دوشنبه بیست و پنجم سه ساعت از دسته گذشته حرکت کردیم. مسافت پنج فرسنگ بود و فرسنگ و نیم که رفتیم به قراتپه رسیدیم. تا آنجا اراضی راه صاف و هموار بود و از آنجا به بعد راه پست و بلند شد و رودخانه پدید گشت که از جانب زنور می‌آمد یک فرسنگ به قصبهٔ مرند مانده در پهلوی دماغهٔ کوه، حاکم مرند با جمعی سوار به استقبال آمده ایستاده بودند. به آنها اظهار مهربانی کرده گذشتیم. چهار ساعت به غروب مانده وارد مرند شدیم. اهالی آنجا تماماً به استقبال آمده و در دو طرف راه سرباز و توپچی ایستاده بودند. به آنها مهربانی کرده گذشتیم. چون خانهٔ لطف‌الله خان عمارت خوبی بود منزل ما را از جانب حکومت آنجا قرار دادند. ما در اندرونی منزل کردیم و سلیمان‌پاشا در بیرونی. لطف‌الله خان پذیرایی کرد. امروز دو کاروانسرا در بین راه دیدیم، یکی منسوب به شاه‌عباس بود و دیگری به هُلاکوخان که در پنج فرسنگی مرند در نزدیکی قریهٔ ایران‌پولی واقع است. چشمه آب گرمی هم در کنار راه بود.

مَرَند

محال مرند خوب محالی است و قصبهٔ آن در دامنهٔ کوه واقع است، ولی فاصلهٔ آن با کوه زیاد است و آن کوه در طرف جنوب امتداد دارد و قصبهٔ مرند نیز قصبهٔ خوبی است. کوچه باغ طولانی در میان قصبه است و قریب دوهزار خانوار رعیّت دارد و جلگهٔ آن بسیار باصفا است و دهات و باغات و اراضی مزروعی در حوالی و اطراف آن است و خوش آب و هواست.

سه شنبه بیست و ششم سه ساعت از روز گذشته حرکت نمودیم. خان حاکم و سوارها به مشایعت آمدند. بعد از طی مسافتی آنها را مرخص کردم. راه امروز چهار فرسنگ مسافت داشت و رودخانه هم در راه دیده شد. کوه مِشو هم که ریواس خوبی دارد و خوش منظر است در این راه بود و در سمت یمین جادّه واقع بود. چهار ساعت به غروب مانده وارد صوفیان شدیم و در دهکده، در خانه‌ای منزل کردیم.

قریهٔ صوفیان

صوفیان قریهٔ معتبری است و از دهات موقوفهٔ مرحوم حاجی میرزا موسی‌خان است که اکنون در دست مقرب‌الخاقان آقا میرزاعلی مستوفی ولد مرحوم قائم مقام می‌باشد. سابقاً جزو مَرَند یا کُنی محسوب می‌شده ولیکن مدّتی است از جزو هر دو خارج گشته جزو شهر تبریز محسوب می‌دارند.

چهارشنبه بیست و هفتم دو ساعت از دسته گذشته روانه شدیم و حرکت رو به سمت جنوب بود. دو فرسنگ به شهر تبریز مانده به شیخ کُرْپی رسیدیم که رودخانه جاری بود. از پل که گذشتیم، قریهٔ خطا در طرف یمین بود و در وجه تسمیهٔ آن گویند: در دیوان حشری چنین نوشته‌اند، باباحسن نامی از زّهاد و مرتاضین بود. پادشاه خطا، دشمنی صعب داشته، نذر کرده بود، اگر بر او غالب شود دختر خود که مسمّات به اناخاتون بوده است، برای باباحسن به زوجیّت معقوده نموده بفرستد. اتفاقاً بر دشمن غلبه کرده و دختر خود را با زر و زیور و پانصد نفر غلام و کنیز و غیره، در نهایت جلال و احترام برای او فرستاد. بعد از آنکه به خاک تبریز رسید، دختر، آدمی نزد باباحسن فرستاد که کیفیّت را به او حالی کرده، منزلی برای دختر و همراهانش معیّن نماید. وقتی که آدم دختر رسید و تفصیل را گفت، باباحسن طَبَق چوبی با قدری نان و کرباس برای دختر فرستاد و پیغام داد که اسباب و خوراک و لباس من این است، اگر به این طور راضی هستی بیا والاّ برگرد؛ و دختر هم ناچاراً آمده، باباحسن جمعیّت غلام و کنیز او را که دید به دختر گفت: ما را به این همه غلام و کنیز احتیاج نباشد، باید آنها را در راه خدا آزاد کرد و همه را آزاد کرده این دهکده را که موسوم به خطا است برای مسکن خود آباد کردند. بالجمله، بعد از گذشتن از قریهٔ خطا به پُل آجی رسیدیم. از آنجا که گذشتیم، مستقبلین تبریز از شاهزادگان و اعیان و تجّار و غیره آمدند و به همهٔ آنها اظهار مهربانی نموده به طرف شهر آمدیم. چون منزل ما را در باغ شمال که محل نشیمن خود جناب جلالت‌مآب امیرنظام است قرار داده بودند، به سمت آنجا [رفتیم.] خود امیرنظام هم تا یک کوچه به استقبال آمدند، با هم وارد باغ شدیم و در اطاق جنب اطاق جناب معزّی‌الیه توقّف نمودیم. برای اجزا و اتباع هم

منازل علی حَده در باغ مزبور مشخص کرده لازمهٔ پذیرایی از طرف جناب معزّیالیه به عمل آورده شد.

باغ شمال

باغ شمال از بناهای مرحوم نایبالسلطنه ـ طاب ثراه ـ است؛ به قدر گنجایش پنجاه خروار بذرافکن است. چهار قطعه است و یک قطعهٔ آن گلزار است. حضرت اشرف ارفع والاولیعهد ـ روحی فداه ـ در برابر عمارت قدیم، عمارت بسیار خوبی بنا نهادهاند. گلزار در میان دو عمارت اتفاق افتاده است و در وسط گلزار بیتالوحشی برای وحوش ساختهاند که ده ذرع امتداد آن است.

تبریز

تبریز شهر بزرگی است و از بناهای زبیده خاتون است. سه سمت این شهر را یک رشته کوه احاطه کرده است. باغات آن زیاد است، مساجد و مدارس زیاد در این شهر بنا نهادهاند. از جمله مساجد معروفهٔ قدیمهٔ آن، مسجد جهانشاه است که جهانشاه بن قرایوسف ترکمان در سنهٔ ۸۷۸ هـ بنا کرده است. اتراک، کوک مسجد گویند، ولی حالا خراب و ویران است. علمای این شهر دو طبقه هستند، یکی طبقه، دستهٔ مجتهد است و طبقهٔ دیگر دستهٔ شیخیّه. و از مدارس معروفهٔ آنجا مدرسهٔ صادقیّه و طالبیّه و مدرسهٔ حسن پاشا است. و در این شهر کاروانسراهای زیاد هست که همگی مملوّ از تجّار است و بازارچهٔ خوبی هم مرحوم میرزا تقی خان امیرنظام در این شهر بنا کرده که جماعت بزّازه و کسبه مینشینند. هوای این شهر در زمستان بسیار سرد میشود و زیاد برف میبارد و از تبریز تا بحر خزر بیست فرسخی است.

پنجشنبه بیست و هشتم در منزل بسر بردیم. صبح جنابان، حاجی میرزا جوادآقا مجتهد و حاجی میرزا موسی مجتهد و حاجی میرزا یوسف آقا مجتهد و سایر آقایان و علما به دیدن آمدند و تا عصر متدّرجاً میآمدند. به همهٔ آنها اظهار ارادت و مهربانی کرده رفتند. عصر به حمّام رفتم؛ جناب امیرنظام یکدست لباس ممتاز در سر حمّام برای

من فرستاده بودند.

جمعه بیست و نهم نیز در منزل بسر رفت. جماعتی از اعیان و اشراف و تجّار و صاحب منصبان به مرور به دیدن آمدند. امروز تلگرافی از جانب سنی‌الجوانب همایونی ـ روحنافداه ـ رسید که معطّلی شما و مأمور عثمانی در تبریز به هیچ وجه لازم نیست، هر چه لازم دارید، از مال و غیره، از امیرنظام بگیرید و فوراً عازم طهران شوید؛ البته بلادرنگ روانه شوید، بلکه به چاپاری بیایید«البته»البته.تلگرافی هم به جناب امیرنظام فرموده بودند. جواب عرض کردم که دوشنبه روانه خواهم شد.

شنبه سلخ قونسولهای دول خارجه به دیدن آمدند و با هر یک صحبت داشته رفتند. عصر را به شهر رفته در عمارت حضرت اقدس اشرف والا ولیعهد اَبَد مهْد ـ روحی فداه ـ احوالی از سرکار علیّه سرورالسلطنه پرسیدم.

یکشنبه غرّه جمادی‌الاخره سوار شده به سر قلّهٔ کوه تبریز رفتم. نوّاب انوشیروان میرزا که از جانب جناب امیرنظام حفظ نظم شهر را می‌کند، همراه بود و الحق نهایت مواظبت را در امور شهر داشت.

دوشنبه دوم به زیارت قبر سید حمزه رفتم. چون امروز می‌باید حرکت نماییم و وقت تنگ بود، لهذا از احدی در تبریز بازدید ننمودم. دو ساعت به غروب مانده با درشکه و مال‌های جناب امیرنظام از شهر بیرون آمدیم و دو ساعت از شب رفته به باسمج رسیدیم. جناب سلیمان‌پاشا همراه بودند و مهمان خودم هستند. منزل ایشان را علی حده معیّن کردم و از شهر تبریز تا باسمج دو فرسخ سنگین است و این ده قریهٔ اربابی و معتبر است.

سه شنبه سیّم از باسمج حرکت نمودیم و سه ساعت به غروب مانده، وارد منزل شدیم. اسم این منزل حاجی‌آقا است. حاکم آن ابراهیم میرزای افغان است. پسرش تا نیم فرسنگی به استقبال آمده بود. در منزل او وارد شدیم. حاجی‌آقا قریهٔ معتبری است. آبادی معتبر و چاپارخانه دارد. یک فرسنگ به منزل حاجی آقا مانده به چمن حاجی‌آقا رسیدیم، بسیار خرّم بود و در یسار آن دریاچهٔ آبی بود که اتراک آن را قوری‌گُل گویند. خواستیم چای را در آنجا صرف نمائیم، هوا سرد شد، لهذا به قهوه قناعت کردیم و از آنجا سوار شده، سه ساعت به غروب مانده وارد حاجی‌آقا شدیم. مقرب‌الخاقان حسن‌خان و سایر

که از طهران مالها را آورده بودند در اینجا به ما رسیدند.

چهارشنبه چهارم کاغذی به جناب امیر نظام نوشته، درشکه و مالها و آدمهای ایشان را مرخص کردیم رفتند، دو ساعت از روز گذشته، از حاجی‌آقا حرکت نمودیم و غروب وارد قراچمن شدیم. اراضی راه امروز بسیار سبز و خرّم و باصفا بود. از حاجی آقا که گذشتیم و مسافتی طی کردیم چمن اوجان نمودار شد، هوا ترشحی داشت، در کنار چمن ایستاده غلیانی صرف کردیم. از آنجا گذشته، مسافتی طی کرده به کاروانسرای دواتگر رسیدیم و این کاروانسرا در عهد شاه عباس‌ثانی ساخته شده، اشعار تاریخ آن را در سنگ بالای درب کاروانسرا نوشته‌اند و آن اشعار را در اینجا نوشتیم.

عطای داد خدایی چو از خزانهٔ خود — کلید ملک به عباس شاه ثانی داد
ز عدل و داد شَهَنشاه مشرق و مغرب — گرفته بود به کف هر کسی زمام مُراد
جناب خواجه محمد حسین گیلانی — که کرد خانهٔ دنیا و آخرت آباد
به عزم نیک و رضای خدا و نیّت خیر — در این رباط دو در این بنای خیر نهاد
به جَلْد دستی استاد گنجی و بنّاء — درِ مسرّت و شادی به روی خلق گشاد
شنیدم از پی تاریخ هاتفی می‌گفت — مکان امن ز نیکان بود بهشتْ آباد

پنجشنبه پنجم از قراچمن حرکت کردیم. پنج ساعت از دسته گذشته وارد ترکمانچای شدیم. مسافت سه فرسنگ بود و اراضی دو طرف راه زراعت و سبز و خرّم بود. یک فرسخ به ترکمانچای مانده، قریهٔ مهمان‌دوست و باغات آن در یسار جاده بود. در آنجا مَلَه هست و غربا را آمیزند. ترکمانچای در جلگهٔ منخفضی واقع است؛ ده بسیار بزرگی است و خانه‌های رعیّتی آنجا زیاد است و در این قریه عقد مصالحهٔ روس و ایران بسته شد.

جمعه ششم دو ساعت از دسته گذشته، از ترکمانچای حرکت کردیم و همه جا رو به مشرق می‌رفتیم. سه ساعت و نیم به غروب مانده وارد میانج شدیم. اراضی این راه تماماً سبز و خرّم و زراعت بود. در اواخر منزل راه سخت شد، به رودخانهٔ قوری‌گل که رسیدیم سوارهٔ لطفعلی خان شاطرانْلو که صد و پنجاه نفر است، با اکبرمیرزا پسر مرحوم قهرمان میرزا که حاکم سراب و شقاقی است، در عرض راه ایستاد و به استقبال آمده بودند. بیست نفر قزّاق را هم فرزندی ناصرالدّوله از اردو به استقبال فرستاده بود و راپورت

و نقشه اردو را هم فرستاده ضمناً خواهش کرده بود قدری مکث نماییم که افواج را حاضر کند. در کنار رودخانه پیاده شده نماز خوانده و غلیانی صرف نموده سوار شدیم و یک میدان به اردو مانده، به استقبال ما آمده، در نهایت آراستگی ایستاده بودند. سلام نظامی می‌دادند. به تمام صاحبمنصبان و آحاد افراد افواج و سوار، اظهار مهربانی نموده تفنگهای سوزنی آنها را گرفته تماشا کردیم. بسیار آراسته و با نظم بودند. بعد از آن به اردو رفته در چادر ناصرالدوله فرود آمدیم؛ توپ انداختند. مدّتی در آنجا نشسته، بعد از صرف چای و غلیان سوار شده به چادر خودمان که در پهلوی چشمه زده بودند آمدیم. تشریفاتی بجا آورده بودند؛ با ناصرالدّوله و اکبرمیرزا به صحبت پرداختیم.

شنبه هفتم برای آنکه مجدّداً به اردو با سلیمان پاشا برویم و اردو را ملاحظه نماید، در میانج توقّف نمودیم. حضرت ولیعهد ـ روحی فداه ـ تلگرافاً احوالپرسی فرموده بودند، جواب عرض کردم. سه ساعت به غروب مانده با سلیمان پاشا به طرف اردو رفتیم. نزدیک اردو سرباز و سوار و توپخانه مرتّباً ایستاده بودند. اول به توپخانه رفته از توپها امتحان کردیم و بعد تمام آنها را ملاحظه نموده به چادر ناصرالدوله رفتیم. افواج و سواره به طور دِفیلِه[1] با شکوه تمام از جلو چادر گذشتند و برابر چادر ناصرالدوله اسباب مشق جیم‌ناشتیک حاضر کرده مشق کردند؛ پاشا بسیار پسندید. بعد از صرف چای و غلیان به منزل و چادر خود آمدیم.

یکشنبه پنج ساعت از دسته گذشته، از میانج حرکت کردیم. بعد از یک فرسخ راه، به دامنهٔ قافلان‌کوه رسیدیم. از آنجا که گذشتیم، به پل رودخانه قزل‌اوزن رسیدیم. از پل که عبور کردیم، هوا بشدّت بنای باریدن را گذاشت؛ ناچار خود را فوراً به جمال‌آباد رسانیده در خانهٔ محمدقلی‌خان قراسوران‌باشی رفتیم. بخاری را روشن کردند، چای صرف نموده، قدری صبر کردیم که شاید باران بایستد؛ بالاخره شدت باران زیادتر شد، ما هم دو ساعت به غروب مانده، در عین بارندگی روانه شدیم. در بین راه باران ایستاد و یک ساعت و نیم از شب رفته به سرچم رسیدیم، سیل آمده بود و به این جهت در صحرا چادر نتوانستند برای ما بزنند، لهذا در یک خانه منزل کردیم که مَلّه داشت. متوکلاً علی‌الله در آنجا به سر بردیم.

---

۱. دفیله به معنای رژه است.

دوشنبه نهم از سرچم حرکت کردیم و غروب وارد نیک‌پی شدیم. اراضی این راه غالباً پیچ و خم داشت؛ رودخانهٔ زنجان هم در همه جا جاری بود. نیم فرسنگ به نیک‌پی مانده، تقی خان پسر مرحوم امیرالامراء با اسب و یدک از جانب جناب ایلخانی به استقبال آمده بود. کاغذی، جناب معزی‌الیه به ما نوشته بود. جواب نوشته و ضمناً اطّلاع داده بودم که منزل ما را در بیرون معیّن کرده، در باغ حاجی‌داداش چادر بزنند و از برای سلیمان‌پاشا سوار و کالسکه به استقبال بفرستند. راه نیک‌پی به واسطهٔ بارندگی زیاد، گِل چسبنده داشت و اسب به زحمت عبور می‌نمود.

سه شنبه دهم دو ساعت از دسته رفته، از نیک‌پی حرکت کردیم و دو ساعت به غروب مانده به باغ حاجی داداش که در زنجان برای ما معیّن شده بود وارد شدیم و چون درد دست اذیّت می‌نمود، پاشا را جلوتر با کالسکه و سوارهایی که جناب ایلخانی به استقبال فرستاده بود فرستادیم و خودمان قدری در بین راه مکث کرده، یکی دو ساعت عقب‌تر وارد شدیم. جناب ایلخانی هم با صاحبمنصبان و سوار و پاره‌ای از تجّار و اعیان، تا یک فرسخی به استقبال آمده بودند. همگی به طرف شهر آمده از پشت بارهٔ شهر دور زده به باغ مزبور وارد شدیم.

چهارشنبه یازدهم مهمان ایلخانی بودیم. به عمارت حکومتی رفتیم. خود ایلخانی تا درب عمارت استقبال نمود. وارد اطاق شده مشغول صحبت شدیم و غلیانی صرف نمودیم. چون عادت به نهار نداشتم، حمّام رفتیم و سایر اجزا با سلیمان پاشا و مهمانها نهار صرف کردند و تا عصر در آنجا مانده مراجعت کردیم.

پنجشنبه دوازدهم در باغ به سر بردیم. عصری ایلخانی آمد با او صحبت داشتیم و از صحبتهای او محظوظ شدیم.

جمعه سیزدهم از زنجان حرکت کردیم. ایلخانی و تمام صاحبمنصبانی که به استقبال ما آمده بودند مشایعت کردند. اراضی راه امروز بسیار خوب و باصفا و صحرا سبز و خرّم بود. ایلخانی و سایرین تا قریهٔ سایان آمدند. از آنجا وداع نموده رفتند؛ مسافت راه امروز تا سلطانیه پنج فرسنگ بوده و هوا هم ابر و بارندگی شد. به چمن سلطانیه که رسیدیم، مزرعه‌ای در سمت یمین دیده شد که تازه دو سال است احداث کرده‌اند. سه ساعت و نیم

به غروب مانده وارد عمارت شده با پاشا در آنجا منزل کردیم. ده دوازده حیاط و حمّامی در عمارت هست. حمّام خرابهٔ دیگر هم در خارج عمارت می‌باشد. سلطانیه سابقاً خانوار زیاد داشته و دو قنات دارد، یکی را به جهت زراعت می‌برند؛ آبش گوارا و سرد است و دیگری به عمارت می‌رود، به خوبی آب اولی نیست.

عمارت سلطانیه

این عمارت در بلندی واقع است و بانی آن خاقان مغفور ـ طاب‌ثراه ـ بودند. پس از آن در روزگار این دولت جاوید مدّت علیّه تجدید عمارت شده، بنای آن را به طرز بنای این زمان اختیار کرده‌اند. ابنیهٔ آن مرغوب و باصفا است و سرکار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ـ روحنافداه ـ چندین سفر با اردوی بسیار معتبر به این عمارت آمده‌اند و الحق از آثار خوب این دولت است.

شنبه چهاردهم دو ساعت و نیم از دسته گذشته، از سلطانیه حرکت کردیم. قدری که رفتیم، در سمت یمین گنبد کوچکی نمودار شد. گویند بقعهٔ امامزاده قاسم است که از اولاد حضرت موسی‌بن جعفر علیه‌السلام است. بعد از آن بقعهٔ امامزاده ابراهیم نمودار شد که نیز از اولاد حضرت موسی‌بن جعفر است. پس از آن در طرف یمین گنبد و آثار مخروبه‌ای از حجرات و مدرسه پدیدار شد. گویند که بقعهٔ سلطان چلبی است؛ از خانوادهٔ سلطنت بوده، خود را از آن مقامات خلع کرده به تحصیل علوم پرداخته، در اینجا وفات یافته است. بعد از آن بقعهٔ حسن‌کاشفی شاگرد علاّمه است که به جهت ترویج شریعت او را به این حدود فرستاده است. بعد از آن به خود قریهٔ سلطانیه رسیدیم که دهکده معتبری است. چمن بسیار وسیع دارد که در فصل بهار علف آن بسیار است. سابقاً هشتصد خانوار رعیّت داشته، ولی حالا دویست خانوار است و در خانهٔ سید محمّدباقر نامی قرآن به خط کوفی هست که گویند خط مبارک جناب سید سجّاد علیه‌السلام است. گویند سلطان سلیم عثمانی با قشون فراوانی به این چمن آمد و به طوری برف بود که لشکر وی قریب به هلاکت رسیدند. کثرت برف مایه قطع دعوا و حرف شد. و در سلطانیه گنبد بسیار عظیمی است که معروف به گنبد شاه خدابنده است و این دهکده در عهد سلاطین مغول شهر بزرگی بوده است.

شهر قدیم سلطانیه

سلطان محمد خدابنده بن ارغوان خان، در عهد برادر خود غازان خان، ایالت خراسان داشت. بعد از غازان‌خان به آذربایجان آمده پادشاه شد و خواجه رشیدالدّین فضل‌الله و خواجه سعدالدین را وزارت بخشید و شهر سلطانیه را دارالملک خود قرار داد. گویند طول این شهر دو فرسنگ و عرضش یک فرسنگ بوده است و مساجد و مدارس و مریضخانه داشته است و در این شهر گنبد عظیم بنا نهاده و مذهب تشیّع اختیار کرده است و اسامی ائمّه ـ علیهم‌السلام ـ را بر روی سکّه‌ها نقش نمود و بعد از سیزده سال سلطنت وفات یافته است. صاحب وصّاف که معاصر او بوده، در تاریخ وفات او این بیت را گفته:

از هفتصد و شانزده چو نه ماه گذشت درگاه و کلاه خسروی شاه گذاشت

و این دهکده که حالا موجود است، ارک شهر سلطانیه بوده و سایر آثار این شهر در زیر خاک است و این شهر از صدمات افغان خراب شده. در ایّام نادرشاه مجدّداً آباد شده، پس از آن باز خراب گردیده است.

گنبد شاه خدابنده

شکل گنبد مثمّن و مرتفع است. تقریباً هشتاد ذرع ارتفاع دارد و محیط آن نیز همین قدر است و در دیوار داخلهٔ گنبد آیات قرآن را به خط ثلث نوشته‌اند. میان طاقهای آن طلا و لاجورد داشته، ریخته محو شده است و در طاق آن شکست پیدا کرده. و سه در داشته و چهار ستون مرمر در آنجا بوده که در عهد خاقان مغفور به طهران آورده‌اند. در طرف جنوبی گنبد مکانی است که آن را تربت نامند. گویند از خاک نجف اشرف آورده به آنجا مالیده‌اند. چنین گویند که شاه خدابنده خیال داشته، جسد مبارک حضرت ولایت مآب را از نجف آورده در آنجا دفن نماید. آن حضرت را در خواب دید که این فرمایش را به او فرمودند، لهذا موقوف کرد فرمودند (شاه خدابنده سَنِنْکه سَنْده مَنِمْکه مَنْده) و در زیر سطح گنبد سرداب بزرگی است که می‌گویند خدابنده در آنجا مدفون است. راه سرداب

مسدود است و اجساد اشخاصی را که در سال قحطی مرده‌اند در میان آن سرداب ریخته‌اند و درب آن را مسدود نموده‌اند و در بالای در شمالی، سنگ کوچکی نصب کرده‌اند و این اشعار بر روی آن سنگ منقور است.

غلام حیدر و صفدر حسینی — که دارد از خدا امید رحمت
پی احداث این مسجد بکوشید — به توفیق خدا و حسن همّت
ز لطف حق به اتمامش رسانید — که در جنّت شود فائز به رحمت
برای توشهٔ عقبی به معنی — نباشد بهتر از این هیچ نعمت
به تاریخ بنایش هاتفی گفت — از این مسجد بری ره سوی جنّت

در پهلوی آن در، مسجدی است که گویند مسجد علویّه است. احتمال می‌رود که اشعار آن سنگ تاریخ بنای آن مسجد باشد. بالجمله بعد از تماشای گنبد سوار شده روانه گشتیم. چهار ساعت به غروب مانده وارد صاین‌قلعه شدیم. در میان آبادی، منزلی برای ما معیّن کرده بودند، ولی به آنجا نرفتیم و در چمن و کنار آب چادر زدند. بسیار باصفا و خوش هوا بود و راه امروز چهار فرسنگ.

یکشنبه پانزدهم یک ساعت و نیم از دسته گذشته از صاین‌قلعه روانه شدیم. منزل امروز قِروه که از توابع ابهرود است بود. چهار ساعت به غروب مانده، وارد آنجا شدیم و مسافت راه چهار فرسنگ بود. کالسکه‌ای که از طهران برای سلیمان پاشا آورده بودند در قروه رسید. در قروه چشمه‌ای است که گویند حضرت امیر(ع) نیزه خود را به آنجا فرو برده، این چشمه جاری شده. و در طرف شمال کوهی است آن را شترکوه نامند و شباهت به هیکل شتر دارد و در قروه مسجدی است که خراب شده، گنبد آن باقی است. کتیبه‌ها دارد. آجرهای بسیار بزرگ در آن مسجد دیده شد که نیم ذرع طول و چهار اصبع قطر داشت. گویند از بناهای امیر تیمور است.

دوشنبه شانزدهم یک ساعت از دسته رفته از قروه حرکت شد. در عرض راه چند قریه دیدیم؛ از آن جمله سیادهن است که باغات و آبادی معتبر دارد، ولی آب جاری ندارد و از آب چاه مشروب می‌شود. از آنجا گذشته به کَهَکْ رفتیم. کلانتر قزوین با آدم نوّاب ملک‌آرا تا آنجا آمد. مرا با پاشا به عمارت حکومتی دعوت نمودند. جواب نوشتم، به

بعضی ملاحظات به مهمانخانه دولتی خواهم رفت و پاشا را هم به آنجا خواهم برد.

سه شنبه هفدهم یک ساعت به دسته مانده از کَهَک حرکت شد. یک فرسنگ به شهر قزوین مانده سوارهٔ قراسوران و وزیر و اعیان شهر با سه یدک به استقبال آمدند. چهار ساعت از دسته گذشته وارد مهمانخانهٔ قزوین شدیم. عصری نوّاب والا ملک‌آرا به دیدن آمدند؛ چون به حاجی شیخ در تبریز وعده داده بودیم که در قزوین در خانه‌های آنها که عمارات خوبی است منزل نمائیم، محض آن وعده به خانهٔ ایشان رفتیم. پذیرایی خوبی نمود؛ شب را در آنجا توقف نموده فردا را هم خواهیم ماند و جناب حاجی میرزا محمود شب را به دیدن آمد.

چهارشنبه هیجدهم در قزوین توقف نموده، عصر به بازدید جناب حاجی میرزا محمود رفتیم. جناب معزّی‌الیه از علما و فضلا و تحصیل فضیلت را بر تجارت ترجیح داده‌اند. قرار بود از آنجا به بازدید نوّاب ملک‌آرا بروم، چون به شدّت هوا می‌بارید، رقعهٔ معذرت فرستادم.

پنجشنبه نوزدهم صبح از نوّاب ملک‌آرا بازدید نموده و از آنجا به مهمانخانه آمده روانه شدیم. منزل مهمانخانه کَوَنْده و مسافت چهار فرسنگ بود.

جمعهٔ بیستم از کَوَنْده حرکت کرده، مسافت هفت فرسنگ و منزل نیکی‌امام بود. اجزا و امیرزادگان در مهمانخانه زیاران نهار صرف کردند.

شنبه بیست و یکم از نیکی امام حرکت نموده، مسافت هفت فرسنگ و منزل شاه‌آباد بود. از شهر، مسعود میرزا و ابوتراب میرزا و میرزا محسن و بعضی از عمله‌جات به استقبال آمدند. از حضرت والا، آقای نایب‌السلطنه ـ روحی فداه ـ و جناب وزیر امور خارجه پاکتی رسید که فردا مأمور روس وارد شهر می‌شود و در یک روز دو تشریفات ممکن نمی‌شود، شما با سلیمان‌پاشا دوشنبه یا سه‌شنبه به شهر وارد شوید که فاصله‌ای میان ورود مأمور روس و سلیمان‌پاشا باشد. من هم جواب عرض کردم که پس فردا به شهر وارد خواهم شد.

یکشنبه بیست و دوم به سمت کَنْ رفتیم. پنج یدک از جانب آقای نایب‌السلطنه امیر کبیر ـ روحی فداه ـ با کشیکچی باشی خودشان به استقبال آمدند. وارد عمارت دیوانی

شدیم؛ محمد حسن میرزا و کامران میرزا و حاجی نصرالله میرزا و جناب صدر دیوانخانه و سایر شاهزاد گان و خوانین و احباب به تدریج آمدند و با آنها صحبت داشته رفتند. شب را در کَنْ ماندیم.

دوشنبه بیست و سیّم صبح وزیر دارالخلافه، مقارن حرکت ما رسید. چون در طرشت خیمه بر پا کرده، بعضی مستقبلین در آنجا بودند، با پاشا به آنجا رفتیم. سوار قزّاق و یدک و کالسکه از شهر به استقبال آورده بودند. صاحب اختیار و کُنْتْ وزیر پولیس و امیرآخور حضرت اقدس والا ولیعهد ـ روحی فداه ـ و حاجی صدرالدّوله و نایب سفیر کبیر در خیمه حاضر بودند. بعد از صرف شیرینی و چای و غلیان، با جناب پاشا به هیئت اجتماع با نهایت احترام وارد شهر شدیم. در نزدیکی میدان توپخانه با جناب پاشا خداحافظی کردم. او به طرف باغ لاله‌زار به منزل خود رفت و ما هم به منزل خود آمدیم و شکر خدای را بجا آوردیم که از این سفر به سلامت مراجعت نمودیم. چون در این سفر سعادت اثر در خاک دولت علیّه عثمانی و در حدود دولت بهیّه روس لازمهٔ پذیرایی از این چاکر درگاه به عمل آوردند، لهذا مراتب مهربانی و پذیرایی آنها را به عرض خاک پای مبارک سرکار اعلیحضرت قدر قدرت همایونی ـ روحنافداه ـ رسانیده استدعای نشان برای بعضی از آنها نموده قبلهٔ عالم هم از فرط مرحمت ملوکانه استدعای چاکر را مقرون به اجابت فرمودند و بیست و شش قطعه نشان شیر و خورشید و مدال، موافق درجاتی که معین است عنایت فرمودند که با فرامین برای آنها ارسال شود. آنچه برای اجزای بادکوبه ارسال شد، از این قرار است.

جناب ویش گُوِرْناطوْر نشان شیر و خورشید از درجهٔ اول. کاستانْتین زدیسکُوف نشان شیر و خورشید از درجهٔ سیم. اَلِکْسانْدرْ حاکم بالاخانه و سوارخانه نشان شیر و خورشید درجه سیم. اجزای اُدِسا: رفائِوِیچ قونسول بلجْیکْ نشان شیر و خورشید از درجهٔ دوم. پسر رفایویچ مزبور نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم. مشهدی حسن مترجم یک قطعه مدال. اجزای مدینه منوّره: احمد فاضل پاشای محافظ نشان شیر و خورشید با حمایل از درجهٔ اولی. ابراهیم افندی نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم مِمْباشی نشان شیر و خورشید درجهٔ پنجم. اجزای شام: حسین فرزی افندی ملقّب به

مشیر پاشا نشان شیر و خورشید با حمایل از درجه اولی. متصرّف پاشا ابراهیم ادهم نشان شیر و خورشید از درجهٔ سیّم. حسن پاشای میرلوا نشان شیر و خورشید از درجهٔ سیّم. اسماعیل افندی قرل آقای حربیّه نشان شیر و خورشید از درجهٔ سیم. قوتلر نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم. حسن آقا ممباشی نشان شیر و خورشید از درجهٔ پنجم. جرجیس افندی نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم. هارون افندی مترجم نشان شیر و خورشید از درجهٔ پنجم. حاجی جواد نایب قونسول نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم. یوسف افندی نشان از درجه سیم. اجزای قدس شریف: یوسف افندی مترجم نشان از درجه پنجم. مصطفی عاصم ممباشی نشان از درجهٔ پنجم. عالیجاه کیلای شِفْ نشان شیر و خورشید از درجهٔ سیم. چنیک افندی نشان شیر و خورشید درجهٔ چهارم. مُوسُیو ژابه نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم. میرزا فرج خادم گمرک نشان شیر و خورشید از درجهٔ پنجم. آدم نواب جانشین مدال نقره. اجزای پُوتی: موسیو تکْرانْ قونسول نشان شیر و خورشید از درجهٔ چهارم است. اجزایی که خلعت داده شد: شیخ محسن نردینی طاقه شال. احمدبن مشواط عبا. سالم‌بن راشد عبا. طاهر نردینی عبا.

قدتمّت فی یوم چهارشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاخری سنه ۱۳۲۳

خاتمه به قلم‌کاتب

بر ارباب عزّت و اعتبار و صاحبان شرافت و افتخار مشهود است که مرحوم مغفور حاج سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه ابن مرحوم مبرور خلد مقام عبّاس میرزا نایب‌السلطنه و ولیعهد خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار ـ طاب‌ثراه ـ هم از اجلهٔ شاهزادگان محترم و اکابر حکمرانان و سرداران مُعظم و فردوس مکان ناصرالدین شاه شهید ـ نورالله مضجعه ـ را گرامی عم بود، در سنهٔ یک‌هزار و دویست و نود و هفت هجری که سنین عمرشان به شصت و پنج سال رسید، مصمّم زیارت بیت‌الله الحرام و قبر مطّهر حضرت خیرالانام و ائمهٔ بقیع ـ علیه و علیهم‌الصلوات والسلام ـ گردیده، در روز بیست ونهم شهر شعبان سنهٔ مزبوره از دارالخلافه طهران به قزوین و رشت و انزلی و بادکوبه و اسلامبول و جدّه به مکه مُعظمه مشرّف شده؛ پس از طواف و ادای اعمال حج، به مدینه منوّره

و زیارت مرقد حضرت خیرالبریّه و ائمّة‌الامّه تشرف جسته، از آنجا به بیت‌المقدس و سیاحت شامات و مصر و بیروت، مُجدّداً به اسلامبول رفته، بعد از چند روز توقّف، از آنجا به بندر پوتی و بلاد قفقاز، به آذربایجان و زنجان و قزوین و روز بیست و ششم شهر جمادی الاخره سنهٔ ۱۲۹۸ وارد طهران گردیدند و در تمام ممالک و ولایات داخله و خارجه لوازم احترامات و پذیرایی را نسبت به آن مرحوم، معمول داشته، در همه جا با کمال تبجیل و توقیر و تعظیم وارد و خارج شدند و احوالات یومیهٔ خود را در این مسافرت همه روزه از قرار تقریر خودِ شاهزاده مبرور، مرحوم میرزا رضای منشی‌باشی که ملازم رکابشان بود، در رقعه‌های کاغذ به خط سریع تحریری خفی مسودّه مانند نوشته و آنچه ممالک و مسالک و ولایات و قصبات و منازل و مراحلی، برّاً و بحراً، در این مسافرت دیده و پیموده بودند با وقایع اتفاقیه که از آن جمله اطفاء نایرهٔ فساد شیخ عبیدالله به توسط شاهزاده مبرور در بابعالی است، در این سفرنامه نگاشته که بعد از مراجعت به طهران استنساخ نموده، به طبع برسانند و تاکنون سفرنامهٔ این شاهزادهٔ بزرگ به همان حالت مُسوّده در طاق اهمال مانده، نه خود شاهزادهٔ مرحوم و نه اعقاب والا مقامشان به صرافت استنساخ و طبع آن نیفتادند. از آنجا که آثار بزرگان را باقی و بزرگ داشتن وظیفهٔ حمیدهٔ بزرگان است، در این عهد خجسته مهد که اورنگ سلطنت ایران زمین به وجود اقدس مبارک سلطان‌السلاطین و خاقان‌الخواقین بندگان اعلیحضرت ضل‌الله فی‌الارضین الملک العادل الباذل، شاهنشاه اسلامیان پناه مُظفّرالدّین ـ ابدالله دولته و سلطنته ـ با شکوه و تزئین است، حضرت مستطاب اجلّ اکرم امجد افخم اعظم عالی بندگان آقای حسین قلیخان مخبرالدّوله، وزیر کُلّ تلگرافخانه‌های ممالک ایران که اباً عن جّدٍ در ترویج ارباب هنر و نشر کمالات و رواج معارف و علمیّات، مساعی مشکوره داشته، جدّی وافر و جهدی متکاثر دارند و اوقات لیل و نهارشان، بعد از انجام مشاغل و مهمّات وزارتی و شخصی مصروف مطالعه و جمع کتب است، مُسوّدهٔ این سفرنامه را به تقریبی دست آورده، در صدد استنساخ بر آمدند که نسخه‌ای از سفرنامهٔ آن شاهزادهٔ بزرگ برای مطالعه و ضبط کتابخانه خودشان داشته در روزگار به یادگار باقی و بر قرار بماند، این چاکرِ خود را احضار و امر فرمودند که کاتبی را به جهت استکتاب و استنساخ آن انتخاب

و اختیار نماید. حسب‌الامر مبارکشان در صدد بر آمده به هر یک از کُتّاب که تکلیف نمود، به این جهت معتذر شدند که از عهدهٔ قرائت نسخهٔ مُسوده بر نمی‌آئیم مگر دیگری که تواند برای ما بخواند تا آنکه نوشته شود. این کار هم مُیسّر نبود و اهمال و تعویق در اجرای امر مطاعشان سزاوار چاکری ندانسته، لهذا با وجود ضعف چشم و با آنکه به خدمت معیّن بلاتعطیل مأمور بودم، خود اقدام به نوشتن آن نمودم و در مدّت پنج ماه به اتمام رسانید و از اجرای فرمایش حضرت معظم‌له خود را نیکبخت دانست. رجای واثق آن است که این خدمت کوچک، لاحق خدمات بزرگ سابق را در حضور مرحمت ظهور مبارکشان مشهود و متذکّر سازد.

و انا العبد الاقل الفانی علی علی‌آبادی مازندرانی، نوادهٔ مرحومان نصیرالملک اباً و میرزا تقی آقا اُمّاً. قد تمّت الکتاب بعون الله الملک الوهّاب، فی شهر جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۳.

تمام شد کار تصحیح و آماده کردن سفرنامهٔ حسام السلطنه در محرم الحرام سال ۱۴۱۶ هجری قمری مطابق با خرداد ماه ۱۳۷۴ شمسی. خداوند به منّ و کرم خود قبول فرماید.

رسول جعفریان

فهرست راهنما

آبسکون، ۵۷
آبشاران، ۵۴
آب شاهرود، ۳۱
آتشبازی در منی، ۱۲۳
آجا، ۲۷۲
آجودان حضور، ۸۴
آجودان حضور سلطان، ۶۸
آخته، ۲۹۹
آدم، ۱۲۸
آذربایجان، ۲۹، ۲۷۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۳، ۳۱۸
آستانهٔ مبارکهٔ چهار امام(ع)، ۱۵۲
آستانهٔ مقدّسه رضویّه، ۴۱
آسیا، ۷۰، ۸۹، ۹۱
آسیای حضرت صدیقه طاهره(س)، ۱۵۷
آسیای صغری، ۱۹۰
آفریقا، ۷۴، ۸۹، ۹۱
آقا بابا، ۳۰، ۳۱
آقاباقر ارباب، ۲۸
آقا حسن وکیل دولت انگلیس، ۷۸، ۱۲۹
آقاداش سلطان حاکم منجیل، ۳۲
آق‌استفا، ۲۹۸، ۳۰۳
آقا علی‌اکبر تاجر، ۵۱
آقامحمدخان، ۲۷، ۳۲، ۲۹۴، ۲۹۷
آلابیکی، ۱۰۱
آلای بیک، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۳۳، ۱۳۵
آلای بیک ضبطیه، ۱۸۶
آلْ کِت، ۲۹۷
آلمان، ۲۰۳
آمنه، ۱۲۶
آناطولی، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۲۶۸
آناطولی حصاری، ۷۰
آنتیق خانه، ۲۶۵، ۲۶۶
ائمّه اربعهٔ بقیع ـ علیهم‌السلام ـ ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۲، ۳۱۷
ائمّه(ع)، ۳۱۳

ائمّةالامّه، ۳۱۸
ابراهیم(ع)،۱۱۲، ۱۱۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲
ابراهیم ادهم، ۱۸۶، ۳۱۷
ابراهیم اصفهانی، ۲۰۱
ابراهیم افندی، ۸۵، ۳۱۶
ابراهیم بن صلاح الدین، ۱۹۷
ابراهیم پاشا، ۲۵۵، ۲۵۷، ۱۶۶
ابراهیم تبریزی، ۵۸، ۲۰۱
ابراهیم رئیس خواجه‌های حرم، ۱۱۷
ابن الوردی، ۲۵۳
ابن حجر، ۲۰۹
ابن عساکر، ۱۱۱
ابوالضباع، ۱۳۷
ابوالضباع (منطقه)، ۱۳۶
ابوالعباس مرسی، ۲۴۵
ابوالفتح میرزا، ۲۷۶
ابوالفضل محمّدبن عبدالرحمن‌بن نوّاب عبداللطیف خان بهادر، ۸۳
ابوالقاسم یزدی، ۳۵
ابوالمعالی المشرف، ۱۱۱
ابوالنصر میرزا، ۳۰، ۳۹، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۶۴، ۸۱، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۳۵، ۲۷۸
ابوالهَوْل، ۲۵۹
ابوایّوب انصاری، ۱۵۶، ۲۸۱
ابواء، ۱۲۶
ابوبکر، ۱۴۸
ابوتراب میرزا، ۳۱۵
ابوحمص، ۲۴۷
ابوسعد سنجر جاولی، ۲۳۳
ابوطالب(ع)، ۱۲۶
ابوطاهر سلیمان قرمطی، ۱۱۲
ابوعبیدهٔ جرّاح، ۱۴۸
ابوعمرو جماعیلی مقدس، ۱۹۸
ابوهریره، ۱۴۸، ۱۵۲
ابهرود، ۳۱۴
ابی‌الکیزان، ۹۹
ابی‌الهول، ۲۶۲
ابی‌غَوْش، ۲۰۸، ۲۳۵
اتحاد دولتین علیتین، ۷۹، ۲۰۹
اِتِل، ۵۷
احمد افندی، ۱۶۸، ۲۰۰
احمد افندی مهردار ایالت شام، ۱۸۸
احمد افندی، ناظر سرای، ۲۴۸
احمدبن حنبل، ۱۴۸
احمدبن مشواط، ۳۱۷
احمدبیک، ۸۴، ۲۴۰
احمد پاشا، ۲۵۷
احمد پاشا محافظ و ضابط محروسهٔ مصر، ۲۴۷
احمد پاشای رأفت، محافظ اسکندریّه، ۲۴۱
احمدخان، ۳۳
احمد خراسانی، ۲۰۴
احمد رئیس مجلس بلدیّه یافه، ۲۰۴
احمد راسم پاشا، ۸۵، ۸۷، ۸۸
احمد فاضل‌پاشا محافظ مدینه، ۱۳۹، ۱۵۵، ۳۱۶
احمد ویشقونسول عکّه، ۲۳۹
اخنث‌بن خضاعه، ۱۵۲

اخوه(پولی که اعراب می‌گرفتند)، ۱۳۳ ۱۳۶
اخیوبس ملک منف، ۲۶۱
ادارهٔ پولیس، ۵۸
ادارهٔ حکومت گیلان، ۴۱
ادارهٔ نظارت، ۱۸۹
اُدِسا، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶
ادهم افندی، ۸۴
ارامنه، ۷۲، ۲۰۳، ۳۰۰
ارامنهٔ ایروان، ۲۸۷
ارّان، ۲۹۱
اربع، ۲۲۹
اردوی شامی، ۱۳۵
اردوی مصری، ۱۳۵
ارس، ۳۰۴
ارض اقدس، ۴۶
ارض روم، ۲۵۳، ۲۸۶
ارغون الکاملی، نایب شام، ۲۲۴
ارکان حربیّه، ۱۹۷
ارک شهر سلطانیه، ۳۱۳
اَزْکی، ۲۶۸
ارل، ۶۲
ارمنیها، ۲۹۵
ارمنیّه عثمانی، ۲۹۱
اروپ، ۷۰، ۲۷۰
اروپا، ۷۲، ۸۹
ازمیر، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۳
اَزمین، ۶۳
ازواج نبی، ۱۴۴
ازهر بن امام زین‌العابدین، ۳۶
اِسْپار، ۲۶۸
اِسْپال مقوری، ۲۶۸
اسپانیا، ۱۸۶، ۲۰۵
اسپیله (نوعی ماهی)، ۴۵
اِسْتاراسیل اسکی، ۲۹۲، ۲۹۳
استرآباد، ۵۷
استرالیا، ۷۴
استفتن صاحب، ۶۱
استوانهٔ ابی‌لبابه، ۱۴۱
اسحاق بن ابراهیم، ۲۳۰
اسحاق بن جعفر الصادق(ع)، ۲۵۸
اسحاق(ع)، ۲۱۹، ۲۲۹
اسحاق میرزا، ۳۰
اسرائیلین، ۲۳۸
اسرافیل، ۲۱۷
اسطوانه تهجّد، ۱۴۵
اسطوانه مخلقه، ۱۴۵
اسطوانهٔ ابی‌لبابه، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۰
اسطوانهٔ حنّانه، ۱۴۵
اسطوانهٔ سریر، ۱۴۵
اسطوانهٔ عایشه، ۱۴۵
اسطوانهٔ محرّس، ۱۴۵
اسطوانهٔ وفود، ۱۴۵
اِسْکازبن‌تو، ۲۶۸
اسکله یافه، ۲۰۴
اسکلهٔ ازمیر، ۲۷۱
اسکلهٔ انزلی، ۴۰
اسکلهٔ پورت سعید، ۸۹
اسکلهٔ جدّه، ۱۰۱

اسکندر، ۲۴۲
اسکندر بیک مترجم اول، ۲۰۱
اسکندریّه، ۱۰۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۷، ۲۶۹
اسکودار، ۷۲
اسکوسرا، ۷۱، ۷۲
اسلامبول، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۳۰، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۱۷، ۳۱۸
اسماعیل افندی قرل آقای حربیّه، ۳۱۷
اسماعیل بیک، ۳۰۱، ۳۰۴
اسماعیل بیک قرّل آقاسی، ۱۸۵، ۱۸۹
اسماعیل پاشا، ۹۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۶۲
اسماعیل پاشای محافظ، ۸۹
اسماعیل(ع)، ۱۱۵
اسماعیلیّه(دولت)، ۳۰
اسماعیلیّه(شهر)، ۹۲، ۹۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۳
اَشنا، ۲۵۲
اشرف شعبان بن حسین، ۲۲۵
اصحاب کهف، ۱۹۸
اصطبل عنتر، ۱۶۴
اصلانخان، ۳۳
اطریش، ۶۳
اعتضادالسلطنه، ۲۶، ۳۳
اغذیهٔ ایرانی، ۵۸
اغذیهٔ فرنگی، ۵۸
افریبوبن هَزجیب، ۲۶۲
افریدون بن القیان، ۲۱۲
افسرالدّوله، ۲۷۶
اکبرآباد، ۲۶
اکبرخان بیگلربیگی انزلی، ۳۶، ۳۹، ۴۳
اکبرخان بیگلربیگی سرتیپ، ۳۷
اکبرخان (قونسول ایران در بادکوبه)، ۵۱
اکبر معمار(استاد)، ۳۲
اکبرمیرزا پسر مرحوم قهرمان، ۳۰۹، ۳۱۰
اَلِکْساندرْ حاکم بالاخانه، ۳۱۶
المستنصربالله، ۲۳۲
المعزّلدین الله، ۲۵۱
آلَموُتْ، ۳۰
النجه چای، ۳۰۲
آله، ۱۶۹
اِلْهامه، ۲۰۱
الهامی پاشا، ۲۵۷
اِلْیا(زوجهٔ یعقوب)، ۲۲۹
الیاس‌بن عبدالله، ۲۰۷
الیس، ۲۳۲
ام الضّباع، ۱۳۲
امام جمعه طهران، ۲۷
امام جمعهٔ اردبیل، ۷۸
امامزاده ابراهیم، ۳۱۲
امامزاده ده شیخ، ۵۰
امامزاده علی‌نقی، ۲۸
امامزاده قاسم، ۳۱۲
امامزاده ...(کنار سفیدرود)، ۳۴

امامزاده لال شوی، ۳۸
امامزاده معصوم، ۲۸
امام‌زاده نیکی امام، ۲۷
امامزاده هادی، ۲۸
امامزاده هاشم، ۳۵، ۳۶
امامزداه بی‌بی‌هیثت خواهر امام رضا(ع)، ۵۰
امامقلی پیشخدمت، ۳۹
امپراطور اسپانیول، ۹۲
امپراطور اطریش، ۹۲
امپراطور امریکا، ۹۲
امپراطور بلجیک، ۹۲
امپراطور پروس، ۹۲
امپراطور دولت نمسه، ۲۳۵
امپراطور رم، ۹۲
امپراطور روس، ۹۲، ۲۷۶
امپراطور سوئد نُروژ، ۹۲
امپراطور فرانسه، ۹۲
ام‌حبیبه بنت ابی‌سفیان، ۱۵۱
امریکا، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۶۴
امّ‌سلمه بنت امیّه، ۱۵۱
ام‌کلثوم بنت رسول الله (ص)، ۱۵۱
امیرآخور، ۳۱، ۳۱۶
امیرالامراءالعظام، ۳۳
امیر عبدالقادر پاشای مغربی، ۱۹۷
امیرنظام، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹
امین افندی، ۱۸۹
امین‌السلطان، ۲۸
امین‌الملک، ۲۶
امین پاشا کماندان عسکر بیروت، ۲۰۱
امین خلوت، ۷۹
امین صره، ۱۳۶، و نک: صره امین
انابلس، ۲۱۵
اناخاتون، ۳۰۶
انزلی، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۲۹۲، ۳۱۷
انس‌الجلیل، ۲۱۷
انصار، ۱۴۴
انگلیس، ۶۱، ۱۰۲، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۷۸، ۲۸۳
انگلیسیها، ۹۴
انگور مشک، ۸۷
انوشیروان عادل، ۵۵
انوشیروان میرزا، ۳۰۸
آوْپ لی سیخَه، ۲۹۰
اوچ کلیسیا، ۳۰۱، ۳۰۴
اَوْچلی، ۲۹۰
اُورشلیم، ۲۱۱
اوزان آذا، ۲۷۱
اوزان تلی، ۲۹۸
اونیاشی، ۲۴۸
اهرام، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵
اهل بیت حضرت سیدالشّهدا، ۱۹۱
اهل بیت(ع)، ۱۹۷
اهل تسنّن، ۱۵۴، ۱۹۴، ۲۵۷
اهل تشیّع، ۱۱۹، ۱۲۰
ایران‌پولی، ۳۰۵
ایرانیهای بادکوبه، ۵۱
ایرانی‌های حاجی طرخان، ۵۸
ایروان، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳
ایطالیا، ۹۱، ۱۸۶، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۷۹

ایلخانی، ۳۱۱
آیلَز، ۲۹۹
اینه بولی، ۲۸۴
ایوان کوه صفا، ۱۰۸
ایّوب علیه‌السلام، ۱۸۳
بئر اریس، ۱۶۱
بئرالعذب، ۱۳۲، ۱۳۸
بئرالماشی، ۱۳۲، ۱۳۸
بئر ایّوب، ۲۰۸، ۲۱۵
بئر بصه، ۱۶۱
بئر بضاعه، ۱۶۱
بئر جَبْری، ۱۶۳
بئر جدیدی، ۱۶۶
بئر حاء، ۱۶۱
بئر حصان، ۱۳۲
بئر رضوان، ۱۳۲، ۱۳۵
بئر رومه، ۱۶۱
بئر زمرّد، ۱۶۷
بئر عباس، ۱۳۲
بئر عثمان، ۱۶۳
بئر عسفان، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴
بئر علی، ۱۳۹
بئر عهن، ۱۶۱
بئر غرس، ۱۶۱
بئر مُرّ، ۱۰۳
بئر مستوره، ۱۳۲
بئر معظّم، ۱۷۲
بئر نسیف، ۱۶۳
باب‌ابراهیم، ۱۱۱
بابابوزنی، ۲۷۲
باب اجیاد الصغیر، ۱۱۱
باباحسن، ۳۰۶
باب اسرائیل، ۲۱۸
باب‌الابواب، ۵۷
باب‌الاسباط، ۲۱۳، ۲۲۴
باب البازان، ۱۱۱
باب‌البّراق، ۲۲۴
باب‌البریدیّه، ۱۹۴
باب البسطی، ۱۱۲
باب‌البغله، ۱۱۱
باب‌البوابجیّه، ۱۹۱
باب‌التّوبه، ۲۲۳
باب‌التوما، ۱۹۱
باب‌الثاغور، ۱۹۱، ۱۹۵
باب‌الثرایا، ۱۹۱
باب‌الجابیه، ۱۹۱
باب‌الجبل، ۱۴۳
باب الجثه، ۲۱۸
باب‌الجمعه، ۱۴۳
باب‌الجنائز، ۲۲۴
باب‌الجیاد، ۱۱۱
باب‌الحدید، ۲۲۴
باب‌الحنّاطین، ۱۱۲
باب‌الحیطه، ۲۲۴
باب‌الخلیل، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۴
باب‌الدّاعیه، ۲۱۳
باب الدریّه، ۱۱۲
باب‌الّرباط، ۲۲۹

باب‌الزّجه، ۲۱۳
باب‌الرحمه، ۱۱۳، ۱۴۱، ۱۴۶، ۲۲۳، ۲۲۴
باب الرداع، ۱۱۲
باب‌الزیاده، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۹۳
باب‌السّاعات، ۱۹۳
باب‌الساهره، ۲۱۳
باب السدّه، ۱۱۲
باب السکینه، ۱۱۲، ۲۲۴
باب‌السلاّم، ۱۱۱، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۶۰
باب‌السلام (دمشق)، ۱۹۱
باب‌السّلسله، ۱۹۳، ۲۱۴
باب‌الشام، ۱۴۳، ۲۱۳
باب‌الصغیر، ۱۹۱
باب‌الصّفا، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۷
باب‌العامود، ۲۱۳
باب‌العبرانیه، ۱۹۳
باب العتیق، ۱۱۲
باب‌العظیم، ۲۲۴
باب‌العماره، ۱۹۱
باب‌العمره، ۱۱۱
باب‌العمود، ۲۱۳
باب العنبریّه، ۱۴۳
باب‌العوالی، ۱۴۳
باب‌الغانم‌المقدس، ۲۲۴
باب‌الغوانمه، ۲۲۴
باب‌الفرادیس، ۱۹۱، ۱۹۳
باب‌الفرج، ۱۹۱
باب القاضی، ۱۱۲
باب‌القُبا، ۱۴۳
باب القبطی، ۱۱۲
باب‌القطّانین، ۲۲۴
باب‌الکوفه، ۱۴۳
باب‌الکیسان، ۱۹۱
باب‌المتوضّاء، ۲۲۴
باب المجاهدین، ۱۱۱
باب‌المجیدیّه، ۱۴۳
باب المحراب، ۲۱۳
باب‌المغاربه، ۲۱۳، ۲۲۴
باب‌النّاظر، ۲۱۰
باب‌الناظر، ۲۲۴
باب‌النبی، ۱۱۲، ۲۲۴
باب‌النساء، ۱۴۶
باب‌الوادی، ۲۰۸
باب‌الیوسف، ۲۲۸
باب‌ام‌هانی، ۱۱۱
باب بولس، ۱۹۱
باب جبرئیل، ۱۴۶
باب‌جیرون، ۱۹۳
باب حناطین، ۱۳۱
باب دارالعجله، ۱۱۲
باب داودیّه، ۱۱۲
باب سرّالصغیر، ۲۱۳
باب شرف‌الانبیاء، ۲۲۴
باب صِهْیونْ، ۲۱۳
باب عاتکه، ۱۴۶
بابعالی، ۷۹، ۸۵، ۱۹۰، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۱۸
باب عبّاس، ۱۱۱

باب عزوره، ۱۱۲
باب علی، ۱۱۱
بابل، ۲۲۹
باب‌مجدیّه، ۱۴۷
باب مدرسةالشریفه، ۱۱۱
باب مروان، ۱۴۶
بابیله، ۱۹۵
بادکوبه، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۷، ۲۹۲، ۳۱۷
بازار برده فروشان، ۱۲۹
بازارچه پنجشنبه، ۳۶
بازارچهٔ دوشنبه، ۳۶
بازارچهٔ شاه آقاجی، ۳۷
بازار عطّاران(در محدودهٔصفا و مروه)، ۱۰۹
باستیان، ۴۲
باسمج، ۳۰۸
باش آجق فرنگی، ۲۸۸
باش لرزاش، ۳۰۴
باش نوزْاشنْ، ۳۰۱
باطوم، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۹
باغچه آواسی، ۲۷۱
باغچه حضرت زهرا(س)(در مسجدالنبی)، ۱۴۷
باغچه ملتّی، ۹۰، ۵۹، ۸۰، ۱۹۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۵
باغ حاجی داداش، ۳۱۱
باغ شُبری، ۲۶۳
باغ شوکانی، ۲۶۳، ۲۶۴
باغ ناصریّه، ۳۸، ۳۹
باغ نزهت، ۲۴۳، ۲۶۳
باکو، ۵۰
بایزید عثمانی، ۳۰۰
بیک، ۶۹، ۸۱، ۸۴
بت‌پرست، ۵۶
بَحْرا، ۱۰۳
بحر ابیض، ۲۵۲، ۲۵۴
بحر احمر، ۲۵۲
بحر اخضر، ۲۵۳
بحرالانساب، ۳۶
بحرالانساب(کتاب)، ۲۸
بحر حبشه، ۲۵۳
بحر خزر، ۳۳، ۵۶، ۳۰۷
بحر روم، ۱۹۰، ۲۵۳
بحر قلزم (دریای احمر)، ۹۷
بحر محیط، ۲۵۳
بحر نوبه(دریای احمر)، ۹۷
بحرین، ۱۱۲
بخت‌النصر، ۲۱۲
بدرالجمالی، ۲۳۲
برج داود(ع)، ۲۱۲
برج دختر، ۵۰
برج سلطانی، ۴۱
بِرکِه ماجِنْ، ۱۰۶
برکةالسبع، ۲۴۷
بُرلُس، ۲۴۰
برهان‌الدین بن جماعه، ۲۲۲
بریّه، ۲۰۷
بزچلّو، ۲۹۸
بُشغور، ۶۵
بسقو، ۲۹۷
بشیک‌طاش، ۷۰، ۷۳

بصره، ۸۳، ۲۵۳
بطریق آرْمَن، ۲۰۸
بطن‌الغول، ۱۷۵
بقعهٔ ابی‌ایّوب انصاری، ۲۸۱
بغداد، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۱۷
بقعه صفیّه و عاتکه، ۱۵۲
بقعهٔ ائمهٔ اربعه، ۱۵۲
بقعهٔ ابراهیم بن رسول الله (ص)، ۱۶۰، ۱۵۱
بقعهٔ ابوسعید خدری، ۱۵۲
بقعهٔ ازواج النبی، ۱۶۰
بقعهٔ بَخٌ بَخٌ، ۲۲۳
بقعهٔ حسن کاشفی شاگرد علاّمه، ۳۱۲
بقعهٔ حضرت ابراهیم(ع)، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳
بقعهٔ حضرت اسحاق(ع)، ۲۳۲
بقعهٔ حضرت زینب (مصر)، ۲۴۹
بقعهٔ حضرت مریم(ع)، ۲۲۶
بقعهٔ حضرت یعقوب(ع)، ۲۳۳
بقعهٔ حضرت یوسف (ع)، ۲۳۳
بقعهٔ حلیمهٔ سعدیه، ۱۵۲، ۱۶۰
بقعهٔ حمزهٔ سیدالشهداء، ۱۵۴
بقعهٔ راجیل، ۲۳۴
بقعهٔ راجیل مادر حضرت یوسف، ۲۲۷
بقعهٔ رأس‌الحسین، ۲۴۹، ۲۵۰
بقعهٔ رأس یحیی(ع)، ۱۹۶
بقعهٔ رفقه‌زوجهٔ اسحاق، ۲۳۲
بقعهٔ ساره، ۲۳۲
بقعهٔ سر حضرت یحیی، ۱۹۳
بقعهٔ سلطان چلبی، ۳۱۲
بقعهٔ عثمان، ۱۵۲
بقعهٔ عقیل بن ابی‌طالب، ۱۵۲، ۱۶۰
بقعهٔ فاطمه،(خواهرعلی‌بن‌موسی‌الرضا)، ۳۸
بقعهٔ فاطمهٔ بنت اسد، ۱۵۲
بقعهٔ لایقه زوجهٔ یعقوب، ۲۳۳
بقعهٔ مالک‌بن انس، ۱۵۲
بقعهٔ مبارکه رقیّه، ۱۹۷
بقعهٔ محیی الدین عربی، ۱۹۹
بقعهٔ نافع، ۱۵۲
بقیع، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۱
بکر افندی، ۱۸۹
بلاط، ۱۸۱
بَلاّعه، ۱۶۶
بلاغ، ۲۵۲
بلال، ۱۲۸
بلخ، ۲۵۳
بلغار، ۷۲
بَلْقا، ۱۸۰
بله کوری، ۲۹۰
بندر اریکلی، ۶۶
بندر پوتی، ۲۸۸، ۳۱۸
بندر رشید، ۲۵۴
بندر گز، ۴۵، ۴۶، ۴۷
بنو داریّه، ۲۳۰
بنی‌اسرائیل، ۹۳، ۲۰۷، ۲۳۱
بنی‌امیه، ۱۴۴، ۲۲۱، ۲۳۳
بنی سویف، ۲۵۲
بنی‌شیبه، ۱۲۹
بنی‌عباس، ۱۴۴
بنی‌غانم، ۲۲۴

بنی‌نجّار، ۱۴۴، ۲۸۱
بورون‌آباد، ۲۷۰
بوشهر، ۱۰۲
بوصیر، ۲۴۵
بوضیا، ۷۲
بوغازاسلامبول، ۶۵، ۷۰
بوغاز مُرداب، ۴۲
بولاغ، ۲۶۵
بویضا، ۲۱۳
بویکْ ذری، ۳۰۱
بهرام قهوه‌چی، ۳۹
بیت‌الاحزان، ۱۵۲
بیت‌الدین، ۲۰۱
بیت‌اللَّحم، ۲۱۳، ۲۳۴
بیت‌الله‌الحرام،۴۷، ۹۰، ۱۱۴، ۴۶، ۱۰۶،۱۱۷، ۳۱۷
بیت‌المقدس، ۱۳۲، ۱۵۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹ – ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۵، ۳۱۸
بیدستان، ۲۸
بیروت، ۱۵۵، ۱۸۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۳۹، ۳۱۸
بیضا، ۱۰۴، ۱۰۶
بیعت عقبه، ۲۸۱
بیک‌اوغلی، ۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸
بیک اوغلی، ۸۲
بیک‌کندی، ۳۱
پاپن صاحب، ۴۰
پاتِمس، ۲۶۸
پاچنار، ۳۱
پادشاه ایتالیا، ۹۲
پادشاه برزیل، ۹۲
پادشاه پرتقال، ۹۲
پادشاه خطا، ۳۰۶
پاریس، ۷۶، ۸۳، ۲۳۸، ۲۷۴
پاولی، ۶۳
پرنْس ورانسوف، ۲۹۶
پسکاویج، ۶۴
پشته، ۳۴
پطرزبورغ، ۶۳، ۲۹۳، ۲۹۵
پطْروشکی، ۵۵
پُل آجی، ۳۰۶
پل وشان، ۳۲
پُوت (واحد وزن)، ۴۶
پوتی، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰
پورت سعید، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۲۳۹
پی‌چی‌تَوبْن، ۲۹۰
پیر بازار، ۳۹، ۴۰
تبریز، ۶۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵
تبوک، ۱۷۴
تپلیس(تفلیس)، ۲۹۵
تجّار ایران در اسکندریه، ۲۴۵
تجار ایرانی (در بیروت)، ۲۰۳
تجّار تبریزی در حاجی طرخان، ۵۸
تحسین بیک محاسب مرکز لوا، ۱۸۸
تخت جمشید، ۲۶۱
ترجمان اول دولت علیّه عثمانی، ۶۷
ترساچای، ۲۹۸
ترکمان، ۵۷
ترکمانچای، ۳۰۹

ترکیه، ۲۰۳
تشریفاتچی باشی، ۶۷، ۲۴۸
تفلیس، ۴۹، ۵۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۳
تفنگهای کارروس، ۲۹۳
تقویم‌البُلدان، ۲۹۱
تقویم سالنامهٔ اسلامبول، ۱۰۵
تِلت، ۲۹۶
تلگرافخانه، ۴۲
تِلوس، ۲۶۸
تمیم‌الداری، ۱۴۸
تِیندوش، ۲۷۱
تنعیم، ۱۳۱، ۱۳۳
توپخانهٔ انزلی، ۴۵
تورات، ۲۳۸
توفیق افندی ملازم ثالث، ۱۸۹
توفیق بیک، ۸۴
توفیق بیک قایم مقام یافه، ۲۰۴
توفیق پاشا خدیو مصر، ۲۴۸
توفیق (معلم اطفال)، ۸۳
تولم، ۳۹
تهامه، ۱۳۵
تِیاتْر (مصر)، ۲۵۵
تیافا، ۲۵۲
تیمور لنگ، ۳۱۴
تیه بارود، ۲۴۷
تیه بنی‌اسرائیل، ۱۹۰، ۲۲۹
ثنیات الوداع، ۱۵۳
ثوربن عبد مناف، ۱۲۷
جامع ابیض، ۲۰۷
جامع ابی نبوت، ۲۳۵
جامع النّساء، ۲۲۱
جامع امویّه، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۷
جامع دمشق، ۲۱۵
جامع سلطان احمدخان، ۷۷
جامع سلطان بایزید پسر سلطان محمد فاتح، ۷۷
جامع سلطان محمد فاتح، ۷۷
جامع شهر یافه، ۲۳۵
جامع کبیری سلیمان‌بن عبدالملک، ۲۰۷
جامع مغاربه، ۲۲۴
جاموس‌البحر، ۲۵۴
جاوه، ۱۲۳
جبّاربیگی، ۵۱
جبال ارنکه، ۲۷
جبرئیل، ۱۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱
جبل، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹
جبل اطحل، ۱۲۷
جبل‌الثور، ۱۲۷
جبل‌الخمر، ۲۱۴
جبل‌الطارق، ۸۹
جبل العمرات، ۱۱۰
جبل‌النور، ۱۲۸، ۱۲۹
جبل ریّان، ۱۳۷
جبل‌زیتا، ۲۱۴
جبل سلْع، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۶۲
جبل‌سلوان، ۲۱۴
جبل عامل، ۲۰۲

جبل قاسیون، ۱۹۸
جبل قَشرِدان، ۲۰۳
جبل مقطّم، ۲۵۷
جبل ناعم، ۱۳۱
جبل نعیم، ۱۳۱
جحفه، ۹۹، ۱۳۵
جدّه، ۸۴، ۸۵، ۹۶، ۱۰۰ - ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۳۵
جُدیده، ۲۰۱
جَرّجا، ۲۵۲
جرجسا یولس، ۲۰۲
جرجسی خامس از ابناء کنعان، ۲۰۲
جرجیس افندی مترجم اول قونسول ایران، ۱۸۶، ۳۱۷
جزیرهٔ سیاه‌کوه، ۵۷
جسر زینون، ۲۰۱
جعفر حکّاک، ۲۰۱
جعفر صادق(ع)، ۱۴۸، ۱۵۱
جلفا، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۲
جلق، ۱۹۰
جمال‌الدین افندی قاضی همگی، ۲۰۲
جمهور، ۲۰۱
جنان قاضی، ۱۷۲
جَنْدرمه، ۱۸۳، ۱۸۹
جنگ جمل، ۲۸۱
جنگِ روس و عثمانی، ۲۸۶
جوادالاصفهانی، جمال الدین، ۱۴۳
جواد کربلایی، ۲۴۸
جوبه(یافا)، ۲۰۵
جودت پاشا ناظر عدلیه، ۸۳
جوهر غلام المعز لدین الله، ۲۵۱
جویریّه بنت‌الحارث، ۱۵۱
جهانشاه‌بن قرایوسف، ۳۰۷
جیرون، ۱۹۰
جیرون‌بن سعدبن عادبن عوص‌بن دمشق، ۱۹۰
جیزمیّه، ۲۵۲
جیفه، ۳۹
چاپارخانهٔ رستم‌آباد، ۳۴
چاناق قلعه، ۸۶، ۸۷، ۲۷۱، ۲۷۲
چاوش، ۱۸۹، ۲۴۸
چاه ابوایّوب انصاری، ۱۵۷
چاه زمزم، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۹
چراغ بحری، ۵۴
چرکس، ۲۸۸
چرکسیّه، ۱۱۳، ۲۰۳
چشمه سَلْوان، ۲۴۱، ۲۱۵
چَکشلر، ۴۶، ۴۷، ۴۸
چمن‌اوجان، ۳۰۹
چمن‌حاجی‌آقا، ۳۰۸
چمن سلطانیه، ۳۱۱
چنیک افندی، ۳۱۷
چیلاوید، ۲۹۰
چین، ۷۰، ۷۴، ۹۰
حاجی‌آقا(دهکده)، ۳۰۸، ۳۰۹
حاجی آقا محمّد ملک‌التجار، ۳۱
حاجی جواد نایب قونسول، ۳۱۷

حاجی‌داداش، ۳۱۱
حاجی‌طرخان، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۳
حاجی محمدباقر، ۳۸
حاجی محمد مکاری، ۱۸۰
حارهٔ اکراد، ۲۳۰
حارهٔ داریّه، ۲۲۹
حازمیّه، ۲۰۱
حاکم انزلی، ۳۷
حبرون، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
حبشه، ۲۵۳
حبیب بیک قایم مقام، ۲۰۱
حَجّاج‌بن یوسف، ۱۱۲
حجّاج شیرازی، ۱۰۰، ۱۰۳
حجاز، ۱۳۵، ۱۷۶، ۲۱۷
حج اکبر، ۱۰۵
حجر اسماعیل، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۰
حجرالاسود، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۱
حجرهٔ صدّیقه طاهره(س)، ۱۴۷، ۱۵۷
حجرهٔ مبارکهٔ جناب پیغمبر (ص)، ۱۴۷
حَدره، ۱۶۵
حَرّا، ۱۰۳
حر عاملی، ۲۰۲
حرمین، ۷۶
حرّه بنی‌النضیر، ۱۶۲
حرّه بنی‌قریظه، ۱۶۲
حسام‌آباد، ۳۱
حسام الدّین، ۲۲۰
حسام‌الدین افندی، ۸۳، ۲۷۲
حسن آقا ممباشی، ۳۱۷
حسن ارزنجانی، ۲۵۸
حسن افندی، ۲۳۹
حسن افندی معاون اول ضبطیّه مصر، ۲۴۸
حسن افندی مفتی یافه، ۲۳۷
حسن‌السبط (ع)، ۱۴۸، ۱۵۱
حسن پاشا، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۷
حسن پاشا میر لوای ارکان حربیّه، ۱۸۵
حسن پاشای حلمی، ۲۴۱
حسن پاشای میرلوا، ۳۱۷
حسن تاجر کازرونی، ۲۴۸
حسنخان، ۳۸، ۳۰۸
حسن طباخ، ۳۹
حسن عسکری(ع)، ۱۴۸
حسنعلی خان، ۳۰۴
حسن فهمی افندی، ۸۳
حسن فهمی افندی ممیّز املاک، ۱۸۸
حسن قوتلو، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
حسن‌کاشفی، ۳۱۲
حسن مطوّف، ۱۰۸
حسین‌آباد، ۲۷، ۳۰
حسین افندی وکیل کارپرداز سوریه، ۲۰۱
حسین‌السبط(ع)، ۷۶، ۱۴۸
حسین بیک ناظر کارخانه کاغذ سازی مصر، ۲۵۲
حسین پاشا، ۲۴۲
حسین خاصه تراش، ۳۹
حسین (ع)، ۲۴۹
حسین فخری پاشا ناظر حقانیه، ۲۴۹

حسین فرزی افندی(مشیرپاشا)، ۹۰، ۳۱۶
حسین فرزی پاشا مشیر اردوی پنجم، ۱۸۶
حسین فهمی‌بک، ۹۶
حسین قلی‌خان ایلخانی بختیاری، ۱۰۳
حسین قلیخان‌مخبر الدوله، ۳۱۸
حسینقلی‌خانی، ۳۹
حسین قونسول معزول دولت ایران، ۲۰۴
حشمت‌الدّوله، ۲۶
حصارک، ۲۸
حصاة، ۱۷۸
حصین‌بن نمیر، ۱۱۲
حضره، ۲۴۷
حطیم، ۱۱۶
حفصه بنت عمر، ۱۵۱
حکومت لبنان، ۲۰۱
حکونیا، ۲۰۹
حکیم باشی، ۲۹۴
حلب، ۱۹۰، ۲۱۲، ۲۲۱
حَلْحول، ۲۲۸
حلمی بیک مدیر مرکز تحریرات، ۱۸۸
حمدی پاشا والی شام، ۱۸۹
حمزه سیدالشهداء، ۱۴۸، ۱۵۳
حِمْص، ۱۹۰
حملهٔ افغان، ۳۱۳
حنظلةبن ابی‌عامر، ۱۵۴
حوّا، ۱۲۸
حواریّین، ۲۸۸
حوران، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹
حول پاشای میرمیران، ۱۸۶
حیدرقلی میرزا پسر نوّاب بهمن میرزا، ۲۹۳
حیفا، ۲۰۴
خاقان‌البحرین، ۷۲
خاقان چین، ۹۲
خان‌بودخان، ۲۰۱
خان‌مراد، ۲۰۱
خانهٔ امام زین‌العابدین ـ علیه‌السلام ـ ۱۶۰
خانهٔ جناب امیر مؤمنان(ع) در قبا، ۱۵۷
خانهٔ صدیقهٔ طاهره ـ سلام الله علیها ـ در قبا، ۱۵۷
خانهٔ کعبه، ۱۰۸
خدادادخان حاکم طارم، ۳۳
خدیجهٔ کُبری، ۱۲۶
خدیو اسماعیلیّه، ۲۵۴
خدیو مصر، ۸۸، ۹۲، ۱۳۰، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۶۷
خرابهٔ شام، ۱۹۷
خراسان، ۳۱۳
خزانهٔ دولتی، ۳۳
خزر، ۴۴
خسته خانه، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۳۷
خضر(ع)، ۲۲۳
خطا(قریه)، ۳۰۶
خط داود، ۲۱۴
خط سریانی، ۱۷۰
خط کوفی، ۲۳۲
خط میخی، ۵۴
خطوط سُریانیه، ۲۶۱
خط یونانی، ۲۳۲
خَفْرم، ۲۶۱
خلفای ثلاثه، ۷۶

خلیج ازمیر، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱
خلیج سوئز، ۹۳، ۹۷
خلیج عقبه، ۹۳
خلیل، ۲۱۳، ۲۳۴
خلیل‌افندی خَوْری مدیر روزنامهٔ جنّت، ۲۰۲
خلیل بیک، ۲۷۲
خلیل پاشا، ۲۸۴
خلیل پاشای اجودان حضور، ۷۹
خندق، ۱۶۲
خواجه اسکندر نصرانی کارپرداز ایران در لبنان، ۲۰۱
خواجه رشیدالدّین فضل‌الله، ۳۱۳
خواجه سعدالدین، ۳۱۳
خواجه‌عبدالله ویسْقونسول مرسین، ۲۴۱
خواجه موسی یهودی، ۲۰۰
خواجه‌های حرم، ۱۰۸
خوارزم، ۵۷
خوی، ۳۰۲
خیابان عالی‌قاپی(قزوین)، ۲۹
خیبر، ۱۶۵
خیری پاشا، مُهردار خدیو مصر، ۹۰، ۲۴۷
دارالخلافه، ۳۲
دارالنّیابه، ۲۲۵
دازْدانِل، ۲۷۲
داریوش ثانی، ۲۱۲
داش اَرْخ، ۳۰۱
داغستان، ۵۷
داغستانی، ۲۸۸
دامجلق، ۲۹۹
دانیال، ۲۴۵
دانیال(قریه)، ۲۰۷
داود(ع)، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۲۴
دختران رومیه، ۲۰۳
درب جبرئیل، ۱۴۰
دربند، ۵۴
در بنی‌شیبه، ۱۰۸
دُرّ شلم، ۲۱۱
دُرْله، ۲۶۹
در مسجد الحرام، ۱۰۸
دروازه گیلان، ۳۰
دروازهٔ شام(مدینه)، ۱۵۳
دروازهٔ گرجستان، ۲۸۹
درویش افندی، ۱۸۶، ۱۹۶
درویش بیک، ۲۰۲
درویش حسن، ۳۶
دره چیچک ولایت بایزید، ۲۹۸
دریای آرچی‌پیلکر، ۲۷۱
دریای آق دنگیز، ۸۸
دریای ابیض، ۹۱، ۲۷۱
دریای احمر، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۴، ۱۳۵
دریای خزر، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵
دریای روم، ۸۸، ۹۱
دریای سفید، ۶۹، ۸۸
دریای سیاه، ۶۶
دریای شاب (دریای احمر)، ۹۸
دریای قرادنگیز(دریای سیاه)، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰
دریای محیط، ۸۹

دریای مدیترانه، ۸۸
دریای مرمره، ۶۹، ۷۴، ۸۶، ۲۷۲
دُلاد، ۲۹۵
دلیجان، ۲۹۸، ۳۰۳
دمّار، ۱۹۳، ۲۰۰
دمشــق، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۱۳
دمشق‌بن کنعان، ۱۹۰
دمشق‌بن نمرود، ۱۹۰
دَمَنهور، ۲۴۷
دمیاط، ۲۳۹، ۲۵۴
دنّون، ۱۸۵
دواتگر، ۳۰۹
دود ارس، ۳۰۳
دولت اسلام، ۷۹
دولت انگلیس، ۲۵۹، ۲۹۸
دولت ایران، ۴۸، ۳۰۲
دولت بهیّهٔ انگلیس، ۷۶
دولت روس، ۴۸، ۲۱۶، ۲۸۶، ۳۰۲
دولت عــثمانی، ۸۸، ۸۹، ۱۰۵، ۱۲۶، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۳، ۳۱۶
دولت علّیهٔ ایران، ۲۷۳
دولت فاطمیّین، ۲۱۲
دولت فرانسه، ۲۵۹
دولت قلی آبدار، ۳۹
دولو، ۳۰۱
دویداریّة، ۲۲۴
دهباشی، ۱۸۹
دیار مصریه، ۲۰۳
دیال، ۹۶
دیبای فرنگی، ۲۹
دیرالسرّب، ۲۱۳
دیوان حشری، ۳۰۶
دیوانخانهٔ عدلیّه، ۲۴۴
ذات‌الحج، ۱۷۵
ذکوان انصاری، ۱۵۴
ذوالحلیفه، ۱۳۹
ذوالفقار پاشای تشریفاتچی، ۲۴۸
ذوذنب، ۴۱
رئوف پاشا حاکم سوئز، ۹۶
رئوف پاشای متصرّف قدس شریف، ۲۰۹
رئیس باشبرد، ۲۸۷
رئیس خدّام، ۷۹
رئیس شورای دولتی، ۸۳
رئیس و ناظر گمرک، ۲۸۷
رابغ، ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵
رادیه، ۱۹۵
راس‌التّین، ۲۶۷
راس‌الصّحرا، ۲۰۱
راشد پاشا، ۲۰۰، ۲۴۷
راشد پاشای صدر اعظم خدیو مصر، ۲۴۹
رامه، ۲۳۱
راه سلطانی، ۱۳۲
رأس‌التین، ۲۴۱، ۲۴۲
ربوه، ۱۹۲
رَبوه، ۲۰۰
رحمت‌آباد، ۳۳
رحیم‌خان سرتیپ کرکری، ۳۰۲

رستم‌آباد، ۳۴، ۳۵
رستم پاشا متصرّف لبنان، ۲۰۱
رسول خدا(ص)، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۸۱، ۳۱۷
رشت، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۲۸۸، ۳۱۷
رضابیک سفیر کبیر سابق، ۲۷۳
رضا قلیخان قاجار، ۲۷
رضای بیک منشی‌باشی، ۷۹
رفائیوبح قونسول بلجیک، ۳۱۶
رفعت آغا نایب شیخ‌الحرم، ۱۵۳
رفعت‌بیک، ۸۴
رفقه یا ریقه(زوجهٔ اسحاق)، ۲۲۹
رقّه، ۲۵۳
رقیه بنت رسول الله (ص)، ۱۵۱
رقیه خاتون، ۱۹۷
رکن شامی، ۱۱۴، ۱۱۵
رکن عراقی، ۱۱۴
رکن یمانی، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۳۱
رَمْطاء، ۱۸۲
رمله، ۱۸۹، ۲۰۷
روبیل، ۲۱۳
روبیل‌بن یعقوب، ۲۰۷
رود اَرَس، ۵۷، ۲۶۹، ۳۰۲، ۳۰۴
رود اَلَمُوت، ۳۲
رودبار، ۳۲، ۳۳، ۳۴
رود جیحون، ۵۷
رودخانهٔ آرپه‌چای، ۳۰۱
رودخانهٔ اکا، ۶۲
رود خانهٔ ایروان‌چای، ۳۰۰
رودخانهٔ پی‌جی‌توبْن، ۲۸۹
رودخانهٔ چولوک، ۲۸۶
رودخانهٔ خرام، ۲۹۷
رودخانهٔ ریون، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹
رودخانهٔ زنجان، ۳۱۱
رودخانهٔ زنگی، ۳۰۱
رودخانهٔ سردله، ۲۸۹
رودخانهٔ شاهرود، ۳۴
رودخانهٔ شاهرود طالقان، ۳۲، ۳۳
رودخانهٔ قِزِخْبولاغ، ۳۰۰
رودخانهٔ قُودی ریله، ۲۸۹
رودخانهٔ کُر، ۵۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۶
رودخانهٔ کرج، ۲۷، ۲۸
رودخانهٔ کیخسروی، ۲۹۱
رودخانهٔ گرگان، ۵۷
رودخانهٔ نخجوان، ۳۰۲
رودخانهٔ ولْگا، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۶۲
رودس، ۸۸
رودِس، ۲۶۸
رود سروش، ۲۹۱
رود طارم، ۳۱
رود نیل، ۹۱، ۹۷، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸
روزْاَرْخْ، ۲۹۸
روز ترویه، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰
روز عاشورا، ۱۵۲

روز عرفه، ۱۰۵
روز غدیر، ۱۲۸
روزنامه شمس لندن، ۲۷۴
روزنامهٔ جنت، ۲۰۲
روز نوروز، ۲۷۷
روس کوچک، ۶۳
روسها، ۳۹، ۲۱۳، ۲۲۸، ۲۷۰، ۲۸۷، ۳۰۴
روسیّه، ۶۱، ۶۲، ۲۷۸
روشلّم، ۲۱۲
روضهٔ منوّره، ۱۴۶
روم، ۲۱۷، ۲۴۵
روملی، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۸، ۸۳
روملی حصار، ۷۰
ریاض پاشاناظرداخلیّه و مالیّه و رئیس نظّار، ۲۴۹
ریال فرانسوی، ۱۲۴
ریّان، ۱۳۲، ۱۳۸
ریحانه، ۱۵۱
ریشی لیو (بانی شهر ادسا)، ۶۴
رؤیت هلال، ۱۰۵
زبان اسلامبولی، ۷۹
زبان روس، ۴۰، ۴۵، ۶۰، ۶۶، ۲۸۷، ۲۹۳
زبان عبری، ۲۳۸
زبان عربی، ۲۵۲
زبان فارسی، ۲۸۷
زبان فرانسه، ۴۰، ۴۹، ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۸۷، ۸۸، ۲۷۵
زبان یونانی، ۸۸
زبیده خاتون، ۳۰۷
زبیده زن هارون‌الرّشید، ۳۰
زبیده زن هارون‌الرشید، ۱۲۱
زبیربن‌العوام، ۱۴۸
زکریّا، ۲۱۵
زلاّقه، ۱۷۱
زنان فرنگی، ۸۰
زنانی حورانی، ۱۸۳
زنجان، ۳۱۱، ۳۱۸
زنور، ۳۰۵
زَهْله، ۲۰۱
زیاران، ۲۸، ۳۱۵
زیارت حضرت رسول، ۱۰۸
زین‌الدّین(از امرای مملکت مغربیه)، ۱۳۹
زینب بنت جَحْش، ۱۵۱
زینب بنت رسول الله (ص)، ۱۵۱
زینبیّه، ۱۸۶، ۱۹۵
ژاپون، ۲۷۴
ژَنْ، ۲۰۷
ساتور نوس، ۲۰۲
ساجن (واحد طول)، ۵۸، ۲۸۹
سادات، ۳۳
سادات حسینی، ۲۰۹
سادات حسینیّه(مدینه)، ۱۵۳
سادات طارمی، ۳۳
سادات موسویّه، ۱۵۳
سادات موسویه، ۱۸۶
ساراتسین، ۵۹
ساره، ۲۲۹، ۲۳۰
ساعتخانه، ۱۲۹
ساعدالملک، ۳۰۴

سالم آغا، ۱۵۷
سالم‌بن راشد، ۳۱۷
سام‌بن نوح، ۲۱۲، ۲۱۷
سامُتریدی، ۲۹۰
سامس، ۸۵، ۸۷، ۸۸
سامَسون، ۲۸۴
ساهره، ۲۱۵
سایان، ۳۱۱
سپهسالار اعظم، ۲۶، ۴۳، ۴۷، ۱۹۶، ۲۹۳
ستّار بیک میرآلای، ۱۸۶
سخلو، ۲۹۷
سدرک، ۳۰۱
سراب، ۳۰۹
سراتسبین، ۶۶
سرادان، ۳۶
سرالتین، ۵۶
سرای عابدین، ۲۴۸
سرای همایون یلدوز، ۲۷۳
سربازخانهٔ سلمیه، ۷۱
سرچم، ۳۱۰
سرداب حضرت خلیل‌الرّحمن، ۲۲۷
سرورالسلطنه، ۳۰۸
سرور پاشا رئیس شورای دولتی، ۸۳
سروس، ۲۹۱
سریاور، ۲۸۴
سریس، ۲۰۸
سعادالدین افندی، ۸۴
سعادت حسن خطّاطی افندی وکیل امارت
جلیلهٔ جدّه، ۱۰۱
سعدبن ابی‌وقاص، ۱۵۱
سعدی افندی ناظر رسومات، ۱۰۱
سعدیّه(یلملم)، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵
سعید آقای موصلی، ۱۹۵
سعید افندی دُجانی، ۲۳۷
سعیدبن زید، ۱۵۱
سعیدپاشا، ۷۸، ۸۰، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۸، ۲۷۷
سعید پاشای باش وکیل، ۲۷۷
سعیر، ۲۳۱
سُغد سمرقند، ۱۹۰
سفارتخانهٔ دولت ایران(در عثمانی)، ۷۹
سفارتخانهٔ دولت علیّه ایران(در مصر)، ۲۶۶
سفارتخانهٔ یالی، ۸۱
سفارتخانهٔ یالی‌بیک، ۷۷
سفارت روس، ۴۹
سفرنامه، ۴۰، ۸۹، ۲۱۸، ۳۱۸
سفرنامهٔ فرنگستان(از ناصرالدین شاه)، ۳۳
سفرنامهٔ ناصر و خسرو، ۱۱۱، ۲۴۵
سفیان‌بن الحارث‌بن عبدالمطلب، ۱۵۲
سفیدرود، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۷
سفیر آلمان(در عثمانی)، ۲۷۹
سفینهٔ نوح، ۳۰۱
سقزّ (جزیره)، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۳
سکّةالحدید، ۲۴۶، ۲۶۷
سکةالحدید مصر، ۲۴۷
سلاطین آل عثمان، ۱۹۸
سلاطین عثمانی، ۷۱، ۱۹۰، ۲۰۳

سلطان احمدخان پسر سلطان محمدخان، ۷۵، ۱۲۴
سلطان‌البرّین، ۷۲
سلطان بایزیدخان، ۷۵
سلطان سلیم، ۱۶۶، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۳، ۳۱۲
سلطان سلیمان، ۱۴۶، ۲۱۳
سلطان سلیمان اول، ۷۶
سلطان سلیمان پسر سلطان سلیم اول، ۷۵
سلطان سلیمان خان ثالث، ۲۸۱
سلطان عبدالحمید، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۱۰۳، ۱۱۸، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹
سلطان عبدالعزیز، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۹۰، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۹، ۲۶۵
سلطان عبدالمجیدخان، ۶۷، ۷۵، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۱
سلطان عبدالمجیدخان پسر بزرگ سلطان محمودخان ثانی، ۷۶
سلطان عثمان پسر سلطان مصطفی‌خان ثانی، ۷۵
سلطان عثمانی، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۵۷
سلطان فوج، ۲۹۳
سلطان محمد خدابنده، ۳۱۲، ۳۱۳
سلطان محمد خوارزم شاه، ۵۷
سلطان محمد فاتح، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۲۷۴، ۲۸۱
سلطان محمد کامل، ۲۵۷
سلطان محمود، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۳
سلطان محمودخان پسر سلطان عبدالحمیدخان، ۷۵
سلطان محمودخان ثانی، ۷۵
سلطان مراد، ۷۰، ۷۵
سلطان مرادپنجم، ۷۵
سلطان مراد ثانی، ۷۲
سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه، ۳۱۷
سلطان نورالدّین شهید، ۲۲۱
سلطانی عثمانی، ۹۲
سلطانیه، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
سلطنت ایران زمین، ۳۱۸
سَلْمَس، ۱۸۴
سلمیان پاشا، ۳۱۵
سلیم افندی، ۱۸۶، ۱۶۹
سلیم افندی دهباشی، ۱۸۹
سلیمان آغای خواجه، ۲۶۲
سلیمان پاشا، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۱۰
سلیمان‌پاشا، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۵
سلیمان پاشا والی صیدا، ۲۲۱
سلیمان پاشای کمانْدان عسکر، ۲۰۹
سلیمان پاشای کماندان عسکر، ۲۰۹
سلیمان، حاجی، ۱۶۸
سلیمان(ع)، ۱۹۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۳۱
سلیمان میرزا، ۶۷، ۸۱، ۲۷۸، ۲۹۴
سلیمانیه(دهی در راه قزوین)، ۲۶، ۲۷
سمبطیّه، ۱۸۹
سمت الاَبْیَض، ۱۳۲، ۱۳۸
سَمَش‌افقا، ۲۹۸
سمسکین، ۱۸۴

سَموس، ۲۶۸
سَمیژنه، ۲۷۰
سنان بن مُشَلْشَل، ۲۶۱
سِنْد(جزیره‌ای در خزر)، ۵۴
سَنْصوفی، ۲۶۱
سنق کرپی، ۲۹۷
سنکر، ۳۶، ۳۷
سنی، ۱۰۵
سنّی، ۱۱۴
سنّیها، ۱۱۹، ۱۲۰
سوئد، ۴۱
سوئز، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۲۵۴
سواقی، ۲۹۰
سوخای فانْتان، ۲۹۹
سورام، ۲۹۰
سور سلطان سلیمان، ۱۴۳
سور قزوین، ۳۰
سوری، ۱۹۰
سورید، ۲۶۱
سوریه، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۱۱
سوسته‌پل (واقعة)، ۷۶
سوق‌الطوّال، ۱۴۸
سوق‌القطانین، ۲۱۳، ۲۲۴
سوق‌اللیل، ۱۲۷
سوق‌المعرفه، ۲۲۵
سوقانْلو، ۲۹۷
سهل‌المطران، ۱۶۸
سیادهن، ۳۱۴
سیاه رود، ۳۵
سیدالشّهدا(ع)، ۱۹۷
سیدجبار، ۲۴۷
سیدحسن، ۱۶۳
سید حمزه، ۳۰۸
سید صافی، ۱۴۰، ۱۶۳
سید صلاح‌الدّین، ۱۶۳
سید صلاح‌الدین، ۱۹۶
سید علی شیرازی، ۲۴۸
سیّده نفسیه دختر ابی محمد حسن بن زید بن حسن بن علیّ‌بن ابیطالب(ع)، ۲۵۸
سیف الدین ابوبکربن ایّوب، ۱۹۱
سَیوط، ۲۵۲
سیوف دمشقیّه، ۱۹۲
شاپور ذوالاکتاف، ۳۰
شام، ۹۹، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۷
شامات، ۷۶، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۹، ۳۱۸
شام پنجم، ۱۹۰
شام چهارم، ۱۹۰
شام دوم، ۱۸۹
شام سیم، ۱۸۹
شاه‌آباد، ۲۶، ۳۱۵
شاه آقاجی، ۳۶، ۳۷
شاهر نصّار، ۱۳۳
شاهزادگان ایران، ۵۱
شاهزاده خانم روسیّه‌ای، ۲۷۵
شاه‌عباس، ۳۰۵
شاه‌عباس‌ثانی، ۳۰۹

شاه کزِلِین(دره)، ۲۹۷
شاهور دیخان، ۳۳
شُبری، ۲۶۳
شترکوه، ۳۱۴
شدّادبن عاد، ۲۶۲
شدوان، ۹۸
شرور دره لی‌کر، ۳۰۱
شریف دخیل داماد شیخ‌الحرمین، ۱۳۵
شریف عبدالالِه، ۱۱۹
شریف عبدالله، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۳۵
شریف عبدالمطّلب، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۰
شریف عبدالمنعم، ۱۶۲
شریف عون، ۲۷۶
شریف مساعدبیک نوادهٔ جناب شریف مکّه، ۱۰۱
شریف مکّه، ۱۰۱، ۱۰۲
شریف منصور، ۱۲۴
شعب ابی‌طالب، ۱۲۶
شعیب، ۱۸۱
شعیب بوّان، ۱۹۰
شفیع خان حاکم مرند، ۳۰۴
شقاقی، ۳۰۹
شقُّ‌القمر، ۱۲۸
شق صدر، ۱۲۹
شقةالعجوز، ۱۷۱
شکرالله خان تفنگدار باشی، ۳۹
شکیب بیک یوزباشی، ۱۸۹
شکیب پاشا، ۱۸۵
شمعون، ۲۱۳
شُمندُ فر(قطار)، ۵۱، ۵۴، ۶۰، ۲۷۰، ۲۸۹، ۲۹۲
شوکت بیک شیخ‌الحرم، ۱۳۹، ۱۵۹
شوکت پاشای فریق عسکر، ۱۸۶
شهبندر عثمانی، ۲۸۵
شهدای احد، ۱۵۳
شهدای حرّه، ۱۶۲
شهدای فخ، ۱۳۱
شهرنو، ۴۵، ۴۸
شیث، ۱۲۸
شیخ‌الحرم، ۱۵۷
شیخ‌الحرمین، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۵
شیخ‌الحرمین شریف عبدالمطّلب، ۱۱۸
شیخ‌الرئیس، ۱۲۳
شیخ انصاری، ۱۳۶
شیخ بهائی، ۱۷۹، ۲۰۲
شیخ حسن حظاظی، ۱۰۷
شیخ خلیل‌الله، ۵۰
شیخ سعد(نام یک پیر)، ۱۸۳
شیخ سعدی، ۱۸۳، ۱۸۴
شیخ سعید حورانی، ۱۸۱
شیخ صنعان، ۲۹۵
شیخ عبدالله مجتهد عامل، ۲۰۲
شیخ عبیدالله، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۸
شیخعلی، ۴۰، ۴۲
شیخ علی کرکی، ۱۷۹
شیخ فرعی، ۱۳۶
شیخ کُرپی، ۳۰۶
شیخ محمد علی شیعه، ۲۲۸

شیخ ناصر حورانی، ۱۸۱، ۱۸۲
شیخیّه، ۳۰۷
شیروان، ۵۰، ۵۷
شیر و خورشید، ۴۹، ۶۶، ۸۵، ۱۲۰، ۱۴۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۱۶
شیعه، ۵۰، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۰۹، ۲۵۵
شیعه افغانی، ۴۷
صابئه، ۲۶۲
صابونچی، ۵۴
صاحب قاموس،(فیروزآبادی) ۱۱۶، ۱۷۴، ۲۵۱، ۲۶۱
صاحب مجمع‌البحرین، ۱۷۴
صاحب وصّاف، ۳۱۳
صادق افندی صرّه امین، ۱۳۰
صالح(ع)، ۲۰۷
صالحیّه، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۳
صاین‌قلعه، ۳۱۴
صحرای منجیل، ۳۳
صحن حضرت ابراهیم(ع)، ۲۲۸
صحیح بخاری، ۱۳۹
صخرهٔ شریفه، ۲۱۰، ۲۱۲
صدرالدّوله، ۳۱۶
صدر دیوانخانه، ۳۱۶
صرّاف یونانی، ۲۷۴
صَرْفَنْد، ۲۰۷
صره امین، ۱۳۰، ۱۸۶
صعید، ۲۵۴
صفوت پاشا، ۸۵، ۱۳۰
صفوت پاشا والی مکّه، ۱۰۱
صفویه، ۲۹
صفّین، ۲۵۳
صفیّه بنت حیی‌بن اخطب، ۱۵۱
صلاح‌الدّین ایوبی، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۵۶، ۲۶۰
صلاح‌الدّین‌بیک متصرف سابق روزه، ۸۳
صلاح‌الدین مزوّر، ۱۴۰
صلاحلو، ۲۹۷
صمد پاشای سرقرنا، ۷۹
صوبعه، ۲۰۸
صور، ۲۰۴
صوفانیّه، ۱۹۲
صَوفر، ۲۰۱
صوفیان، ۳۰۵، ۳۰۶
صوفیه، ۱۹۸
صَیْدا، ۱۹۰
صیدا، ۲۰۳، ۲۰۴
ضحّاک، ۱۶۹
ضرّابخانه، ۳۲
ضریح رأس‌الحسین، ۱۹۵، ۲۵۰
ضریح صدیقهٔ طاهره ـ علیهاالسلام ـ ۱۵۱
ضریح عبداللّه‌بن مسعود، ۱۵۱
ضعیفهٔ غازیه، ۱۲۶
ضیاءالملک، ۳۲، ۳۸
طارم سُفلی، ۳۲
طاقةالکشف(در مسجد قبا)، ۱۵۶، ۱۵۷
طاهر نردینی، ۳۱۷
طایف، ۱۳۲، ۱۳۵
طبرستان، ۵۷

طبریّه، ۱۸۹
طرابلس، ۲۰۳
طرابوزان، ۲۸۵
طَزبله، ۱۹۲
طرشت، ۳۱۶
طَزطَر، ۱۸۳
طلحه، ۱۴۸
طَنْکاء، ۲۴۷
طوالش، ۴۲
طُوخ، ۲۴۷
طورزیتون، ۲۱۴، ۲۱۵
طوفان نوح، ۲۰۵
طهران، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۸، ۴۷، ۷۰، ۸۳، ۲۳۹، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۸
طیّار پاشا کماندان سواره، ۲۰۱، ۲۰۴
ظهرالحمراء، ۱۷۱
ظهرالعقبه، ۱۷۵
ظهرالمقر، ۱۷۳
عارف افندی طبیب ایرانی، ۲۰۴
عاشوراده، ۴۵، ۴۶، ۴۷
عاصم افندی وزیر دول خارجه، ۲۷۶
عاصم بیک ممباشی سوار، ۲۰۸
عاصم پاشا وزیر امورخارجه، ۷۸
عباس‌بن عبدالمطلب، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۲
عباس بن علی (ع)، ۱۹۷
عباس پاشا، ۲۵۷، ۲۵۸
عباسعلی نمازی، ۲۴۸
عبّاس میرزا نایب‌السلطنه، ۳۱۷
عبدالباسط فاخوری مفتی، ۲۰۲
عبدالحسین‌خان سرتیپ، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۶۲
عبدالحکیم، ۲۵۷
عبدالحلیم، ملازم اول،، ۲۴۸
عبدالرحمن‌الحکم، ۱۵۷
عبدالرحمن امیر حاج جبل، ۱۱۹
عبدالرحمن‌بن عوف، ۱۴۸، ۱۵۱
عبدالرسول شیرازی، ۲۴۸
عبدالصمد یزدی، ۲۰۱
عبدالغنی نابْلسی، ۱۹۱
عبدالقادر مغربی، ۲۰۰
عبدالکریم پاشا، ۱۸۶
عبداللّه‌بن جحش، ۱۵۴
عبداللّه‌بن جعفر طیّار، ۱۵۲
عبدالله بن زبیر، ۱۱۲
عبدالله پاشا، ۸۳، ۲۷۶
عبدالله خان والی، ۳۳، ۳۸
عبدالله خویی، ۲۴۸
عبدالمطلب، ۱۲۶
عبدالمطلب (شریف مکه)، ۷۱
عبدالملک بن مروان، ۲۱۷، ۲۲۱
عبدالملک بن مروان، ۲۱۲
عبدمناف، ۱۲۶
عبرانیّه، ۲۱۱
عبیدالله المهدی، ۱۱۲
عتبات عالیات، ۲۶۹
عتبة‌بن ابی وقاص، ۱۵۴
عثمان، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۹۴

عثمان‌بن مظعون، ۱۵۱
عثمانیان، ۹۸
عثمانیه، ۱۱۳
عداله‌فرِ، ۸۰
عراق، ۱۹۰، ۲۱۷
عربان سلیبی، ۱۷۲
عرفات، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۸
عزالدّین یوسف، ۷۵
عزّت افندی، ۱۸۵
عزت افندی ملازم ثانی، ۱۸۹
عزیزخان سردار، ۳۰۰
عسفان، ۱۳۳
عَسْقلان، ۱۸۹
عشره مبشّره، ۱۴۸
عضدالدّوله، ۳۰
عطا افندی مترجم قونسول خانهٔ دولت ایران، ۲۰۴، ۲۳۵
عطابیک، ۸۴
عطاخان فرّاش باشی، ۳۹
عطاءالله خان سرتیپ، ۱۰۹
عفرون بن صحر، ۲۳۰
علاءالدوله امیرنظام، ۳۱، ۲۹۳
علاءالدین‌النصر، ۲۲۴
علما، ۳۳
علم فرنگی، ۲۵۲
علی افندی ویسْقونْسُول لاذقیه، ۲۰۱
علی‌الرضا(ع)، ۱۴۸
علی‌النقی(ع)، ۱۴۸
علی بن الحسین(ع)، ۳۶، ۱۴۸، ۱۹۴، ۳۱۲
علی‌بن‌الحسین(ع)، ۱۵۱
علی‌بیک آجودان حضور، ۸۴
علی بیک یاور مخصوص، ۶۸
علی پاشا ابراهیم ناظر معارف و علوم، ۲۴۹
علی پاشا صادق، مأمور عموم سکّة‌الحدید، ۲۴۷
علی پاشا مبارک ناظر اشغل عمومیه، ۲۴۹
علی پاشای قایم مقام جدّه، ۱۰۱
علی‌خان مشیرالوزاره، ۳۷
علی(ع)، ۷۶، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۳، ۲۰۸، ۲۴۹، ۲۸۱، ۳۱۴
علی عامل حاجی محمد حسن امین الضرب، ۲۸۷
علی علی‌آبادی مازندرانی، ۳۱۹
علی‌محمّدخان پسر مرحوم رضا قلی‌خان، ۱۰۹
عمارت بالی چراغان، ۷۰
عمارت بیگلربیگی، ۷۳
عمارت چراغان یالی، ۷۸
عمارت حقانیّه، ۲۴۴
عمارت دولمه باغچه‌سی، ۷۲، ۸۴
عمارت‌دولمه‌باغچی‌سی، ۷۰
عمارت رشید پاشان، ۷۰
عمارت سلطان محمد فاتح، ۲۷۴
عمارت شریف عبدالله(در مکه)، ۱۱۰، ۱۱۸
عمارت قزقله‌سی، ۷۱
عمارت کوک صو، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
عمارت معتمدی، ۴۳، ۴۵
عمارت یالی، ۲۷۵

عمارت یالی چراغان، ۷۴
عمارت یالی فاطمه سلطان دختر عبدالمجیدخان، ۷۰
عمارت یلدوز، ۷۰، ۷۸
عمّارلوی گیلان، ۳۲
عمر، ۱۴۴، ۱۴۸، ۲۱۲، ۲۱۵
عمر افندی، ۲۳۴
عمربن عبدالعزیز، ۱۴۴
عمربیک آلای بیک ضبطیه، ۱۸۶
عمروبن عاص، ۲۵۱
عمرو بن عبدود، ۱۶۴
عنتر، ۱۶۴، ۱۸۱
عنیزه، ۱۷۸، ۱۸۰
عوام، ۳۴
عید فطر، ۴۳
عیسی، ۱۹۳، ۲۱۴
عیسی‌بن ابوبکربن ایّوب، ۲۱۳
عیسی(ع)، ۹۳، ۱۱۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۸۸
عیص، ۲۳۰
عین ضربه، ۱۸۱
عین کارم، ۲۰۸
عیوش، ۱۷۶
غازان‌خان، ۳۱۳
غازیان، ۴۲، ۴۳، ۴۴
غازی عثمان پاشای مشیر خلوت، ۷۹
غذای فرنگی، ۶۴
غرطه، ۱۸۹
غزوهٔ احد، ۲۸۱
غزوهٔ بَدْر، ۲۸۱
غزوهٔ تبوک، ۱۷۳
غزّه، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۰۷
غلام گردش، ۴۲
فاضل پاشا، ۸۳
فاضل پاشای عرب، ۸۲
فاطمه (س)، ۱۴۰، ۱۴۷
فاطمیین، ۱۱۲، ۲۲۱
فایقه خانم، ۲۴۸
فتحعلی خان ایروانی مهندس، ۲۸۵
فتحعلی شاه، ۲۷، ۳۲، ۳۱۷
فخرالدوله، ۱۱۸، ۱۲۳
فخری‌بیک، ۲۸۱
فخری بیک رئیس بلدیه، ۲۰۱، ۲۰۴
فخری‌بیک سفیر کبیر، ۸۳
فخری‌بیک، سفیر کبیر دولت عثمانی، ۲۷۲
فراش‌آباد، ۲۷
فراشخلوت، ۲۹۴
فراعنهٔ مصر، ۹۱
فرانسه، ۵۶، ۱۰۲، ۱۸۶، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۴۰، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۵
فرزی افندی قاضی قدس شریف، ۲۰۹
فرش فرنگی، ۷۳
فرع، ۱۳۲، ۱۶۲
فرعون، ۹۳، ۲۱۵، ۲۵۱
فرنگستان، ۲۹، ۴۲، ۶۰، ۶۵، ۷۰، ۹۱، ۲۴۳، ۲۷۰
فرنگی، ۸۸، ۱۷۰، ۳۰۰
فرنگیان، ۷۲، ۲۱۱، ۲۳۱

فرنگیها، ۲۰۳
فرهادپاشا، ۷۱
فریق خلوت، ۷۹
فریق عسکر، ۱۸۶
فسطاط، ۲۵۱، ۲۵۷
فضل‌بن عباس، ۲۰۷
فضلعلی‌خان، ۱۰۰، ۱۰۲
فلسطین، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۱۱
فندقلی، ۷۳
فوْرنی، ۲۶۸
فیجاء، ۱۹۰
فیضی شاعر، ۸۵
فیوم، ۲۵۲
قائد ابوالحسن جوهر، ۲۵۵
قادرآغا، ۱۵۷
قادر آقای مکاری، ۱۸۰
قازلی، ۲۹۰
قاسم پاشای ناظر حربیه، ۲۴۱
قاسم‌خان والی، ۳۶، ۳۸
قاضی معزول مدینه، ۱۵۳
قاضی همگی، ۲۰۲
قاع، ۱۷۴
قافلان‌کوه، ۳۱۰
قافزان، ۳۱
قانْصو غَوری، ۱۱۵
قاهرهٔ مصر، ۲۴۳، ۲۵۱
قایتبای، الملک الاشرف سیف الدین، ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۷
قُبا، ۱۵۶
قباب، ۱۸۵
قُباب(قریه)، ۲۰۷
قبر ابراهیم، ۲۳۱
قبر حضرت آدم(ع)، ۱۲۴
قبر حضرت حوّا، ۱۰۲
قبر حضرت یونس (ع)، ۲۲۸
قبرس، ۸۹
قبرستان حجون، ۱۲۶
قبر سید جبّارانصاری، ۲۴۷
قبر شیث، ۲۶۲
قبر شیخین، ۱۴۷
قبر صابی‌بن هرمس، ۲۶۲
قبر فرنگی که در مجلس یزید بود، ۱۹۷
قبر فضل‌بن‌عباس، ۲۰۷
قبر هرمس، ۲۶۲
قبطیان، ۲۳۷
قبهٔ بقعهٔ زینبیه، ۱۹۶
قبهٔ جبرائیل، ۲۲۳
قبهٔ حضرت سلیمان(ع)، ۲۱۰
قبهٔ سلسله، ۲۲۳
قبهٔ شیخ عبدالله، ۲۲۲
قبهٔ صخره شریفه، ۲۱۶، ۲۱۸
قبهٔ موضع‌القدم، ۲۱۹
قبهٔ میزان، ۲۲۲
قدس، ۲۳۱
قدس شریف، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۸
قدمگاه حضرت رسول ـ ص ـ ۱۸۶
قراباش، ۱۳۹

قرابورن، ۲۶۸
قراتپه، ۳۰۵
قراچمن، ۳۰۹
قراس، ۶۲
قرامطه، ۱۱۲
قرایازی، ۲۹۷
قرجه پاشای یونانی، ۸۲
قرّل آقاسی، ۱۸۵، ۱۸۹
قروه، ۳۱۴
قریش، ۱۱۲
قزاق، ۵۱، ۵۸
قزاق ایرانی، ۲۸
قزاق گنجه، ۲۹۸
قزاق نانکلی، ۲۸
قِزِخْبولاغ، ۲۹۹
قزلاوزن، ۳۳، ۳۴، ۳۱۰
قزوین، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۴۷، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸
قسانْقه، ۲۹۰
قسطنطنیه، ۷۱، ۲۸۱
قسطنطین، ۷۱، ۲۲۶
قصرالنیل، ۲۵۸
قصر خُرنق، ۲۷
قضیمه، ۱۳۲، ۱۳۴
قطرون، ۲۰۷، ۲۰۸
قفقاز، ۵۷، ۲۹۱، ۳۱۸
قفقازیه، ۲۷۴، ۲۹۱، ۲۹۶
قلاته، ۷۳
قلاج (واحد طول)، ۴۰
قلعه‌بیگی، ۵۱
قلعه‌بیگی شهر، ۴۹
قلعه عبدالله‌خان، ۲۸
قلعهٔ عنیزه، ۱۷۸
قلعهٔ فلنفل، ۱۱۰
قللوق (ایل)، ۵۶
قلم گودی، ۴۲
قَلْیوب، ۲۴۷
قَمْصَرْ، ۳۰۲، ۳۰۴
قِنّسرین، ۱۹۰
قوتلر، ۳۱۷
قودریاسف، ۶۶
قودی ریله، ۲۹۰
قوری‌گُل، ۳۰۸
قوری‌گل(رودخانه)، ۳۰۹
قولتون صاحب، ۴۱
قوم ثمود، ۱۶۹، ۱۷۰
قوم قلعه، ۲۷۱
قونسول آلمان(در لامس)، ۸۷
قونسول انگلیس (در لامس)، ۸۷
قونسول دولت ایران، ۲۷۴
قونسول دولت بلجیک، ۶۴
قونسول دولت روسیّه در اسکندریه، ۲۴۵
قونسول دولت عثمانی، ۶۵
قونسول روس، ۴۸
قونسول روس در یافه، ۲۳۷
قونسول طرابلس، ۲۰۳
قونسولگری روس، ۳۷
قونسول نمسه، ۲۲۷

قهلیّه، ۲۵۲
قیطرانیه، ۱۷۷، ۱۷۹
قیلوبیّه، ۲۵۲
کاپاک(پول سیاه)، ۲۸۹
کاتب‌پولتیک، ۲۰۲
کاتب رومی، ۲۵۵
کاتولیک، ۲۰۳
کارپرداز امور خارجهٔ گیلان، ۳۸
کارخانه جوهر کشی(پالایشگاه)، ۵۳
کارخانه مخزن بخار، ۵۳
کارخانهٔ تصفیهٔ نفت، ۵۴
کارخانهٔ کاغذ سازی، ۲۵۲
کارخانهٔ ماشین تصفیهٔ آب، ۲۴۶
کاروانسرای زینب، ۱۸۰
کاستانْتین زدیسکوف، ۳۱۶
کاظم بیک قاضی نایب شام، ۱۸۶
کاظم ملک‌التجار تبریز، ۱۱۸
کامران میرزا، ۳۱۶
کامل افندی، ۱۱۸، ۱۸۹
کامل پاشا ناظر معارف، ۸۳
کامل پاشای کماندان بحریّه مصر، ۹۶
کبیته، ۱۸۳
کَپور، ۳۹
کتاب‌الخزاین، ۱۱۲
کتابخانهٔ دولتی(مکه)، ۱۲۹
کتب فیزیک، ۴۰
کدخدایان، ۳۳
کربلایی حسین پسر حاج عبدالعلی، ۵۴
کَرَک، ۱۷۹
کَرْکَر، ۳۰۴
کرکی(جزیره)، ۲۶۸
کرنه، ۲۸
کریم‌آباد، ۲۸
کریم افندی، ۸۴
کِشْوه، ۱۸۵، ۱۸۶
کسیب حمراء(کوه)، ۱۹۲
کشتی بخار، ۴۰
کشتی سلطانی، ۳۹، ۴۴، ۴۶
کشیکچی باشی، ۳۱۵
کعب‌الاحبار، ۲۱۵
کعبه، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۸۹، ۲۱۷
کفرالزیّات، ۲۴۷
کَفرالْزَیّات، ۲۵۴
کَفردوار، ۲۴۷
کلاک، ۲۸
کلاه فرنگی، ۳۸، ۶۷
کلّی پولی، ۸۶، ۲۷۱، ۲۷۲
کلیدالبحر، ۲۷۱
کلید بحر، ۸۷
کلیم نوء، ۲۶۸
کلین‌قیا، ۳۰۵
کمال‌آباد، ۲۷، ۲۸
کمال بیک (نایب محمد خان قونسول)، ۱۶۳
کماندان بحریّه مصر، ۹۶
کماندان عسکر، ۲۰۴، ۲۰۹
کماندان محروسه و واپورهای مصر، ۹۶
کمپانی انگلیس، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۴۱

کمپانی روس، ۴۲، ۴۳
کمپانی فرانسه، ۸۹، ۹۱، ۲۰۳، ۲۷۰
کَنْ، ۳۱۵، ۳۱۶
کُنْت وزیر پولیس، ۳۱۶
کنعان، ۲۲۹، ۲۳۱
کُنی، ۳۰۶
کنیسهٔ جسیمانیه، ۲۲۶
کنیسةالصّعود، ۲۱۴
کوتایس، ۲۸۹، ۲۹۰
کوِراخ، ۳۰۱
کوری، ۲۸۹، ۲۹۰
کوس(جزیره)، ۲۶۸
کوفه، ۲۵۳
کوک صو نک: عمارت کوک صو
کوک مسجد، ۳۰۷
کَونْده، ۳۱۵
کوه آرارات، ۳۰۰
کوه آغری داغ، ۳۰۰
کوه ابوقبیس، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۸
کوه احد، ۱۵۳، ۱۶۱
کوه اُحُد، ۱۵۳
کوه اصیغرین، ۱۶۲
کوه البرز، ۳۰
کوه باب‌الابواب، ۲۹۱
کوه تبریز، ۳۰۸
کوه جمّاءالصغری، ۱۶۲
کوه جمّاءالکبری، ۱۶۲
کوه جودی، ۳۰۱
کوه دُلفک، ۳۴
کوه سلْع، ۱۶۱
کوه سینا، ۹۳
کوه صفا، ۱۱۶
کوه طاوّر، ۲۹۱
کوه عرفات، ۱۲۱
کوه مروه، ۱۱۶
کوه مِکْرل، ۲۹۱
کوه منبرالنبی، ۱۷۳، ۱۷۴
کوه میش، ۳۰۰
کوه وَعیر، ۱۶۱
کوه یَشلونْ، ۲۲۹
کوه یلملم، ۱۰۴
کوهین، ۳۱
کهدُم، ۳۵، ۳۶
کَهَکْ، ۳۱۴، ۳۱۵
کیپ بابا، ۲۷۲
کَیف، ۶۳
کیلای شِفْ، ۳۱۷
کیوس، ۲۶۸
گَبْران، ۲۰۷
گرجستان، ۲۸۹، ۲۹۴
گرجی، ۲۸۸
گرجیها، ۲۹۵
گردنهٔ سفید کتَله، ۳۵
گرگان، ۵۷
گرهٔ عراقی، ۲۸۹
گنبد حوضخانه، ۱۹۴
گنبد سیداحمد بدوی هم، ۲۴۷
گنبد شاه خدابنده، ۳۱۳

گنجه، ۲۹۸
گنجی (استاد)، ۳۰۹
گُورِناطُور، ۲۹۲
گُوِرْناطور ایراوان، ۳۰۲
گُورِناطور ایروان، ۳۰۱
گُورِناطور ولایت گنجه، ۲۹۸
گیلان، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۵۷، ۲۸۸
گیلانیها، ۳۸
لائقه(زوجهٔ یعقوب)، ۲۲۹
لاهیجان، ۳۳
لُئِرد، ۲۶۸
لبنان، ۲۰۱، ۲۰۳
لَدّی پسر دیال، ۹۶
لُرِس، ۲۶۸
لزگی، ۲۸۸
لسپس فرانسوی، ۹۱
لطف‌الله خان، ۳۰۴، ۳۰۵
لطفعلی خان شاطرانْلو، ۳۰۹
لغت ارامنه، ۲۹۹
لندن، ۸۳، ۸۷
لنگرگاه سوئز، ۹۲، ۹۳
لِیا(زوجهٔ یعقوب)، ۲۲۹
لیعا، ۲۳۱
مابین‌چی‌باشی، ۷۸
ماریهٔ قبطیّه، ۱۵۱
مازندران، ۲۸۸
مالک بن انس، ۱۴۸
مالک بن سنان، ۱۴۰
مأمور پولتیک، ۲۰۱
مبرک‌الناقه، ۱۷۰
متصرف پاشا، ۲۰۹، ۲۷۶
متصرّف پاشا ابراهیم ادهم، ۳۱۷
متصرّف لبنان، ۲۰۲
متولی زینبیّه، ۱۹۶
متولی قبر حضرت ابراهیم، ۲۲۸
مثیرالغرام، ۱۱۱
مجلسی، علامه، ۱۷۳
محاسب مرکز لوا، ۱۸۸
محاسبه‌چی (مستوفی)، ۱۰۱، ۲۰۲
محبوب تحویلدار، ۳۹
محراب النبی، ۱۴۶
محراب امام اعظم، ۲۲۲
محراب حضرت داود، ۲۱۹
محراب حضرت سلیمان، ۲۱۹
محراب داود، ۲۲۱
محراب مریم، ۲۲۶
محراب معاویه، ۲۲۱
محسن بن امام موسی کاظم، ۲۸
محسن نردینی، ۳۱۷
مَحْکمهٔ حضرت داود(ع)، ۲۲۳
محل نشستن صدّیقهٔ طاهره ـ علیهاالسلام ـ ۱۵۲
محل وضوی حضرت پیغمبر، ۱۲۷
محلّهٔ فرنگیها(در تفلیس)، ۲۹۵
محمد ؟، ۳۷
محمدآقای سر خدمه، ۶۸
محمدآقای شیرازی، ۱۵۵
محمد آقای مأمور خزانهٔ خاصه، ۶۸
محمدابراهیم فراش خلوت، ۳۹

محمد افندی ناظر، ۸۴
محمدالمهدی(عج)، ۱۴۸
محمد امین پاشا، ۱۹۹
محمدباقر تاجر اصفهانی، ۲۷۵
محمّدباقر(سید)، ۳۱۲
محمد باقر(ع)، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۰
محمدبک دفتردار، ۲۵۷
محمد بن ادریس شافعی، ۱۱۶، ۱۴۸، ۲۰۶
محمد بیک، ۲۰۴
محمد بیک حاکم نابلس، ۱۸۱
محمد بیک سرّاج ضبطیّه مصر، ۲۴۸
محمد بیک عرب قونسول پورت سعید، ۲۳۹
محمّدبیک قونسول دولت علیّهٔ ایران، ۹۰
محمدتقی‌خان قاجار، ۳۸، ۴۰، ۱۱۷
محمد حسن بیک خراسانی، ۲۴۱
محمد حسن(صاحب جواهر)، ۱۱۸
محمد حسن میرزا، ۳۱۶
محمدحسین اصفهانی، ۲۰۱
محمّد حسین پسر مرحوم میرزا باقر مجتهد تبریزی، ۱۱۷
محمد حسین گیلانی، ۳۰۹
محمدخان قونسول، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۶۹
محمدخان قونسول دولت علیهٔ ایران در جده، ۱۰۱
محمدرضا خان سرتیپ کَرْکَری، ۳۰۴
محمد شریف افندی محاسبه‌چی وکیل متصرّف، ۲۰۲
محمّد صادق فراش خلوت، ۳۹
محمد صادق قونسول دولت ایران، ۱۸۶
محمد طهرانی، ۲۰۱
محمدعلی پاشا، ۷۶، ۱۵۱، ۱۷۸، ۲۴۳، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۶
محمدقلی‌خان قراسوران‌باشی، ۳۱۰
محمّد مخرّج، ۱۱۹
محمد میرزا، ۳۰، ۶۴، ۸۱، ۲۷۸، ۲۸۰
محمدهادی تاجر میانجی، ۳۲
محمل شامی، ۱۳۶
محمود آقای ملازم، ۱۸۹
محمود افندی رئیس تجارت، ۱۰۱
محمود افندی ملازم ثانی، ۲۴۸
محمود بیک یوزباشی، ۱۸۵
محمود پاشا ناظر جهادیّه و بحریّه و اوقاف، ۲۴۹
محمود(حاجی)، ۲۰۱
محمودخان فومنی، ۳۷، ۳۸
محی الدین بن زکی قاضی، ۲۱۲
محی‌الدین پسر سید عبدالفتاح عرب، ۲۰۲
محی‌الدین عربی، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۱۹
مخبرالدوله، ۴۷
مِخِط، ۲۹۰
مداین صالح، ۱۶۸، ۱۶۹
مدحت پاشا، ۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۷۱
مدحت پاشا حاکم ازمیر، ۲۶۹
مدرسه دارالفنون طهران، ۲۳۸
مدرسهٔ آمریکا، ۸۴
مدرسهٔ جاولیّه، ۲۲۵
مدرسهٔ حسن پاشا، ۳۰۷

مدرسهٔ دارالفنون، ۱۳۶
مدرسهٔ صادقیّه، ۳۰۷
مدرسهٔ طالبیّه، ۳۰۷
مدفن دستهای عباس بن علی(ع)، ۱۹۷
مِدِلّلَوْ، ۲۷۱
مِدّلی، ۲۷۱
مَدنَو، ۲۶۸
مدوّر، ۱۷۵
مُدیر قونسولخانه، ۳۷
مدیر مرکز تحریرات، ۱۸۸
مدینه، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۸۹، ۳۱۷
مذهب امامیّه، ۱۳۶
مذهب تشیّع، ۳۱۳
مذهب شیعه، ۲۷۳، ۲۷۵
مراد افندی، ۱۸۸
مَربَع، ۱۶۸
مَرْجه، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰
مرداب انزلی، ۳۹
مردان‌فرنگی، ۸۰
مرزبان بن مرزبه، ۲۴۲
مرقد حضرت پیغمبر(ص)، ۱۴۶
مرقد حضرت خیرالبریّه، ۳۱۸
مرقد صدّیقهٔ طاهره (س)، ۱۴۶
مرمره، ۸۶
مرند، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
مُرَبّجات، ۲۰۱
مزار بنات النجار، ۱۵۶
مزار مراد رئیس، ۸۸
مستجار، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۳۱
مستشار بحریّه، ۱۱۷
مستوفی‌الممالک، ۲۶
مسجد ابراهیم(در عرفات)، ۱۲۱
مسجد اُبیّ‌بن کعب، ۱۶۱
مسجد ابی‌ذر، ۱۶۱
مسجد احزاب، ۱۵۳
مسجداقصی، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۳
مسجدالاجابه، ۱۶۱
مسجدالثّنایا، ۱۵۴
مسجدالحرام، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱
مسجدالرأس سیدالشهدا، ۱۹۴
مسجدالنبی (ص)، ۱۴۴
مسجد ایاز صوفی، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۸۳
مسجد جاولیه ۲۳۳
مسجد جهانشاه، ۳۰۷
مسجد حضرت یوسف، ۲۳۳
مسجد خیف، ۱۲۴
مسجد ذوالقبلتین، ۱۶۱
مسجد رأس‌الحسین، ۱۹۶
مسجد زینبیّه، ۱۹۵
مسجد سلطان سلیمان، ۷۶، ۸۳
مسجد سلطان عثمان، ۷۷
مسجد شاه سلیمان، ۷۲
مسجد شجره، ۱۳۲، ۱۶۲
مسجد علویّه، ۳۱۴
مسجد عمر، ۲۱۰

مسجد غمامه، ۱۶۱
مسجد فتح، ۱۵۳، ۱۶۱
مسجد فسح، ۱۶۱
مسجد فضیخ، ۱۶۱
مسجد قُبا، ۱۵۶، ۱۶۱
مسجد مسلمانان بادکوبه، ۵۱
مسجد میقات، ۱۳۹
مسجد ناصری(حاجی طرخان)، ۵۹
مسجد یلملم، ۱۰۴
مسعود میرزا، ۳۱۵
مسکو، ۲۰۵، ۲۰۶
مسلمانان بادکوبه، ۵۱
مشربهٔ ماریه قبطیه، ۱۶۱
مشعر، ۱۲۱، ۱۲۲
مِشَو (کوه)، ۳۰۵
مشهد، ۴۷
مشهد اربعین، ۲۳۰
مشهد حمزه، ۱۵۵
مشهد سر، ۴۵، ۴۶
مشهدی حسن ترک، ۶۴
مشهدی حسن مترجم، ۳۱۶
مشهدی نصرالله ترک، ۶۶
مشیرالوزاره، ۳۸، ۳۹
مشیر پاشا، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
مشیر خلوت، ۷۹
مصالحهٔ روس و ایران، ۳۰۹
مصر، ۷۶، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۹، ۱۳۵، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۱۸
مصر بن مصرایم بن سام بن نوح، ۲۵۱
مصر شرقیّه، ۲۵۲
مصر صعید، ۲۵۲
مصر غربیّه، ۲۵۲
مصر قدیم فرعون، ۲۵۹
مصر واطیه، ۲۵۲
مصریان، ۲۴۷
مصطفی افندی، قائم مقام حبرون، ۲۲۸
مصطفی افندی محاسبه چی، ۱۰۱
مصطفی بیک سرهنگ، ۶۸
مصطفی پاشا، ۱۸۶
مصطفی پاشا ولد ابراهیم پاشا، ۲۵۷
مصطفی پاشای مریوا، ۱۸۳
مصطفی پاشای وزیر علوم، ۲۰۰
مصطفی طارمی، ۳۳
مصطفی عاصم ممباشی، ۳۱۷
مصطفی فهمی پاشای، ۲۴۱
مصعب‌بن عمیر، ۱۵۴
مصلای حنبلی، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
مصلاّی حنبلی (در مسجد دمشق)، ۱۹۳
مصلای حنفی، ۱۱۶، ۱۳۰
مصلاّی حنفی(مسجد دمشق)، ۱۹۳
مصلاّی شافعی (مسجد دمشق)، ۱۹۳
مصلای مالکی، ۱۱۶
مصلاّی مالکی(مسجد دمشق)، ۱۹۳
مَضنع، ۲۰۱
مُضَیرِب، ۱۸۳
مطران (رئیس قبطیان یافه)، ۲۳۷
مظفرالدین شاه، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۱۶

معان، ۱۷۶
معاویه، ۲۸۱
معبد بت پرستان، ۵۰
معتمدالدّوله، ۲۷، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۲۲۶
معتمدالملک، ۴۱
معدن نفت باکو، ۵۲
معصوم متولی امامزاده هاشم، ۳۶
معین‌البحار گیلانی، ۳۷
معین‌الملک(سفیر ایران در عثمانی)، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۰۱، ۱۲۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴
مغاره مکفیله، ۲۳۰
مغارةالارواح، ۲۲۲
مغارةالکتان، ۲۱۵
مغرب، ۱۳۵
مَفرَق، ۱۸۲
مقام ابراهیم، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۰
مقام اجتهاد، ۱۳۶
مقام‌النّبی، ۲۲۲
مقام حضرت پیغمبر (ص)، ۲۳۳
مقام حضرت خضر، ۲۱۹
مقام حضرت سید سجاد(ع)، ۱۹۴
مقام حورالعین، ۲۲۳
مقام خاتم‌الانبیاء(ص)، ۲۱۹
مقام سلیمان، ۲۱۸
مقام عُزَیر، ۲۲۱
مقبره شیخ ابراهیم(شیعه و شهید در یافه)، ۲۳۷
مقبرهٔ ابراهیم پاشا، ۲۵۷
مقبرهٔ ابی‌ایّوب انصاری، ۲۸۰
مقبرهٔ ابی‌غَوْش، ۲۰۸
مقبرهٔ اسماعیل‌بن جعفرالصادق، ۱۶۰
مقبرهٔ امام شافعی، ۲۵۵، ۲۵۷
مقبرهٔ حضرت داود، ۲۲۶
مقبرهٔ حضرت یوسف (ع)، ۲۲۸
مقبرهٔ داود(ع)، ۲۱۰
مقبرهٔ سکینه، ۲۵۵
مقبرهٔ سیّده نفیسه، ۲۵۵
مقبرهٔ شیخ بوصیری، ۲۴۵
مقبرهٔ صلاح الدین، ۱۹۷
مقبرهٔ محی الدین عربی، ۱۹۸
مقبرهٔ محیی‌الدین عربی، ۱۹۸
مقبرهٔ میمونه زوجهٔ حضرت رسول، ۱۳۳
مقرینوس، ۲۶۱
مکتب خانه اسرائیلیّه، ۲۳۸
مکه، ۳۰، ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۷۱، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۸۱، ۳۱۷
ملاّباقر واعظ، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۵۱، ۶۹، ۱۰۰، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۰، ۱۸۸، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۶۹، ۲۷۲، ۲۹۶
ملاتقی تبریزی، ۲۴۸
ملاحد، ۲۴۷
ملاّحسین امام جمعهٔ مسجد جامع یافه، ۲۳۶
ملا رفیع، ۳۳، ۳۴، ۳۵
ملا روح‌الله پیشنماز مسجد ناصری، ۵۸

ملازم ثالث، ۱۸۹
ملازم ثانی، ۱۸۹
ملازم سوار، ۱۸۳
ملا علی مجتهد(کنی)، ۲۸
ملطیّه، ۲۵۳
ملک‌آرا(نواب والا)، ۳۱۵
ملک‌الاشرف خادم‌الحرمین اینال ناصری، ۱۱۴
ملک‌الاشرف خادم‌الحرمین برسَبایْ، ۱۱۳
ملک شمسه، ۲۵۷
ملک ظاهر، ۱۴۴
ملک مظفر، ۱۲۴
ملک ناصرالدین محمدبن قلاوون،۲۳۱،۲۳۳
ملک ناصر داود، ۲۱۳
ملک ناصر محمدبن قلاوون، ۲۰۷، ۲۲۵
ملکهٔ انگلیس، ۹۲
ملوک فارس، ۲۱۲
ممباشی، ۱۳۹، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۸۳، ۳۱۶
ممباشی‌سوار، ۲۰۸
مملکت عجم، ۲۱۷
ممیّز املاک، ۱۸۸
مناره فروس، ۲۴۵
من تبریز، ۴۶
منجیل، ۳۲، ۳۳
منحائیلو، ۲۹۰
منزل اخضر، ۱۷۲
منشی باشی، ۲۸۰، ۲۹۴
منشی باشی حضور، ۷۹
منصور شریف، ۱۲۱
مُنف، ۲۵۱
منقاوی، ۲۶۱
منوچهر خان معتمدالدّوله، ۴۰، ۴۱
منوفیّه، ۲۵۲
منی، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸
منیربیک، ۸۱، ۲۷۲، ۲۸۳
منیر بیک تشریفاتچی باشی، ۶۷
منیر پاشا، ۲۷۷
منیف‌پاشا، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۲۷۲، ۲۷۶
مُورل‌بیک، ۲۰۱
موزیکانچی، ۱۸۶، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۷۱
موسی افندی، ۲۰۹
موسی(ع)، ۹۳، ۲۱۸
موسی کاظم، ۲۸، ۱۴۸، ۳۱۲
موسیو تکْرانْ قونسول، ۳۱۷
مُوسیُو ژا، ۳۱۷
مُوسیُو کِرکُور، ۲۵۵
مُوسیُو کیران، ۲۰۴
موضع‌القدم، ۲۲۳
مولد حضرت عیسی، ۲۳۴
مولود خانهٔ حضرت رسول(ص)، ۱۲۶
مولود خانهٔ فاطمه(س)، ۱۲۷
مهد عیسی، ۲۲۵
مهدی عباسی، ۱۴۴، ۲۱۲
مهمانخانه زیاران، ۲۸، ۳۱۵
مهمانخانه کورنِدِه، ۲۸
مهمانخانه نیک امام، ۲۸
مهمانخانهٔ حصارک، ۲۷

مهمان‌دوست، ۳۰۹
میانج، ۳۰۹، ۳۱۰
میان شیته، ۴۲
می‌تی‌لین، ۲۷۱، ۲۷۲
میدان توپخانه، ۳۱۶
میدان عسکریّه، ۷۷
میدان منشیّه، ۲۴۳، ۲۴۶
میرآلای، ۱۸۶
میرزااحمدخان قونسول، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۶۶
میرزا اسحاق مستوفی آذربایجان، ۱۱۸، ۱۹۶
میرزا تقی آقا، ۳۱۹
میرزاتقی برادر میرزا علیخان، ۳۹
میرزا تقی خان امیرنظام، ۳۰۷
میرزا جوادآقا مجتهد، ۳۰۷
میرزا جوادخان مستشار، ۲۷۳، ۲۷۵
میرزا حاجی آقای ملاباشی، ۳۰
میرزا حبیب‌الله امین، ۳۹
میرزاحبیب‌الله‌خان قونسول اسکندریّه، ۲۶۷
میرزا حبیب‌الله رشتی، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
میرزا حبیب‌الله قونسول اسکندریّه، ۲۴۱، ۲۴۵
میرزا حسن خان سرهنگ پسر مرحوم میرزا علی دایی، ۳۰۴
میرزا حسن نمازی، ۲۴۸
میرزاحسین واعظ تبریزی، ۵۸
میرزا رضاخان مترجم اول، ۲۷۳، ۲۹۳
میرزا رضای منشی باشی، ۳۹، ۳۱۸
میرزا زکی نایب، ۳۷
میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک، ۴۱
میرزا سید مهدی حکیم باشی، ۳۹، ۱۳۶، ۲۴۱
میرزا طاهرپسر میرزا عبدالوهاب، ۳۷
میرزا عباس زنجانی کحال باشی، ۲۴۱
میرزا عبدالرزّاق نمازی، ۲۴۸
میرزا عبدالله مترجم لنکرانی، ۳۸
میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی، ۳۶
میرزا علی اکبر تاجر اصفهانی، ۲۴۸
میرزا علی امین تذکره، ۳۰۴
میرزا علی ترک، ۱۰۳
میرزا علی خان ناظر، ۳۹
میرزاعلی‌مستوفی ولدمرحوم قائم مقام، ۳۰۶
میرزا فتحعلی آخوند اوف، ۲۸۷
میرزا فرج خادم گمرک، ۳۱۷
میرزامحسن، ۲۹۲، ۳۱۵
میرزا محمدحسین مستوفی، ۴۱
میرزا محمدعلی لاهیجانی دیوان‌بیگی، ۳۷
میرزا محمد مشکی اصفهانی، ۲۴۸
میرزا محمّد میرزای‌پسر نایب الایاله، ۳۹
میرزا محمود خان قونسول، ۲۹۳، ۳۱۵
میرزامرتضی‌بن میرزا زین العابدین، ۲۶
میرزا مرتضی حکیم، ۱۰۹
میرزا مصطفی(از خویشان آخوندزاده)، ۲۸۷
میرزا ملکم خان، ۲۷۵
میرزا موسی‌خان، ۳۰۶
میرزا موسی مجتهد، ۳۰۷
میرزا مهدی برادر اکبرخان، ۴۲
میرزا نجف خان قونسول، ۲۷۳
میرزا نصرالله مستوفی، ۳۸
میرزایعقوب، ۳۳

میرزا یعقوب خان، ۲۷۵
میرزا یوسف‌آقا، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۹۶
میرزا یوسف آقا، ۱۶۴
میرزا یوسف آقا مجتهد، ۲۷۸، ۳۰۷
میرزا یوسف دایی، ۱۱۷، ۱۲۱
میرفتاح، ۲۹۵
میر لوای ارکان حربیه، ۱۸۵
میرمیران، ۱۸۶
میزاب رحمت، ۱۱۵
مَیْشلون، ۲۰۱
میقات اهل شام، ۱۳۵
مین ئیلو، ۲۹۱
مِیْنا، ۲۵۲
مینکه‌چور، ۲۹۷
مینی‌ئیل، ۲۹۱
ناپْلس، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۹
ناپلْئون، ۲۴۰
نادرشاه، ۲۸۹، ۳۱۳
نارنجستان، ۱۹۹
ناشد پاشا(والی‌سابق مکه)، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۲۶، ۲۷۳
ناصرالدّوله، ۳۰۹
ناصرالدین شاه، ۲۵، ۳۳، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۷۰، ۱۱۸، ۲۳۸، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷
ناصر خسرو علوی، ۱۱۱، ۲۴۵
ناظر حربیّهٔ انگلیس، ۲۴۰
ناظر حرمین‌الشریفین، ۲۳۳
ناظر عدلیه، ۸۳
ناظر مطبخ سلطانی، ۶۸
ناظر مهام خارجهٔ دولت عثمانی، ۶۵
ناظر نافعه، ۸۳
ناقه صالح، ۱۷۰
نایب‌السلطنه، ۲۹۲، ۳۰۷
نایب‌السلطنه امیرکبیر، ۲۶، ۴۴، ۲۷۶، ۳۱۵
نایب‌الصدر گیلان، ۴۰، ۴۲
نایب‌ایشک آقاسی، ۱۰۹
نایب جانشین، ۲۹۳
نایب فوج، ۲۸۷
نایب قونسول، ۳۸
نایب قونسول روس، ۴۳
نَبْهاء، ۲۴۷
نجف، ۳۱۳
نجفقلی خان قونسول، ۲۸۰
نجفقلی شاگرد آبدار، ۳۹
نجیب بیک، ۱۰۱، ۱۰۲
نجیب پاشای فریق خلوت، ۷۹
نخاوله، ۱۵۳
نخجوان، ۳۰۱، ۳۰۲
نشان درجه اول مجیدی، ۸۱
نشان درجه دوم عثمانی، ۸۱
نصارا، ۲۳۴
نصاری، ۲۰۲، ۲۰۹
نصرالله میرزا، ۳۱۶
نصیرالملک، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۷، ۱۶۲، ۳۱۹
نظام‌آباد، ۳۰
نظام‌الدوّله نایب‌الحکومهٔ گیلان، ۴۱
نظیف پاشا مستشار بحریّه، ۱۱۷
نعمان‌بن ثابت، ۱۴۸
نعوم افندی رئیس مجلس جنایات، ۲۰۲

نعیم بیک، ۲۰۲
نفت سیاه، ۴۶
نفس زکیّه محمّدبن عبدالله بن حسن بن حسن، ۱۵۳
نقل‌بَز، ۳۵
نماز جمعه، ۲۳۵
نمسه(اطریش)، ۹۱، ۱۸۶، ۲۰۵، ۲۲۷
نوّاب ملک‌آرا، ۳۱۵
نوبه، ۲۵۳
نوح(ع)، ۳۰۰
نوِشناک، ۲۹۰
نهذ عَقْربا، ۱۹۱
نهر اسماعیلیه، ۹۱، ۶۷، ۲۵۱، ۲۵۴
نهرُ الاُبُله، ۱۹۰
نهرالکلب، ۲۰۳
نهر بانیاس، ۱۹۱
نهر بردی، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰
نهرثوراء، ۱۹۱
نهر دیرانی، ۱۹۱
نهر سودان، ۲۵۳
نهر قنوات، ۱۹۱
نهر محمودی، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶
نهروان، ۲۸۱
نهر یزیدی، ۱۹۱
نَیْ‌رزی، ۲۶۸
نی‌سرد، ۲۶۸
نیک‌پی، ۳۱۱
نیکولا مترجم قونسول فرانسه در جده، ۱۰۲
نیکولا(نایب کاپیتان کشتی)، ۴۶
نیکی‌امام، ۲۷، ۳۱۵
نیکی‌چریک، ۷۶
وادی‌الطّواحین، ۲۱۴
وادی‌المسوخات، ۱۷۷
وادی بطحان، ۱۶۲
وادی‌جهنم، ۲۱۵
وادی جهنم، ۲۲۴
وادی رانوناء، ۱۵۶
وادی زاهر، ۱۳۱، ۱۳۲
وادی عقیق، ۱۵۶، ۱۶۲
وادی علی، ۲۰۸
وادی فاطمه، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳
وادی نعمان، ۱۳۱
واسط، ۲۵۳
والی پاشا، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰
والی شام، ۱۸۹، ۱۹۲
والی گیلان، ۳۶
وحشی بن حرب، ۱۵۴
ورس، ۶۱
وِرْس، ۲۸۹
ورس (واحد طول)، ۵۸
ورشو، ۶۳
وزارت امور خارجه، ۴۱
وزیر کُلّ تلگرافخانه‌های ممالک ایران، ۳۱۸
وزیر لشکر، ۱۱۸
وزیر مختار روس در عثمانی، ۲۷۸
وکیل‌المحافظ، ۲۴۱
وکیل باشی، ۷۹

وکیل ضبطیّه، ۲۴۱
وکیل متصرّف، ۲۰۴
ولایت، ۲۰۴
ولیدبن عبدالملک، ۱۴۴، ۱۹۳، ۲۱۲
ولیعهد دولت نمسه، ۲۶۴
وهّاب افندی مستشار عدلیّه، ۲۷۶
ویسقونسول، ۲۳۹
ویش گُوِزْناطوْر، ۳۱۶
وینبع، ۱۳۵
هاجر، ۱۱۵
هادی‌بک نایب فراشخانه، ۳۹
هارون افندی، ۱۸۳، ۳۱۷
هدایه‌السبّیل (سفرنامه فرهاد میرزا)، ۲۷
هرات، ۱۰۴
هشتگرد، ۲۸
هشطوره، ۲۰۱
هُلاکوخان، ۳۰۵
هند، ۷۴، ۲۱۷
هندوستان، ۱۱۰، ۱۵۱، ۲۴۴
هولانْد، ۱۰۲، ۱۸۶
هونگری، ۶۳
هیلانه، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۴
یاز، ۲۰۷
یاغلوجه، ۲۹۴، ۲۹۷
یافه، ۱۵۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۷، ۲۳۹
یالی، ۲۸۰
یاور ارکان حربیّهٔ مصر، ۹۰
یاور اکرم، ۲۷۶، ۲۷۹
یحیی، ۲۱۵
یحیی افندی چاوش، ۱۸۹
یحیی میرزای نایب‌الحکومه، ۳۷
یزیدبن معاویه، ۱۱۲، ۱۹۴
یعقوب، ۲۲۹
یعقوب بن اسحاق، ۲۳۰
یعقوب‌میرزا، ۳۰
یَلَمْلَم، ۱۰۰، ۱۰۴
یَلَنْ افقا، ۲۹۹
یمن، ۱۸۹، ۲۱۷
یوزباشی، ۱۰۲، ۱۵۳، ۱۸۵، ۱۸۹
یوسف افندی، ۶۸، ۳۱۷
یوسف افندی مترجم، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۳۱۷
یوسف‌پاشا، ۹۰
یوسف رامی، ۲۳۱
یوسف(ع)، ۲۲۸، ۲۵۶، ۲۱۳
یوسف نمازی، ۲۴۸
یوشناق، ۷۲
یوم‌الحرّه، ۱۶۲
یونان، ۱۸۶، ۲۴۲
یونانیان، ۲۰۵، ۲۷۰، ۲۹۱
یونس‌آباد، ۲۸
یونس(ع)، ۲۰۷
یهود، ۲۰۹
یهودا، ۲۱۳
یهودی، ۲۲۳